

بَرَكَاتِ أَحْمَدِيَّةِ

نام دگر

زُبْدَةُ الْمَقَامَاتِ

تأليف

محمد هاشم کشمی ^{رحمۃ اللہ علیہ}

وفات ۱۰۵۴

Isik Bookstore presents this
gift to your noble person

در مطبع نامی منشی نول کشور واقع کان پور مزین طبع شد

۱۳۰۷

قد اعنتی بطبعه طبعه جدیدة بالأوفست

حسین حلمی بن سعید استانبولی

یطلب من المكتبة ایشیق بشارح دارالشفقة بفاتح ۷۲

استانبول - ترکیه

۱۳۹۷ هجری ۱۹۷۷ میلادی



بسم الله الرحمن الرحيم



الحمد لله الباقى بالبقا الابدى والوام السرى واصلى على النور الاتم الاحدى اعنى
 حضرت المحمدى وعلى آله واصحابه وسائر ابناءه الى يوم القيامة كلم اهل الرحمة
 والولاية والكرامه بر نقشندان صحائف علم و عرفان و تونكران و فاین و كنوز
 پنهان و خواجگان مانده تكمين و ادب و ديوانگان حلقه سلسله الذهب مخفى نما
 كه اين بنده از كار مانده و از خودش مرند را با آنكه آبا و اجداد از منتسبان
 سلسله عاليه كه بر و پد بودند و حقير نيز در آوان طفوليت به صحبت بعضى خلفاء
 آن خانواد ه مشير كه رسیده ليكن بنا سبت فطرى و رابطه جلى هم در عنفوان
 شباب از اشارت هاى نهانى و بشارت هاى يزدانى دل را بسلسله و مبدية
 خواجگان نقشبنديه بستگى دادند و دیده امید را چون باب رحمت ایشان ببا
 رحمت ایشان كشادند اما نمیدانست كه كدام راهبر از راه نمایان این شاهراه
 دست این بر خاک او افتاده برگيرد و كدام يك از مقلدان این سلسله عاليشان

بهر معنی مؤلف این کتاب محمد هاشم
 و

وی را با همه ناقابل کرم در پذیرد و در اوان کشاکش این اندیشه ویران خورک
 فرا پیش آمد که در غلبات آن مقام برزباننش همی رفتی که بان بر مرکب زین نهند
 که مرابهند و ستان باید شد للمو لومی المعنوی قدس سره زانکه مسلم و پدید
 هند و ستان بخواب + از خراج امید هر دو شد خراب + بعد از شفا از آن رخ و پس
 از آن حرف های جنون سحج تقریبی چنان در میان آمد که ناچار سر از پالت شناخته
 به مملکت هند و ستان آمد پس از سالی در آن کشور شکی و محفلی حدیث حالات
 عجیبه و تصرفات غریبه گذشتگان مشایخ جمیع الله ذکر یافت و برابر دل رفت
 و دانم که بر زبان نیز بگذشت که این گروه حقیقت شکوه همانا مخصوص روزگار پیشین
 بودند و امروز کیسه ایام ازین جواهر خالی است یا خود بجهت ما نیز موجودند اما از دیده
 ادراک مانا قابلان مستور و مفقود اندست خاطر خوبان بصید اهل دل مایل نماند
 یا بشهر عشق بازان مر و صاحب دل نماند + قریب بدین ایام شبی در منام دید که
 صاحب دلی در رسید و گفت بر خیز که فلان بزرگ دین در موضعی چنان و چنین
 با جمعی از ارباب صفاء یقین بنشسته و ترامی طلبید مصحوب آینده آنجا شد
 بزرگی دید بکلیه گذا و کذا بر صفت که در آن خانه بود جالس و مراقب و اصحاب او
 بزرگان صفت سر پیش افکنده و خاموش آن آینده مرا این بنده را پیش برد
 آن بزرگ سر از گریبان بر کشید و دست خود بر کشاد و دست من گرفت و گفت
 بر خوان بسم الله الرحمن الرحیم اذ اجار نصر الله و الفتح تا آخر سوره و من میخواندم و شک
 میماندم چون بیدار شدم از مضمون این سوره و بهیبت نزول آن بی پروم بسوی
 آنچه اندیشیده بودم یعنی وقتیکه فتح و نصرت الهی در رسد مشاهده نمائی که جمعی در
 جاوه طریقت و شاره حقیقت فوج فوج داخل شوند پس تسبیح کوی و راه تنگفار
 پوی که او سبحانه تو ابست و چون خاتمه کلام ملک العلام تو اب بود از آنجا راه تبار

بتوبه گرفتیم بعد ازین رویا بگفته از شهری در شهر بربان پور که بلده الیست از بلاد مشهوره
 هندوستان بمسایه سواحل بحر عمان و ممر و بگذار تجر روان و به پهن و انستاب نام
 قطب الانام ریخ و لهای اسپران را طیبی شیخ بربان الدین غریب رحمة الله علیه نگاه
 غریبان و حکم رویای یکی از اکابر ذوالعلم والعمل والعرفان بذالنسبتی بربان البلدان
 صانها الله جمیع بلاد مسلمین عن آفات الزمان بخیرت میتمه ساوات کتب از زبده
 مرشدان بلند مقدار مشتمه ذوق و وجدان مردم ویده مردمان سیر محمد عثمان سلمه
 المشان که دران بلده از خلفای این سلسله شریفیه در مسند ارشاد بودند و از کاشفان
 و جذبات و لهامی طلاب میر بودند شتافتیم و آن غریبانید که مرانز و بزرگی بوده
 مرایشان را یافتیم ذکر و مراقبه اکابر آن سلسله عالییه از ایشان برود ششم و در خدمت
 ایشان تخم محبت آن بزرگ دیگر که ایشان مرا بخیرت او رسانیده بودند در
 فرعه جان کاشتم تا آنکه بتاریخ سنه احدی و ثلثین بعد الالف با مر و طلب
 آن بزرگوار عالی منقبت و رخصت این خلاصه و دو مان سیادت باستان آن
 قدوه خدایرستان یعنی حضرت ایشان رسیدم و نزدیک دو سال چه در سفر چه در
 حضرتمشیت و امان قراک ایشان گردیدم فوائدیکه این غریب دران مدت
 قلیله از فوائد کثیره آن حضرت یافته و انواریکه از ان آفتاب عالمتاب بر روزنه
 دل این شکسته خاطر یافته شرح و بیان را بر کتابه شاعران فی کل منبت شعری
 لسانا منبت الشکر کنت مقصرا به جزاه الله عنی و عن سائر الطالبین خیر الخیران خدی
 که و فوراد ب تصریح نام نامی ایشان را بر کتابه لیکن بجهت آن زبان کلک بیان
 شکر حلاوتی نیاید و جمال این مقال زینتی نه پذیرد و دل و نوانه این سلسله
 آرامی نگیرد اوست یعنی مصطفی بالاسم الذی یشیر به عیسی لقبش بدرد این
 کنیش ابوالبرکات و ندیمش زید سب امام الائمه نعمان بن ثابت و شیوه اش

تاریخ

تکمین و ثبات و نسبتش فاروقی و نظرش تریاق فاروق زهر متعصب و مشربش
 نقشبندی و کرمش ماحی نقوش غیر از قلوب از باب ارادت منشاارش کابل و
 غزوه مشهور و مولد و موطنش سرزمند دارا حضور و مرقدش در آن بلده در محل نور
 ساطع و ستایشش مرار باب علم و عمل و عرفان را جامع قدس الله سره افاض
 علی العالمین بره در آن شهر و ایام که در جوار و سایه دیوار ایشان میگذرانند
 فرزندان کبار آن غوث روزگار که جامع علوم و اسرارند و هر یک خلف رشید
 آن بزرگوار و احوال ایشان درین کتاب گذارش یافته مد ظلمه العالی این
 کترین را اشاره فرمودند بر آنکه ترا باید که بعضی فوائد تازه و معارف بلند آوازه
 که در خلال مجلس خلوات و جلوات بر زبان دُر نشان حضرت ایشان موافق
 وقت و زمان حال و مال مستفیدان و مستعدان میگذرد و داخل مکتوبات
 معارف الفتوحات نمیکرد و باشم از چگونگی اوضاع اطوار و انوار و برکات و خارق
 عادات ایشان نگاری و ایضا احوال عالیه پیر بزرگوار ایشان قطب مانده در گمانه
 شاهماز بلند شیبانه و حید العصر فرید الوقت منور البواطن معدن المیاسن سماج
 العارفین رضی الله والدین محمد و مناخواجه محمد الباقی الاویسی نقشبندی را قدس
 الله سره در آن کتاب بقلم آری تا محبان این دو بزرگ را عوده و تفتی احوال و
 کردار بود و از تو ایشان را یادگار با وجود قلت بضاعت خبر امتثال اطاعت چاره
 ندید چون اندکی ازین مقوله تخریر رسید درین اثنان از مقتضیات تقدیر و قضایان
 حقیر را دوری ضروری ازان سده سنیه روی نمود در آن دوری همه تشکیل بلالت
 مجوری بیش از پیش تخریر بنیقه مذکوره ماموره پرداخت هنوز در فی چند از سواد مداد
 سیاه نگر دیده بود که واقعه هائیکه انتقال حضرت ایشان در ایشان را
 سیاه پوش ساخت پس ازارت حال آنحضرت خود لازم تر گشت تسلی حبتن بذكر احوال و

اقوال ایشان زیرا که لمولفه مایه‌ی کان گشت محروم از فرات + از کف آبی همی جوید
 حیات + چون شد از دست یکی نور نظر + از عصا بر کف نهی خزع بصر + چون نماز صومعه
 پستان طلب + بنه از انگشت خود پستان بلب + چونکه شد سانی و صافیهای هم +
 قوت مخموران چه باشد لای هم + چون برون شد ز آئین شمع چکل + بومی او پروانه
 بست از تاب دل + از آنجا که این نسخه شنبین برکات علیه آن ابوالبرکات شیخ احمد
 نام بود و مقدمه آن بیان حالات پیر بزرگوار آن قطب الانام قدس الله سرهما از
 به برکات الاحمدیه الباقیه نامور گردانید و هر جا که کلامی از کلمات و نکته از نکات
 این دو بزرگ عالی درجات بقلم آمد عنوان آنرا بلفظ برکت موشع داشت و نشان آنرا
 بای سفزده بگذاشت و چون از سر و ش غیب تاریخ آن هوزبده المقامات بگوش
 هوش می آید اگر این نسخه زبده المقامات نیز نامند شاید بعد از تمام این منبیه
 امید میدارو که احوال دیگر متاخرین این سلسله علیه بر نکات آید و آن بحقیقت
 دفتر اول این کتاب گرد و بعنایت الله الصمد و این کتاب مشتمل است بر دو مقصد
 و هر مقصد متضمن فصولی چند مقصد اول در بیان احوال پیر بزرگوار حضرت
 ایشان اعنی خواجه عالی شان سراج العارفين رضی الله والدين خواجه محمد الباتی
 قدس الله تعالی سره الغریر و فرزندان و خلفای آن حضرت و این مقصد مشتمل
 است بر چهار فصل فصل اول در بیان احوال بدایت و نهایت آن حضرت
 تا ایام سکونت ایشان به فیروز آباد دہلی و توجه ایشان با رشاد هدایت طالبان
 معنوی والد بزرگوار حضرت خواجه ماقاضی عبدالسلام است که از ارباب فضل و صفا
 بود و از نومی دل همواره مصداق فلیبکوا کثیر اولاد حضرت خواجه ماقدس سره
 بلده کابل بطور پیوسته فی حدود سنه احدی او اثنی و سبعین و تسعمایه در روزگار صبی
 سیما می بزرگی از جبهه اطوار ایشان پیدا بوده و جمال آثار همت ارجمند و تفرید یلند از اینیم

کار و بار ایشان بود و در آن ایام روز تمام در گوشه خزیده سرگرد میان خموشی همیشه اند
 و تحصیل علوم رسمی شاگردی مجمع علوم و دانائی مولانا می صادق حلوائی که از علمای
 اعلام آن ایام بود اختیار نموده بر فراقت مولانا از کابل بجا و رارالتهر شده اند و باز که
 روزگار از سونو فطرت مدرس آن علامه ایشان را بین الاقوان امتیازی پدیدار آمده
 از فضائل بهره تمام روزی گشته اگر چه از تحصیل علوم صوری بقیه مانده بود که بسیار که
 این راه در آمده اند لیکن از ذکای فطرت و صفای نسبت دانش ایشان پایه بلند
 و شسته چنانکه یکی از صفائی دلان صادق القول گفت روزی خادمان حضرت خوا
 در بدایت تحصیل علوم رسمی و آغاز هجوم جذبات الهی محفل یکی از افاضل و آید
 تقری را آن فاضل گفت اگر خدمت خواجہ روزی چند و یک روز مطالعه علوم بودند
 تا مولویت ایشان بکمال و کمال رسیدی چه زیما بودی حضرت خواجہ فرمودند فراد
 از کمال مولویت نیست که است متداول مشکله اینست که حق آن باشد توان مطالعه و
 افاده نمود بلا دعوی گفته می آید که هر کتابی که حل آن حدیث البصر دانند و میان آید
 امید که تشنی تمام حاصل آید فاضلی از تلامذه مولانا صادق باین فقیه گفت چون
 بسج ما شنایان رسید که خواجہ از تحصیل علوم بدویشی رغبت نموده اند با هم سکینه که بازم
 جوان فطرتی و همی دیده ایم که تواند بود که او بجاری قدیم نهد و آنرا با انجام رساند آخر
 چنان شد که گمان برده بودیم با جمله حضرت خواجہ را هم در اوقات تحصیل علوم که روزگار
 برنامی بود جوش مناسب این راه گاه بصحبت بار یافتگان محفل لی مع الله میرسانید
 تا آنکه در بلا و ما و رارالتهر که معدن این طائفه عزیز الوجود است بسیاری از کبار مشایخ
 آن عهد را دریافته نزد بعضی بعروس تو به دانایت نیز هم اغوش گردیدند کما سحبی بیانینقولاً
 عن کلامه الشریف هم در آن وقت در زمان گذر ایشان بهندستان افتاد بعضی از
 ایشان را که در آن دیار اصحاب جاه بودند خیر خواهی صوری بران دشت که ایشان

نیز در مره ارباب عسکر بودند و از استعمه دنیا و پیه تو نگری با شنید ما از آنجا که در ذری ایشان دوست
 دین و تو نگری متاع یقین بود سعی آنان بجای رسید سلطان جذبات الهیه و کشف خلعت
 خویش بگرفت تا برو بجای که برود چون جلوه تقدیر بهمخواست که نخست تعلقات کشیده
 ایشان را بر یک تعلق باز آرد و از قنظر و آن یک تعلق مجاز بیاوم حقیقت بر آورد نخست
 دل ما زمین ایشان را یکی از دلبران صوری که قناری فراموش آمد و پس از روزی چند
 میان ایشان و آن محبوب ایشان دوری ضروری بوقوع پیوست ع کان حال بحر
 و آنه این دانه بود و هم مقارن آن اوقات الام مفارقت بعض کتب ارباب محبت
 و معرفت بنظر ایشان و آمد بتامید آن بشکر الهی شوق حصول حوال این طائفه گریبان
 دل ایشان بگرفت دروشی باین دل ریش گفت از زبان دُر فشان ایشان که فرمودند
 بر سر مطالعه کتابی از کتب اکابر بودم که بر با تجلی نمودند و ما را از ما بر بود که کششهای روحا
 متبر که حضرت خواججه بزرگ بهار الحق و المله والدین قدس سره به تلقین ذکر و القار جذبات
 بنواخت آستین همت بر همه افشاند هتشمیه و امان طلب نموده به کلی در سر غ ارباب
 انیمینی درآمد دروشی از صاحبان ایشان که از حاضران وقت بود گفت چندان
 از فرط طلب این راه در جست و جوی سالکان و مجذوبان تکالیف فرمودندی که زیاده
 بران از قوت بشری متصور نباشد و ربلده لاهور در ایام برشکال که از غلبه لامی کل
 طی کوچه از ان پس مشکل می بود با همه نازکی تن چندین گذرها و کوه ها و خرابها و گورستانها
 و بیابانها و سربستانها را بقصد دریافت صاحبان قطع میفرمودند تا قبل گفت
 من نیز روزی بر عایت آشنایان خواستم در ان سیر و تردد رفیق ایشان باشم هر چند
 بمنع کوشیدند باز نماندم چون کوچه چند در قدم ایشان پیاده آمد از بسیاری گل
 ولای مرا ماندگی و درو پایی دریافت حیا و ادب را پارامی عرض شد شتم ایشان این
 معنی آگاه گردیده مرا باز گردانیدند پس دانستم که ایشان بقوت پایی دیگر درین پیش

ع قطع این راه بخرمایی جنون متوان کرد + دیگری از اشیایان ایشان گفت در آن اوقات در حوالی یکی از بوستانها و گورستانهای بلده مذکوره مجذوبی بود خداوند جل جلاله شکر حضرت خواجه از کار او آگاهی یافته همواره میرامون اومی شدند و او هرگاه حضرت خواجه را دیدی جز بدشنام نبرد اختی و گاه بودی که بر ایشان سنگها بینداختی و گاه از ایشان گران نموده جای دیگری شتافتی اما آنحضرت از رسوخ طلب با این همه تنفر و توحش و روی برتافتندی ع سنگها دید و دل از شیشه می روی نتافت بدو تا روزی عرق مهربانی آن دیوانه بحقیقت فزانه و راهتزاز آمده ایشان از زو خویش بخواند و نظرها و دعاها و حصول مراد ایشان بظهور رسانیده و از نظر و دعای او ایشان را فوائد نصیب روزگار آمد بدین تقریب بر زبان مبارک رانده اند اگر چه ریاضات شاقه چنانکه بعضی اهل لشکر کشیده نکشیده ایم لیکن انتظارها و قلهتمای عظیم دیده ایم که ریاضتهای و سختیهای شکر متضمن بود و نیز فرمودند در آن ایام حضرت والده ماجده چون کثرت بقراری و بیداری و غلبه ناتوانی و بیزاری مارا میدید و بنهایت شکسته دل و آزرده خاطر گردیده روی عجز و نیاز بدرگاه بے نیاز آورده بگریه و ناله تمام میگفتند خداوند مرا و فرزند مرا که در طلب تو از همه کشته و از لذت جوانی دست شسته برآورده گردان یام ازنده مکنار که طاقت مشاهده این ناکامی بی آرامی و ندامت و بسا بودی که در میان شها و سحرها مناجاتی چنین بحضرت برآزنده حاجات همیکردند از آن دعا و التماس ایشان مرا کشایشهاروزی گردید جزاها الله عنهما خیر انحرار مخفی نماید که والده ماجده آنحضرت از دو دمان سیادت بود و ارقانیت بسیار و همواره بدین درگاه تمام نیاز و شکستگی و التجا و همیشه مشغوف خدمت و تفقد فقرای بعضی از ثقات اصحاب خواجه با قدس سمره نقل کردند که با وجود تعدد کنیزان خدمات درویشان آستان ایشان را والده آنحضرت خود میکردند تا بجای که هم خود مان تهنومی بستند و بر میگرفتند

و دیگر بر میگذشتند و فرود می آوردند و بسیار بوده که طعام را به تمام تقسیم فرموده خود
 ببقیه از نان خشک قناعت می نمودند و اکثر بر حصیر یا پاره اضطرار میفرمودند و روزی
 حضرت خواجہ قدس سره بملاحظہ ضعف و ناتوانی ایشان فرموده باشید که تشکله
 امر طنج دیگری گردان ام الفقرا زین معنی چند گاه بگریه و زاری در آمده میفرموده اند
 ندانم از من کدام حربه بود آمد که حق سبحانه تعالی مرا ازین خدمت محروم گردانید
 زیرا که کاری که ازین فقیره می آمد این بود که برای حضرت ایشان خادمان ایشان
 طعامی می بخت آن را هم از من باز گرفتند و از غایت انکسار و رعایت او با ظهار
 این معنی هم نمایند تا آنکه این اضطرار ایشان بحضرت خواجہ قدس سره رسید ایشان
 آن امر را همچنانکه بود بان ولیه زمان باز گذشتند رحمهما اللہ تعالی با بجملة حضرت
 خواجہ ماورجست و جوی سالکان و مجدوبان سیهما بطهور رسانیدند و بسایا که لان
 را در بلا و یافته بهر با گرفتند و سیاحت به صحبت یکی از عظام مشایخ سلسله رسیده
 خواسته اند که اخذ طریقت و می نمایند و بفضل سلوک فرمایند استخاره نموده آ
 حضرت خواجہ محمد یار ساقدس سره الغریز ظاهر شده فرموده اند حاصل سلوک
 بفضل آنست که تهذیب اخلاق حاصل گردد چون این دولت میسر آمده بفضل
 سلوک نمودن تحصیل حاصل است و آنحضرت قدس سره خود از بدایت حال
 خویش چنین بزرگ گاشته اند که ابتدای توبه از معاصی در ملازمت خدمت خواجہ
 عبید کرده شد لیکن خیال رجوع و غم ترک در باطن بود و التماس فاتحه و ظاهر
 ایشان از خلفای مولانا لطف اللہ بودند و مولانا لطف اللہ خلیفه مولانا
 خواجگی و هدیه علیہ الرحمه چون توفیق استقامت نیافت بار دیگر توبه در ملازمت
 بندگان استخار شیخ که در سمرقند تشریف داشتند و از کبار خانوادہ حضرت
 خواجہ احمد لیسوی بودند کرده شد اگر چه جناب رضاند داشتند میفرمودند که شما

جوان ای دلگین چون غمیت فقیر مصمم بود بضرورت فاتحه خوانند و فرمودند خدا
 استقامت بدید موافق تنفس آن بزرگواران غمیت برهم خورد و خرابی عجیب و دوا
 بار و گریه صنع و اختیار فقیر در بندگی حضرت امیر عبد اللہ لکنی مدظلہ تجرید تو به نظر
 رسید مقرون بمصافحه آن نعمتی بود غیر تر قب امید که برکات آن مواهب الی
 یوم القیام مانند القصه چند گاه دیگر در مقام نگاهداشت حد و بود بار تا شرا سم لمفضل
 آن سدر راه شکست عاقبت بهدایت صمدیت در خواب بشرف ملازمت خواجہ بزرگ
 خواجہ بہا و الحق والدین صورت توبہ منعقد شد و میل طریقہ اہل اللہ لظہور رسید حکم
 الغریق بتعلق بکل شیش بہر طرف دستی می انداخت عاقبت بعضی از مجاہد فرمودند
 ذکر می کنغفن بان حضرت رسالت میرسد نتیجہ مندرست تعطش بران داشتند کہ
 از همان غریز طریق ذکر و مراقبہ اخذ کرده شود مدت دو سال بران ذکر و مراقبہ و
 اورا و سلسلہ آن عزیز یادوست نموده شد شنیدہ شدہ بود تا سال اکسادی قریب
 بچهل سال میدان لاله قطع نکلند بمنزل اللہ اللہ نخواہد رسید ساوہ لوجہ بہا بران
 میداشت کہ مرور زمان را در ذکر غنیمت شمارد و بہمان صورت عبادت قناعت
 نماید ہر چند ویرین بیان اشارات غیبیہ و سلوک طریقہ دیگر ظہور میکرد قدم استوار
 را از جا بر نمی داشت و در زمین گرم بزرگواران این طبقہ تخم و قہتا ماشہتی الالفس
 میکاشت انشا اللہ الغریز عاقبت دست گرم آن تخم را از جویہا بہا بالاعین رات
 و لا اذن سمعت سیراب گردانند بالآخر بہ کشمیر رسیدہ شد و ملازمت حضرت شیخ
 بابای والی قدس اللہ سرہ و العالی اتفاق افتاد و از برکات نظرش بہرہ مند
 شد و اکھد اللہ و المنة کہ آن نظرات نیز فتح باب قبول آمد چون حضرت شیخ از
 سلسلہ علیہ نقش بندید پیر مجاز بودند و استعداد طالب متوجہ استان آن بزرگوار
 نفحات ربانیہ از وی چہ بہان خانوادہ اقبال فرمودند بعد از انتقال آنحضرت بدار القرار

غیبت مهوده حضرت خواجها جلوه گر شد و ارواح طیبات ایشان در بهشت نمودن
 گرفتند و تلقینات فرمودند و پیرین توجه ایشان آن نسبت را قوی میداشت و دایره
 غیبت دستی پیدا کرده و راه روشن شده فی الجمله جمعیتی دست داد تا آن که بجزب
 عنایت ایشان بخدمت مخدومی حقائق بنیاهی ارشاد دستگای حضرت مولانا
 خواجگی امکانی قدس الله سره الغریر رسیده شد و بطوع و رغبت خود بیت و مصداق
 بدست آورد و طریق خواجگان اخذ کرده شد و بطفیل ملازمت آنحضرت و ارواح طیبه
 خواجگه نقشبند و خلفای ایشان در سلک افتادگان آن راه و نیازمندان این
 درگاه در آمده شد اللهم ارحمی مسکینا و امستی مسکینا و احشرنی فی زمره المساکین و
 السلام علی من اتبع الهدی انتهى کلامه الشریف از نحوای این بنیقه در افشان
 و زاتیان بدایت احوال ایشان که مانند کی ازان لب کشودیم و کذلک از مضمون این
 ابیات شریفه ایشان که سه شنیدیم کاشف راز نهانی + ابوالقاسم حراغ که کانی +
 که بودی و روحان نام اویش + که باشد شرفی از جام اویش + کیم من کین هو
 گیر و ما غم + نیابد نور این سودا چراغ + ز بانم زین تلفظ که چه بندست + سرم بخوست
 حمید این کندست + چنان مستفاد گردیده که حضرت خواججه ما اویسی بودید و نسبت
 از روحانیت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت خواججه بزرگ بهار حق
 والدین و خلفای ایشان رضی الله عنهم یافته و بنظرات عنایات آن بزرگواران
 کار را با انجام رسانیده بعد از حصول کمال چون از پیر ظاهری چاره نیست باورار
 رفته از خدمت مولانا خواجگی مجازگشته اند یکی از صاحبان صادق القول
 که آن وقت حاضر بوده باین حقیر گفت روزی پیش از آنکه حضرت خواججه از
 هند وستان بماورالنهر شوند در لاهور مسجدی برای ادای نماز فرض از فراغ
 خمس درآمد در اثنا نماز ناگاه از سینه سکینه ایشان آوازی عیب ظاهر شد

چنانکه اهل صف نماز از آن حیرت‌نازومی و او بعد از ادای تسلیمتین حضرت خواجه تمجیل
 هر چه تمام تر از سی بیرون رفتند از آن پس دو سه تن از نزدیکان را فراهم آورده در
 منزل خود ادای جماعه میفرمودند و ایضا غزلی حکایت کرده که من نیز از آن مقتدیان
 مخصوص آن مقتدای امام بودم روزی در میان نماز دیدم که حضرت خواجه را رو
 بسوی قبله است بسوی بانیز و بر ما که نگزیدند از مشاهده این حالت بر من رعشه افتاد
 تا بلرزش و پیش تمام نماز را تا آخر رسانیدم و آنچه دیده بودم معروض داشتم تبسم
 نمودند و از افشای آن ممانع فرمودند را تم این حروف عفی الله عنه گوید این
 دو معامله مذکوره دو شاهد عدل اند که مال مناسبت و تبعیت ایشان بحضرت
 خواجه عالم صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم چه از آنحضرت علیه الصلوة و التحیة مرویست
 که در نماز جوش سینه انورش تا بمیلی رفتی و نیز از خصایص آنحضرت است که همواره
 از قفا چنان می دیده اند که از پیش لیکن حضرت سید الانبیا را همه وقت و فوراً بی
 حاصل بوده این بزرگ است او را از غایت اتباع آن سرور اگر در نماز که معراج
 مومن است وقتی از اوقات این دولت رومی داده محال نبود که بزرگان گفته
 تابع کامل را از همه چیز متبوع بر تومی و نصیبی است با وجود حصول این حالات کمالات
 و رجوع طلاب باستان ایشان حضرت خواجه ازین همهت عالی و تفرد و الابرار
 شیخت و تعلیم طریقت نیامدند و بسیر ما و رالنهر و بلخ و بدخشان شدند تا غزلی را
 که ازین سلسله بزرگ و دیگر سلاسل و ران دیار برسند ارشاد و اکمل بودند در یافته
 نیز زانند فواید مستفیض گردیده تصحیح احوال حاصله فرمایند و ران سیر صحبت مولانا
 مولانا سیر عالی قدس سده نیز رسیده بر رخ از احوالات حاصله را بسمع ایشان
 رسانیده از مولانا بخش میباید و دیده اند چنانکه در بیان مولانا تفصیل آن کتاب
 نشأت القدس ذکر خواهد یافت و از آن جا متوجه سمرقند شدند از راه بسو

کتاب

بعض دوستان بهندوستان مکتوبی برنگاشته اند که در مکتوبات شریفه ایشان مسطور است
 و اولش این بیت است **من از محیط نعت نشان همیدیدیم** که استخوان عزیزان
 بساحل افتادست. در آشنای آنکه متوجه بلدی از بلاد ماوراءالنهر بوده اند حضرت
 مولانا می عظم خواجگی امکانی در واقع برایشان ظاهر شده اند فرموده امی فرزند ششم
 بر راه شماس حضرت خواجہ را وقت بغایت خوش گشته و این بیت خود را آنجا
 فرمودند یا آنجا بر زبان رانده **میکند شتم ز غم آسود** که ناگه زمین و عالم
 آشوب گاهی سر را هم بگیرفت چه حضرت مولانا می تبرک بزرگی در آن وقت و بایه
 از کبار شایخ این علیہ نقشبندیہ بوده اند و عمر و بر طریقہ خاصه خواجہ بزرگ چون کوه
 مستقیم و نسب ایشان بدو واسطه بحضرت خواجہ احرار میر رسید و چه ارادت ایشان
 بوالد ماجد ایشان مولانا در ویش محمد امکانی بوده و ایشان را ارادت بحال
 ذوالاحوال خود مولانا محمد زاہد و خشواری و ایشان را بحضرت قطب الانبیاء خواجہ
 احرار رحمہم اللہ و چون امیدست که عنقریب احوال این اکابر و خلفای آنها در
 کتابہ اشکات القدس بعون اللہ تعالیٰ بتفصیل مرقوم گردد تا این جا بهین مقدار
 اکتفا نموده اند با جمله چون حضرت خواجہ ما قدس سرہ بخدمت مولانا مذکور
 رسیدہ اند نهایت عنایات و رعایات دیدہ اند حضرت مولانا بعد از استماع
 احوال بلند ایشان سه شبانه روز لیلًا و نهارًا در خلوت با ایشان صحبت داشته اند
 و بر بعضی زوائد اطلاع داده فرموده اند که کار شما بغایت اللہ سبحانہ و
 بہ تربیت روحانیت اکابر این سلسلہ علیہ بانجام رسیدہ شمار باید باز بهندوستان
 شد کہ این سلسلہ علیہ را آنجا از شمار و نقی تمام بیدار آید و مستفیدان عالمی
 آنجا ازین تربیت شمار برومی کار آیند خواجہ ماہر خلیفہ از راه انکسار و دید تصور
 احوال عذر پا در میان نهاده اند حضرت مولانا از آنجا باز نمانده اند و راه

استخاره نیز موافق فرموده حضرت مولانا کثوره غریزی از اقربای حضرت مولانا
 که از حاضران آن وقت بوده گفت چون بعضی یاران قدیم اخذت صاحب النسبت
 حضرت مولانا شنودند که حضرت مولانا خواجہ را درین چند روزہ صحبت خلافت اجازت
 کامله داده رخصت کشور ہندوستان فرمودند از غیرت بشوریدند و چون خبر شورش
 آنان ب حضرت مولانا رسید فرمودند کہ یاران ندانستہ اند کہ کار این جوان را تمام
 کرده نزد شما فرستادند خیر این نہ بود کہ نزد ما تصحیح احوال خود نمود لاجرم ہر کہ چنان آید
 چنین رود پس حضرت خواجہ مازلل آسای بطالع لب تشنگان بیابان ہندوستان
 مشومہ آن کشادہ بوستان گردیدند و زمانہ بزبان حال مضمون این مقال را
 مترجم گشتہ شکر شکن شوند ہمہ طوطیان ہند و زین قند پارسی کہ بہ بنگالہ میرود
 چون ہند رسید سالی در بلدہ لاہور بماندند و بسا علما و فضلا کے آن بلدہ
 شفیقہ محبت ایشان شدند لیکن از آنجا کہ شہر دہلی بقعہ السیت دارالاولیاء
 بیت الفقرا را بجا آمدہ در قلعہ فیروز می کہ سر منزلی ست بنامیت و لکشا و شرف
 بردیاد مشتمل بر مسجدی در نہایت عظمت و رکعت و صفا سکونت اختیار نمودند
 و تا زمان ارتحال ازین دار پر ملال بجائے دیگر انتقال فرمودند فصل دوم
 در بیان مجملات احوال شریفیہ آن حضرت از مستوع و افتقار و تصرفات افاضات
 و تحمل و تفرید و مبتل و غیر ہا من الصفات الملکیہ والاطوار المرضیہ بابیان
 قضیہ انتقال ایشان ازین دار ملال شیوہ مرضیہ حضرت خواجہ ماقدر
 اللہ سرہ ہمگی ستر احوال و اخفا و خمول و انزو و ابود و از غایت انکسار ہمیشہ دید
 قصور احوال و متہم داشتن نیات نصب عین ایشان و جز برای استمالت
 زائر و جواب سائل آن ہم بقدر ضرورت کلمہ کم فرمودند مگر آنکہ سئل از
 مسائل غامضہ این طائفہ کے معروض میداشت انگاہ ناچار و تفسیح آن

چنانکه طالب را تشفی تمام حاصل آید سخن میگرداند و آنهم از وفور شفقت بود که
 مبادا آن را کج فهمیده کج رود با همه خزن با آیندگان در کمال لباشست تلمعی میفرمودند
 و در انجام حاجات مباحه مسلمین خود را از هر وجه معاف نمیداشتند و در عظیم سادات
 و علما مبالغه می نمودند و در جزو و کلی عملیات بفقهای متورع رجوع میفرمودند
 چون طالبی باستان ایشان میرسد از غایت انکسار خود را دور ازین کار
 عظیم و انموده عذرهای فرمودند اگر آن آیند صادق بود و از خوان نوال
 ایشان روزی مندی شد از انکسار ایشان بیشتر ببلو منزلت و کار ایشان
 پس بزد و خود را بخدمت آن استان می سپرد و بزبان حال میگفت که لطف
 ازین و زنداریم روی گذر + اگر چه از دو عالم گذر کرده ایم + بیان نمک های این
 میکسار + حواله بر پیش جگر کرده ایم + چون آن حضرت رسوخ طلب آن طالب
 میدیدند و راغوش عنایت و کف تر بنیش می کشیدند گویند جوان خراسانی
 مدتها مجاور فاض الانوار خواجہ قطب الدین بختیار اوستی قدس الله سره
 بود و از روحانیه حضرت خواجہ طلب سپر بکلی می نمود که در قید حیات این جهانی باشد
 بعد از رسیدن حضرت خواجہ ما بدلی آن جوان را در واقع نمودند که بزرگی از طریق
 نقشندید اکنون بشهر رسیده خدمت او را لازم که حسب الامر خدمت ایشان رسیده
 واقعه معروض داشته التماس قبول نمود فرمودند این مسکین خود را شایان آن نمی بیند
 و گیرے خواهد بود چون از وفور انکسار عذر بسیار فرمودند آن بر بناز او یہ خود بازگشت
 شب و یگر و را گفتند آن بزرگ همانست که وی بخدمتش رسید می و انکسار او
 دیدی فرداش آن جوان چنان آمد که دیگر باز نگشت و بجز قبول رسید و دیدی
 دیده بسا بودی که آن حضرت از غایت انکسار بعضی طلبه صادق العقیده ذوالاحوال
 ملزم صحبت و خدمت خود را نیز فرمودند که این بجایصل شایان آنچه گمان برده آید

بجایهای دیگر تردد نمایند و اگر راهنمایی بیابند پس این حقیر را نیز اعلام فرمائید تا من نیز
 بخدمت او شتابیم باشد که زخم خود را مرهمی یابیم این فقیر از زبان شریفی خواجه
 حسام الدین احمد سلمه الله علی روس المجبین شنودم که فرمود مرا نیز آن حضرت
 بخدمت تمام چنین فرمودند چون اسحاق ایشان بسیار شد توقف را دور از ادب و آداب
 متوجه اگره شدم بعد از رسیدن بان شهر حیران و سر اسیمه بودم که چه چاره سازم و
 با خود میگفتم باستان ایشان رفته معروض دارم که امتثال فرمودم چنان
 کسی که می فرمودند نیافتم درین حین برای میگذشتم که از سر ای سرودی دلربا
 بگوش هوش رسید چون نیک استماع نمودم قوالان را این بیت شیخ سید
 سعدی شیرازی رحمة الله بر زبان بود تو خواهی آستین افشان و خواهی
 دامن اندر کش + مگس هرگز نخواهد رفت از دوکان حلوانی + سماع این بیت
 و اما آن بر آن حکم زد و سر از پا ساخته بخدمت ایشان رسیدم و گفتم آنچه دیدیم و شنیدیم
 وقتی دیگر فقیری از لاهور ایشان را در واقع دیدیم که ابلق سوار میگردد و خطایق
 بسیار در دنبال ایشان و میگویند این قطب دقت است بعد ازین رفتی آن
 فقیر بعبه والار سپیده التماس قبول کرد همان غدرند کور سر ایاپور و ایشان
 آوردند آن چاره بسجده آمد ه بگریه و افغان و خاطر ایشان در مجمع در ایشان
 در دل نهاد کرد و گفت ای یاران این چه ناز و گداز است که خود را بمن فرود
 و دم را بر بوده اکنون که ناشاد و خانه بر باد آمده ام این می گویند و میرانند
 بیچاره چه کار کنم و کجا بروم نوعی این باجر از زبان آورد که بسیاری از خانه
 را استیلا می گریه و اندوه از هوش برود و شور می غمیب بر خاست تا به گوش
 حضرت خواجه رسید پس میدند که چه شورست معروض داشتند رخ کراب
 شیرین تو شورست در هر خانه + تبسم نمودند آن درویش را طلبیده بلبقین

ذکر و جذبہ الہی نو اختندہ تا نگرید طفل کے جو شد لبس تا نگرید ابر کے خند و چین
 طریق آن حضرت قدس سرہ الغریب آن بود کہ ہر گرامی پذیرفتند نخست
 توہ اش میدادند و اگر عشق و محبت آن طالب را بخود بسیار رسیدند بطریق
 رابطہ و نگاہداشت صورت خود بحقیقت جامعہ اش امر میکردند و بسیار کشایش
 وی را ازین احضار و نگاہداشت صورت شریف پدیدار میگشت خوب
 برہان نام از خواجہ ہای و مہنیدی کہ از اکابر خود نسبتاً و اجازتہ یافت بود
 بخدمت ایشان رسید و طلب افادہ و افاضہ نمودہ ایشان و سہ را
 بہ نگاہداشت صورت خود دلالت نمود و دوسے در تعجب رفت و با محرمان خود
 گفت این شغل مناسب حال جمعی است کہ اول قدم درین راہ نہادہ باشند
 مرا ایشان گرم نمودہ بہراقبہ عالی تر از ان اشارہ نمایند و دستاںش گفتند ایشال
 امر باید نمود و از فضول احتراز فرمود چون عقیدتش درست بود ناچار بہ نگاہداشت
 صورت مبارک پرداخت و روزی رفتہ بود کہ آن صورت اورا فرود گرفت و
 نسبت عظیم بروی استیلا نمود تا غالبہ سکرش بجای رسید کہ با وجود تکمین و کبر
 سن مقدار و ذراع از زمین می جست و ہر سوی خود را بدیوار و شجاریہ نیز دتا آنکہ
 چند تن کہ از جوانان وی را گرفتہ بودند قوت شان بہ نگاہداشت او وفا نمی کرد
 تا دید آنچه دید ما بیشتر طالبان را ذکر دل بطریقہی کہ مقرر اکابر این سلسلہ است
 دلالت نمی نمودند جمعی را بذکر نفی و اثبات و برخی را بذکر اثبات صرف یعنی ذکر
 ذات غشائہ و از غایت سربان نسبت آنحضرت قدس سرہ بسیاران بجز
 دیدن ایشان مجذوب و مغلوب میشدند گویند یکبار خطیب بر منبر بودہ کہ نظر
 بجمال ایشان کشودہ ز عقہ زودہ از منبر زیر افتادہ شبی از شبہای ماہ رمضان
 حضرت ایشان ما قدس سرہ بدست خادمی بہ آنحضرت فالودہ فرستادہ

چون آن خادم از کوه بیان ساده لوح بود بدروازة خاص رسیده حلقه در زوہ
حضرت خواجہ دیگر سی را بیدار نکرد و خود برآمده اند و ظرفت فالتوده را از دست او
گرفته فرموده اند نام تو چیست معروض داشتہ کہ بابا فرموده اند چون خادم شیخ احمد
مائی بابائی بجز در حاجت آن خادم ویرا جذبہ سکر و نسبت فرود گرفته و فریاد کنان
واقفان و خیران خود را بحضرت ایشان ماسانیدہ انحضرت پرسیده اند کہ حال
چست بشورش و مستی تمام میگفتہ کہ ہمہ جاچہ در حجر و چہ در شجر و چہ در زمین و چہ
در آسمان نوری سیرنگ بینایت و نہایت منی بہیم کہ بیان آن نمیتوانم نمود حضرت
ایشان ما فرموده اند البتہ حضرت خواجہ مقابل این بیچارہ شدہ اند کہ از مقابلہ
آن آفتاب پر توی برین ذرہ افتادہ فروداش بخد مت خواجہ رسانیدہ اند ہم
فرمودہ اند ہر روز حشر شہیدان چو خوبہا طلبند + تسمی کن و خاموش کن زبان
ہمہ + گویند روزی عسکری بکلازست ایشان آمد ایشان بہ تقریب طہارت از
مسجد برون رفتند خادم این سپاہی برون ورعنان اسپ گرفتہ ایستادہ بود
حین تخمخ و استبراکرات نظر کہ میا اثر ایشان بران خادم افتادہ بودہ چون مسجد
درآمدہ اند خبر رسیده کہ خادم آن عسکری را جذبہ و بخودی بر خاک انگذہ است
و میان اسپان چون گوی ہر سوی غلطان ست و از قبیل شام تا پاسی از شب
بچنان و راضطراب بودہ بناگاہ بشوریدہ و روی بازار نہادہ و بچنان و صحرا
برون رفتہ و دیگر بچکس از و خبری نیافت سیدی مرشدی میر محمد لغمان سلم اللہ
فرمودند صبیہ ما مرضعہ داشت بکرات آن مرضعہ را ولالت بمریدی حضرت خواجہ
کردیم دی ابا نمود تا روزی آن صبیہ را بتقریبی بصحبت آن مرضعہ بکلازست حضرت
خواجہ فرستادیم ایشان آن طفل شیر خوارہ را در کنار مبارک گرفتہ شفقتا نمودند
طفل دستی بجاسن شریف ایشان برودہ موی از لحنہ مبارک بدست او بماند فرمودند

طفلک سیر از مایه کاری میگیرد و در حد و دهمان ایام انتقال فرمودند و آن موی
 مبارک تا امروز به تبرک و یادگار بماند سه مر از زلف تو موی پسندست و فضولی
 میکنم بوی پسندست چون آن مرضه بخانه مراجعت نمود ساعتی ز رفته بود که آنارستی
 و جذبات برو چیدن گرفت و وی خود را بران نمیداشت تا آنکه فریادی سخت برآورد
 و بهوش بنهتیا و از پهلوی چپ او حرکت قلبی چنان غلبه برداشت که همه اران معاینه
 می نمودند بعد از مدتی بهوش آمد پرسیده شد که چه بود چه دیدی گفت ساعت بساعت
 حضرت خواجه بصورت همیب عجیب نمودار نظر من میشد تا آنکه امری در از جان بود
 دیگر نمیدانم که چه شد جز آنکه دل خود را اندکومی یا بم سیدی گفتند بخدمت خواجه قدس
 سره حال او را عرض کرده شد تبسم نمودند و تعلیم و ذکرش فرمودند و آن صاحب امر و
 در غیر ذر با و از نثار صاحب احوال است و آن صبیبه سیدی که در خانه را تم است نیز
 از بین آن نظر خداوند عفت و حضور چنانکه حضرت ایشان ما و را بسره حلقه بعض نثار
 ذاکرات مامور گردانیده اند و این نازنین حضرت خواجه از غایت مخلص پروری و
 شفقت گسری آن بود که هر که را تعلیم و کرمی فرمودند هم در ان اثنای تعلیم و کرمیت و توجه
 شریف شامل مال و حال او میداشتند و راه نقوش کونیه بر او را ک حقیقت جامعه و
 می بستند گویا چشمه نقشندی را بطهور می آوردند لجه زبان دلش بزرگ گویا میشد
 و حضور و جذبوی را در آغوش میگرفت بعضی چون مرغ بسمل بر خاک می غلطیدند
 و بر نخ از خود غائب شده بحیرت میرفتند و بعضی را هم در ان کیفیت عوالم مثال
 با ارواح یا معانی منکشف میکرد و بر روزها می کشید تا هم نظر ترتیب ایشان
 بصحو و افاقش می آورد و مصداق اشیح پیمی و میت بطهور می میویست و این
 عنایت ایشان بر سبیل تمیم بود حضرت ایشان ما قدسنا بسره الا قدس روزی
 بتقریبی فرمودند شمول و عموم این نعمت یعنی گویا شدن دل بزرگ و حصول جذب

بدایت تعلیم مرطالبان این طریق را از اسماقات لازم البرکات حضرت خواجه ما است
 قدس سر و بنده معروض داشت که مگر سابقا معمول این اکابر نبود و فرمودند که بود اما
 بدین تعلیم در بدایت نبود و نیز فرمودند که چون سزا اختیار این شمول و عموم را از حضرت
 خواجه خود پرسیدم فرمودند از آن روزگار تا حال در طلب و همت اهل ارادت
 نقصان و فتور بسیار رفته و حوصله های طلاب راه تقلیل گرفته و فور شفقته بر آن
 داشت که بی مجاهده و سعی و ترو و ایشان شرعی رسانیده شود تا پایادگان با دیده طلب
 را مریب باشد و برودت شان بجزارت مبتدل گرد و چون حضرت ایشان این حکایت
 با خبر رسانیدند آهی برکشیدند و این و عاب ز زبان رانندند که جزا و الله عن الطالبین خبر
 انحرار و هم حضرت ایشان طاب ثراه بقرب قوت کامله سیر بزرگوار خود در فاضله
 این نسبت گرامی فرمودند روزی یکی از مخلصان قریب ایشان این خواست
 خدمت ایشان یکی از رسایل شریفه ایشان را به نسبت حصول حضور بگذراند حضرت
 خواجه دوروزی آن رساله را بومی درس گفته و درین اثنا فرمودند ای فلان نسبت
 از آن نزدیکتر است که آنرا از رسائل تو ان اخذ نمود و صفت شفقت و ترحم حضرت
 خواجه ما قدس سره تا غایتی بود که وقتی در لاهور قحط و عسرت افتاده بود و در آن
 عسرت حضرت خواجه در آن شهر بودند تا چند روز نخوردند هر گاه طعام نزد ایشان
 حاضر میکردند میگفته اند از انصاف نباشد که یک در کوچه از گرسنگی جان میداده باشد
 و ما طعام بخوریم و آنچه حاضر بود همه را بر گرسنگان میفرستاده اند و خود بقوت
 روحانی که میراث ائبت عند ربی است میگذرانده چون از لاهور متوجه دہلی
 شده اند بسیاری بوده که هنوز فرسخی بل میلی طی ننموده بودند اندک عاجز
 در نظر ایشان می درآمده که پیاده میرفته ایشان از مرکب فرود آمده و را
 سوار میکردند خود تا منزل پیاده می آمده اند و دثار بر سر میکشیده که آستانه

بر این عمل خیر ایشان اطلاع نیابد و چون نزدیک بمنزل میرسیده اند به نیت اخفا باز
 بر آن مرکب سوار میشده اند و این شفقت ایشان شامل حال حیوانات نیز می بود
 تا گویند شبی ایشان تبه در خاسته بودند که بر بر لحاف ایشان آمده خفته بود و حضرت
 تا روز پنجمان از سرمانخت سخت کشیده اند و به بیداری آن گریه راضی نشده اند
 و اگر خارقتی هم از ایشان بظهور رسیده از وفور شفقت بر خلق الله بوده مثلاً از
 جمله خوارق ایشان این سه خارق است که بر نگاشته می آید چون ملاحظه نموده می آید
 موجب ظهور آن با وجود استبعاد ایشان از نمودن خوارق غلبه شفقت بوده
 خارق اول آنکه یکی از فضلای و بی که بگری بعد آورده بود سالها رفته او را
 فتحی روی نداده از ادعیه و او و پیر اثر ندیده چون وصف ایشان شنیده روزی
 که ایشان بجای سواره میرفته اند و در عمان در آمده به نیاز تمام قصه را معروض
 داشته التماس زوال عنیت نموده حضرت خواجه را اول بر شفقت گشوده از
 مرکب فرود آمده او را در کنار شریف کشیده معالجه سخت نموده اند فرموده اند
 که رفته متوجه شوید که فتح است و می همان لحظه در خود قوت غیب دیده رفته
 و سهولت تمام همان لحظه فتح نموده خارق دوم آنکه ضعیفه را طفلی سه چهار ساله
 از سر دیوار حصار فیروز آباد که زیر دیوار فرش سنگین است و ارتفاعش قریب
 بسی ذراع بریز افتاده چنانکه از سوراخهای گوشش آن طفل خون برآمده و نفس
 منقطع شده ما در آن طفل بگریه و زاری و بی آرامی و بیقراری چاره جز آن ندیده
 که هر دو قدم محترم حضرت خواجه نهادند التماس زندگی او نموده حضرت خواجه
 چنانکه عادت شریف ایشان بوده که توجه و تصرف خود را در پرده بسی نهان
 میکردند کتاب طب طلبیده اند و فرموده اند چنان معلوم میشود که این طفل
 نخواهد مرد حاضران تعجب میکردند که کدام کتاب مبین این معنی است نگاه

لخطه خاموش شده اند آن طفل مختصر کمال خود آمده حاضران را حیرت تمام روی
 نموده وقت دیگر عسکری دور از شیوه مروت و صلاح به بعضی سپاهیاستمی نموده
 ایشان از مشاهده آن ظلم ادبی آرام شده آن سپاهی را نصیحت فرموده اند اما او
 از غایت ادب و نجات اقبال نموده حضرت خواجہ از غایت ترحم کمال آن مظلوم متغیر
 شده بان ظالم فرموده اند اینها در جوار فقرای خواجگان بزرگوار می باشند که
 بسیار غیور اند خبردار باش در آن دو سه روز آن ظالم را تهمت و زود افشاری
 گرفته لقبش رسانیدند و حکایات که از کتمل و بردباری ایشان از صحاب ایشان
 شنوده ام بدقت با نکتی جوانی از سپاهیا می ایشان که مرکب منکرات می بوده
 انواع شرور از وی بظهور می آمده ایشان آزما می شنوده اند و کتمل بوده اند روز
 آن شریر را سخنه با شارت خواجہ حسام الدین سلمه اللہ در قید و حبس کشیده اند
 خبر حضرت خواجہ رسید خواجہ حسام الدین را طلبیده عتاب فرموده اند خواجہ
 بعرض رسانیده که بس فاسق و شریر است چنانکه شریارت او مستعدی و متجاوز است
 حضرت خواجہ آه سرد از دل پرورد کشیده فرموده اند آری چون شما خود را صالح
 با صفا و خیر یافته اید و در نظر شما طالح و کدیر و شریری در آید ما که هیچ وجه خود را
 از او ممتاز ندانیم چگونه بر زبان زبان او را نیم این فرموده اند و وی را از حبس
 خلاصی داده اند و وی بمرکت شفقت ایشان از صلی شده و این نسبت کجاست
 و دید قصور احوال بر ایشان چنان مستولی بوده که اگر از طالبی ناگاه جرمی صادر
 میشده و با ایشان می رسید میفرموده اند اینها اثر بد صفتی ماست هر گاه در ماب
 باشد ناچار بر نیامعکس میگرد و این فقیران چکنند و اگر از کسی بگروه شرعی
 میدیند تبصر و شدت امر معروف نمیکردند بل به لیسیت و کنایه و تشبیل میفرمودند
 چنانکه ناچار و نشین آنکس میشد و سبب بر تصریح ناکردن امر معروف بیشتر آن بود

که خود را از سایر نام ممتاز نمیدانستند و هرگز غیبت و قدح کسی بر زبان ایشان
 و در مجلس ایشان نمیکزشت و اگر کسی را اراده تخفیف مسلمانان در حضور ایشان بخاطر
 میکردند ایشان بتوصیف آن مسلمان شروع می نمودند و اتم حرف گوید و در
 در زاویه مسجدی از مساجد تنهانشسته بودم فقیری با فقیر دیگر حکایت از شیوه
 اولیا میکرد و درین ضمن گفت من درین مدت زندگانی حکایت خود بیکر و دیدم
 دانم که چون اوبه لفته و بردباری درین زمانه نخواهد بود نام مبارک خواجه ما را
 گرفت و گفت بر فرزند شریف خواجه قطب الدین بودم ناگاه خبر رسید که حضرت خواجه
 محمد باقی قدس الله سره الاقدس تشریف می آرند خادم فرار در جا بیکه قریب بر
 فرار بود برای ایشان سرری بنهاد و بران فرشی و ساداه بگستر و پیش از آن
 حضرت خواجه بکی از فقرای بی قید درآمد نظرش بران سرری و فرش افتاد و گفت
 این چیست و برای کیست گفتند برای فلان غریزان بی قید بختوت و دوری
 تمام زبان بخدمت و دشنام ایشان گشوده و درین اثنا حضرت خواجه درآمدند و
 آن بے قید پیش از پیش بحضور ایشان بهرزه گوی برداشت و گفت ای فلان
 تو چه لائق آنی که اینجار برای تو فرش بگذارند جمع کثیر از درویشان خواجه که حاضر
 بودند بی آرام شده و میخواستند و براتبنیه و تقرب نمایند حضرت خواجه همه را
 بزنگه چشم آلود از آن اراده باز داشتند و خود نزدیک آن شتام رفته بزمی تمام
 عذر و در میان آوردند و گفتند چنانستی که شما میفرمائید من چنین و چنان چه لائق
 آنم این کار بی اشارت و بعلم من شده بخشید و بشومی من مغز خود را خالی کنند
 و بر آستین مبارک عرق او را از جبین او می چیدند و تو اضع می نمودی آن گاه
 در می چند طلبیده بوی میدادند و او می گفت من هیچ تغیر و تذبذب در حال
 و گفتار خواجه ندیدم آن زمان مرا یقین شد که نفس ملکی که میگفتند درین عالم بوده است

و بسیار بودی که بعضی از امرای مخلص ایشان بخدمت آنحضرت سیم وزیر میفرستادند که
 به صواب و ید ایشان بفقرا منقسم گردود آنحضرت با وجود تفرید و آزادگی شفقته علی
 خلق الله خود متوجه شده مستحقان قسمت میکرد و در ضمن آن مبلغی از سرکار خود
 نیز میدادند مع ذلک بعض محتاجان و درازکار زبان طعن میکشودند اصحاب ایشان
 میخواستند بمنع آنها بکوشند آنحضرت باینی راه انگسار می پیویزد که یاران را بر غضب
 از سرسیرت و بجای آن نرمی و شکستگی می نشست و یاران را قولاً و فعلاً بر نیستی کم
 دیدن خویش و بر و باری دلالت مینمودند و آزاد لیل راه عرفان میفرمودند و
 اگر از اصحاب ایشان خلاف این امر ظاهر میشد بعتاب بسیار نصیحت می نمودند
 چنانکه از مکتوبی که بشیخ تاج و رین باب تحریر فرموده اند واضح خواهد شد انشاء الله
 سبحانه و زهد و استغفار ایشان از امتعه و نیویه تا بجدی بود که سخن امور دنیوی هر
 مذکور مجلس شریف نمیشد مگر بتقریب سفارش حاجتمندی و هرگز تدبیری و رین
 امور برای خود و درویش نمیکردند و در حق مُردان رشید جز بفقیر و مسکنت و فاقه
 و قناعت نمی خواستند و میفرمودند هر که امداد مالی از ما بظهور آید یقین و اند که ما را
 بوی در محبت دینی نقصانی هست بعضی تو نگران که از اهل ارادت بودند التماس
 آن می نمودند که کفافی برای فقرای آستان ایشان تعیین نمایند ایشان در حق
 جمعی که نسبت معنوی با آنحضرت درست کرده بودند رضایمیدادند و با و در ایشان
 را مجوز میداشتند و از غایت تمفر که ایشان از قبول امتعه و نیویه بود وقتیکه غم
 جرم سفر حجاز کرده بودند عبد الرحیم خان المشتهر خانان نام که از مخلصان این
 طائفه بود و خصوصاً بحضرت خواجه با عقیدت و ارادت تمام و هشتمه چون آن
 خبر بشنود و صد هزار روپی که بزبان هند لک نامند بخرج زاده و راه ایشان درویش
 مرسل و هشتمه عرض نمود که بقبول آن بر من منت نهند چون حضرت خواجه آن بشنود

روی در هم کشید فرمودند بچ رفتن چون مانی کرای آن نمیکند که انهمه سیم وزر
 مسلمان را صرف خود کنیم و ضائع سازیم نپذیرفتند و باز گردانیدند و بی تقیدی
 ایشان در ملبوس و ماکول و مسکن تا بحدی بود که اگر چندین روز یک طعام غیر مرغوب
 و مطبوع نزد ایشان می آوردند هرگز نمی گفتند که غیر این میارند و کذلک اگر چندین روز
 جامه و ربدن شریف مانده شوخا کین میشد میفرمودند که دیگر حاضر سازید و نیز چندین روز
 خانه تنگ و تیره می بودند تا آن مسکن شکسته شدی یا از خاک و خاشاک پرگشتی از اینجا
 که غرق بچ تسلیم و رضا بودند اطهار تعمیر و نظیف و تمویز آن برگزینگر و ندبا و جوان
 همه تسلیم و فنا و رفتگیها و ضعف بدن که همیشه ایشان را بود و دوام وضو و تکلیف
 طاعت شگفت تمام داشتند بعد از اوامی نماز عشا که کجبه تشریف می بردند در
 مراقب می نشستند چون ضعف بر اعضا غلبه میکرد بر خاسته تجدید وضو نموده
 دو گانه گذارده باز میگذاشتند باز چون اعضا بضعف و درومی آمد چنان میکردند
 اکثر شب چنین میگذاشتند و احتیاط و رلقمه تا بحدی میفرمودند که هدیه که میرسد
 اگر چه از اجکم حدیث صحیح سخن لائز و الهدیه رو نمیکردند اما از آنجا خصوص خرج هم نمیکردند
 بل از محل اطیب قرض حسنه میکردند و در بدل آن آنرا میدادند که حکم فقها آن
 درجه دیگر و رحلت پیدا میکنند و تا کید تمام میفرمودند که نزنده طعام بوضو بود بل از
 ارباب حضور و صفا باشد و هنگام طنج بجز دنیاوی نپروازد و میفرمودند از
 لقمه که بی حضور و احتیاط خورده شود و دومی منخیزد که مجاری فیض را می بندد و
 ارواح طیبه که وسیله فیض اند مقابل قلب نشوند و همه مریدان را برین احتیاط
 ترغیب میفرمودند و جمعی که فی اجمله مسامحت در آن جائز میداشتند ضرر آن
 در احوال آنان مسامنه می نمودند و روزی یکی از درویشان صاحب حال و کشف
 آمده معروض داشت که در کار خود بستگی می بینم و در باطن کدورت می یابم ندانم

چه تقصیر از من سرزود آنحضرت متوجه شده فرمودند در لقمه بی احتیاطی رفته است او
 معروض داشت که لقمه همان لقمه هر روز هست ایشان فرمودند رفته نیک لقمه
 نمائی که غیر ازین معلوم نمیشود البتّه در جزوی از اجزای آن فتوری رفته چون نیک
 گفتیش نمود معلوم شد که دوستی چوبی برای سوختن که نه از آن چوبهای احتیاط
 بوده داخل کرده بودند و کذاک در همه امور عمل ایشان بر غمیت و اولی بوده
 از آنجا که در کتب احادیث و روایات فاطمه خلف امام مرویات کثیره صحیحه آمده
 چند روز بران هم آمده بودند که فاطمه خلف امام قرأت نمایند درین اثنا امام
 الائمة سراج الائمة امام ابوحنیفه راضی الله عنه در معامله دیده اند که قصیده
 در مدح خود بخوانده اند که از آن این مضمون مستفاد میگردد که چندین اولیا
 کبار در مذہب من بوده اند بعد ازین واقعه ترک قرأت خلف امام نموده اند و
 احتیاطها که در لقمه گفته شد از نزاکت و صفای نسبت لطیف شریف ایشان
 نیز بود چنانکه آئینه از غایت صفات اب نفس هم ندارد ازینجا بوده که در صف جماعه
 جانب خود از خلص اصحاب خویش را ایستاده میگردد و آنده که اگر بیگانه می بوده
 فی الحال غفلت و نقصان او یا خطرات او در آئینه ایشان منعکس می شده
 روزی یکی از درویشان که محتاج بحاجت بوده و در خاطرش التماس طلب آن
 عبور نموده با ایشان نماز کرده آن خطر او بر ایشان ظاهر شده بعد از ادای
 نماز فرموده که بطلان و سر که احتیاج بحاجت دارد بدیند آن درویش میگفت که همیشه
 از آن روز ترسان می بود که مبادا خطره که موجب ملالت ایشان باشد برین
 بگذرد و تفرید ایشان را آن پایه بود که از بدایت تا نهایت هیچ یک از احوال بلند
 و مکاشف از جند سرمت ایشان فرو نمی آمد در عین بحرافیت و مازنایافت زود
 خشک لب بود این رباعیه شریفه نیز دلالت برین حال ایشان می نماید رباعی

در راه خدا حمله او باید بود تا جان باقیست و طلب باید بود و در یا ویریا اگر کس
 ریزند گم باید کرد و خشک لب باید بود و روزی غزری یکی از مخلصان ایشان
 کتاب نوشته بود ایشان بر نظر آن کتابت رقم نمودند که درین این عاجز که فیاض
 قوت کار نماید و اگر نه بتوفیق اللہ تعالی درین دوروزه عمر دیوانه و ارامت بازماندگی
 خود میداشت و در حست جوی کیمیای مقصود تک و دوی می نمود و زندگانی
 فدای این راه میکرد حق تعالی درین افتادگی نیز دوی و آشوبی کرامت فرماید
 که کار و جهانی خود را و قبضه اختیار و اقتدار او نهاده از مجموع گرفتار پیاواری بیام
 آمین بایر العالمین امید از آن بر او آنست که روی بر خاک بنهد و از براس
 حصول بن آرزوی فقیر از خدای غفور و جل جلاله که و عار الغائب للغائب استرغ
 اجابہ آمده والد عار از خدمت شیخ تاج الدین سلمه اند ششوم که گفت روز حضرت
 خواجہ ما را وقتی روید که همچنین مند های قبا کشاوه با سینه عریان و دستار
 پریشان متوجه ساحل دریای شدند اما شکستگی بسیار و قلق فراوان و اندوه عظیم
 از ایشان ظاهر بود من در قفا سے ایشان میرفتم بعد از مدتی ایشان از آمدن
 من اطلاع یافته باه و در دو تمام فرمودند که اسی فلان آنقدر و احوال
 و فیوضات و انوار و اسرار میریزند که اگر این دریا سیاهی شود از نوشتن آن
 کوتاهی کند امام ازینها چه که مطلوب من از وید و دانش و درست له قدس متره
 طلب همچون و مطلب هیچگونه نه آنرا شبهه دنی این را نمونه و هم شیخ تاج الدین
 حکایت کردند که روزی در صفت جماعت نماز و رهبانوی ایشان بودم در میان
 نماز آثار استیلای گریه و اشکلال از ایشان احساس نمودم بعد از ادا کے
 نماز همچنان حیران و گریان بجزه شریف رفتند من نیز بر اثر ایشان در آدم و
 همچنان ایشان را گریان و کثیر الاخران یافتم بعد از ساعتی گستاخی نمودم پسیدم

که سبب این گریه اختیاری و اندوه داشتند بسیار چه باشد گفتند ازین بگذر ما را
 بدین در و بگذار از آنجا که بعنایت ایشان پس دلیر بودم احیای نمودم فرمودند در
 عین نماز که معراج مومن است روح من در طلب مطلب و راز الودار عروج نموده
 در جست و جوی آن چند آنکه مقدور داشت این مرغ پر وبال زود بدستش هیچ نیامد
 ناچار حیران و گریان خود را در قفس قالب انداخت این گریه او ازین حسرت بود
 و هم شیخ تاج الدین فرمودند روزی در حجره خاص ایشان در آمدم ایشان را
 بنایت مغلوب و مستهکم دیدم در حکایت شدم اما آثار شعور بکلام خود و ایشان
 نیافتم همیشه گفت و گو و سوال در میان آوردم تا بعد ساعتی چند شبگم آمدند ساعت
 ساعت آثار صحو ظاهر شدن گرفت بعد از آن که فرمودند فلان کس امر و عجب رسید
 و کلنی یا حنیزای ما شد می که در حیرت و دهرت و نیستی عجب رفته بودیم هم ازین غلبه
 تقدیر ایشان بود که سری بسخت و صحبت داشتن ایشان را اصلا نبود و ایام توجه
 ایشان تهریت در ایشان بدو سه سالی نگشید چون حضرت ایشان ما قدس سره
 ازین انظار و الطاف ایشان بکمال و اکمال رسیدند آنحضرت خود را از صحبت
 و تعلیم ارباب ارادت باز کشیدند و یاران را چه بهتر گفت و چه بکلیف با ایشان حواله
 نمودند چنانکه تفصیل آن در احوال حضرت ایشان بیاید انشاء الله سبحانه و خود
 از واکزیدند و بشیوه قطب آفاق بوعلی دقاق قدس الله سره بدر و اندوه عظیم
 سر بزمیان نیستی در کشیدند و جز بنماز جماعت بسجده جامع نمیشدند و هر که ایشان را میدید
 ناچار از حدیث من اراد ان ینظر الی میت ینشی فی وجه الارض فلینظر الی
 این آبی محافه میگردید مع ذلک از بهیت و دهرت دیدار ایشان که هر کجا میبود
 نقش و یوار میشد و غافلان را بجز و دیدن ایشان بمصدق خوار و انوار ذکر الله
 بنظر رسید تا بجاییکه روزی عبور ایشان بکلی از قره که سکنه آن فرار عا

بنمود بوده بوقوع انجاسیده بجزوی که نظر انجاءه برایشان افتاده با بیدارگی کیفیت
 که این عجب مردیست که از دیدن او خدا بیاو ما آید و او عظمت صحبت بل رویت
 ایشان چه شنار او چه بگمانه را سخن بر لب و نه عا و رول می عیب و با این همه
 انکسار ایشان از دهنشت ایشان بسیار مردم و انا از جایم رفتند عزیز از
 اعلام فضلاء مگر گفت روزی رسیدم بصف جماعت نماز که بر باشد و دور
 صف حضرت خواجه نیز بود در صف پیش جایی نه بود مگر بیلومی حضرت خواجه
 که از ادب ایشان در ایشان فرجه گذاشته بودند مرا چون خواجه اعتقاد چند
 نبود و ایشان را طفل دیده بودم و احوال قیاس بخود خردسال یافته رعایت
 ادب بخاطر نماید و آمده خود را فرجه روح کردم ساعتی زرفته بود که دید شکوه و عظمت
 خواجه بر دلم حمله آورد چند آنکه خود را از آن میکشیدم فائده نمیداد تا بحدی رسید
 که بے اختیار در عین نماز اندک اندک خود را بر قفا میکشیدم و تا بجای رسیدم
 که اگر قدم عقب بگذارم از صنف بهیتم خبر دار شدم و از مشاهده این معامله از مخلصان
 حقیق آن عارف بزرگوار شدم و با این همه اہبت گاه از جوش قلوب و سقوط و
 خلق تنهادر کوچه و بازار میکشیدند و در زیر سایه دیواری بر خاک می نشستند
 با این همه مستیها و فرورفتگیها و حیرت سرموی در امور شرعیہ و التزام عنایت
 فتوری نیرفت و سماع و رقص را آنجا بار نبود و وجد را آنجا مجال نتابید
 که روزی در حضور ایشان یکی از درویشان بجز گفت الله ایشان فرمودند با و
 بگویند که آداب مجلس ما را داشته بمجلس با بیاید و اگر از مردان ترک و بی نظهور
 میرسد بظاہر و پراختنوت نمی نمودند و نمیرانند تقرب ظاہری خود کجا اما
 باطن خود را از میکشیدند یا اوستگی و احوال خود میدیدند و خواب و و فتنه
 بوسی امری می نمودند متنہ میشدند اسی تو مجموعہ خوبی ز کرد است گویم شاہد

عظیم بر جلوتیبه ایشان همین بس که دوسه سال بر مسند شیخت بودند درین مدت
 قلیله چه مردم که از خوان دولت ایشان روزی مندرگ دیدند و چه برکات و آثار
 که در کشور وسیع هندوستان از ایشان انبساط گرفت و این سلسله طریقه نقشبندی
 که درین دیار غریب بود ترویج تمام یافت با آنکه بسیار از مشایخ این سلسله
 آمده سالهای بسیار در آن دیار مانده بودند اما برکات این دوسه ساله در آن
 سالها کجا بود کمالا نغیبی فاضله باین حقیر گفت بعضی شیخان بزرگ صاحب حال
 و قال درین روزگار شصت هفتاد سال دریند شیخی کردند معلومست که از ایشان
 که ماند شاهد بزرگی خواجهر شهابین بس که بچهل سالگی رفتند و دوسه سالی بهدایت
 نمودند و عالمی را بهره ور گردانیدند و این فقیر از زبان شیخ بلند مکان کجه
 فقر و نیاز و عرفان ارشاد بنیاد شیخ محمد بن فضل الله در جمها الله شنود که
 تقریبی را در حق حضرت خواجهر مافرود نشان بزرگی این عزیز همین بس که سه
 چهار سال پیش بهدایت نیرداخت و تا امروز آثار و برکات آن روز افزونست
 گویند در آن چند روزه ارشاد ایشان بسا شیخانی که آنحضرت در ایام ترویج
 طلب به صحبت آنها رسیده بودند و فاتحه و دعای و تلقین ذکر از ایشان گرفته
 نیز منجذب شده آمده از فریدان شدند و گویند بعد از قدم بهدایت لزوم ایشان
 بشهر معظم و هلی بعضی مشایخ بزرگ آن بلده از ظهور ایشان غیرت بردند و جهت
 گماشتند آخر فائده ندیده جز ضرر خود ناچار از مخلصان حقیقی شدند بعضی طلبه
 از جاها سکود و در بدست علیه رسیدند و برخی در راه غم بودند که خبر
 انتقال ایشان شنودند و فرستادی میر محمد نعمان سلمه الله گفتند جوانی را از راه
 خراسان در اگره بهدار الشفای حکیمه بیاید دیدم از حالش پرسیدم گفت مروپین
 چنان بودم در دکن حضرت خواجهر باقی را در خواب دیدم و عشق ایشان اینجاسیدم

چون خبر انتقال ایشان شنیدم ازین اندوه ملول شدم و اکنون بیاورم و باین
حال خراب از عشق آن بزرگوارم این گفت و زار بگسیت اکنون چون حرف
انتقال ایشان رسید زبان شکسته خامه را بران قصه باید آورد چون سال عمر
شریف حضرت خواجه باجهل رسید که تکمیل تمام طبعی انسانی در آن است و تکمیل
معنوی را نیز در آن اثری لاجرم حضرت خواجه را بعد ازین اربعین از تنگنای این
جهان پر طلال هوس انتقال شد اگر درین ایام خبر رحلت کسی می شنوید آه سرور
از دل سراپا در آورده میفرمودند خوش خلاص شد و مراد آنحضرت باین خلاص
تقری از لباس هستی موهوم بود و مجرد شدن مشهور از خیال که لازم زندگانی
این جهانی است چنانکه عارف رومی قدس الله سره الا قدس بزبان انتقال تهر مخ
این مقال بود من شوم عریان زتن او از خیال تا خرامم و ز نهایت الوصای
دران ایام واقعه نسبت بخود دیدند که آخر آن این عبارت بود و بقیه و حید طریقه
فریاد نیز درین روزها یکی از ازواج الطاهره خود فرمودند که چون عمر من
بجهل سالگی رسد مراد واقعه عظیم بشیر آید و برای تفهیم او به طبیعت آمد که گفت
مبارک گشوده نمودند و فرمودند این خط که بر کف منست نشانه است که گفته شد
هم درین ایام گویند روزی آئینه بروست گرفته یکی از ازواج خود را طلبیده
فرمودند بیاتما با هم درین آئینه نظر کنیم آن عقیقه میفرموده در آئینه ایشان را
پرسفید محاسن دیدم ترسیدم و گفتم من این چاینها بیند که من زهره مشاهده آن
ندارم بشیر فرمودند و خود را بصورت اصلیه خود که محاسن عنبرین بود و انموذ
هم درین ایام چنانچه عادت شریف ایشان بوده که مکتوف خود را خواب گفته
مذکور میکرد و اندروزی بر زبان شریف رانده اند که در بعضی خوابها چنان معلوم
میشود که درین نزدیک کس کلانی از سلسله علییه نقشبندی فوت خواهد شد انگاه

انتقال حضرت باقی بالله قدس سره در سال ۱۰۱۲ هـ ق

تغییر عیانده ایست
تغییر عیانده ایست
تغییر عیانده ایست
تغییر عیانده ایست

فرموده اند که جامی و کنگار شهر دلی باید اختیار نمود و ترک احتلاط خلق کرد و همان جا
 مدفن شد درین باب بعضی خلص اصحاب خود را استخاره فرموده اند چون اجازت
 معلوم نشده ترک آن اراده نموده اند باز روزی فرموده اند که دیده شد که میگویند
 برای غرضیکه ترا آورده بودند تمام شد احوال سفر باید کرد مرتبه دیگر فرموده اند دیده شد
 که میگویند قطب زمان در گذشت درین حین من قصیده غزاد در مرثیه خود میخوانم
 و تعریفات عالییه در آن مندرجست چون بواسطه شهر جادوی الثانی سنه هزار و دوازده
 رسیده امراض بر ایشان غلبه کرده درین ایام فرموده اند حضرت خواجہ احرار رضی الله
 عنہم را بخواب دیدیم که فرمودند پیراهن بپوشید بعد از نقل این خواب حضرت خواجہ
 تا بستم نموده بر زبان رانده اند از زنده مانیم چنان کنیم والا کفن هم پیراهنی است و بختین
 یکی از مخلصان که درین ایام اراده سفری داشت فرموده اند چند روز کسی جا
 نرود که آخرهای بازار راست بعضی مخلصان رشید درین ضعف غوامض علوم
 تحقیق می نموده اند و آنحضرت تحقیقات عالییه میفرموده درین میان شی ضعف غلبه
 نموده چنانکه گویا حالت نزع بظهور رسیده بعد از مدتی بحال مدده فرموده اند اگر مرد
 عبارت ازین است چه نعمتی بوده است که از آن حال بر آمدن خوش نمی آید و در شب
 بست و پنجم ماه مذکور اثنا اختصار ظاهر شدن گرفته بنظر بامی که متضمن وداع
 یاران باشد می نگریته اند و اصحاب میگفتند که اند و ایشان تمنی و تجوی می نمودند
 گویا فادۀ آن میگروه اند که عجب از شما که در دیشانید و از وائره رضا بقضایرون
 آمد و جنوع می نامید درین اثنا بر زبان درویشی کلمه متبرکه یا آله العالمین رفت
 بسرعت تمام بجانب وی دیده روی مبارک بجانب او گردانیده یکی از حاضران
 گفته این توجه و تحریک از ایشان از شوق استماع نام محبوب بود ازین سخن آب
 در چشم مبارک جمع شده پاسی از روز مذکور مانده بود که چهره اندک را اسم ذات مشغول

شده اند و محبان الله گویان جان بجانان سپرده رضی الله تعالی عنہ بعد از
 انتقال موضعی که خاطر خلص اصحاب ایشان بر آن قرار گرفته بر یک قبر حفر نموده
 چون جنازه را در ایشان در ایشان برداشته اند از دیوانگی که حاملان را بوده
 با آنجا که حفر قبر نموده بوده اند تا بوقت رانده اند بل زمین دیگر برده فرود آورده اند
 بعد از فرود آوردن در آن زمین چه بینند که این زمین مکانی بوده است که در آن
 حضرت خواجہ تقریبی را با بیاران بآن موضع رسیده آنجا را خوش کرده و صنوع
 ساخته دو گانه گذارده بودند و خاک ازان موضع پاک بدامن مبارک ایشان
 چسپیده بوده بر زبان شریف رانده اند که خاک این موضع و امنگی باشد لاجرم
 در همان مکان که حواری قدمگاه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم است
 و نزدیک شاهراه آن شاه اقلیم ارشاد رکنج و از بنجاک سپردند و امر در زمین سعی
 خدمت خواجہ حسام الدین احمد سلمه الله تعالی حوالی آن فرار از آلتشار و استخار
 و از بار بستی شده یزار و بیتبرک و یمنفع سے شمع فرار او همه نور غفور باد و دلها
 ز ایران درش غرق نور باد و فضلا و عرفا مشیبا با تواریخ انتقال رقم زده اند اینجا
 بایر و تارخ منظومه که را رقم را روی داده اکتفا میرود و ذاتی که بدوست بودی
 از خود همه فانی الصفت بود و بر خالق خویش جلگه عشق و بر خلق تمام عطف
 بود و می تشنه و لم بسال فوئتش و خوش گفت که بحر معرفت بود و فصل سوم
 در کلمات لطیفه و انقاس شریفه ایشان مخفی نماند که حضرت خواجہ ما را
 قدس سره رسائل و قیقه زیباست و مکاتیب بدیع و لر با و کذلک منظومات
 نخته و از بعضی مکاتیب ایشان تبقریات محرگشته و نیز برخی و احوال
 اصحاب ایشان تخریر خواهد رسید انشاء الله سبحانه از بعضی رسائل شریفه و نیز
 از ملفوظات متبرک که یکی از مخلصان جمع نموده اینجا بایر و برکات چهلگانه

که موافق بن عمر کرامی ایشان است زبان قلم را شیرین بسیار و لعون الله و
 توفیق بل بتقریب بیان معنی استعاذه نگارش فرموده اند که شک نیست که آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم در وقت تکلم بکلمه تعوذ با علی مرتبه معنی آن متحقق بوده اند پس
 طریق متابعت آنست که بجز گفتن این کلمه اکتفانه نمایند و نخست باطن خود را
 عاجز نمحض شناخته و روفع و ساوس شیطانیه التي تقاد و مطلق بیازند تا اوقات
 کلام او سبحانه خالی از کدورت اندیشهای پراکنده شیطانیه دست و پد این قسم
 تعوذ از مقوله توکل است یعنی خدای را سبحانه وکیل خود خذ کردنت و قدرت رو
 اند و خود را بگوشه گذاشتن این توکل از فروغ ایمانست چه هر که ایمان آورد
 بآنکه آفریدگار جزو کل الله است و آنست از آنکه هر فعلی و صفتی که از او از غیب او
 بظهور می آید همه بمحض قدرت آفریدگارست و حده لا شریک له نه آنکه در خزانه
 هستی او امریست موجود یا البته موجود خواهد شد که بان دفع ضرری یا جلب
 منفعتی نماید حضرت حق سبحانه بعد از آنکه پیغمبر خود را امر بتعوذ کرده میگویی که انیسلم
 سلطان علی الذین آمنوا و علی ربهم توکلون یعنی بنیایه بخدا گیر از شر شیطان چه
 که نیست تصرفی و سلطنت شیطان را بر آنها که ایمان آورده اند و به مقتضای
 ایمان پروردگار خود را وکیل خود خذ کرده اند اینک شاهد صادق بر آنچه بیان
 نمودیم انشاء الله العزیز المار نیز نصیب کامل ازین برسد و در آخر این معنیست
 فرموده اند که اگر هنگام تعوذ و اراده تلاوت بحقیقت ایمانی که مورث این قسم تعوذ
 شده کاملی متحقق شود بقریب فرائض مشرف خواهد شد چنانچه فاجره حتی سماع کلام
 الله را اکابر تحقیق درین مقام داشته اند در آن وقت زبان قاری حکم سحره
 موسی خواهد داشت پس ایضا در تحقیق استعاذه فرموده اند حضرت حق سبحانه
 پیغمبر خود را صلی الله علیه و سلم فرموده فاذا قرأت القرآن فاستمعوا له من الشیطان

الرجم این امر متضمن امر فقر و الی الله و تقرب الیه است چه سزاواره التجا بکسی برود
 و در جوار او رفتن است پس سنی متابع راست او راست است که بعد از دیدن خود در پناه
 حق بگریزد و حق را در دفع و ساوس بوکالت اخذ کند یعنی تمام مستغرق انوار او شود
 و در او امی کلمات و تدبیر معانی او توجه پراکنده نکند که او حافظ و وکیل است چنانچه
 میباید بظهور می آرد حضرت امام همام حسن بن علی رضی الله تعالی عنهما میفرمودند
 حق سبحانه مثل را یعنی خاطر غیری را هنگام نماز در مانیا فریاد نماید الله تبارک
 عنکم الرحمن اهل البیت و یطهرکم تطهیر او فقرات احراریه مسطور است که نسبت
 با تحقیقت نسبت اهل بیت است و از آنچه ایشان نسبت خود را شرح داده اند روشن
 میشود که معنی سخن حضرت امام آنست که هنگام نماز در سرمانشانی از ملک و ملکوت
 نیست نه آنکه اینان هستند لیکن لباس غیرت از او بر کشیده اند چنانچه در قرب نوال
 با ما وجود لباس غیرت نسبت غیرت از ایشان بر افتاده چنانچه از باب توحید
 صوری را میباشند این قسم تعوذ منتهی را دست میدهند و نزدیک باین کس را که
 نهایتش در مدایه مندرج باشد لیکن جماعتی را که به یقین ایمانی مشرف اند مرتبه
 اخیر احسان را باید که از دست ندهند الا احسان ان لقبه الله کانک تراه فان لم کن
 تراه فانیراک **سب** و تفسیر سوره فاتحه رقم فرموده اند تواند بود که مراد از عبادت
 و کریمه ایاک نعبد عبادت اضطراری باشد و عبادت اضطراری بودن بنده است
 بر وفق اراده الهی و مضطر بودن در زیر قضا و قدر و در صورت ایاک نعبد
 معنی مثل مالک یوم الدین میشود یعنی مالک جمیع احوال و اوقات تویی و ایاک
 نستعین تا آخر داخل و عاست یعنی از تویاری میجویم که صراط مستقیم را بنامی تا
 سلوک بران صراط نمایم و عبادت اختیاری با بر وفق رضای تو شود و در صورتی
 که ایاک نعبد بر عبادت اختیاری محمول باشد مقصود از ان اظهار انقیاد خود است

و مقصود از این استتین یا همان معنی که مذکور شد یا اظهار آنکه این انقیاد را همه به خلق و توفیق
 تو میدانیم یا طلب ثبات در انقیاد و یک برنگاشته اند که مراد از صراط مستقیم در کبریه
 اهدانا الصراط المستقیم باجماع صدیقان و محققان صراط اهل سنت و جماعت است
 از آنچه در الهیات و ثواب و عقاب آخرت گفته اند صاحب فتوحات مکتب رضی الله
 عنه که عقیده چند بر عقاید ظاهر علما افزوده بے آنکه ثقیف عقیده از عقاید آنان کند
 چه خلاف عقاید سلف صالح جز ضلالت و خرابی هیچ نیست و بجا شد که اعتقاد با
 برین تقریر تکمیل گرفته و امید داریم که برین بمیریم و برین محسوس شویم که از ان عقاید
 آن بزرگ اینست که میگوید بنمای ما را صراط انبیا و صدیقان نه صراط آنها که همه
 خلق بینند و از بعد بجزند ندارند خواه خلق صرف بینند چنانچه در هر چه و طبعی که
 ایشان معضوب علیهم اند و خواه بعنوان حقانیت می بینند چنانچه بعضی از صوفیه
 که در توحید صوری معطل و محبوس اند که اصله الله علی علم و رحق ایشان درست
 است تمام بخود و امثال خود گرفتارند و روی توجه از بعد برگردانیده اند ایشان
 ضلال و ضل اند و نه راه آنها که همه راحق می بینند و بس عالم را خیال محض و
 شعبه صرف انکارند ایشان نیز از راه برآمده اند پلور بر سو فسطایه میرفتند و نه
 راه آنها که با وجود و دید حق و خلق خلق را وجود علیّه اثبات می کنند چه راه
 ایشان بر شاہراہ انبیا نیست انتی نقل کلام صاحب الفتوحات المکیه اینجا
 حضرت خواجہ ما قدس سره میفرمایند این سخن صاحب فتوحات که راه ایشان
 شاہراہ انبیا نیست نه باین معنی است که معرفت اینها خلافت معرفت انبیا
 است حاشا چه ایشان برگزیدگان ائبل مراد شیخ است که معرفت ایشان
 آن وسعت ندارد که معرفت انبیا علیهم السلام پس صراط مستقیم و معرفت
 باعتقاد این صدیق کامل و دید حق و خلق است لیکن خلق را وجود علیّه

نے بل چون وجود صورت در مرات که می نماید که هست و بحقیقت نیست و این
 نمود بقدرت کامله حق و خلق عالم عبارت ازین اظهار است و عالم در علم حق ثابت
 است نه آن اثبات که علیاً متکلم در صورت علمیه نسبت با ذهان میگویند بل ثباتی
 از جنس ثبات خارجی یعنی موجود خارجی بحسب شیون و صفات در علم تنزل نموده
 و حقائق عالم ظاهر گشته و این حقایق بعد از عود با وصل و ظهور در وجود چون
 ظهور صورت در مرات مخلوق و ممکن شده و آثار و افعال ظاهره ممکن از وصل است
 چون ممکن برده دار شده حکم لون المار لون اناة مجوبان را در تصور می آید که فعل
 و اثر از ممکن است و العلم الاله واحد الاله الاله الرحمن الرحیم **پ** در تحقیق کرمیه و هو معکم
 اینما گفتیم تمیز فرموده اند که معرفت غیبیه هویه حق سبحانه تعالی باشد و رغایت خفای
 و بطون است حقیقت این دریافت موقوف است بر پے بردن بر مرتبه مطلق و اطلاق
 صرف آنحضرت و تشریحات او بصورت علمیه و بودن آن صور بر این بین الوجود و المعدوم
 ای اجماع بین الوجود و المعدوم فانه من خواص منزل العلم **س** از تو ای سرنگ
 ما چندین صور + هم شبیه هم منزه خیره سر + و همچنین موقوف است بر شناخت
 آنکه آن صور علمیه را یک نسبت مجهول الکلیفیه بحضرت ظاهر پیدا شده که
 آن حضرت در کسوت آن صور بر آمده و آن صور آئینه اسما و صفات او شده
 و اسما و صفات او عین اوست فهو معکم فی العلم و العین روحا کان اوست الا
 اوحا لیکن معیت خانه معیت اعمال است با صور جنانیه از اشجار و قصور برنده
 محققین که قصور و اشجار آن موطن را بالذات با عمل یکے میگویند پس چنانکه
 عمل در موطن عرض است و در موطن جوهر آن ذات متعالیه در مرتبه منزه است
 از تعین و تمیز و اشارت و عبارت و در مرتبه قابل این امور و معیت خانه
 عین همچون معیت نقطه جواله است با دایره موهومیه فی الخارج پس چنانچه نقطه را

باواری کے نسبتے واقع است کہ واسطہ ظہور دائرہ در خارج و نمود نقطہ در کسوت
 دائرہ شدہ بچنین ذات حق و غیب مطلق اور بقدرت کاملہ اش یک نسبتی بہ منزلت
 علمیه واقع شدہ کہ سبب ظہور آن تنزلات در خارج و نمود آن ذات بحسب اسما و
 صفات در کسوت آن تنزلات شدہ است و ہم بتقریب بعیت مفہومہ من الالہ
 المذکورہ رقم فرمودہ اند حضرت واجب جلشانی بی توہم حلول و اثنیت و بی شائبہ
 چونے و چگونگی و رہمہ جا باہر است سخن ساقی کوثر امیر المؤمنین علی ست رضی
 اللہ عنہ کہ ہر کس شیء لا المقارنتہ و غیر کل شیء لا بمراملہ اگر اثنیت می بود لابد مقارنت
 بے بود و غریب صورت نے بست و اگر وہم محض بے بود چنانچہ حکماے حسابیہ میگویند
 معیت راست نمی آید و ہر امیر روئے نمود آوازہ العز عن درک الاوراک
 اوراک و رین مقام ست فریدان و جب مطلق و شتاقان غیب ہوتیہ میگویند کہ
 ہر چہ دیدہ شد و دانستہ شد ہمہ غیر است بکلمہ لانے آن بے باید کردی کے از عار
 رونے قدس ہرہ رسید کہ حق حسیست و عقل کسیت فرمود حق آنکہ بیج و جب
 مد رک نشود و عقل آنکہ بیج و جب جزا و آرام نگیرد و ع قلعے ست بے نہایت و رویت
 بے دوا + ک بتقریب بیان کریمہ فانیما تو لو انتم و جب اللہ فرمودہ اگر خواہی حقیقت
 این معنی بر تو افکند جو ہرے فرض کن کہ ہر چہ بر صفات آئینہ مرتب میشود از صفات
 و تدویر و غیرہ بر ذات او مرتب میشود و ذات او مثلاً موجب نمایندگی صورت میشود
 بے زیادے تصفالت پس ذات او در خارج عین این صفات آمد بچنین فرض
 کن کہ ہر یک ازین صفات را در خیال تو صورتی ست چون شیر کہ صورت علم
 ست در مثال و بعد ازین فرض کن کہ صورت خیالی و متعکس شدہ اندرون
 جوہر یعنی یک نسبت مجہول الکلیفیتہ بان جوہر پیدا کردہ اند کہ سبب نمایندگی
 این صورت شدہ پس ہر صورتی ازین صورت کہ رواری و آریا جوہر نسبت

بحقیقت بہمان جوہر رو آورده آن جوہر باین صورتست کہ بجای این صورت لیکن
 آن جوہر منزه ازین صورت و خارج بومی از وجود خارجی بہشام این صورت رسیده
 بیش ازین نیست کہ بقدر این صورت صفات آن جوہر مشاہدہ می افتد و بہر صورت
 می آید بہمان صفات بل بصاحب آن صفات رو آورده میشود اگر نہ ارسال
 پروانگی و ہزار بار بین بر آری تا جذبہ از جذبات الوہیت روی تہو نیار و صورت
 اشتیاج و ارواح را از نظر تو ناچیز نگرداند و محبت ذاتی کہ کمون سرسیت و جلوہ
 نیاید و نسبت مجہول الکفایتی کہ مقوم ادراک و مقتدا سے آن محبت است و تعبیر از آن
 جز باوراک بسیط نمیتوان کرد و پیدا نشود و مردود و جہ اللہ نخواہی شد شناسائی
 آن خود کجاست و در عنوان تحقیق معنی کریمتین مذکورترین این چند فقرہ نسکین
 نمازین و نشین تحریر نموده اند قدس اللہ سر قائلہا پاکست خداوندیکہ فیض
 اقدس خود ہشیار اور عرصہ ظہور آورده و صفات و شیون خود را در پرده آن
 ظہور از تنگنا سے خفا و بطون بر آورده و خود را در مراتب آن اعتبارات و نظر
 خود جلوہ گر کرده و در تنگنا سے وحدت اولشان اثبیت نیست مطلق السیت
 دائرہ اطلاق بیرون نہ چگونہ اش میتوان گفت نہ چون قادر می کہ بیک کلمہ
 کن خفتگان خواب عدم را بیدار کرد و سر اسیمہ شوق بر بستند اینند وجود برابر
 شان داشت از ساوہ لوحی عکس خود را دیدند پندار وجود در سر آور و دنیا گاہ
 صداسے و ہو معکم اینما کنتم بگوش شان رسید در یافتند کہ معیت جزبہ و کائناتی
 صورت نہ بند و حیرتے در کار آمد جمال عکس بشارت وجود میدہد و نواسے
 معیت اشارہ بعدم میکنند وجود و عدم را در ہم آمیختند وجود را فراموش کردند
 و در مقصود را بر خود بستند کہ مطلق جلیشانہ بشارت اینما تولوا فثم وجہ اللہ
 در میان آورده گفت و فی نفسکم انما تبصرون تیز گوشان شناختند کہ حجاب

خود خودم خود را از میان می باید برداشت هنگام این دست بردگشت ارادت
 بر دامن مقصود رسیدن سیمی از راه عروق در ورید و نکست دوست را در
 شجاولین قلبیه کند چهاره از پای در افتاد که شمه معشوقی در کار آمد و حجاب
 نقاب از میان برداشت و طنطنه لمن الملک الیوم در گرفت چون نیاز سے
 در میان بود روی و راحت حجاب آورد و صدای فاستقم کما امرت بگوش جانش
 رسانید محمود صبحی سر برداشت و غلغله من عرف نفسه فقد عرف ربه در میان
 آورد لیکن معنی و اندر من در انهم محیط قلعه در حالش آورد از یکسو و غنفسک
 و تعال و از یکسو فون و جهک شطر المسجد احرام اضطراری در کار نهاد و عنایت بن
 بحیب المضطر اذ دعا و پرده حجاب را که لازم وجود دست عینک ساخت و پیش
 چشمش نهاد و صورت قات قوسین نظر در رسید این سخن آخری در روایت
 بتقریب حصول محبت ذلتی که در تحقیق کریمه سابقا ذکر یافت رقم زوده اند که بر تو
 با و که ملازمت خدمت در ویشی کنی که از خود فانی و باین محبت ذالتی باستی
 شده باشد در عرصه وجودش جز محبوب و محبت و مشاهده محبوب هیچ نمانده
 و حقیقت فنا سے فی اللہ تعالی رسیده دیدارش حکم اذ اراد ان اللہ فنا مده
 ذکر و در صحبتش بوجیب هم جلسا اللہ نتیج صحبت مذکور این اور ویش منظر اسم الحکم
 شده هر چه فرماید بے حکمت نخواهد بود هر چند که حکمت آن بر تو ظاهر نباشد بجان
 در متابعت فرمان او سعی نمائی باشد که قبول الهی از ویر چیه باطنش سرزند
 سعادت ابدیه حاصل کنی اگر اسم الرحیم یا الکریم مقدمه اسم الفتیر شود
 تصرفی در کار تو کند سلطان غیبت و بے شعور کے خلل در کار خانه هستی تو
 بیفکنند و ران غیبت روشناس نور هدایت شوک و باشد که بحسب تعداد
 معنی اللہ نور السموات و الارض در بهان یک غیبت چشم بصیرت ترا فرود گیر و

و اگر بناگاه غلطی در پوست استعداد تو باشد طریقه و قوت عدوی ازان برخ
 و انابدست آرمی و تقویت آن نور هدایت ثنائی و در متابعت شریعت و رعایت
 آداب طریقت ازا کل حلال و صدق مقال و اجتناب از صحبت اصداد و
 اساس کار خود را محکم کنی و آن غیبت نسبت بصفت آگاهی و تجلی ذاتی چنان
 شناسی که بناگاه ہی نزدیک بقصر آفتاب بفتی و در ششده او بصیرت
 تو منظمس و ناچیز گردند و چون فی الجمله باطن ترا بجهت تکرار ظهورات حالت قوتی
 پیدا شود و اگر چه نور بصیرت تو منظمس شود و نور بصیرت بحال خود ماند بشناسی که آن
 غلبه نور خورشید است اما ندانی که او کدام طرف آمده و ترا با و نسبت قریبی است
 یا نه و چون از طو بات عنصره خشک میشوند و حرارت طبیعت در هم شکنند قوت
 آن پیدا کنی که چشم بصیرت را نیک بکشای و قرب خود را بقصر خورشید بیایی
 لیکن در سطوت آن نور خود را از بهوش ندی و اگر در همین مقام ماندی که
 مشاهد و اگر خواهند که ترا عارف موجد گردانند در سطوت آن نور بهوش شوی
 نور خورشید حمله آرد و از روی چه بصیرت تو سر بر آرد و بیانی یا بی آسمانی خورشید
 شناس و تو قطعاً در میان نه ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل
 العظیم **باب** و نیز نوشته اند که اگر لطیف الاستعداد باشی ولیکن حکم وقت
 با حجاب لطیفی و رغیبت اول راه بر تو روشن نشد لیکن توجه بدست آمد که
 بے تکلف دل نگران غیبت ذوات میدارے باید که تا تو انی این توجه را
 نگا بداری و به سراغ خاطر و جمعیت دل و طهارت کامل شب و روز تقویت
 و تربیت آن توجه میگرد و باشی بطریقی که اکابر این سلسله علمیه و مصنفات
 خود آورده و اگر ترا بجهت بان درویش پیدا شده که در غیبت او صورتش تخمیل
 ترا مشرف میسازد و طریق رابطه بدست آمد نور علی نور و رزش طریق رابطه

اختیار کنی لیکن هوش باشی که امری واقع نشود که گراستی از تو در خاطر مبارک
 او بقیه و نیز می باید که مراد خود را از میان بر داری و جز مراد او مراد نداشته باشی
 تا بهنتای مقصد برسی با جمله مدار این طریق بر ارتباط جانین است دل بر کدم
 که صورت کره گرفت در فیض بسته شد مثل باطن تو و آن در ویش مثل آئینه
 و آفتاب است همچنانکه آئینه عند التقابل حرارت آفتاب میگیرد و باطن تو عند
 الارتباط حرارت آفتاب میگیرد و محب نقوش و صور در سوختن می آید
 و از راه برزخیتش چشم سر توجه علو او را می یابد آنش محبت شعله میزند و خرمن
 هستی در گرفتن آغاز میکند اکنون مثل تو و مثل آن در ویش مثل پنبه و آئینه
 آفتاب ناست این طریقه بحقیقت طریقه حضرت صدیق اکبر است چه ایشانرا
 کمال نسبت جی بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بود و فیض همان راه میگذرند
 چنانچه نزو اهل تحقیق مقرر است و صاحب رشحات از خواجه ناصر الدین عمید القدر
 قدس الله سره این معنی را بتفصیل نقل میکند و میگوید میفرمودند که طریقه
 خواجگان قدس الله تعالی ارواحهم که بصدیق اکبر منسوب است از حیثیت این
 نسبت جی است چه طریقه ایشان بحقیقت نگاهداشت این نسبت جی است
 والسلام علی من اتبع الهدی و در میان کریمه و شمس و ضحیا و القمر و انلیها
 بتقریب بتقریب شمس و قمر و انشالهما بزنگاشته اند که اکابر تحقیق تعظیم مظاہر
 مخلوق را از ادب مقام معرفت و هشتمه اند چه اینها مجالی جمال مطلق اند و
 منظره ایشان مطلق را نه بان معنی است که ایشان عین مطلق اند تعالی الله
 عن ذلک علو کبریا بل بان معنی است که صفات و افعال مطلق از پرده اینها
 بحکم لون المار لون انانته و هم برنگ اینها ظهور کرده و در باب مشاهده را درین
 اجتماع و کثرت بصیرت کامله جز بر نور ذات نمی افتد نه باین معنی که ذات و درو

ایشان می آید بل مستی او را بر نعت ذوق و محبت و استهلاک و انحلال می یابند
 مثلا آئینه فرض کنیم که از غایت صفای آنکه صورتی بر او افتد مستی و رانیتون
 یافت اگر یک عاشق آئینه باشد و برود صورت چشم بصیرتش شعاع آئینه را
 در یابد و از سلطنت محبت و شوق مستغرق هستی او شود تواند گفت که خردوات
 آئینه نمی یابم خصوصاً که باین ستر مطلع شود که صورت ظاهره بر روی آئینه
 در میان موجود نیست بل نمود نیست بی بود موجود همان آئینه است و بس
 در تحقیق کریمه و النهارا و اجلهما نوشتند مخفی نماند که روزیکه آفتاب را ظاهر
 گرداند لیلی ایام بعضی است بخلاف روزهای دیگر که آفتاب آن روزها را ظاهر
 میکرد اند این چون از اثر موهبت است و آن از موثر باثر آن طریق علم است این
 طریق عرفا و تعظیم لیل و قتی که پوشاند نور آفتاب را بجهت آنست که محل
 فراغ عابدان و آرامگاه ذاکران و خلوتخانه محبان است مخفی نماند که پوشانیدن
 شب نور آفتاب را عبارت از آنست که نور آفتاب درین وقت منصف بزرگ عدم
 شده چه سایه نور نیست که بزرگ ظلمت برآید و ظلمت اثر اخفا بعضی اشیا
 ظاهره فی الیوم این مقال سخت نیکوست و ظهور عالم که واجب تعالی و تقدس
 همچنان در مقرر بطوان است لیکن احکام و آثار او که اسما و صفات او بند ظهور
 نموده اند و همچنین ممکن و رنگناست عدم تمکن نشسته لیکن حکم و اثر او برآید با حکام
 و آثار واجب امتزاج گرفته و حجاب مقصود شده ازین بیان بدریاب که دلیل
 از اینست که ایام بعضی از وجه دیگر نیز میتوان حمل کرد چه در آن اوقات
 آئینه ماه مقابل آفتاب است و آفتاب در و تمام ظاهر لیکن چون ظهوری است
 منصف بزرگ آئینه از نظر عامه مخفی شده است و در تفسیر کریمه قد خاب من شها
 تحریر نموده اند کم کردن نفس عبارت از کم کردن روحیست که بعد از تسویه و تعدیل

ارکان او در و نفخ کرده شد و از اثر آن نفخ کانه ہی شده و لهذا بسیاری از علما
 جز نفس و هیکل محسوس امر دیگر اثبات نمیکنند و حالاً عامهٔ اوس میان درین منزل اند
 و کم کردن روح کم کردن خواص روحانیه است و در مرتبهٔ انعام زندگانی کردن
 اولتک کالانعام بلهم اضل یعنی خدیه و ناامیدی مخصوص کفار باشد آنه لایس
 من روح الله الا القوم الکافرون چه هر که ایمان آورد بجد اور رسول در آنوقت
 از قد نفس تمام حسبت و بصفت خاصه روحانیه مشرف شد بل بخلق از اخلاق
 الهیه متحقق گشت و لهذا در کتب حنفیه مذکور است که الایمان غیر مخلوق است
 گروه مومنان شاد می کنند + همچو سر و وسوسن آزادی کنند + بسیاری از محققین
 شایخ برینند که هر که ایمان آورد بجد اور رسول ایمان تحقیقی بعد از آن هرگز در
 ایمان او نمی شود و هر که بعد از ایمان مرد و دوشده بحر و تقلید داشته و آنکه شایسته
 اناموسن انشار الله میگویند بعضی بر همین منی حمل کرده اند یعنی اناموسن تحقیقی
 انشار الله تعالی صلک در میان منی سورهٔ اخلاص فرموده اند این سوره را
 سورهٔ اخلاص از آن گویند که از استماع آن اعتقاد بنده با فرید کار از غبار شرک
 حل و خف خالص میگردد و فی الجمله اخلاص بر عمل او دست میدهد اما اخلاص
 اعتقاد از شرک خف نیست که در الوهیت اعتقاد بذاتے بند و که در عرصهٔ امکان
 هیچ گونه مشلے اور انباشد و الا ان معتقد او ممکن خواهد بود و از انست که اگر فرموده
 که التوحید افراد القدم عن احدث و هم از نیجاست که ابو علی و تفاق رحمہ الله در
 توحید حائے فرموده که التوحید غیریم لا یقطنے وینہ چه اضمحلال رسوم آثار بشریت
 بالکلیه گاه گاه دست میدهد و آنهم کالبرق الخاطف میکند و بلکه ازین سوره
 صاحب دولتے را که صفای قلبے باشد توحید و پرورد اعتقاد بدست می آید
 که حال او بیج مخلوقے را میسر نیست سخن باب مدینة العلم است کرم الله تعالی وجهه

که الاخلاص نفی الصفات شک نیست که توحید و رین در وجه تعلق با حدیث ذات
 دارد و تکلّف در مقام احدیت قطعاً نمیباشد اگر چه نسبت احدیت باشد فهم من فهم
 ها در تفسیر من شر ما خلق فرموده اند تواند بود که مراد از ما خلق آوان صبح باشد
 و شرح عبارت از شرمی بود که در بیداری بجهت لوازم بشریت روی میدهد
 سرور اینکه در صبح شر اصراً ضافه نکر و چنانچه در غاسق که شب است تصریح
 اضافه نمود بعظم شان صبح است که آوان ظهور انوار است این منی مثل آنست که
 بعضی فلق را عبارت از خلق داشته اند مراد عوذب الخلق من شر الخلق و آنست
 در آوردن شر عبارت ما خلق اشارتست بآنکه شر او بخلق حق است لیکن تصریح نشده
 بلکه ظاهراً مضان مخلوق شده تا راه بنده بین البحر و القدر باشد قدر ظاهر
 و جبر باطن و من شر غاسق اضافه شد شب تواند بود بجهت مناسبتی باشد که
 میان شب و شر است و این مناسبت آنکه شب بجهت عدمی بطهوری آید یعنی
 چون شعاع آفتاب فرو میرود شب می آید همچنین شر پیش اهل تحقیق به جهت انعدام
 امر نیست نه بجهت وجود امری و وجود غیر محض است و ایضاً اشارت تواند بود تا آنکه
 ادباً فرموده اند ادب آنست که زمانم را بظواهر نسبت ندیند بل بظواهر مربوط اند
 و از سیاه کلیه او شرند چنانچه در معاصی بنده از استعداد و کسب خود دانسته
 ربنا ظلمنا بکوبیدیم آنکه نسبت بوجود دهد و گوید من منظره همیشه نیستم هر چه در
 از جاس و دیگر است تا گوید من چه کنم همه بخلق و تقدیر اوست مخفی نیست که از صبح و
 شب حضور و غفلت اراده میتوان کرد و همچنین از غاسق خلق اراده میتوان کرد
 چه در اصل لغت غاسق مشتکی و سیرامیکویند خلق اینچنین است که برست از قیوم
 خود اگر نور وجود از یک ذره او دور شود همان لحظه آن ذره بعدم رود و ایضا
 غاسق سائل را نیز گویند خلق نیز سائل است که الاعراض لایقته زمانین و پناه گرفتن

از شر خلق آنست که در خلوتخانه نشین نماید و حجاب مقصود نگردد و در تحقیق الهی
 یوسوس فی صدور الناس بنگارش نموده اند که وسوسه شیطان از جانب جن و
 انس اندازد و در دلها می آوید میان تو اند بود بجهت وید قدرت و فعل ایشان باشد
 این وسوسه سه قسم است یکی مجر و خواطر و خیالات است و این نسبت بکس است
 که بتوفیق اللہ تعالی ایمان دارد با آنکه خالق افعال عباد حق است سبحانه لیکن بظاہر
 عقل و حس مشاهد میکند که افعال عباد مر بوط با اختیار ایشان است و دوم آنکه
 خالق افعال عباد و عباد را دانند چنانچه معتزله نسبت به او میان و جنیان
 میگویند و بدتر ازین است عمل عامه نسبت بیکدیگر چه معتزله فعل بنده را با قدر حق
 میگویند یعنی حق تعالی او را بچنین آفریده که هر چه خواهد میکند و عامه در معاملات
 ازین هم ذم هول دارند سوم آنکه بنده را بالوہیت اخذ کند چنانکه فرعون و شداد
 را کردند و رفع وسوسه اول آنست که از خلق حق را جدا ندانند و فعل و صفت خلق
 را سایه فعل و صفت حق بدانند و ربوبیت را عبارت از ظهور رب بصورت مر بوب
 اعتقاد نماید از نیجاست آنچه شیخ اوحده فرموده است تا جنبش دست بست
 ما دام + سایه متحرک است نا کام + پس استعاذہ برب الناس مناسب نیست ازین
 معنی وسوسه دوم نیز مرتفع شود لیکن استعاذہ بملک الناس لائق آنست
 که عجز ایشان ظاهر شود بدانکه شبیه بوسوسه دوم است آنکه ظهور قدرت را
 در وجود تمام اعتقاد نماید تا میان او و معتزله جز بظاہر و منظر فرقی نماند علاج
 پناه برون بملک الناس است که مرتبه جمع است تا ظاهر شود که مداربشیه ازلیت
 است انک لا تہدے من اجبیت و لکن اللہ یدرک من یشار چون سید
 ولد آدم را این حال است دیگر را چه رسد و ایضا ظاهر شود که هر چند فعل و
 قدرت در منظر اوست خلق و تاثیر در منظر او نیست عالم در ہر آن بعد می رود

مثل ان بظہورے آید وخلق و تاسیر تمام از مرتبہ الوہیت است باین سخن و سوم
 سوم نیز مرتفع شود بلکہ بہان تفرقہ ظاہر و منظر و رفع شدہ بود کہ صورت فرعون
 و شد اورا بالوہیت گرفتہ بودند نہ حقیقت ایشان را لیکن استعاذہ بالہ الناس
 و در رفع او مناسب است بحال ایضا و تحقیق کریمہ مذکور رقم فرمودہ اند و سوم
 خناس از سہ قسم بیرون نیست یا بمعصیتہ اندازد یا اول بندہ را در تصرف خود
 آوردہ ملکات خواطر و خیالات میکند بے آنکہ ظہور معصیتہ شود یا بکفر اندازد
 لغو و بالتدین شرہ از قسم اول التجارب بیرون مناسب است چہ معصیت و اسطہ
 موت سے شود چنانکہ بعض اکابر کشف و تحقیق فرمودہ اند کہ عصاة و رذیل
 سے میرند نہ کفار صفت ایشان لایموت فیہا ولا یحییٰ است و ربوبیت واسطہ وجود
 و حیات و در قسم دوم است کہ ملکہ و سحر بہ شیطان است التجارب ملک بیرون مناسب
 و در قسم سوم التجارب بالہ بیرون ہنر و اوارث و تحقیق حدیث کان اللہ و لم یکن معہ
 شے رقم فرمودہ اند کہ این کلام کہ از مشکوٰۃ نبوت علی صاحبہما من الصلوٰۃ فصلہما
 بظہور رسیدہ اشارہ بہ مرتبہ اطلاق است و تقدّم آن بر سایر مراتب تقدّمیست
 ذاتی و الا ان کما کان کہ باقتباس از انوار مشکوٰۃ بزبان بعض اکابر صوفیہ جریا
 یافتہ عبارتست از آنکہ او بچنان بر صرافت اطلاق خودست ظہور مقدمات
 جلوہ اطلاق را بر زمین داختہ و در آن حضرت ازل و ابد ظاہر و باطن و ریاضت
 جمع است جمیع ذرات عالم و درو آن متعاقب موهوم الاتصال بنفس رحمت و
 قہر سے آیند و میروند و میان ہر دو آن و ریاضت لانتہائے اطلاق ہنیاست
 و از کوتاہی ظہور مقدمات نسبت باین ہمہ اطلاق بے انتہا نزدیک است
 کہ نظر عارف کل شے ہالک الا وجہ را مسمیہ بنید و آنکہ میگویند حفظ ما بین نفسین
 نیز عارف را لابدست نیست کہ خود را بفنا و نیستی بردہد کہ آن نفسین این دو

نفس رحمانیت و لهذا گفته اند نسبت بعارف اصلاح بین از حفظ بین نفسین
 بهتر است و الا عارف را چه احتیاج است بحفظ بین نفسین که او از او منفاک
 نیست چه در اصلاح و چه در غیر آن یا گویم الان کما کان عبارتست از آنکه اشیا
 نمودار است بے بود بوی از وجود خارجی بمشام او نرسیده و همچنان در علم آمیده
 یا گویم واللہ تعالیٰ اعلم کما کان اللہ بعد از ظهور وقتی بوده باشد که لی مع اللہ
 وقت بکین آنست و الان کما کان همچنان یا آنکه الان کما کان باین معنی
 صحیح است و اگر چه کما کان اللہ بمنی اول باشد یعنی در نظر شهود من همچنان بود
 و تحقیق معنی حدیث قدسی من قتل محبتی فانما دیتہ فرمودند که حق سبحانہ
 بیان طریق مراقبہ فرموده است کہ ہر گاہ محبت ذاتی تہرتہ اننا و اما تہرتہ
 محبت بذوق یافت و تجلی ذات فائز کرد و اینجا دیتہ ہمین ذوق یافت است
 کہ بعد از فنا در محبت ذاتی بظہور میرسد یعنی طریقہ مراقبہ مذکورہ کہ عبارت از
 ظہور محبت ذوقیہ است البتہ موصل بمقصود است و باین تقریب فرمودند کہ ملا
 طریقہ باین سہ چیز است رسوخ بر عقاید اہل سنت و جماعت و دوام گاہی و دوام
 عبادت اللہ در تحقیق معنی حدیث قدسی انا عند ظن عبدی بے ان ذکرنی
 فی نفسہ ذکرتم فی نفسی و ان ذکرتم فی ملا ذکرتم فی ملا خیر منہ یعنی فی
 ملا الملکانکہ فرمودند بخدا کے غرور حل نیکو گمان باید بود و نفس خود بد گمان و
 خائف مشائخ را اختلاف است در آنکہ غالب حال بندہ مومن رب باید
 یا خوف بعضی گفته اند در پیرے رجا و در جوانی خوف و تحقیق آنست کہ ہمیشہ
 باید کہ رجا غالب باشد و خیریت ملا در صورتی کہ ذکر بندہ و حق را در ملا
 آن سرور صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم باشد نہ باعتبار آنست کہ رسل ملک فضل
 باشد از رسل بشر بل باعتبار آنست کہ وجود روحانی آن سرور صلے اللہ علیہ وسلم

کہ در ملاو اعلیٰ است ذکر حق سبحانہ بندہ را در ان ملا را باشد یا خیریت ملا را باعتبار
 آن باشد کہ جماعتی از فرشتگان اند کہ ان را ہمیں گویند و انہا افضل اند
 از رسل بشر ذکر بندہ در ان ملا را باشد بل حقیقت مراقبہ انتظار است و صفی
 انتظار و طلب مقصود است در حالتی کہ طالب از حول و قوت خود بیرون
 آمدہ باشد و شتاق لقای مقصود و مستغرق بجز ہوا کے او باشد جل ذکرہ
 و بی حول و قوہ غبار کوشش است و انتظار استمانہ کشش این قسم مراقبہ جز بہنتی
 و قریب الانتہا را دست نمیدہد و لهذا ابو جناب نجم الکبریٰ قدس اللہ سرہ
 در بیان وہ اصل کہ موت بالارادہ را بران داشته این مراقبہ را اصل نہم ساختہ
 لیکن بتدری عاشق را تقلید منبتی باید کرد و خود را از حول و قوت خود بر آورده
 انتظار محض باید بود اما سایر مراقبات کہ مطلوب را مقید بیند شکل و مثال علم
 و خیال کردہ در عرصہ ثقل آزند فرودانیت و معلول سے ہر چہ پیش تو پیش
 از ان رہ نیست + غایت فہم تست اللہ نیست + بل نگارش نمودہ آمد نماز را
 حقیقت است و صورتی ظهور حقیقت او موقوف است بہ شرف شدن بہ موت
 اختیار سے و طلوع این شرف از راه سلوک بتعنی بروہ اصل مشہور است و طالب
 صلوتہ حقیقی اکثر مستعد نزول جذب الہی باشد و قابلیت تقدم جذبہ بر سلوک
 داشته باشد و وظیفہ او آنکہ بعد از طہارت باطن بتوبہ بنصوح و خلایک کردن دل
 از آرزو ہائے نفسانی کہ مضر را بہر والست توجہ بحضرت حق سبحانہ نماید توجہ
 مجمل بہولائے الوصف پاک از اعتقادات مستحسن و مستنکر و کلامی شریف و حقیقت
 و جہے لذت فطر السموات والارض حنیفا را شمار باطن خود سازد و بکین کہ
 غیبی در رسد و اورا از بستاند و معنی و مانا من المشرکین پے آور د جلوه کر شود
 تعاقبش قوت گیر و حقیقت مراقبہ کہ انتظار حصول مقصود است بظہور آید و طہارت

راصفای و یکریپدا شود بر تو تجلی ذاتی بزبان حال با او بے علمتے و بے نیازی
 مطلب را در میان نهدتے توکل را که برون آمدن از رومیست اسبابست و باید
 اگر لطف حق مدونماید بیند که توجه نیز از دست خود را ازین صفت خالی شناسد
 انشاء که بر من ان توجه الیه غیره روئے نماید این زمان توجه و یکریپدیش آید و ما
 انامن المشرکین را بزبان و یکریپخواند حواس و قوایش تمام از عمل معزول شوند
 بصفت غلت متحقق شود و اورا شت قبول خطاب فتمیده نافی لک پیدا کند و از
 عهدہ امر و اذکر ربک اذانت بر آید تنزیه حق کند و سبحانک اللهم و محمدک گفتن
 گیر و قدم در مقام توحید و اتحاد و بند از پنجایان ترقی کند که کل کائنات را محمل و
 ناخیر یابد کلمه لا اله غیرک بر از نقاب تواری بر آرد و انجا خلاصه قناعت در مقام پیش
 بنماید باز تواند بود که اذکر ربک اذانت لباس و یکریپشیده کار فرمای او شود
 خود را بعد قرار و او مشقت عمل صبر نماید درین موطن حکمت ارسال رسل و نتائج
 تکالیف بر و روشن سازند تو ذمہ و بے تکالیف شروع بقراءت نماز کند فتح

و یکریپش روی و هد بصراط مستقیم متدشود و سعادت رضی الله عنہم و رضوا عنه
 برسد چون درین مقام تمکن شود کمنی هم فی صلواتهم و ائمون وصف حال او
 شود و نیست صلوة حقیقه اگر کند ذات بر و تجلی کند خواه درین منزل خواه پیش
 ازین منزل فنا حقیقه باطنش از مجموع امور سر و شود و در زمان یافت گریبان
 گیر جاننش شود و معنی اشته عدمالا عود له دل شنیش کرد و در جانا بقمار خان
 زندگی چندند + با مردم کم عیار کم بونیدند + زندگی چندند کس نداند چندند + بر نسیم و
 نقد برود عالم نمیدند + تواند بود که فقرش به نهایت رسد و منظر اسم الفتنه شود و هنوز
 در و مند باشد که این دروست که مقصود آفرینش عبادت روحیه همین دروست
 پس بعد از تحقیق مقامات و به گانه سلوک نگارش نموده اند هر که در مقام معصیت

است یار غبتی به دنیا وارو یا سبب بین ست یا کتفا بالابدعاش ندر و یا من الط
 خلق ست یا او قاتلش بذكر حق سبحانه معز نیست یا از خدای غیر خدا عزوجل میخواهد
 یا در مقام مجاہدہ بانفس نیست یا نظر بخود و احوال خود و مداری بحول و قوۃ
 وارو یا تسلیم احکام از لیه نیست و رسلوک طریق تحقیق ناقص ست و مخفی نماز که
 بعضی از اہل نہایت کہ از خود و بالیست خود برآمده اند و راکتفا و عدم احتیاط و مجاہدہ
 بجهت بعضی از نیات حقانیہ ثابت نماندہ اند لکل وجہت ہو مولیہا اکابر خانوادہ
 نقشبندیہ کے فرمایند قدس اللہ تعالیٰ ارواحم کہ ہر گراور و این راہ و انگیم
 شو و بعد از توبہ نصوح و بقدر طاقت رعایت زہد و توکل و قناعت و غزلت
 و صبر و توحید و توجہ سائر مقامات کردہ اوقات مصروف ذکر الہی گردانند
 رعایت مذکورہ را سفرد و وطن میگویند غایۃ الامر اہتمام مذکر و توجہ وارند
 و توجہ مذکور را بازگشت میگویند میفرمایند کہ طریق ذکر بجز بہ میکشد و بہد
 جذبہ جمیع مقامات بسہولت و استقامت بدست آید و حقیقت توجہ
 مذکورہ و مراقبہ مذکورہ کہ وجہ از وجود یادداشت است و صفت رضا بعد
 از تقویت نسبت جذبہ و کمال آن باسانی روسے نماید ملک و خیر
 شرح رباعیات خود کہ از مصنفات و قیقہ شد یہ ایشان ست و مسنے
 بسلسلہ الاحرار نگارش فرمودہ اند **سہ** این سکے کہ من زوم بنام فقر است
 وین روشنی از نور تمام فقر است + بر خیز رہ خواجہ احرار بکیر + کان راہ
 ز سر حد مقام فقر است + اقرب و اعلیٰ طرق مشایخ قدس اللہ تعالیٰ
 اسرار ہم طریقہ علیہ احرار یہ نقشبندیہ ست اول در آمد ایشان در اوراک
 بسیط است کہ غلبہ حبت حقیقہ بر خلقیہ است و محل تجلے انوار ذات ست
 و ظهور وجہ خاص است مقدمہ این سننے را کہ مغلوبہ اوراک مرکب و ظهور

تباہی صبح سعادت وصول است حضور و آگاہی سے گویند وہر گاہ در غلبات
 کشش و انجذاب اور کات تمام از میان رخت بر بندند بل نبوت آگاہی
 نیست مشعورے نماذ تعبیر بقنا و فنا کے فنا کے کنند تو اتر این نسبت را وجود
 عدم سے گویند و بلکہ ظہور این نسبت متواترہ را عظیم سے شہزادہ وصل
 اعدام اگر تو اسے کرو + کار مردان مردمانی کرو + ازین جاست کہ در وقت
 سے گویند وجود عدم منجر لوجود فنا شد ہمانا کہ از فنا فنا کے صفات بشریت
 سے خواہند وہر گاہ حق سبحانہ بعض عنایت نوزے بخشید کہ در بر تو آن
 نور و بند کہ حضور بہ آن حضرت پر تو سے است از وصف حضور ذاتی آنحضرت
 بخودش بہ فنا کے حقیقی مشرف شد از ایشان نہ نام ماند نہ نشان ہر چیز
 با ایشان منسوب بود تمام بہ اصل رسید این مقام مقام بقا رہا شد است
 این وجود را وجود فنا سے گویند و گویند وجود فنا لوجود بشریت ہرگز
 عود سے کند یعنی عاودۃ اللہ برین جاست کہ فنا فی بہ اوصافش و
 نے شو و حوالہ تکمیل ناقصان درین منزل است این کشف را کشف عالیہ
 سے گویند تعبیر بہ تجلی ذاتے و شہود ذاتے و یادداشت میکنند و حقیقت
 ان بعد اللہ کا ناک تراہ را درین موطن میدانند و رؤیہ اخروی را نیز
 درین منزل اثبات سے کنند و فرق میان احسان و رؤیہ همچون فرق
 میان مشاہدہ صاحب جمالی و در وقت صبح و در وقت اشراق آفتاب
 سے دانند و سے گویند کہ ہر چند کہ انکشاف ذاتے صفہ تصیر تست اما چون
 حق سبحانہ خبر داد کہ یہ بارہ چشم را مدخلے خواہد بود آسنا و صدقنا اگر
 می گفت پیشانیے شمارا مدخل خواہم و اوان زمان نیز ایمان سے اور یوم و شہود
 ما نظر سے سے الاورایت اللہ فیہ او قبلہ او سے را پیش از اطلاع بر اصول

این طائفه و تصدیق بران اصول چندان اعتباری نمی نهند و اسم معاينه
 بران اطلاق نمی کنند چنانچه بعضی کرده اند بکلی اہتمام ایشان در کشف غلبه
 و غلبات آن است در غلبات آن نسبت کمتر صفاتیہ نسبت از نظر ایشان
 محومی شود از صفت و فعل جزوات هیچ نمی بینند و در عرصہ وجود جزئیات
 بحث در نظر بصیرتشان نمی مانند این نسبت نہایت مقام انبیا و اولیا آن کے
 ربک المنتہی و لیس و اول العبادان قریہ شہار قم فرمودہ اند کہ عین الیقین
 در ذات حق سبحانہ عبارت از علم حضوری است بذات حق و پروردہ اسما و
 صفات و حق الیقین علم با آنکہ این علم علم حضوری است و عالم عین معلوم
 است تجلے صورتی پیش از رسیدن بکمال توحید و اخل عین الیقین
 نیست چه حاضر مدرکہ صورتی پیش نیست با علم آنکہ وی صورت هست
 سبحانہ و همچنین تجلے معنوی نیست و اخل نیست چه حاضر مدرکہ صورت علمیش
 نیست با علم آن کہ معلوم حق است سبحانہ اما بعد از رسیدن بکمال توحید
 ہمہ عین الیقین است بل حق الیقین است بلکہ دران موطن جز تجلے ذاتی
 تجلے نیست چه بحقیقت جز احدیت مجرودہ نیست اسے موجد کامل صاحب
 ذوق این معنی این رموز کہ بیان کردیم آگاہ شدہ باشی تو چه فرق میان
 تجلے معنوی و تجلے ذاتی با آنکہ تجلے ذاتی نیز پروردہ اسما و صفات است
 با بملکہ ہر چه حاضر مدرکہ هست تجلے منسوب بانست فائز و نیز از بعض مقدمات
 سابق معلوم کردہ باشی کہ ہر گاہ سالک شروع در شہود ذاتی بکند و دران کمال
 پیدا کند از تجلیات صورتیہ و معنویہ فراغی خواهد داشت خلاصہ و مقصود ہر
 تجلیات صورتیہ اورا حاصل است ہر گاہ صاحب صور حسیہ و علمیہ حاضر او باشد
 از حضور صورت فقط فراغی خواهد داشت اگر گفتہ شود کہ از تئیریکہ تجلے معنوی را

کردی لازم می آید که ارباب عقاید هر گاه یقیناً با عقایدیات خود داشته باشند
 صاحب تجلے معنوی باشند و حال آنکه از خواص تجلے معنوی افنای سالک است
 چنانچه مقرر ارباب نیست میگوئیم فرق میان تجلے اعتقادی و تجلے معنوی نیست
 که در تجلے اعتقادی مذکور یقین است با آنکه این صورت معتقد صورت حقیقت
 و در تجلے معنوی یقین است با آنکه این ذمی صورت حق است با تقریر صورت علمیه
 و در هر که با جمله و در تجلے معنوی باطن و پرده علم گرفتار معلوم است بتفصیل قطعاً
 کاری ندارد و تجلے اعتقادی در صورت علمیه و شیون مندرجه در آن نسبت
 صورت مادی صورت متفرق و پریشان است بلکه فرموده اند توکل نیست
 که ترک حساب کنند و نشینند چه این سوی ادبست بلکه قامت بسبب
 مشروع مثل کتابت و غیره بیاید کرد و نظر بر سبب بر بند و خست زیرا که سبب مثل
 دروازه است که حق سبحانه برای وصول مسبب ساخته است درین میان کس
 دروازه را بندد که از بالا خواهد بر تافتن بی او بی کرده باشد چه دروازه
 بنا کرده است و دلیل است بر آنکه او کشاوه نباید بست بعد از آن او داند
 خواه از راه دروازه فرستد یا از بالا بر تابد کل فرموده اند تا حضور ذاتی که
 حضور صاف عبارت از آنست سالک را حاصل نشود از تقید توحید جسمانی
 خلاصی نیاید چه توحید صوری و در مراتب جسمانی باشد چنانچه وجود جسمانی
 خود را و غیر را وجود حق میداند و در نوقت تمیز و تفرقه باقی است روح بفنا
 و احوال نرسیده است زیرا که روح است تمیز هر چند این موجد توحید
 که مقرر علمای دین و صوفیه محققین است رضوان الله علیهم اجمعین رسیده
 و آن عبارتست از مدلول کریمه و الله من و را هم محیط که تنزیه صرف منزه از صفه
 تنزیه است تا فروغ حضور ذاتی در نگیرد و روح را بفنا و احوال نرساند حجاب

از چهره مقصود بر نیفتد اگر چه آن حال لمح باشد و این همان قدر که در تقدیر
 است روی رفته می نماید غلی تفاوت الاستعدادات پس همیشه منتظر باید بود
 که حق سبحانه بوجود و موهوب صفاتی که مقربان خود را مخصوص گردانیده مشرف
 سازد و درین کسب را اصلا دخل نیست بجز موهبت اوست سبحانه شایسته
 روزی بعضی علماء در آن معرفت شرح رباعیات ایشان که صور علمیه عکس
 اعتبارات و حیثیات ذات است و نمود خارجی کائنات عکس العکس یعنی عکس
 آن صور علمیه است که بر آئینه ذات افتاده ترودی می نموده اند که اگر عکس تصور
 علمیه بر ظاهر وجود افتد نهایت ذات حق و محلیه وجود مطلق تعالی شان لازم می آید
 در نوشت حضرت خواجه قدس الله سره الا قدس لیس وقت ایشان رسیده
 رسیده اند که چه مذاکره میرفت شبهه خود را معروض داشته اند فرموده اند
 بی نهایتی حق سبحانه نهان معنی است که در اجسام است باعتبار طول عرض بل
 بان معنی است که بی تعیین و تمیز است دیگر محل آن صور ذات نیست که محلیه لازم
 آید بلکه محل آن وهم است چنانچه صورت متنقش در آئینه نه درون اوست و نه
 برون او وهم حکم میکنند که بر روی آئینه است محل او خیال است که آنرا مثال
 متصل گویند و آئینه همچنان بر صرافت و پیرنگی خودست و بی هم درین محل
 فرموده اند که توحید حاصل می باید کرد و توحید محققان تکلیفین لا موثر فی الوجود
 الا الله است یعنی تمام قدرت خود را بحق و اوان و خود را از ان خالی دانستن
 اگر چه بعضی از متاخرین علماء قدرت موثره را به بنده هم فی الجمله اثبات میکنند
 و توحید ایشان لا معبود الا الله است اما مذہب صحیح همان است لا موثر فی
 الوجود الا الله و صوفیه چنانچه فعل و قدرت را منسوب بحق میدارند بانی
 صفات سبعه از علم و سمع و بصر و حیات و ارادت و کلام را نیز منسوب بحق میکنند

شب روزی فرموده اند که معرفت را مراتب بسیار است اگر سالک از صحت لائق
 نصیب وافر داشته بهتر و الا اصل کار بر شریعت بودن است توحید سالم است
 که به یقین خود که انما بر سر اومی افتد اضافت کنی و از استعداد او و شمارے و
 کمالات را بحضرت اطلاق راجع داری هر چند که معتقد لا موجود الا الله باشی
 درین بیان یکی سوال کرده آنکه شیخ ابوعلی فارمدی قدس سره فرموده میتواند
 که سالک متخلق شود بجمیع اسماء و صفات الهی و هنوز و اصل نباشد بان سخن
 مشهور تناقض دارد که تخلق با خلاق الهی بعد از وصول حاصل می شود
 فرموده اند که در کلام ایشان لفظ تواند بود و واقع شده پس میتواند که بعضی
 را در سیر الی الله پیش از وصول سر دست دهد اما اکثر است که بعد از وصول
 بتمام سیر فی الله حاصل شود لیکن اگر کسی اصطلاح سازد و تخلق قبل از
 وصول را تخلق گوید و بعد از وصول را تحقق مناسب است شب روزی نظر
 مبارک ایشان آن معرفت در آمده که حضرت مخدومی جامی قدس سره
 السامی در نقد نصوص آورده اند گاه باشد که در حال حضور بی آن که از
 حس غائب شوند بعضی از حقائق امور غیبیه برین طائفه کشف شود و آنرا مکاشفه
 خوانند و مکاشفه هرگز کاذب نبوده و مکاشفه عبارتست از تفرود روح بطلالع
 غیبات در حال تجرد از غواشی بدن فرموده اند که این مضمون را حضرت
 مخدومی قدس سره از ترجمه عوارف گرفته اند و تحقیق نیست که بعضی مکاشفات
 که خیال را در آن مدخلی نیست نیز خطای میشود و اما علوم یقینیه که بریدر که ملهم
 میشود و خطا را آنجا مدخلی نیست درین محل درویشی معروض داشت که بعضی
 علوم یقینیه که بطریق الهام معلوم میگردد و نیز خطای یافته می شود و سبب
 آن چه باشد فرمودند سببش آنست که بعضی از مقدمات مسلمة خود که پیش

صاحب این دیدنعت یقیناً مقرر است آنرا بان علوم ضم کرده است خطا این
 راه آمده والاخطار اور صرف علوم ملهمه که نما کے علماء کے علوم عفتیہ کہ
 مراعات قوانین منطقیہ سے نمایند گاہ خطا و رفتن کر شان راہ سے یا پد کسر شش
 ہمانست کہ مقدمات مقررہ خود را یقیناً خیال کر وہ در ان دخل داده اند الا
 منطق علمی است کہ رعایت او ذہن را از خطا و رفتن نگاہ سیدار و اگر استعمال
 صرف منطق سے بود بے ضم مقدمات خود ہر گز خطا سے خورد و انگاہ فرمودند
 کہ بمتوجہان الی اللہ کشف ہیج و رکاز نیست کہ کشف و نوعست و نبوی آن
 خود اصلاً بحکامی نمی آید و کشف اخروی و آن در کتاب و سنت میں شدہ است
 برای عمل کافی است و ہیج کشفے بان برابر نہ سبب میفرمودہ اند شایع تر ابا
 بر تربیت و ارشاد و خلق کیلے از سہ چیز است و میشود الہام حق سبحانہ یا حکم و امر
 یا شفقت بر خلق اللہ یعنی چون خلق را بر ضلالت می بیند و ضلالت را
 موجب عذاب و ضرر آنها میداند از غایت رحم و دفع عذاب ایشان میخواہد
 پس مقتضای شفقت آنست کہ ترویج شریعت را لازم گرفتہ خلق را بوعظ
 و نصیحت ب حفظ آداب و اقامت شرائع امر کنند مثل تعلیم و تعلم فقہ و حدیث
 و عمل کردن بموجب آن اما آنکہ اینہارا و اصل سازند و شفقت شرط
 نیست امر زاند می ست و در شفقت و باین تقریب فرمودہ اند کہ حاصل این
 طریقہ تربیت انجذاب ایمانی است کہ دعوت تمامت انبیا و رسل بدان
 واقع است مثل میفرمودہ اند کہ نہایت قرب بندہ و اتصال او نسبت
 بذات حق سبحانہ زیادہ بران نیست کہ دوام آگاہی و آرام کہ بہ فنا کشد
 حاصل شود و چون این نسبت حاصل شد سالک بحصول این نسبت
 مشرف بر تہ ولایت شد و کمالاتی کہ در حصول مقامات و تجلیات ہسا و

صفات سالکان طرق دیگر را به تفصیل حاصل میشود و دیگر است این حصول نسبت
 قرب و اتصال که بذات حق سبحانه حاصل میشود بر مرتبه ولایت خاصه میرساند
 اول در آمد طلاب این طریقه در سر حد فناست و معنی اندراج نهایت و ریدان
 که کبرک سلسله ما اشاره بدان کرده اند اینجاست **سلسله** بتقرب ترقی بعد الموت
 فرموده اند که حضرت شیخ ابن عربی رضی الله عنه گفته اند اگر کسی بهت صحیح
 و اعتقاد درست در راه حق سبحانه و آید و اداب شریعت را کماحقه بجا آورد
 و او را از اذواق و مواجید این طائفه در حین حیات نصیبی نباشد البته بعد
 از موت احوال و اذواق این طائفه اش بدیند حضرت خواجہ ریحان الدیر و
 بعد ازین نقل تا تالی کرده فرموده اند بلکه این چنین کس را بعد ازین عالم وقت
 اختصار باین دولت مشرف سازند بعد از آن به زبان مبارک آورده اند
 که اعتقاد درست و رعایت احکام شریعت و اخلاص و دوام توجه به جناب
 حق سبحانه بزرگترین دولتی است هیچ ذوق و وجدان برابر این نعمت عظیم
 نیست **ع** این داشته باش گو در هیچ مباح **سلسله** فرموده اند طریقه
 انجذاب و محبت الهیه موصل است و او را روی جبر نسومی ذات حق سبحانه
 نیست بخلاف طرق دیگر که روی بجانب انوار نیزه و از مدلاجرم بعضی همان
 انوار باز میمانند و این انجذاب و محبت در جمیع افراد انسانی است اما پوشیده
 اهل این سلسله عالیة نقش بندیه تربیت همان انجذاب میکنند **سلسله** فرموده اند
 رویت بالبصر بعد از موت است چه رویت انگشاز تمام است و تا روح متعلق این
 بدن است انگشاز تمام صورت نمی بندد چه هر چند به تعلق کرد و لا اقل علقه
 حیات باقی خواهد بود و اگر چند بصرفت اصلی نباند تعلق خود باقی است **سلسله**
 بتقرب بسماع فرموده اند آنها می که از صوفیه صافیة بسماع نغمه قائل شده اند

حکمت درین آن دیده اند که در وقت استماع نغمه طبیعت ساکن و بر جای خود
میباشند لاجرم روح و را در اک معانی بیشتر میرسد محبوب آنها معنی است نغمه را
مثل زیور آن میدانند و الا بنفس نغمه مبتلا نیستند یکی از حاضران این بیت شیخ
سعدی را بر خوانده سه که آواز خوش بهتر از روی خوش + که آن حفظ نفس است
این قوت روح + فرموده اند هر دو یکسیت یعنی اگر رایی و مستمع از اهل نفس آمد
آن دیده و شنیده هر دو نفسانی است و اگر از اصحاب روح اند هر دو روحانی
است و فرموده اند که در ملفوظات شیخ نظام الدین مسطور است که از اثر این نغمه
یکی آنست که بر مستمع محبت حق سبحانه غالب باشد یکی از مخلصان معروض شد
که محبت حق سبحانه را چه علامتی است فرمودند اتباع تام آن مخلص عرض کرد توان
که صاحب اتباع را مطلب همیشگی باشد یا رستن از عذاب و وزخ فرمودند این چنین
کس صاحب اتباع تام نیست و او را از اهل شد نمیتوان شمرد این اتباع ظاهری
است و اتباع باطنی آنکه در باطنش حرق سبحانه مطیع نباشد در روزی
فرموده طریق سلف مشایخ آن بود که اول به ترکیه نفس تحصیل مقامات
مشغول میشدند چون موانع قرب الهی که خواطر و هوا حس است به ترکیه دور میشد
بقدر ترکیه نور ایمانی قوت می یافت تا بجای رسیدند که حرق سبحانه نزد
بصیرت ایشان نمی ماند و جمیع اوصاف و افعال را از او میدیدند و صورت
اجسام عالم و رنگ سرابی که نمودشان و مظاهر را مخلوق و معدوم می بینند
و توحید صورتی بعضی را بعد از فرو آمدن حاصل می شد و بعضی را نه آنگاه
فرموده اند طریق علییه نقشبندیه قدس الله سره را با لیا همان طریق سلف
است لیکن در ابتدا تحصیل مقامات مقید نمیشوند و نیز فرموده اند آنها که
از راه توحید صورتی میروند خطر بسیار دارند و نیز فرموده اند که شخصی بجز

حق سبحانه اقرب باشد یعنی استهلاک و اضمحلال و هشته باشد و اگر مرمود چنانچه یکی
تخصیل مقامات کرده است و نتیجہ مقامات را کہ استهلاک و اضمحلال است وین
عالم نیافتمه این اگر مست نزوح سبحانه و کریمه ان اگر کم عند انشا تقا کم ناطق برین
است که تقی فرموده اند کہ ولایت بفتح و او قرب بندہ را گویند کہ بحق سبحانه وارد
و بالکسر آن معنی را کہ موجب قبول خلق میشود و اہل عالم بدان میگرددند این تکوینات
تعلق دارد و خوارق و تصرفات و داخل قسم ثانی است شخصی از حاضران سوال
کرده کہ بر کاتی کہ مستعدان میرسد اثر کہ ام قسم است فرموده اند کہ اثر ولایت
بافتح است و در اثنا کے آن بیان بقرب استقا و طالبان فرمودند
کہ ہر گاہ آئینہ طالب محاذی آئینہ فرشد میشود ہر صہ دوران آئینہ است بقدر
مناسب پر تومی انداز و انگاہ فرمودہ اند کہ کسی باشد کہ ازان دو قسم ولایت
اور ایکی حاصل باشد و دیگرے بود کہ از ہر دو نصیب وافر و اشتمال باشد
یا شخص کے ازان دو بیشتر بود و دیگرے کہ بیشتر شاخ نقش بندہ رحمہ اللہ را
ہمیشہ ولایت بفتح بر ولایت بکسر غالب بودہ است و فرمودند کہ اگر مقتدا می
ازین عالم انتقال نماید ولایت بکسر را بکے از مخلصان سیکندار و ولایت
بفتح را با خودے برد و نیز فرمودند گاہ بکلم زلتی ولایت بکسر را از ولی بازمی ستانند
چنانچہ ابن فارض رحمہ اللہ ازان پر بقال می آر دو آن در کفحات مسطوط
است شب روز می فرمودند کہ معاملہ بزرخ و حشر خوش معاملہ دور و درازہ
اچگاہ سکونے و تاملے کردہ فرمودند بیح سعادتی برابر این نیست کہ کسی
را نسی بحضرت حق سبحانه حاصل شود بعد ازانکہ دوام انش حاصل شد بیح
انتظاری نمی باشد و فرمودند کہ سبحان اللہ آدمی کا مور با خلاص و محبت
است و خاصیت محبت سو خاتن غیر محبوب خود است با این ہمہ پسندین

تکالیف شرعی بر او نهاد و ملک روزی تقریباً عمر ارض بعض منکران به فقر اراشد
 فرمودند اولیا از کبار محفوظ هستند اگر از ایشان امری ازین باب ناگاہ ظاهر شود
 احوال ایشان را حکم بر بطلان کردن جهالت است ملاحظه باید کرد که منزل ایشان
 که دائم با اکثر در اندک است و درین میان اگر احیاناً بحکم شریعت چیزی صا و بشود
 ایشان را در آن معذور باید داشت و باین تقریب فرمودند اکثر مشایخ کبار را
 در زمان حیات مردمان زندیق میگفته اند چنانچه ذوالنون مصری را حرم الله
 اما ذوالنون را بعد از موت قبول پیدا آمد چه از دنیا مطلق منزه بود اگر در کسوت
 دنیا می بودند بحکس بعد از موت هم قبول نمیکرد و از طعن مردم خلاص نمیشدند
 این که متبذعان به بعضی اصحاب رضی الله عنهم اجمعین طعن میکنند بسببش
 همان است که این بزرگواران بنا بر حکمتی بمنصب خلافت و رونما بودند و الا
 چندین تن از صحابه که باو بها خوراک میدادند و بوضع فقر و تجرد زندگانی نمودند
 بحکس از آنها حرفی نمیکوید و سخن از اصحاب گفتن از شرائط دین ایمان
 نیست بسیاری از مومنان باشند که خرد خدا و رسول را نمیدانند و در ایمان

ایشان هیچ شبهه نه فصل چهارم در ذکر احوال فرزندان و خلفای
 حضرت خواجه ما قدس الله سره العالی خواجه عبید الله سلمه الله نخستین
 فرزند ولید حضرت خواجه ما اند وقت و روز و ماه و سال ولادت ایشان
 ازین ابیات شریفه والد ماجد ایشان هویدا گردود ۵ اکتشته و رین
 خرابه منزل + روز یکم از ربیع اول + بود آخر عصر کان یگانه + افتاد و رین
 سیاه خانه + طعم غزل نشاط میگفت + دیدم ناگه بهار شکفت + تا یسرخ
 شناس نیز بین کرد + بشکفت بهار و خط آورد + و چون یکی از درویشان
 در واقع دیده بود که در خانه ایشان پسر حمیده میری خوابید باید که

اور اسمے بنام نامی خواجہ احرار عبید اللہ قدس سرہ گروا نند چنین کرده اند چنانکہ
 در همان شنوی آن خواجہ معنوی اشارہ باین معنی نموده اند آنجا کہ فرموده اند
 در خانہ کسری غلامی + شد بندہ کی بزرگ نامی + این نام محبتہ ملک او + انشاء اللہ شفیع برادر
 و درین منظومہ تقریب اذان و اقامت بسبح این طفل کثیر السعادت ابیات
 بدیعه و قیقہ کہ متضمن تعطش ایشان بوده بقلم آورده اند ما بہ نسبت و نسبت
 ازان اینجا اکتفا نمایم بہ بر خیز ہا موذن غلیب + در گوش من آربانگ
 لاریب + این خستہ بسے نیاز مند است + یک شہدم از لبست بسند است
 گر یکدم اللہ از تو گیرم + واللہ کہ همان زمان بمیرم + یک شعلہ نوروہ بر زورم
 مٹا خانہ ناسومی بسوزم + خوراہ تو بازے سپارم + مے میرم و شعلہ مے گذارم +
 در خور نیم ازین سیر روز + خود شعلہ خویشتن بر افروز + اسے دوست بحق
 و دستداری + خواہان توام بجان سپاری + ہجران تو وصل جاودانی است
 در پیش تو مرگ زندگانی است + کرھے علی الصلوٰۃ کونی + ہم خود بصلوٰۃ
 بیوتی + وزیر کفن شوم فراہم + رشک ہمہ زندگان عالم + من ہر وہ دور
 در نمازم + سبحان اللہ بخود بنازم + افتادہ بصعقہ تجلی + گویم و ہوالہ کے
 پصلے + کروند و و کون مدح خوانم + قد افلح آیتے بشانم + جان اللہ گومی تا
 بجوشم + اینک چو صدق تمام کوشم + در ہمزہ اللہ ار شوم نیست + حاجت
 بسامع اکبرم نیست + در چشم من آن الف عظیم است + دانم کہ صراط مستقیم
 است + من یکدم ہر نام دارم + یک رشمہ حیات کام دارم + از ششمہ کفایت
 است این کار + چون من بروم چہ کم چہ بسیار + چون در نگری غرض کام است +
 سر ششمہ رشمہ ہم بجایم است + گر بجز سہد بتشدہ کامی + سیرالی اوست
 ہم بجایم + فی فی عظیم مقام و رویش + عالی ست زحرف اندک و بیش +

در یامی ازل بسی شکر فرست + بجانک ثبت این چه حرفست + و ایام طفولیت
 این فرزند و برادر ارجمند ایشان مدظلها که عنقریب ذکر ایشان نیز بیاید
 والد بزرگوار خود و منظر رسیدن بود و نیز دوران ایام حیات حضرت والد
 ایشان طالب تریب حضرت ایشان ما را قدس اندک سره امر توجه و دعا
 در حق این دو نور و دیده نموده بود و آثار آن را نیز بنظر غیب بین ملاحظه
 فرموده چنانکه حضرت ایشان خود در مکتوبی که باین دو پسر زاویه گرامی مری
 داشته اند تصریح باین معنی نموده اند بنامه سله مرتبه فقیر دولت عتبه بود
 حضرت ایشان مشرف گشت مرتبه اخیر فقیر را فرمودند که ضعف بدن برین
 غالب آمده است امید حیات کم مانده از احوال طفلان خبر دار خواهی بود
 و در حضور خود شمارا طلبیدند و شما در حضور مضعات بودید و بفقیر امر کردند
 که بایشان توجه بکن بامر ایشان و حضور ایشان بشما توجه کرده بیکه ظاهرا
 اثر آن توجه نیز ظاهر شده امید است که برکت حضور ایشان آن توجه شمر
 نتایج باشد انتهی کلامه الشریف چون این دو برادر والا که بحسن شفقت و
 اهتمام خدمت خواجہ حسام الدین احمد سلمه الله تعالی از فضل و صلاح
 بهره ور گشتند این مخدوم زاویه بزرگ باشاره آنجناب شغل این طریق علییه
 از شیخ الهدا و دامت حیاته که عنقریب ذکر حال ایشان بیاید انشاء الله
 بجانہ گرفتند و برکت آن نظرات که سابقا ذکر یافت و نیز بمن همت و
 صحبت این دو عزیز از صفات نسبت بزرگان خود با نصیب شدند با جمله
 فرشته خصال اند و صاحب احوال و صاحب خلق و تمکین بر کمال و همواره
 در آرزوی صحبت و خدمت حضرت ایشان مامی بودند و رعایت رضای ایشان
 تمام در یوزه انظار عنایت ازان حضرت می نمودند یکی از رعایت رضای ایشان

اين عريضة عليه ست كه اذا نجا كمال عقيدت بل بوفور فضيلت ايشان راه
 توان بر و هوا هذه عريضة محتوية على سر اير الاخلاص و مكامنت
 الاختصاص من الملوك المفلوك احقر عبد الله عبدا لله الى اسوة
 اهل المحي و قد و ارباب السلوك شيلخ الاسلام مصباح الظلام امام
 الانام و منبه النيام الاجل الاكمل البارع الاوسر النحرير النير المنير
 مشيدار كان الملة و المتطهر من الماثر و الذلة و الناطق بالحق و الصواب
 و للعلق كنف اللوح و الايا بقائمة الدين و قاية احكام المتين و المتكمن
 على مسند الافادة و المتصاعد مرجض العادة الى ارضق السعادة
 قلا و نركبان الطريقه و حارز عمران الحقيقية نو حدائق الاكوان و انوار
 حقيقة الاعيان فارس مضمار الخطاب و حارس سر الكتاب المتعين
 على وساوثة و راثة المصطفى و المنتصف على جادة خلافة النبوي
 واقديران المحبة لقائه و منهل عطش المهج سقائه حلال عقود الاشراقية
 و ادلال و فوج الاشراقية ليس مكرمة من الله الا له فيها حظ كامل و لا
 موهبة الا نصيبا فل لصفوة شعشعة من يتر قلبه الوافي و العظيمة
 شعبة مزد واحة كرمه الوافي له التقدير على مشائخ الزمان و التفوق
 على مشاهير الدوران تسخير بملاحظة اطوار رة من طوبى العالاية و
 يستطلع بمشاهدة اعماله على اسرار اهل لنهاية من استند بعروة
 ارادة فهو الذي ارتقى على مدارج الكمال و من اعتصم بجبل خلاص
 فهو الذي استعد ببيل الاماني و فاز لحصول الكمال فهلوا يا ايها
 المتردين في فيا في الطلب و تعالوا ايها المتشمرين الى عبادان و وصول
 الرب و اقرعوا باب و اسر التي يعلم بمذبح البركات و عاكفوا على حضرة

التي تسمى بجمعان الخيرات وترقبوا من تلطفه حصول المقاصد والمرادات
 وترصدوا من تصرفه نيل لمكارم والسعادات هو الشيخ المكي سيدنا
 ومولانا ملاك الدين الفاروق النسب بالمحمدى بحسب السرة عند
 المولد القدسي المحتد بلاندي في حقه غبطة وللمنانى فامر به
 عبرة طرد الطوسي عند ظهوره وفرا الفارابي من سطوته طوعه وقهره
 فضله الغزالي ومثبت تفوقه الرازي اللهم شيرا ماله وضاعف كماله
 واحفظه من طوارق الايام وموجبات الاخران والاولى ما هم غمام
 وهدى رحمة النبي واله الكرام وصحبه العظام واتباعه الاخيار
 الى يوم القيامة عليه وعليهم الصلوة والسلام يا سيدى ليس لي
 طول البضاعة ولا حوال الاستطاعة الا مكر متكم ومرحمتكم قلبى
 قاسية باصناف الذنوب والاثم وفوادى مظلمة باصناف الذمات
 والجرائم ارحموا على حوالى وانظروا على سيرى وبالى حتى استخلص
 منها بقية الجهالة والضلالة واسرقتنى على معارج السعادة والكمال اليوم
 ليس اب مشفق الا انت ومهرب وما رب الا احضر تكلم كل زمينه عمرى
 وجل وقاتى وعمامة شهوارى وسنواتى مصر وفة بمدحتكم العالمة
 ومحمد تكلم الهنيه واقصر على لقائكم ان كان لى الاربية والمنية
 سيدى لسانى كليل وبيانى عليل لا يطيق فى العربى على مقتضى
 اقتضائى فابين المقصود بلسان الفرس بتوفيق الله ذوالقدس
 عز شأنه وجل سلطانه انتهى وعرائض بزبان فارسى ورعاية فصاحت
 وبلاغت تير بيارمىسل واشتهت انكم اكثر بشخط ايشان نزور اقمست ليكن
 ازخون تطويل عنان توسن خامه رشيد ميار وحق سبحانه ايشان راز

میراث منوی پیدر بزرگوار بهره فراوان بخشا و بالنسب والاله ماجا و حواجه محمد عبدالقادر
 سلمه الله فرزند دوم حضرت خواجه مازندطاب تربته السلف و زاد وقت را خلفت
 برادر بزرگ از مادر و دیگر اند و ایشان از والده دیگر و واسطه میان ولادت این
 دو گرامی برادر چهار ماه اکثر چنانچه همدران شومی والده ماجد ایشان قدس سره
 اشاره بوقت و ماه و سال ظهور این فرزند نیز فرموده اند و آن اینست سه
 تاریخ یکی چو شد نمودار + هنگام تولد و گزارد + افتاده بجزرت بلاطم + ماه و حبس نگاه
 ششم + باین ظهور این دو گوهر بگذشته چهار ماه اکثر + چون صبح رسید
 آخر شب + چون روز روشن لبالب + چون ماه تمام منشرح صدر + در ظلمت
 شب چو ساعت قدر + بعد ازین بیان والا چند بیت زیبا و دعای این نور
 حد و سعادت بزبان قلم لازم المینت داده اند و در ضمن آن از تشنگی خود
 حرفی بمیان نهاده و بذا هو که یارب که طلسم خود کشتائی + این طفلک مابا و
 نمائی + خود را تمام خود گذارد + چون نخل زوانه سر بر آرد + چندین همه آفتاب
 رفتند + در بحر تو چون حباب رفتند + این قطره هم از شمار ایشان + در موج
 خودش مکن بریشان + باشد کامم از او بر آید + چون نمکش از تو یادم آید + بس
 تشنه و بس خرابم آید و ست + در حسرت یکدم آیم آید و ست + هر که شرح تو بینم +
 در تعطش آیم و نشینم + اے بحر طرب بکام من شو + امروزی بی بجام من شو +
 من جام چمنی کنم گدایم + مشتاق تو ام و من کشایم + اکنون و منم کشا و بهتر
 بحر سخن ایستاده بهتر + زین گفت و شنود حاصل نیست + حیران و خموش
 بایدم ز نیست + این مخدوم زاوه آزاوه در صورت شباهت و سیرت مشاب
 تمام پیدر بزرگوار خود و از حد حفظ قرآن مجید نموده اند و از علوم عقلیه و نقلیه
 بهره کامل حاصل فرموده چنانکه بعضی کتب متداوله را بقطره و قوت تمام

درس میفرمایند و از اصطلاح و علوم این طائفه عالییه نصیب فراوان یافته اند
 و ران علما و محالاً و قهتای نظر مینمایند تعلیم ذکر و مراقبه این اکابر را از حضرت
 ایشان ماقدرس لد تعالی سر گرفته اند و چندین بار دیوانه و اراز و هلی سپاوه
 و سوار متوجه شتمان ایشان شده در سر بند روزها در خدمت علیه سپر برده اند
 و الطاف و نظرات خاصه دیده اند و بعض کتب کلامیه را چون شرح موفقت
 و غیره یا بعض رسائل صوفیه در خدمت حضرت ایشان گذرانیده اند و از علوم
 و اسرار خاصه حضرت ایشان نیز بهره های لانهایته برداشته راقم الحروف چندین
 بار در خلوات از زبان مبارک حضرت ایشان مدحت و منقبت این مخدوم زاوه
 عالیشان آسماع نموده روزی فرمودند که او از محمدی المشرک است و از محبوبان
 و از مخلوبان نسبت توحید و از خداوندان آزادگی و تفرید وقت دیگر فرمودند
 که اگر آن نبود می که این خواهر زاوه ما در کمال وسعت مشرب و شوریده حالی و
 بی تقدیر و تعین بودند که ایشان را اجازت تعلیم طریقت میدادیم تا بر سجاده
 والد بزرگوار خود نشسته بافاوه و افاضه طلاب می برداختند انتهی الحق این
 مخدوم زاوه در غایت بی تعین اند و از آنجا که مخلوب نسبت توحید وجود داشته اند
 از نظاره منظر هر جمیله حفظ فراوان دارند و از استماع سرود و انعام نیز لذت
 بی پایان اکثر شوریده حال و فارغ البال با نظر راست و کلاه کج به کویها و
 بیابانها سیر مینمایند و اشعار پر سوز میخوانند و آه گرم و سر و ازول پرور می آرنند
 و خود نیز اشعار زیبا میفرمایند و بلاخطه انتساب خود بخدمت ایشان مخلص و ران
 احمدی مینمایند روزی راقم در خدمت ایشان بود این بیت را بدیده فرمودند
 کشت گلستان بهانه ایست گکارا + بوی تو آواره کرده با و صبارا + اشاره
 به فقیر نمودند که تو نیز خند بیت برین طمع گردان این بنده این دو بیت معروفند

داشت سه راز نهانی بلب سازند دل امشب بخوی کبوتر که و او بلبل مارا خلق بجزا
 ابروت بسجود پیشه دل بشکند قبله نما را حضرت ایشان مارا قدس الله سره
 در کتب و آیات مقدسی آیات سکا تیب عالیه بنام نامی این مخدوم را ده گرامی است در
 مکتوبیکه در جواب عرضیه ایشان بوده رقم فرموده اند که صحیفه کثیره رسید از مصلحت
 آن فرحت فراوان بحصول انجامید او شمول نسبت حضور و استیلا می آنکه اندراج
 یافته بود نمک و مبارک است این دولت که شمار آورده چهار ماه میسر شده است در
 سلاسل دیگر اگر در ده سال میسر کرد و نعمت عظمی اشمنند و امر عظیم تصور نمایند شکر
 این نعمت بجا باید آورد چون میدانند که فطرت شما بلند است و تحسین این قسم
 احوال از شانیه عجب بر اظهار این نعمت نموده آمد لکن شکر تم لازید نکر نص
 قاطع است نوشته بودند که مشکاة توحید ظهور کردن گرفته است این دولت
 نیز مبارک باشد باوب تمام قبول این وارون نمایند اما در غلبه این حال آداب
 شرعیه را نیک مراعات فرمایند و حقوق بندگی کما یبغی بجا آرند استی علی
 الا یجاز و این مکتوب مکتوب سی و چهارم است از جلد شانیه و محتویست بر فوائد
 ارجمند و معارف بلند من اراد الاطلاع بقصیده فلیرجع الیه و نیز این قره این
 ولایت عرض نمکین بر شورستانه باستان حضرت ایشان مرسل داشته اند
 که از آنها نقل و در عرضیه اکتفا میرود و عرضیه اولی عرض داشت بنده مجبور
 بر تقصیر محمد عبداللہ آنکه اوقات گرامی بدعاس سلامت آنحضرت میکند و
 وندامت و پشیمانی که بر دوری از خدا و مان حضور و آرزو است که بگفت
 و نوشت نگنجی چندین شورییدگی و سرگردانی روی و او که بشمار از ان شمار
 نتوان کرد سراپا و رواندوه است و باین خداوند کریم را شکر که در نسبت و
 رابطه باطن که حاصل آن فنا و نیستی است ذاتاً و صفیاً و عیناً و اثر افقوری نیست

و چگونه فتور راه یابد که بعد از رجوع بوطن اصلی هوای غربت در سرش ماند و نسها
 غریبه رو میدهد و اسرار عجیب جلوه گر میسازند و باطن را با بیخ از نهال التفات نیست
 بدریای عدم آب از سرگذرانده اند انبیه لطیف خد متنگاری تو بندگی آنحضرت است
 ذات والای آنحضرت تا قیام قیامت بر مفارق طلاب و سلاک باقی با در عرض
 ثانیه عرضه داشت که ترن خدام والادرگاه محمد عبداللہ بعرضالقدس بار یافتگان
 و راه بروکان محفل خلد مشاکل حضرت خداوندی قبا که گاهی دام ارشاد و هیرساند
 که احوال بدان گونه میگذرد که بیان آن فرصت دراز سطلبد تا سر انجام کار حسیت
 و آخر بجا کشد شورشی شکر سر ایاچیدیه و ریای حقیقت متواج است هر لحظه
 موج دیگر بر روی کار دارد و قطره را با موج بودن شریعت عشق بهیات بهیات
 چه مینویسم در حضرت قطب دایره ظهور و یوانگی سر و گردید یوانگی بخشند که کریم
 و که خندم و که انتم و که خیزم + آموخته امستی از دلستانه ای قبا خدایرتاران
 کرمی نمایند تا از گرداب جنون بساحل هوش انتم زیاده برین گستاخی است
 العبودیت است و از آنجا که این نور دیده مخلصان حقیقی را با این خد متنگار تحقیق
 التفاتهای فراوانست عنایت نامهای زیبا شمله انقاس نفیسه باین منده
 مرسل داشته اند لیکن چون ایراد آنها موجب تطویل بود بدعای ایشان ختم
 می نماید حق سبحانه دعای حضرت والا ایشانرا که در آن منظومه سابقه در حق
 ایشان نموده اند با جابت قرن گرداناد و ایشانرا به نهایت مراتب تکمیل و اکمال
 برسانا و بحق اهل الرشا و اکنون بعد از ذکر حال این دو فرزند زخوردار حضرت خواج
 بزرگوار قدس متره زبان قلم بذر خلفای کبار ایشان گو یامیکرد و و ازان جا که
 اعمال و اعلم و اکمل و عظم خلفای خواج عالیشان حضرت ایشان بودند قدسنا
 اللہ بیره الا قدس متره و ازان بود که نخست زبان خامه را بذر ایشان شیرین

سازیم بعد از آن به بیان حال دیگر خلفا پر و داریم لیکن چون احوال حضرت ایشان
متضمن بسط و تطویل بود و مثل ذکر احوال فرزندان و خلفای کثیر لاجرم ذکر دیگر
خلفای حضرت خواجہ را تقدیم دادیم و او مسکوت تمام این کتاب ذکر حال آن مرموم حکم
ریشان و فرزندان و خلفای ایشان کردید شیخ تاج الدین سلمہ اللہ تعالیٰ
آن جناب از بزرگ زادو باسی و یار مند و سالست و از اجلہ صحاب حضرت خواجہ
ما قدس اللہ تعالیٰ سرہ الا قدس پیش از شرف و وصول بستان ایشان در خدمت
حضرت شیخ الحدیث که از خلفای حضرت مجذوبہ اللہ سید علی قوام بودند قدس
اللہ سرہماے بودہ و جناب شیخ بوس الطاف و اعطاف کثیرہ می نمودہ و در
ایام طلب کہ حضرت خواجہ ما بخدمت مشایخ بلا ترو و میفرمودہ اند و رفت تری از
قراسی سنبل کہ از بلا و تابعہ و ہلی است صحبت شیخ الحدیث نیز رسیده بودند خدمت
شیخ تاج ایشان اولالت باروت و صحبت شیخ خود کردہ بود حضرت خواجہ ما در
باب استخارہ نمودہ بودہ اند و از اکابر خواجگان نقشبندیہ روح اللہ رحم
رخصت آن انستاب نیافتہ از انجان سیر صوب دیگر منصرف داشتہ
اما شیوہ فقر و نیستی و حال شیخ الحدیث را معتقدے بودہ اند چنانچہ از بعضی
مرقومات ایشان ہویدا است چون حضرت خواجہ از سفر مہاسین اثر ماورا النہر
بہند مراجعت نمودہ بارشا و طلاب توجہ فرمودہ اند و شیخ الحدیث نیز سفر
آخرت اختیار کردہ بودہ است شیخ تاج با وجود آنکہ از شیخ خود مجاز بودہ بل
نائب مناب او شوق و ریافت شرف صحبت و تربیت حضرت خواجہ را قدم
از سر ساختہ بکلازست شرفیہ شتافتہ حضرت خواجہ این طلب و تواضع
و انصاف او را پسندیدہ نظر عنایات و برکات شامل حال مال و داشتہ
جلیس خلوت خاص و انیس محفل انمصاص کروانیدہ چنانکہ گویند و میان

مستفیضان حضرت خواجہ بکثرت صحبت شیخ تاج و دیگرے نبودہ و نیز دستفشار
 احوال و پریشانی بسیار دلیری کے نمودہ و اگر ایشان را گاہ منسوب
 می در یافتہ بحکایات و لطائف کلمات ایشان را بشعور این عالم کے کشیدہ
 چنانکہ در ذکر حضرت خواجہ ایامی برین معنی نمودہ اند با بجزلم بعد از آنکہ حضرت
 خواجہ ماسیح را آشنای نسبتہامی علیہ اکار نقشبندیہ گردانیدہ اند اجازت تعلیم
 طریقہ واوہ اند کویندا اول کسیکہ از حضرت خواجہ مجاز گردید شیخ تاج بود و نام
 از زبان خدمت شیخ شنود کہ گفت چون حضرت خواجہ با قدس سرہ ما مور
 شدہ اند کہ مرا اجازتے دہند و ضمیر حقایق پذیر ایشان گذشتہ کہ اگر تم
 در معاملہ امر کے بنید کہ از اکار نقشبندیہ اور امشیر با اجازت باشد میشود
 مقارن آن من در معاملہ دیدم کہ بخطہ فاخرہ بخارا در خدمت حضرت غزوان
 خواجہ علی رامینے قدس اللہ روحہ ہستم حضرت غزوان طاقتیہ مبارک خود را
 بر سر من نہا و ہ عنایات بنیایات نمودند چون بحضرت خود این واقعہ را
 معروض داشتتم بسم فرمودند و آنچه در خاطر ایشان خطور نمودہ بود بیان
 نمودند گویند چون حضرت خواجہ شیخ را اجازت واوہ اند و نفس و نظر
 آن جناب اثر کے پدیدار گشت ہرگز اگر این طریقہ تلقین فرمودے
 ویرا جذبات و غلبات ازوے ربوے و احوالات روے نمودے
 در آن ایام شیخ از حضرت خواجہ رخصت سنبل یافت کہ امشب و کنار
 وہلی ہنزل یکی از دوستان خود را شیخ اللہ بنام کہ از مریدان حضرت خواجہ
 بود فرود آمد آن غزیرا اہلیہ بود ویرا طلب آن پیداشد کہ از شیخ تعلیم ذکر
 این سلسلہ علیہ بردار و با جابت رسیدہاں شب آن صاحب را حالات و
 جذبات کثیرہ روے واو و کشف ملکیت و ارواح و امثالہا پستہ گشت آن

احوال حاصله را بزوح خویش در میان نهاد و تا پیش زفته معروف در زوج
 را از استماع احوال زوجه شور و جنون بر سر و وید و حال آن که پیش ازین بچند
 روز از شیخ التماس نموده بود که در وقت رخصت برای او از حضرت خواجه
 قدس سره در یوزة نظر عنایت خاص نماید شیخ معروف ض داشته بوده است
 حضرت خواجه بنا بر حکمتی جواب داده بودند که او را از آن نصیبیست در نیاید
 شیخ آن خبر وحشت اثر را بان در ویش گفتن مصلحت ندیده تا آن
 شب آن در ویش از سر طجنون پیش گفته که ما التماس کرده بودیم بان
 تا چه جواب گرفته آید چون بسیار مبالغه نموده است ناچار آن شیخ
 شنوده بودند مذکور ساخته بجز و استماع آن سخن آن در ویش نمحن گریبان
 چاک زده بر سر خاک ریخته گریان و نعره زنان و اقامان و خیران رو کے
 باستان حضرت خواجه نهاد و در راه چندین جابر لاس و وصل افتاده و
 دستار جامی و پایی افزار جامی و بیان حالش سه در همه شهر حرم نیست
 یکی شیدائی + خرقة جامی گرد و ساغر و دفتر جامی + تا همچنان شوریده و پریشان
 بسجد خواجه عالی شان در آمد چون نظر او بر حضرت خواجه افتاده با اضطراب
 و بیج و تاب تمام و دیده آن تنگ گل را در آغوش کشیده و بر زمین افتاده است
 اصحاب حضرت خواجه خواسته اند که ویرا به جبر از ایشان جدا سازند حضرت
 خواجه اصحاب را منع فرموده اند و خود را بوسه در داده چون چند بار
 با ایشان هر طرف غلطیده ایشان از روی شفقت با و فرموده اند که ای
 فلان با هیچ کاری هم داری وی بشویش تمام گفته هر کار یک دایم با تو
 دایم هم کفایت فرموده اند که ما را خود هلاک میکنی انگاه فرموده اند که بان سو
 پیشانی ما بنگر بجز و یک نظر بر جبهه ایشان کشا و به پیش گشته و بر خاک افتاده

مستند است
 ۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱
 ۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱

بجای

حضرت خواجہ برخواستہ اندوکی را بنگاہداشت او گذاشته تا بعد از چندین ساعت
 با نفاقت آمده است و چون یاران سرسپوشی از او استفسار نموده اند می گفته
 می رسید که اندم و چندین مہین ایشان چہرے دیدم کہ بگفت و بیان در کجند
 مرا دیدن همان بود و از خود رفتن همان سہ لوح محفوظ است پیشانی یار + سر
 کونین ست دروسے آشکار + چون حضرت خواجہ واقفہ زوجہ آن عزیز را
 شنوده اند پریش او فرستند احوال او را استماع نموده او را بحوار خود
 آورده اند و ہر روز از و خبرے گرفته اند و عنایات خاصہ شامل حال و میدہ
 تا از زمین نظرات کثیر البرکات ایشان بدرجات بلند رسیدہ اند و از ان
 حضرت اجازت تعلیم طریقت نیز یافتہ امر و زور قلمہ سلطان فیروز سنار
 ذاکرات بوسے رجوع دازند و از برکات صحبت و خدمت او کہ بی بی دولت
 نامور است بدولت صفای سر و ذکر دل و جذبہ و حضور میرسند و صدیہ آن
 زکیہ و رحبالہ جناب خواجہ حسام الدین احمد است سلمہ اللہ تعالیٰ باز کردیم
 بہ شرح احوال شیخ تاج الدین در همان ایام کہ شیخ بسنبل رفته ہست
 ارباب طلب توجہ نموده اند بعضی حاسدان زبان بکلامت انجناب
 کشودہ بودہ اند و نیز دیوانہ ابا بکر نام از جملہ ہم پرہامی شیخ بیخ و رشوریدہ بود
 آن دیوانہ را شیخ تا دیب نموده از ملاست شناسنا و بیگانہ و از پر خاش
 آن دیوانہ در عریضہ حضرت خواجہ عرس ^{عرف} و لتنگی ظاہر کردہ اند حضرت خواجہ
 پاک نظر قدس اللہ سرہ الاظہار این رقمہ والارابہ شیخ مرسل و شستہ اند
 و دماغ خشکے شمارا کہ در باب شیخ ابا بکر نموده بودید خواندیم این نوع چیزها
 مناسب مقام شفقت و کارشناسی نیست اولیا از کبار محفوظ نیستند
 نام را و بیچارہ کہ روزے چند سلوک طریق تصفیہ کردہ باشد از کجا

محموقا هستند و محصوم شده تا خلاص چشمداشت از وظایف هر شود و خصوصا که در اصل
 دیوانه و منحرف لعقل باشد استقامت صفات از و نمی باید چشمداشت اگر چه
 بولایت برسد خداوند در آن وقت چه نامعقول معقول او شده باشد و صورت
 صواب را از نظرش پوشیده باشند کارخانه دیوانه ها و بیکر است نمی بیند
 که تکالیف شرعی بر او بطبع عقل است با جمله همه را در مرتبه اش معذور باید داشت
 و نظر بر فاعل حقیقی کرد بل نیست وجود را و دید او ب شناخت نیست نفوس
 مختلف اند بعضی اماره و بعضی مطمئنه و بعضی در میان که آن را الوامه گویند انهم
 اگر از ذوی العقول باشد مطمئنه نفوس اولیا است ارباب نفوس اماره را نیز
 معذور باید داشت بل بنظر لطف و دید در هر کاری مطالبه های جمیل کار باید بود
 طعن اهل سنبل نیز انکار نمی باید کرد بل بنظر رحم و ایشان دید که از استقامت
 عقل بر آمده اند و شیوه نفوس را فراموش کرده اگر عاجزی یک گناه بکنند
 حکم بر بطلان او چرکنند و مجموع امور او را نیز تلبیس چرا حکم فرماید آنچه
 و المنته که ملاست نصیب اولیا راست ما خود در ظهور این امور طریق و
 و ابریم هر گاه ملاستی میرسد در خود می نگریم و یک بد صفتی در خود می یابیم
 و این اشارت را موعظه غیر میدانم چنانچه درین ماوه نیز در خود نفی قضا و
 تلبیسات یافتیم و التجا بکرم الله کردیم انشا الله مر تفع شود باری بگویند
 که از ملاست سنبلیان چه چیز لاحق خواهد شد عبادت را قبول نخواهد بود یا
 صفای توجه بر طرف خواهد شد یا در گاه خداوندی خواهد شد ع
 معشوقه ترا و بر سر عالم خاک + والتسلام این مکتوب را نیز پیش از آن باید
 بعد از آن بتقریبی که مفهوم کرد و به شیخ تاج نوشته اند که کاری مکن
 که وحشت ز شکم فروزن شود + صیدی چو من زوام و قایت برون شود

مرغ دست آموز شما فرج نازکی دارد و الله که بدست این مسکین نیست کم پروا از دست
 گرم و سرد این بیابان ندیده با جمله نیازش می باید داشت ستم الله تعالی برین
 جار نیست که اغوا و واسطه و تعظیم او مورث فیض لا یتناهی است چون زمانی
 بغیر ما منکر + اسرار کاذب ز غیرت ما + زیاده گستاخ نیست انشاء الله تعالی درین
 پنج و شش روز متوجه شما خواهیم شد پیش ازین بیک روز نوعی اشاره شد تا آنکه
 اقبال در توجه بجانب شما نکند و از همین جا غایبانه هست برتری شما بر ندیم تو بنویس
 الله تعالی تقصیر نخواهم کرد دیگر ظاهر شد که فی الجمله شما را جنگ و نزاعی در میان
 است اینها در چنین وقتی چه مناسب است ابراهام نمایند که از عین الیقین بحق
 الیقین رسیده در اوج بقا باشد نزول فرمایند تا آثار سیر معشوق بحق
 الیقین در معشوق مشاهده افتد و معنی ماریت اذ میت و لکن الله رمی
 ذوقی شود و هر شکل شیء بالک الا وجه تحقیق رسد خلافت الهیه جز درین مطن
 صورت نمی بندد سلطان مملکت تحقیق خواجه احرار می فرموده اند آن که
 تا بر تو ماریت اذ میت در باطن نیفتد و حاصل نمی توان گفت کسی را لکان
 نه شود که این معنی در ظهور انوار توحید بدست می آید که همه را بخت همگی دیدن
 دیگر است و همه را با بخت یگانگی دیدن دیگر نعم من نعم این معنی ظهور کان نشد
 و لم یکن مع شیء است چنانچه در ازل بود باز نیز الا ان کما کان دیگر است و قیق
 است کنایه تقییر و تحریر ندارد و السلام و الا کرام هم این فقره عالی را
 بشیخ نگارش فرموده اند عزیز من هدایت مطلق در بر تو با نزاع البصر و ما طخ
 است که باطن سالک گرفتار ذوات بخت باشد نشانش آنکه با وجود در دو بر
 جمیع مقامات و مشاهدات و مراتب ظهور پیش بختش حقیر نماید و زنده
 چندند کس نداند چندند بر نسیه و نقد هر دو عالم خندند اگر صاحب این حالت

را بشرط کتشف ازین حالت سر بمقام بندگی رسیده منظر اسم الغنی شود و فتش
 به مات رسد الفقر اذ اتم هو الله انست این معنی بی استغراق و کشفش الهی و
 در یافتن آنکه این کشفش از دست و پا و صور کائنات و شباح عالم سرابی
 بیش نیست پیر تمیست انتهی کلامه الشریف چون حضرت خواجه قدس سره
 مدار البقا شتافتند خدمت شیخ تاج سلمه الله از آواره دلی طریق سیر بلا در
 پیش گرفت اکثر ممالک هند و ستان و کشمیر را سیر نموده متوجه زیارت حرین
 محترمین زادها الله تعالی شرفا و کرامته گردید چون بان دولت رسید سکنه آن
 اکنه مشرفه را بشیخ اخلاص تمام پدیدار گشت شیخ محمد علان که از اکابر حرم
 بود و بوسع و علم و عمل و ریاضت و قناعت از اعلام آن دیار منبع الانوار
 از مستفیدان آن جناب شد و شیخ محمد را پیش از وصول بصحبت شیخ تاج الدین
 اعتقاد و اخلاص فراوان بسلسله علییه نقشبندیه قدس الله اسرارها الیه کائن
 بود و کتاب رشحات عین احیاء را بتازی زبان ترجمه کرده بود تا اهل عرب نیز
 بر حسن اطوار و لطافت اقوال و علو احوال این اکابر مطلع گردند و خود همیشه
 جوین آن می بود که حق سبحانه یکی از خلفای این شکر و سلسله را آنجا رساند
 تا از وی اخذ طریق این اکابر نماید چون شیخ تاج الدین آنجا رسید بعض
 اکابر این سلسله در منام آن غریز را به شیخ دلالت نمودند تا با خلاص تمام
 بخد مت شیخ رسیده اطوار و اذکار ایشان گرفت و بتواضع و انکسار بکسرت
 آمد شد می نمود و فوراً ارتباط و اعتقاد این غریز سبب فرید اخلاص مردم آنجا
 شد بشیخ تاج الدین را تم از زبان شیخ شنود که بطیبت فرمودند که ما را در بلا در
 عرب شیخ محمد علان میگویند شیخ محمد در سنه احدی و ثلثین بعد الالف باختر
 شافت رحمه الله شیخ تاج الدین سلمه الله مکررا از ویار حجاز بهندوستان آمده

بازبان بلا و تشریفه رفت و در مرتبه اخیر بولایت لیه و بصره رفت جم غفیر بسببک
 اراده پیوستند حاکم آن دیار از مخلصان شد و ایشانامی کثرت صحبت و اجتماع
 ارباب ارادت ایام عرفات نزدیک رسید و قافله حرمین طبل رحیل فرو گرفت
 شیخ مضمون سه یک طرف بانگ حدی یک جانب آواز دمای + از گران جانی
 بود آنرا که ماند دل بجای + پیشخت و صحبت تعلیم طریقه را یکسو نهاد و هم از آن جا
 بالباس احرام با یک نایه و یک دو خادم نفقر و فاقه متوجه بیت الله الحرام در وضو
 سیدالانام شد یکی از دوستان این فقیه که فاضل و صالح است و صالح نام و
 از مقبولان بزرگان کاتب این ارقام گفت در حج آن سال که هزاروسی و هفت
 باشد در باده متبرکه که عرفات شیخ را دیدیم همچنان با جامه های احرام حیدرین و زرد
 که شوخکین گردیده بود و آن جناب غبار آلود و زولیده سوی با محاسن سفید
 و چشمهای از تاب سفر بل زلفشانی مستی دیگر سرخ شده چنانکه از دیدنش
 سخت متاثر شدم و اعتقادم افزون شد و من گفت که سالها شهرها و بیابانها
 پیچیدم و این و آنرا از مودم اکنون جاروب کشتی خانه صاحب خود میکنم تا همین
 جا خاک شوم و خوش آن سر یکیران آستان خاک شود + حق سبحانه آن
 یا و کاربانی را در املنه نکریم سالها بانی و ارا و بحق الحرمین و زوارها و سایر العباد
 آن جناب را و را طوار و احوال ارباب ذوق و حال رسائل نیکوست و جهت
 افاده اهل عرب بعض رسائل خواجگان نقشبندیه را رضی الله عنهم که بفارسی
 بوده عربی کرده و نیز چون از بعض علماء ظاهر حریفیکه مشعر باشد بر آنکه پیری
 و مریدی بدعت است شنوده و اثبات سنیت آن رساله زیبارقم نموده اینجا
 و دوشمته تبرگاز رساله که در تعلیم اذکار نوشته تخریری آید پس و تقریب آن
 کلام خواجه عبداللہ امام اصفهانی رحمه الله که در لفظات الانس مذکور است

اولاً صورت آن شخص را که این نسبت از ویافته و خیال آورد آنچه شیخ مینویسد
که فینبی ان تجعل صورت الشیخ علی کتفک الا یمن فی خیالک و تعتبر عن
کتفک الی قلبک امر امتداد و باقی بالشیخ علی ذلك الامر الممتد و تجعله
فی قلبک فانه یرجى لک بذلك حصول الغیبة **ث** اثر الذاکرانک فی
زمان النفی بنفی عنک و جود البشریة و فی زمان الاثبات یتظهر فیک
اثر من آثار تصرفات المجدبات الالهیة و الاثر متفاوتة بحسب الاستعداد
فمنهم اول ما یحصل الغیبة عما سوا الحق و بعضهم اول ما یحصل له
الشکر و الغیبة و بعد ذلك یتحقق له و جود العدم و بعد الا یتشرع بالفناء
كما قال الشیخ عبد الله انصاری فی تفسیر هذه الایة و اذکر لربک اذا
نسیت اى نسیت غیره ثم نسیت نفس ذکرك ثم نسیت و ذکرک الحق ایاک

خواجہ حسام الدین احمد سلمہ اللہ ان جناب نیز از خلاص اصحاب اجل احباب
حضرت خواجہ باقی بابند است والد ماجد آن مجموعہ علوم مخندانی قاضی نظام
بدخشانى بود که از و سے تو واضح زیبا و زکرمولانا پاربانى سعید کرستانی سبقت ذکر
یافت و و سے از اجله تلامذہ مولانا مذکور بود و ہم از شاگردان مولانا المدقق
احمد حبیب رحمت اللہ از و سے تیر با التفات پسندیدہ و شاگردان گزیدہ و روزگار
بماند و در سنہ اشنی و تسعین و تسعمایہ و امن ازین وارطال برافشانند چون
آن علامہ و را و اخر حال بقدر ذوالجلال و زرمره امر او کبار سلطان ہند متحرط
بود بعد از وی این فرزند سعادتمندش نیز چند گاہ تقید امارت و جلہ مبتلا
بود و اما ہمدان حال از و فوراً سبقتی کہ او را بطائفہ علیہ اولیا بود ہمیشہ و کش
مانل صحبت و خدمت فقر بود و جو بیان کنج مسکنت و انزو او دوران ایام صحبت
شرف خواجہ باقی طاب شراہ نیز رسید ازین و برکت آن صحبت آتشوق انزوا

و مسکنت بروی استیلا نمود حضرت خواجه قدس سره با و را را النهر رفته بودند
 که جذب الهی صاحب ترجمه را در یافت تا پرده عنقا را یکسو نماید و ابراهیم و هم وار
 یلاس خشن در پوشید و از سر موالی و اموال و جاه و جلال برخاست از آنجا که
 سلطان وقت را بروی شفقت بود شیخ ابو الفضل رکن السلطنت او را باین
 خواجه نسبت مصاهرت و شاه و این وزیر املت احمدی و اهل آن کمال خصومت
 در اینکه خواجه از فقر لغنا رجعت نماید تصدیقات بسیار از آن بان سعادت آتای
 رسید اما وی توفیق و تاید الهی بای همت بر جاوه استقامت بپیشرو
 ع سخی بهیوده اختیار بجای رسید لاجرم کنج مسکنت و تخرید گردیده تظار
 مراجعت حضرت خواجه از سفر ما و را را النهر بر چون آنحضرت از آن سفر با گشتند
 بخدمت لازم البرکت رسیده تعلیم از کار و مراقبات خواجگان بزرگوار گرفت
 و آن از کار وی را از کار عالم در بود گویند درین ایام نیز ابو الفضل مذکور
 فراموش وقت آن جناب میشد وی از غلبه آزار آمد و حضرت پیر بزرگوار اظهار
 دلنگنی نمود و فرمودند خاطر جمع دار که کار او درین چند روز بر هم نشود و چنانکه
 فرموده بودند بظهور آمد او در همان ایام مقول گشت نشینده ام که حضرت خواجه
 باقی الدخواجه حسام الدین را بشیوه جلال تربیت میفرمودند بظاهرت بهما
 می نمود و میرانده و باطن خطابها فرموده می خوانده اند چنانکه در حوا
 حضرت خواجه قفیه که مشعر بدین معنی است مرقوم گردید چه خوش ناز است ناز
 خوب رویان + زویده رانده را در و دیده جویان + بچشمی ناز بے اندازه کردن + بدید
 چشم عذری تازه کردن + با جمله سالهای بسیار بصدق و انکسار خدمات
 شاکسته بجای آورد و نظرات خاصه و احوالات نجسته و دیدتار سید کجائیکه
 رسید و از حضرت خواجه اجازت تعلیم طلاب یافت اما از فرط آزادی و تفریح

سلطان وقت ابراهیم بود

ابو الفضل در سنه ۱۰۱۱ قتل شد

قصدی آن امر را بر خویش نتوانست قرار داد و ناچار امتثالاً لامره الشریف
 یک تن را تعلیم ذکر و اوده التماس آن نمود که وی را در آن معذور و از بند حضرت
 خواجه چون وی را درین تباعد محقق و صادق دیدند عذرش پذیرفتند
 بلکه آه نمر و از دل غم بر آورد بر آورده فرموده اند خوب کرد و خود را خلاص
 ساخت و در مرض موت حضرت خواجه از کمال اصحاب جزا بنجاب و بگری حاضر
 بود بیدار بیا و بیمار و اریها که متضمن افاضات کثیره بود بوی تعلق گرفت
 و خدمات تکفین و تجبیز و تدفین از وی بوقوع انجامید و پس از سپردن
 بزرگوار و در آن جایگاه و خانقاه بخدمات هم پیرها و پیرزاده سعی فراوان
 مبذول داشت و سعیش مشکو گشت که مخدوم زادها از زمین سعی او بفضل و
 صلاح رسیدند حضرت ایشان ما قدس سره در مکتوبیکه بحضرات پیرزاده های
 خود مرسل داشته شکرانه آن جناب را باین عبارت بزرگداشتند معارف
 آگاه خواجه حسام الدین احمد راجع سبحانه از ما جزای خیر و با دو که مونه ما مقصرا
 را بر خود التزام نموده که هر بیت را در خدمت عتبه علیه ستمه اند ما دور افتادگان
 را فارغ ساخته که اگر بر تن من زبان شود هر موی + تک شکر تو از هزار توایم کرد
 انتهی کلامه الشریف از آن جناب قیاس بحضرت خواجه بزرگوار قدس سره عشق
 و محبت عظیم مشهور و میگردید بارها میفرمود که حضرت خواجه ما همان حضرت احرار
 بودیم که باین کسوت ظهور نموده بودند را تم این حروف عفی الله عنه گوید که این
 فقیر از تقریر و تحریر بزرگوار خود قدس سره نیز دریافته که حضرت خواجه
 احرار طاب شراه کم نسبتی بوده از نسبتهای مخصوصه علیه خود که بحضرت خواجه
 ما القاد اعطای نموده بوده اند و نیز فرموده اند که یکی از ان نسبتهای صحیح
 نسبت عظیم بوده که آنحضرت خواجه ما بعد از انتقال خویش روزیکه زیارت

روضه منوره رسیده شده بود و او را عطا فرمودند انتهی کلامه الشریفین آمین جناب
 خواجہ حسام الدین انسنت کہ چون نماز با دعا در اور مسجد فیروز آباد ادا می نماید
 ساعتی چند مستقبل مراقبه می نشیند انگاہ ادا می صلوة اشراق فرموده متوجه
 مزار فائض الانوار پیر بزرگوار خود قدس سره که قرب دو میل بیرون شهر واقعست
 میشود تمام روز آنجا بتلاوت و عبادت و مراقبه میگذرانند هر روز پانزده بند و از
 قرآن تلاوت میکنند و چند حدیث از ترجمه مشکوٰۃ المفاتیح مطالعه می نماید نماز عصر
 آنجا ادا نموده جهت تفقد عیال و اطفال بشهر بمنزل خود مراجعت میفرماید با وجود
 این خمی از دور غیبت سکونت صحرا اگر غزیری مہمان بمنزل او وارد میشود او را
 خبر میکنند خود بمنزل آمدہ او را و آن روزہ را مختصر گرفته بدریافت دل ضعیف
 و حسن صحبت میگذرانند نیز در امتثال خبر معتبر الشفقتہ علی خلق اللہ ان پایه دارد
 کہ با وجود نفرنی کہ او راست از رجوع و مخالطہ ارباب عنما ہمیشہ سفارش ناپہای
 او برای رفع حاجات فقرا و اندک با مراد ملوک جاریست با وجود کہ بعضی مخلصان
 کہ اہست بعضی توانگران را از سفارش او دیدہ بالتماس تمام معروض داشتند
 کہ در آن باب خود را کشیدہ دارد اما چون حاجتمندی میرسد و مسالت بینمایند
 و فور شفتت عنان صبر او را از کف میر باید و زبان حالش نا طویست بمقولہ
 آن بزرگوار دین کہ او نیز رفع حاجات مسلمین بلوک کے کردہ و از آن راه
 تذللے با و می رسید فرزندانش معروض داشتند کہ حفظ آبرو نیز ضرور
 است فرمودہ کہ ما باین آبرو خود شیا گردان نخواہم کرد چہ سعادت آن
 آب رو کہ بشادابی کشت ولہامی مسلمانان مصروف گرد و بعد از انتقال
 حضرت خواجہ روزی چند میان آن جناب و حضرت ایشان ما قدس اللہ
 سرہ بسبب مقالی یک گونہ ملالی بود بعنایت اللہ سبحانہ آخر عبار آن ملال

برخاست و صفا پا و اخلاصها و میان آمد تا بجاییکه فرزند بزرگ خود را بهت
 تربیت آستان حضرت ایشان فرستاد و حضرت ایشان نیز نظر عنایت
 شامل حال قره العین او داشتند چنانکه این نوشته شریف خدمت خواهم
 که در جواب رقیمة شیخ تاج مرسل و نوشته بیان این معنی نماید ملاحظه گرامی
 ارشاد پناه که از سورت پیش از توجه برهانپور نوشته بودند و آثار لطیف
 پیش از کتابتهای پیش در آن خوانده میشود و روز پیش از تحریر این رقیمة رسید
 آنچه از معارف بقلم آمده بود و پندار و وقت شریف بر وفق وقت صاحب
 این رباعی بوده که هر جا قدمی زدیم در کوچه بود + هر گوشه که رفتیم بسیار
 تو بود + گفتم مگر سومی و گریه ای نیست + هر راه که رفتیم همه سومی تو بود + ازین
 جهت که از قلم اهل تقاصد و کنایه پذیرها درین مکتوب خواهد بود اما چون
 دار عمل است و دیوانگان این مسیبه بواسطه ظهور بعضی احوال از حول وقت
 خود بسیار دوری بسته اند هر چه مقنونی عمل در رعایت اصول دین باشد
 برای اینها نافع تر می نماید و از حقائق که در نوشته شریف بود بمقدار حوصله
 اینجا هم بسیار روی میدهد اما آنچه از صحت حال و ذوق سلیم ایشان شنیده
 که بسبب خدمت حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم است این حقیر
 خوابان آنست و گاه بفقیر می دهند خیر این سعادت را عظیم نموده اند
 تخصیص فانیان با حق بحق رازیه است بلکه بدبگیران این خلعت زیبا
 نیست و تواند که از بس عظمت ضربنا اهل رسانند غرض ازین گستاخی
 بیان حاجت خود است و التماس دوا که موافق مرض اگر معنی دیگر فهم شود
 مراد این کاتب نیست بجز شد که فقیر زادگان را با سعادت های دیگر طلب
 در رسیده و با تصور و نقص خود معلوم این حقیر کردید که سفر و جدائی از

پدرو اهل نافع باشد و با این اشاره با بشارت خادمان استادی ارشاد پناه
 سلمه الله تعالی در فرستادن فقیر زاوه مذکور آمد با جازت و خصت ملاوت
 استادی شیخ الله و او که تلقین ذکر این سلسله از ایشان برداشته بود و بر
 رفته و از کتابها آثار فرید سعادت و در وها که جناب ارشاد پناه نسبت با و
 معلوم می شود و امید که در وقتیکه مناسب این باشد بدعا و توجه و استغفار
 و بهر وجه حمد و معاون باشند و از صفا با نسبت بیاران و اظهار اخلاص نسبت
 بنمندان نورالایم و سرالاعظم حضرت پیر و ستمگر علیه الرحمه پند از ارشاد پناه
 خدمت مخدومی شیخ احمد بقا ه الله و دیده میشود باعث چندین شکرست
 و از الطاف الهی و ترقیات عظیم تر از آنکه بقلم آید و را ایشان مشهور میگردد
 و خوب تر اینکه این الطاف و رحمت شریعت و مقومی آن بظهور میرسد
 و در رعایت ظاهرین آنقدر توفیق یافته اند که دشمنان و منکران ایشان
 اعتراض نیابند و از معتقدان چه گوید که بسیارند و خوب اند و خوب تر میشوند
 و بعد از رعایت شرع از طریقها غیر این طریق مسموع نمیشود که مذکور و ممول
 میشده باشد و السلام را تم گوید عنی الله عنه آن سال که این ذره مستمام
 بعد شورش احوال از برهان پور بقصد آستان بوسی حضرت ایشان قدس
 الله سره الغریز متوجه بسیر شدند شده بود و در و بی خدمت لازم السعادت
 حضرت خواجہ حسام الدین سلمه الله نیز رسید و در میان مواعظ شد
 باین حقیر خطاب نموده فرمودند که نیکو کردی که روی نیاز بقبله عقبه خادمان
 ارشاد پناه آوردی انصاف اینست که امروز برای تربیت طالبان حق
 چون ایشان نیست زیرا که در علوم دین رتبه بلند و از دور اتباع و عمل
 و رجه آرجمند و معاملات این راه را بجز با و بجز با دیده اند و بعرفت هر یک

بروجه اتم رسیده و حوصله و دماغ تربیت اهل تدریس از ایشان بسیار مشاهده
 میشود و اگر چه بعضی دیگر از خادمان نزدیک حضرت خواجه قدس الله سره ^{تفضل}
 آن حضرت از نسبت این بزرگان بهره ور شده باشند و نیز مکرم الله سبحانه
 توانند که طالبی را بفایده رسانند اما در آن اوصاف نجسته که مذکور شد آن ارشاد
 و تمکانه سلمه الله را امتیاز تمام است نهی ما اخذت من کلامه الشریف مدظل فاعلمه
 و نیز در آن ایام که حضرت ایشان مارحمه الله سبحانه در قید رفاقت عسکر سلطان
 وقت بودند و حرف خلاص از آن بلیه در میان بود و حضرت ایشان دو کلمه
 بحضرت خواجه از آن خبر رقم نموده بودند خواجه در جواب آن این نیاز نامه مرقم
 داشتند هو انوار فاضلت و برکات افادت آن مستد آرای ارشاد و هدایت
 روز افزون با و بعد از او اسے لوازم نیاز مندی مشهور و خاطر ملکوت مناظر میگردد
 که عنایت نامه نامی که ارسال فرمود و بودند بطالعه آن سرخوش و مشرف گشت
 و آنکه از حرف رخصت نوشته اند چه گوید و چه نویسد که چه خوشحالیها و التماس
 روعه داده اگر درین ضمن این اراده و نیت خادمان ایشان را دست دهد
 که این ویرانه و بلی را برکات وجود آگاهی صفات خود منور و مهور گردانند و
 کابلان و بازماندگان اینچار اور کار آورده گرمی ذوق و چاشنی طلب بخشند
 و خوشیهای تازه و شگفتگیهای بے اندازه خواهد رسید همه حال شرع
 خادمان ایشان ازین تشویشهای صورتی مامول مخلصان نیاز مندان
 است خداوند سبحانه بزودی ممتنان و خیر خواهان را بیدار فیض آثار ایشان
 مخطوط و شادان گرداند و چنانچه گوش بشنیدن حظ گرفت و دیده نیز نصیب
 خود رسد زیاده چه تواند نوشت ظلم ممدود و بعد از انتقال حضرت ایشان
 طالب تربیه خدمت خواجه و امت بر کتبه عنایت نامه باین مخلص خود که رقم

این حرفت و مصیبت پرستی مرسل داشته بودند که از آن نیز فرط اخلاص و دواد
ایشان بان حضرت تصریح میگردد و آن اینست هو خداوند جلشانه آنجموعه فضائل
و کمالات صوری و معنوی را در نگاه آرام بخش دل و دیده دوستان و ارا و از ارکان
بندگان غفران پناه ولایت و تنگنا و مخدومی عایده الرحمة و افرقه چه تواند نوشت
که افسوس و دریغ این واقعه مخصوص مخلصان و مجبان نیست هر که بهره از
اسلام دارومی باید پاندازه دریافت ازین حادثه جگر سوز ملول و اندوهگین
باشد آن محبوب القلوب آگاهی و دانش اسلوب را شکرهای بیکران
بجای باید آورد که شرف ملازمت و سعادت صحبت آن ابوالوقت را در یافت
برکات و کمالات بالیستی اند و خشنود بخواد و دوستان انوار قبول و صحبت
ایشان روز بروز مستقیم و متمزاید با دانهی در خدمت خواجه از راه الطافی
که باین خادم خود دارند محنت نامهای کثیر البرکت بسیار مرسل داشته اند
و در آن ایام که بنده در آستان حضرت ایشان قدس سره می بود در هر چند
روز مواعظت نامه از آن جناب باین تراب اعجاب میرسد که در آن
تحریر فیض و اغراب و بر استقامت خدمت و مراعات لوازم آداب صحبت حضرت
ایشان و بعضی اوقات در خواب و واقعه نیز آمد و اندونبصالح می نوشتند
و نیز با شمار این محب سری دارند و اکثر نامه که اشعار نماید بطلب اشعار
مرسل میدارند این حقیر وقتی در سفری بملازمت ایشان رسید پرسیدند
که هیچ نظمی بتمازگه ترارومی داده این رباعی را بسمع ایشان رسانید
شعر مظلومی بخت ما با دوی رسید + این اخگر ما فرو با دوی رسید + صد
مزه خاگر بگذر ها کردیم + یکبار بدامان ما دوی رسید + موافق وقت ایشان
آمد بنایت پسندیدند و چون اشتیاق ایشان را بسفر حجاز بنده میدانست

این رباعی خود را نیز مرسل داشت شعر تا همیشه دل قبله نمائی نگنجد تن جانب
 کعبه ره گرائی نگنجد ای کاه و تن از خویش نیاری بر خاست تا خاک حجاز
 که بانی نگنجد قبول فتا و حمد لله والمنه روزی در خدمت ایشان بودی
 از حاضران شکوه اغنیا و امرای این روزگار آغاز نمود که بفقرا سری ندارند
 و حرمت این طائفه بجای نمی آرند چنانکه امرای سابق بجای می آوردند حضرت خواجه
 فرمودند که ای برادر این را از حکمتهای الهی وان در حق فقرای این عهد
 زیرا که فقرای زمانه پیش را آنقدر از دنیا و اهل آن اجتناب بود که هر چند
 اغنیا با ایشان راه ارتباط و اعتقاد می گشودند ایشانان بیشتر از صحبت آنها
 احترام می فرمودند و فقرای این وقت ما اکثرشان چنان اند که اگر امر او اغنیا
 بجانب ایشان آیند و راه مخالفت و مودت گشایند ناچار این درویشان را
 در وضع فقر و انزوای ایشان نتور خواهد روی داد پس کرم الهی قلت عقیدت
 و تندخوی اغنیای این وقت را باین فقر احواس و حافظ این فقر ساخت
 یکی از خلص هم میربای جناب خواجه بفقیر گفت که در عشره آخر شهر رمضان
 خدمت خواجه سلمه الله معتكف بودی روزیست و نهم بعد از عصر فرمودند که ما بعد
 از شام منزل میرویم که فردا عید است و داشتی روزی که مکره چون شام در آمد
 از می برآمده باستمال و درآمد با آنکه جمع کثیر از جوانان نیز نظر مدتی
 نظارگی داشتند و ماه را نمیدیدند بجز روی که ایشان رسیدند ماه نمایان شده
 ما هذا الامن کرامات الشریفیه امر روز که سال هزار و چهل هجرت و عمر شریف
 ایشان به شصت و اندر سیده بر مفارق مخلصان سایه رحمت ایشان محدود
 است ویرسال بر مفارق دوستان خواجه باقی باشد باقی تا بدو شیخ الهداد
 سلمه الله تعالی وی نیز از یاران مخصوص و اصحاب اجازت یافته حضرت

وفات خواجه حسام الدین احمد در سنه ۱۰۴۳

سنه ۱۰۴۰ هـ

خواجه

خواجه ماست پیش از آنکه حضرت خواجه نازلاهور متوجه ولایت ماوراءالنهر شوند
 بخدمت ایشان رسیده بوده و نظرات عنایات دیده و اقتباس و روشی طریقت
 و مراقبه از ایشان نموده اما او را در آن سفر با اشاره حضرت خواجه ماست مانع دیگر
 مرافقت آن حضرت میسر نشد لیکن جمعی از مخلصان حضرت خواجه که در مهلت
 بودند حضرت خواجه آنوقت آنها را ولایت بلخ از دست شیخ مذکور نموده رفته بودند
 چنانکه ازین نوشته شریف ایشان که قبل بایم سفر کی از مخلصان فرسل
 نوشته اند معلوم گردد و درین روزها داعیه سیر ولایت قوی گشته امید است
 که بعد از چند روز دیگر متوجه شویم و خدمت شیخ الهداد خوشین داری کرده خود را
 بدون ماندن قرار دادند طوبی لمن یکون معه و فافوزاً عظیماً شعر و انغ بی بار
 و در و میدلی - انیمه بر خود پسندیدیم و رفت + باری هرگز ملازمت ایشان مشیر
 شو و غنیمت است حقاً و بغیرت اللہ که تکلف نمیگویم شعر و ادیم تراز گنج مقصود نشانی
 گرمانز سیدیم تو شاید برسی + انتهی کلامه الشریف و نیز در آن سفر از راه این کتاب
 بشیخ مذکور فرسل نوشته بوده اند و در جواب التماس شیخ تحریر بعضی قائل و حقائق
 راه را از ایشان بهر او در ارشد شیخ الهداد و عاگوی معتقد خود را متوجه فاتحه امداد
 مینموده باشند با انیمه پریشانی اوضاع و بی استقامتی کمان حیانت است که سخن
 تصوف در میان آریم و از وقایع طریق انجذاب و حقائق منتهای کشف تحریر
 نمایم ع از خود بطلب هر آنچه خواهی که توفی + بهر حال یک وصیت میکنم بر شما باد که
 آنرا از دست ندهید و آن اینست که چون ماهرزه گرد و بیابان پیمان باشند خود را
 بر نسبت خود بدوزند و آنرا غریز و آرید که اغرض من کبریت الاحمر است والسلام
 انتهی بعد از آنکه حضرت خواجه از آن سفر مینیت اثر مراجعت نمودند شیخ کمال
 عقیدت و شکستگی و غربت ملتزم خدمت شد و خبر داری ب و طعام مسافران

و خدمتگاری لوازم خانقاه ملائک اشیان با بود و باین خدمات ظاهر از کار
 از کار و احوال باطن المرحه و اهل نبود تا از توجهات خاصه سر بزرگوار به نسبتهای
 شایسته رسید چنانکه بخود بیاورفتگیها از و مشاهد حاضران پیش از خدمت سید
 و مرشد میر محمد نعمان ابقاه الله ششونم یکبار شیخ مذکور بر بام مسجد منیر و آباد
 با چندین از یاران نشسته بود که ناگاه ویرا کیفیت و بخودی غالب شد از سگرو
 جوش لغره خروشی زد و دووان شدن نزدیک بود که از لب بام مسجد که از آنجا تا زمین
 قریب پهل گز باشد بفتد که یکی از حاضران دست و کمر او را گرفت محکم با جمله
 شیخ از خوبان روزگار است و از ارباب فنا و نیستی و انکسار و از غلبت خیر و شیر
 و عیب جوی غنی و فقیر کنبار و از مجاوران فرار خایض الا نوار پیر بزرگوار اگر
 طالبی بخدمت خواجہ حسام الدین احمد سلمه الله رسیده التماس ذکر و مراقبه این
 سلسله می نماید آن جناب در این خدمت شیخ میفرستد و محبت و داد کثیره میان
 این دو عزیز کائن است ظلمها ممد و دو عاقبتها بحر متهد اولیا را الله و طلا محمود
 مقصود و موم که علت غائی بر تالیف این کتاب این مقصد بوده و این مشتمل
 است بر یازده فصل که رأیت احد عشر گوگیا و صف حال آنست فصل اول
 در میان احوال بعضی جدا و کبار حضرت ایشان و والد بزرگوار ایشان رحمهم الله
 شهاب الدین علی الملقب به فرخ شاه الفاروقی الکابلی جد
 پانزدهم حضرت ایشان است و او بیازوه و واسطه بخدمت عبد الله بن عمر الخطاب
 رضی الله تعالی عنهما می پیوندد زیرا که از فرزندان نصیر الدین بن محمود بن
 سلیمان بن مسعود بن عبد الله الواعظ الا صغیر بن عبد الله الواعظ الا کبر
 بن ابوالفتح بن اسحاق بن ابراهیم بن ناصر بن عبد الله بن عمر بن الخطاب
 رضی الله عنه و وی از اجله امراء و اعظم وزراء سلاطین کابل بوده نخستین

وفات حضرت شیخ الامام در سنه ۷۳۱

بجای

نزیل هندوستان اوست که از غزنه و کابل بدیاریها آمده و همین وجه امر فرقی را
 که بوسی منسوبست کابل خوانند گویند وی باوصاف نجسته موصوف بوده و بترویح
 اسلام و توپین عبده اصنام معروف نسب عارف اکبر شیخ فریدالدین گنج شکر
 قدس الله سره الا نوزیر لوبی القصال میگردد امام رفیع الدین رحمه الله جده ششم
 حضرت ایشانست زیرا که والد حضرت ایشان که شیخ عبدالاحد اند قدس سرهما فرزند
 شیخ زین العابدین اند و او فرزند شیخ عبدالحی وی فرزند شیخ محمد و فرزند
 شیخ حبیب الله و فرزند امام رفیع الدین و نسب امام رفیع الدین بهشت و اسط
 بفرخ شاه مذکور می یونید زیرا که والد آنجناب شیخ نصیر الدین است که او فرزند
 سلیمان بن یوسف بن اسحاق بن عبداللهد بن شعیب بن احمد بن یوسف
 بن فرخ شاه مذکور است امام مذکور جامع بوده میان علم باطن و ظاهر اقبالی
 انوار باطن از شمع صحبت و چراغ نسبت حضرت سید جلال الدین البخاری المعروف
 بمخدوم بهانیان نموده که ذکر حال آن سید عارف در مقاله بابویه یا بدانشیار الله
 بهمانه و موجب اقامت او بدیاریه نیست آثار سرهند آن بوده که جای آبادی آن
 شهر همیشه بود و موحش مسکن سیاه عایای اطراف آن سرزمین علی الخصوص
 اهل قریه سراس که شش و هفت کرده است از شهر سهرند بنا بر عشر رساندن
 خزانه از سامانه که بعد مسافت بود و شهری دیگر در میان داشت در خدمت
 قطب الزمان سید جلال مخدوم بهانیان که سلطان فیروز شاه مریدی بود
 با چه رفقه التماس نمودند که دارا خلافت و بلی رسیده از سلطان استدعای
 آبادی شهری در آن نزدیکی نماید حضرت سید مسؤل آن جماعت را مقبول
 داشته متوجه دارا خلافت گشت سلطان تالکونر که دو منزل است از و بلی
 استقبال وی کرد و در اول ملاقات استدعای آنحضرت را اجابت نمود و

حکم فرمود که در آن سرزمین شهری آباد سازند و خواجہ فتح اللہ برادر کلان امام
 رفیع الدین که از مقربان سرخیلافت بود تعیین نمود خواجہ با و ونہر اسوار آمدہ
 در انصرام این مهم اقدام نمود چون شروع در تعمیر قلعه نمود ہر روز با ہتمام تمام
 آنچه بنامی یافت صاحب منہدم نمیدید چون این مقدمہ بعرض خلیفہ رسید
 علاج متوجہ حضرت سید حوالہ گردانیدند آنحضرت اشارت با امام رفیع الدین
 کہ خلیفہ و امام نماز حضرت سید بود و در سننام اقامت داشت فرمود کہ آمدہ
 خشت قلعه نہد تا بہ ہیمنت او از دست خلل محفوظ ماند و در آن بلدہ سکونت
 نماید کہ وی صاحب ولایت آنجاست حضرت امام بنا بر امتثال سرزیر کو ا
 آمدہ در آن متوطن گشت تا دہشتہ ہر روز در آن عمارت بیکار میگرفتند و
 از تصرف شیخ ہر روز عمارت منہدم میشد و باعث تحیر متصدیان بود حضرت
 امام بطریق کشف این معنی را دریافتند و آگاہ ساختند و منع فرمودند
 بدست مبارک خود خشت بنامی قلعه نہادند کہ الی یومنا ہذا آن قلعه
 بر همان بنا بریاست^۱ از آن روز آن بلدہ فیروز آباد از برکت سکونت
 آن جناب رونق دیگر یافته و اہل آن از برکات صحبت و خدمتش بسعادت
 کثیرہ رسیدہ اند و الی یومنا ہذا ملجای سکنہ آن بقعہ شریف از قومی ضعیف
 تربت اوست کہ در قدیم الایام از شہر سرون بودہ و درین روزگار از آباد
 بسیار میان آن بلدہ واقع گردیدہ منقول است کہ سبب انہدام بنامی قلعه
 آن بود کہ شیخ شرف الدین ابو علی قلندر قدس سرہ الغریر را فرخندہ شی
 حضرت ایشان با مخدوم زاوہای عالیشان و برخی از وریشانشان^۲ زیارت
 شریف برودہ بودند مدت تمام محاذی صدر امام مراقب بریای میماندند بعض
 معروض داشتند کہ نشینند چون باشد نشستن توجہ نظر نمودند و زمان بسیر

بر سر تربت والده معصومه مرحومه خویش رحما اللہ کہ دران مقبره منوره است
 نیز خاموشی استاوند این منده را کہ کمی از منتسبان و امان قراک ایشان بود
 بر دل اخلاص منزل ریخت کہ تا زحمتها کہ بوسیله سرور ایشان ازین مقبره بر اهل
 آن رسیده باشد و چه برکتها کہ منزل گردیده بود و فرامی انشب سعادت ازوم
 مخدوم زاوہ مخزن الاسرار و العلوم خواجہ محمد معصوم بقاہ اللہ و اوصدلی
 غایه مایتمناہ سری شکر از زیارت دوش بر گوش ہوش زوند و محمل آن راز
 این بود کہ حضرت ایشان بعد از مراجعت از ان زیارت فرمودند کہ چون محاذ
 روضہ امام استادوم از حق تعالی ملتئم آن شدم کہ الہی از جمیع اموات این
 گورستان عذاب را بکرم تو بردارند آواز رسید کہ تا ہفتہ عذاب از ایشان بردارند
 باز ملتمی شدم و گفتم رحمت ترا نہایتی نیست بر مغفرت بیغزای حکم شد کہ ماہی
 عذاب مرفوع گرد و باز ہمیش از پیش تضرع نمودم بکرم خاص نوازش نمودہ
 بکلی بخشیدند فرامی آنروز بمقبرہ کہ والد ماجد آنحضرت مدفون اندانجا حاضر
 شدند و بخاطر عاظر آنحضرت قدس سرہ مضمون حدیث معروف گذشت کہ
 چون عالمی بر مقبرہ بگذرد تا چہل روز عذاب از ان مقبرہ بردارند بجز و این
 خطور ملہم شدند کہ بقدم تو تا قیامت عذاب ازین مقبرہ برداشتم و آنجا نیز این
 التماس در میان آمد و بجز اجابت رسیدہ تو از ہر در کہ بازائی بدین خوبی
 و زیبائی + وری باشد کہ از رحمت روی خلق بکشائی + اما والد شریف ایشان
 العالم العارف الامجد الشیخ عبد الاحد رحمہ اللہ کہ درین کتاب تفسیر ایشان
 بحضرت مخدوم میرود قدس سرہ آنجناب را در عنقوان جوانی و او ان تحصیل
 علوم ربانی بناگاہ طیولای شوق این راہ گریبان دل بگرفتہ بخدمت
 مظہر النفوس الشیخ عبد القدوس قدس سرہ بردانجا بکمند ارادت او در آمدہ

تلقین از کار و تعیین اطوار قرار گرفت چون از شیخ التماس سکونت بران آستان
 و طلب صاحبیت بان درویشان و خداپرستان نمودند دست شیخ رضایان
 نهاد و فرمود قدم غنیمت بر تحصیل علوم دین و شریعت نهاد و باز کرد و آنرا
 با تمام و اختتام رسان آنگاه بیا و تحصیل این معامله کمر بست بند که در پیشی معلم را
 چندان آنکه نیست چون حضرت مخدوم این تشریف و ملاحظه کبر سن شیخ نمود
 زبان مسألت بگشود و گفت ترسم که چون ایس از تمام و انصرام علوم و ینیه بن
 علیه علیہ شتابم این گرامی صحبت را در نیایم شیخ فرمود چون مرا نیالی بفرزندم
 رکن الدین شو و از بخوا آنچه میجویی حسب الامر ع صبری کنیم تا گرم او چها
 کند گوین بر سر تحصیل علم را حجت فرمود و قضایا پیش از تمام تحصیل حضرت
 مخدوم عمر گرامی شیخ او رخت تمامی کشید ع آن نامه سوز دل با انجام رسید
 پس حضرت مخدوم بعد از فراغ کتاب فنون علوم از منقول از مفهوم و پس
 از مراجعت سیر و سیاحت بعضی بلاد که عنقریب مذکور خواهد شد انشاء الله سبحانه
 بحکم آن اشارت همگی بشارت نزد شیخ رکن الدین شد او بشارت والد خویش
 و ملاحظه علو استعداد طالب و فاکیش طریق رحمت و عنایت سپرد و نظرات برتیب
 و درباره آنجناب بکار برد چون از فرامد فوائد خویش بهره ور کرد و امید خرقه خلافت
 پوشانید از تقا و ریه و حشمتیه و به تلقین و تربیت طلاب امر فرمود و اجازت نامه
 نجات عالی و ربلاغت معانی و فصاحت الفاظ نوشت و آن نامه گرامی که
 نگارش نموده انیست که گذارش می باید بسم الله الرحمن الرحیم بشارت
 لقد انجز الاقبال ما وعدنا و کوب المجد من الافق العلی صعدا و کله بشری ترا
 که دولت و اقبال رو نمود + انجاز و عده کرد نقاب زرخ کشود + و آسمان
 رفعت شمس برآمده + نوری ازان بتافته اندر جهان نمود + الحمد لله العالی

خلق آدم على صورته وكرمه بخلافته واجري تلك السنة بين أنبيائه وأوليائه وقد
 احسانه على مننه واخر شكره على نعمه هو الاول وهو الاخر والظاهر والباطن
 لا موخر لما قدم ولا مقدم لما اخر ولا معلى لما ابطن ولا مخفى لما اظهر وسمت بهم
 اوليائه عن الركون الى الاكوان عاراً واعتلقت الجنان باراً فدارت عليهم بكرة
 وعشيه كأس المحبة من كواثر محبوب بهوداراً كلما جرت عليهم الليل جعل قلوبهم
 من شوق لقاء الخليل نارا وتفيض عينهم من الدمع مد رار اليلاً ونها برار
 تشتغلون بذكره سراً وجهاراً ويتمتعون بمناجات المحبوب اعلاناً واسراراً ويطوفون
 حول سرديات الوحدة انكاراً لا يزال منهم في كل زمان من يعرف في وجهه
 نضارة العرفان وهو عطشان وحيرته في فضاء العشق والى طيران غايته
 مطلق لقاء الرحمن ونهاية مقصوده رضاء المنان فيظهر في اقطار الارض آثاره
 ويظهر في الافاق انوار لسانه ناطق بالحق وهو داعي الى الرب للخلق ليخرجهم من
 الظلمات الى النور ويقربهم ويحبهم الى الله العفو والصلوة والسلام على من
 هو خير خلق واجابه وخاتم انبيائه وخاتم اصفياؤه وهو رسول الرحمة و
 صاحب الشريعة الغراء والطريقة الزهراء والحقيقة البيضاء وعلى خلفائه
 الاربعة واصحابه الكرام البررة اما بعد فان الدعوة الى الله العلام من اوثق
 دعائم الاسلام والايمان وكرم مناهج العمل والاحسان على ما ورد في الخبر
 عنه عليه الصلوة والسلام والذي نفس محمد بيده اذا احب عبداً لله الى
 الله الذين يحبون الله الى عبادة ويحبون عبادة الله الى الله ويمشون في الارض
 بالوعظ والنصيحة كما قال الله تعالى قل هذه سبيلي ادعوا الى الله على
 بصيرة انا ومن اتبعني واتباعه انما يكون برعاية اقواله واحواله تفران الاخ
 الاعراض والصاحب لمضى لتوجهه الى رحمة رب العالمين المتوكل على مالك

يوم الدين اخانا العالم شيخ عبد الاحد بن زين العابدين لما صح قصداً و
 لبس الخرقه منا وتفقه بالعلم واشتغل بالذكر والفكر شغلاً كاملاً اجزنا له
 اجازة بالباس الخرقه للطالبين كما اجاز لنا شيخنا وابونا شيخ اسلام قطب
 الاقطاب الشيخ عبد القدوس قدس الله سره الغزي وهو من شيخه شيخ
 الاسلام الشيخ محمد عارف وهو من شيخه شيخ الاسلام الشيخ احمد عبد الحق
 وهو من شيخه الشيخ جلال پاني تقي وهو من شيخه الشيخ الشمس الدين
 ترك پاني تقي وهو من شيخه الشيخ علاء الدين علي حمد صابر وهو من شيخه
 الشيخ فريد الحق والدين مسعود اجو هني وهو من شيخه قطب الملك والدين
 خواجه قطب الدين مختيار اوشى وهو من شيخه خواجه معيز الدين بن سنجري
 وهو من شيخه الشيخ عثمان الهرفي وهو من شيخه حاجي شريف زندي
 وهو من شيخه الشيخ مؤدود چشتي وهو من شيخه الشيخ ابي يوسف الجشتي
 وهو من شيخه الشيخ ابي محمد الجشتي وهو من شيخه الشيخ ابي سحاق الشامي
 وهو من شيخه الشيخ حنايفة المرعشي وهو من شيخه الشيخ سلطان البلخ
 ابراهيم الادهو وهو من شيخه الشيخ فضيل بن عياض وهو من شيخه
 الشيخ عبد الواحد بن زيد وهو من شيخه الشيخ حسن بصري وهو من شيخه
 حضرت امير المؤمنين مامو المسلمين علي المرتضى وهو من حضرة رسالة
 الرفيعة القدسية محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو من الله تعالى
 عز وجل وايضاً اجزنا له دامت بركاته وزريعات درجانه بالباس الخرقه
 المباركة القادرية المحمدية لمن يطلبها ويراه اهلاً ومستحقاً لها كما اجازنا
 بالباس الخرقه للطالبين استاذ علماء المشرق والمغرب علامة الواري علم
 الهدى المحقق المدقق الكامل المكمل سيد السادات امير سيد ابراهيم معين

الحسين الحسيني لا يرجى لفادري وهو من السيد السند الشيخ احمد الجلي القادري
 وهو من شيخه ووالده سيد السادات سيد موسى القادري وهو من شيخه
 ووالده سيد عبد القادر وهو من والده وشيخه سيد السادات سيد حسن
 وهو من شيخه ووالده سيد السادات محي الملة والدين ابي نصر هو من شيخه
 ووالده السيد لحبيب النسب بصرام وهو من والده السيد الجيد المستند
 عبد الرزاق وهو من والده سيد السادات قبلة ارباب الكرامات قطب
 الكوايين غوث الثقلين محي الحق والشرعية والطريقة والحقيقة ابو محمد ^{القادر}
 الحسين والحسين والجيداني قدس الله روحه وهو من شيخه الشيخ ابراهيم
 المخزومي وهو من شيخه شيخ الاسلام ابي الحسن علي القرشي الهكاري وهو
 من شيخه شيخ الاسلام ابي الفرح يوسف لطرهوسي وهو من شيخه شيخ
 الاسلام عبد الواحد بن عبد العزيز التميمي هو من شيخه شيخ الاسلام ابي بكر
 الشبل وهو من شيخه شيخ الاسلام سيد طائفة الصوفية جنيد البغدادي
 وهو من شيخه شيخ الاسلام سري لمفلس السقطي وهو من شيخه شيخ الاسلام
 معروف الكرخي وهو من شيخه شيخ الاسلام ابي سليمان جواد الطائي وهو من
 الامام علي بن موسى رضي الله عنه وهو من ابيه الامام جعفر الصادق وهو
 من ابيه الامام علي محمد الباقر وهو من ابيه الامام السعيد الشهيد حسين
 هو من ابيه امام المسلمين امير المؤمنين اسد الله الغالب علي بن ابي طالب
 رضي الله عنه وعن اولاده واحفاده وانصاره وهو من سيد المرسلين امام
 المتقين وخاتم النبيين خاتم المرسلين المبعوث رحمة للعالمين محمد النبي العربي
 محمد صلى الله عليه وبارك عليه واله الطيبين الطاهرين ووصينا امت
 بركات ان يشتغل بالعلوم الصوفية واوراد المشائخ واعمالهم مراعيًا حقوق

الشرع من الأصل والفرع ممثلاً كما وأمر الله ومجتنباً نواهيه وموقفاً بأداب
 الصوفية حق الأدب وإن لا يترد إلى رباب الدنيا وأصحابها ويحضر في مجلسهم
 وطلب الدنيا وإن يجب وكاد الشيخ وأقربائه ويراعى حقوق أديبهم كما قال
 الله تعالى لحبيبه صلى الله عليه وسلم قل لا أسئلكم عليه اجراً إلا المودة في
 القربى وإن شئت ليا لله اشتغاله بأطعام عرضاً عن غير الله كما قال الله لحبيبه صلى
 الله عليه وسلم واذكر اسم ربك وتبتل إليه تبتيلاً نراه في الدنيا أعنا إلى
 العقبة ثابتاً على السعادة والسجادة من غير التفات إلى رسوم أهل البطالة وإن
 يجعل الوحدة والغزلة رأس ماله فانهما تمسك رباب الصدق والصفافان
 استطاع أن يستمر وقاة على الملازمة بالخلوة فهو أولى وأخرى وإن لو
 يتسیر له ذلك فليجعل نفسه نصيباً منها وينبغي أن لا يكون سنته خالية عن
 خلوة أو خلوتين فإن كان هكذا فبداة الغريزة نائمة عن يدينا وبين الناس
 خليفتنا فرحم الله من أكرم وعظم من أكرهنا وعظمتنا وأهان من أهاننا
 فاسأل الله العظيم المنان أن يكون الأخ المشار إليه مرضينا عند الله ومحبو
 عند الناس اللهم بلغه إلى المنتهى مطالب الصديقين وأوصله إلى أعلى درجات
 العارفين الكاملين المكملين بحرمة النبي وآله وصلى الله على خير خلقه
 محمد وآله أجمعين من الفقير الحقير المخبر المرخص ركن الدين بن عبد القدوس
 اسمعيل الحنفي كتبه وحرسه في سنة تسع وسبعين وتسعمائة والسلام على
 من اتبع الهدى محضى كما ذكره سبباً من كتاب حضرت مخدوم به حضرت شيخ
 عبد القدوس وفرزندش مجمل حوال این دو غزیرین کتاب ضروری است
 بمعرض بیان میرسد بتوفیق اللہ الصمد شیخ عبد القدوس قدس سره از
 شیوخ مشهوره هندوستان است واز کبار ایشان از فرزندان شیخ صفی الدین

که در اصول و فروع علوم از محول محققین بود و صاحب تصانیف مفیده
مشهوره سکر و شورش قوی داشت و وجد و سماع کثیر با وجود کثرت جذبات
و وفور غلبات در اتباع سنته سنیه بنیادیت متیقن بود و در التزام غایم امور
دنییه سخت شکن اورا کتاب ست مشمی با نوار العیون مرتب علی سبوه فنون که
در هر فن اسرار و الایر صحائف املا آورده در فن نخستین بزرگاشته که اگر چه
ارادت من بجز دم شیخ محمد است لیکن بیشتر اخذ فیوض مرا از باطن جبار
شیخ احمد است قدس سرها و ستایش او در ان فن بسیار فرموده و نیز انجناب
از درویش قاسم او وحی که از بزرگان سلسله سهروردیست است اجازت
خلافت داشت و جزان کتاب مذکور او را رسائل و مکاتیب نیز هست در عتبات
زیبائی و دلربائی ب در مکتوبی مینویسد که شیخ ماسید محمود محمد کیسود از زبان
دراز کرد و از حیرانی گفت او تعالی و را را الورا است اگر چه این سخن نیک باشد اما
چون بنده را چنان نیز باشد که در طلب او طالب را از بهر و را را الورا باید شد
رفیقان گفته اند نهایت رجوع بسوی بدایت است و چون بدایت را بدایت
نیست نهایت را نهایت نه بود که خدایا سبحانه نهایت نبود طالب در نهایت
بی نهایت باید تا در نهایت رجوع بسوی بدایت آید مومنان خدای غوجل را
در بهشت بینند نه آنکه خدای در بهشت باشد تعالی الله عن ذلك علواً کبیرا
اما طالب را در بهشت باید شد و از بهشت باید شد چون مانی اجنه سوی الله
روی نماید و را را الورا و تحت الشری یکی آید چه جانے و را را الورا است انشی
و بسا اسرار سکریه در ان صحیفه علیه ایراد فرموده که بر خوانندگان هوشیار
هویا است ب و هم در مکتوبی رقم نموده که کونوا مع الصادقین فرمایست که
در حضرت سلطان بے اعانت صاحبان و بے مصاحبت آشنایان بار و شوار

کتاب
القادر
الو بعد
۶ کتاب
نما عا
با وجود
در بعض
نیز بدست
ب. دار
کتابخانه

اگر چه که در احسن صدر هر استاب یکی حضرت او را از خواطر فاسده پرسیده
 در جواب نوشته مہیات پرسیده بودند از بلا می سخت و ابتلا می عام کہ بیج
 ولی و نبی نبوده کہ مبتلا بدان نبوده از آنجا کہ لشکر بودند و گذر بدین چیز مجازت
 داشتند اما فرق آنست کہ یکے را گاہ گاہ بطریق ابتلا و امتحان باشد و او
 بدان ما خورد نکرد و بلکه سبب قرب و علو ہست او بود و یکی را از راه خسران غرق
 آن گردانند و او بدان ما خورد کرد و بلکه سبب بعد و حرمان ابدی او باشد چنانکہ
 حال ما بدانست اینجا قیمت مردان و نامردان ظاہر کرد و دل خلق للہ اب
 رجال و اللطعن والشہاۃ رجال و اللقصۃ رجال آنکہ تیغ زند و تیغ خورد و دیگر
 ست و آنکہ کاسہ لیسد و ترید خورد و دیگر در اکثر مکاتیبش از انکسار و اقمقار و
 خوف خاتمہ کار سخن کرده خاتمہ مینویسد حضرت ایشان قدس اللہ سرہ العالی
 از جناب او نقل کردند با وجود غلبات احوال در رعایت غرایم امور و منیبہ
 آن پایہ داشت کہ وقتی امام مسی را و پیدا بود و برادر زاوہ او شیخ عبد النبی
 فراموش آمد و امامت نمود میان الذین النعمت از و وقفہ ظاہر کرد و شیخ
 نماز را باز گردانید و بخشہ تمام گفت احداث را کہ امامت نکنند و نماز مردم
 را فاسد نسازند انستہ اند کہ موصول با صلہ حکم یک کلمہ دارد کہ قطع آن
 درست نیست و وقفہ میان آن روانہ پ مہیات تا عقبہ اسہام فریق نے
 الجنتہ و فریق فی السعیر و پیشست کہ با خواب و خورد و قرار و آرام و کیش
 ست کسی می ندہ نشان آب و گل من + حل می نشود و درین جہان
 مشکل من + از بہیت آن و درہ خون شد دل من + تا خود بکدام رہ بود
 منزل من + جامی دیگرے نگار و در کومی بتان رفت ہمہ عمر و ریغاب
 چون بر زمین پیر بہ تجمانہ بماندیم + عمر با خبر رسیدم کہ و سفر آخرت و پیش آمد

وراوان که علم و عمل بر متابعت سید الاولین و الاخرین است دست نیامد
 و خوف و حشر آن فرود گرفت که امام مسلمانان ابوحنیفه کوفی رضی الله عنه
 میفرماید اکثر کسب لایمان عند النزع ندانم و در آن وقت دشواری و زمان
 بقراری چه پیش آید و جای دیگر به نخستین فرزند خویش شیخ حمید الدین
 نوشته است ای فرزند فرصت غریز است روز و شب در تحصیل علوم بجهد
 و جهد کوشش بیغ نمائی که وقت تحصیل علوم همین است و دوام طهارت
 و ادا فرایض و سنن رواتب با تعدیل ارکان و با حضور و خشوع بروحی
 که صاحب شرع خبر کرده است لازم گیر که در استقامت این کار سعادت
 و وجهانی و دولت جاودانی و برکات و رحمت بیشمار است و بدانکه مقصود از
 علم عمل است که فردا از عمل پرسند نه از بسیاری علم و مقصود از غسل
 اخلاص و محبت حق تعالی است یسئل الصادقین عن صدقهم که شکل خاص
 و عام است و مقصود از اخلاص محبت محبوب است که معبود بر حق است و موجود
 مطلق آن صلواتی و نسکی و محیامی و ممانی ثدرب العالمین انتمی کلماته
 الشریفه انتقال شیخ ازین واپر ملال بسالی است که شیخ اجل مبین است و
 تربت شرفیش در قریم کینگونه است که بر ساحل دریای ^{قریم} جمن قریب کنال است
 رحمه الله سبحانه حضرت ایشان قدس الله سره العالی از او اخر حال شیخ
 حکایت میکردند که ساعت بساعت غیبت و بخود می برانجناب مستولی میشد
 و استغراق غلبه داشت یکی ^{حال} در آن از دستر آن رسید فرمود دل ابد کرد بسیار
 گو فتم اکنون سلطان ذکر زمان زمان بر من علیکم می نماید و بر از من میر باید
 شیخ را هفت پسر بوده که هر یک در حال و قال بمشیل بوده از شیخ احمد که
 فرزند ثالث شیخ بود می آزند که میگفته که این نسبت خانواده ماست که نخست

فرزندان را کمالات صوری آراسته سازند و آن گاه بمجاهدات و ریاضات انداخته
 بیایه قطیعت رسانند از زبان دُرُفشان حضرت ایشان قدس ستره شنووم که
 در آن ایام که فرزندان شیخ در دہلی گرم تحصیل بودند اکثر ایشان را اشتیاق
 دیدار پدر بزرگوار غلبه کردی بخند متش نوشتندی که اگر امر عالی و رود
 باید بتفصیل استمان مستعد کردیم شیخ گفتی آمدن ایشانان نزد ما موجب
 تسویف و تعطیل تحصیل علوم است ما را نزد ایشان باید شد و با این ہمہ
 کبر سن و ناتوانی خود بدہلی آمدی و ایضاً حضرت ایشان قدس ستره از
 والد ماجد خود روایت کردند فرمود کہ چون شیخ ما عبد القدوس قدس ستره
 از وطن خود بدہلی آمدی خبر با کابرا بخارسیدی پذیرہ راہ شدند می
 گذرک قوالان و مطربان نیز او را استقبال نمودندی و شیخ کثیر السماع بود
 و سماعش در غایت شورش و سکر و ضمن سماع سخنان مستانه از دوس
 سر نیز دو وقتے در دہلی در محفل عظیم کہ علیہا حاضر بودند بتواجد برخاست
 در میان تواجد گفت منصور رانا و انا مان گشتند چون این کلمہ را در قص
 بکرات بر زبان راندیکی از مخول علمای حاضر بے آرام شدہ نام یکی
 از اعظم علمای آن وقت را برودہ گفت چون آن جماعت رانا و انا
 توان گفت کہ چون اومی در میان ایشان بود شیخ ہمچنان لشورش گفت
 من ہمان را میگویم بازان عالم گفت شیخا چون مثل اوئی رانا و انا توان گفت
 کہ چون بان عالم خبر رسید کہ از قطرات خون منصور نقش انا الحق ظاہر
 شد آن بزرگ دوات خود را بر زمین زد و گفت اگر ان حق است این صیبت
 سیاہی کہ از دوات اور نخت نقش اللہ ظاہر گشت شیخ باز گرم تر از پیشتر
 بجوشید و گفت کہ زہی رانا و انا کہ سر این حق در جاوی ظاہر شود و در ان

کھنہ
 منصور
 رانا
 و
 انا
 مان
 گشتند
 چون
 این
 کلمہ
 را
 در
 قص
 بکرات
 بر
 زبان
 راند
 یکی
 از
 مخول
 علمای
 حاضر
 بے
 آرام
 شدہ
 نام
 یکی
 از
 اعظم
 علمای
 آن
 وقت
 را
 برودہ
 گفت
 چون
 آن
 جماعت
 رانا
 و
 انا
 توان
 گفت
 کہ
 چون
 اومی
 در
 میان
 ایشان
 بود
 شیخ
 ہمچنان
 لشورش
 گفت
 من
 ہمان
 را
 میگویم
 بازان
 عالم
 گفت
 شیخا
 چون
 مثل
 اوئی
 رانا
 و
 انا
 توان
 گفت
 کہ
 چون
 بان
 عالم
 خبر
 رسید
 کہ
 از
 قطرات
 خون
 منصور
 نقش
 انا
 الحق
 ظاہر
 شد
 آن
 بزرگ
 دوات
 خود
 را
 بر
 زمین
 زد
 و
 گفت
 اگر
 ان
 حق
 است
 این
 صیبت
 سیاہی
 کہ
 از
 دوات
 اور
 نخت
 نقش
 اللہ
 ظاہر
 گشت
 شیخ
 باز
 گرم
 تر
 از
 پیشتر
 بجوشید
 و
 گفت
 کہ
 زہی
 رانا
 و
 انا
 کہ
 سر
 این
 حق
 در
 جاوی
 ظاہر
 شود
 و
 در
 ان

نه و هم حضرت ایشان قدس سره الغر زیدین تقرب فرمودند یک بار شیخ
 بدلی آمد و بود شیخ حاجی عبدالوهاب بخاری که از اولاد سید جلال الدین
 بخاری بود و صاحب علم و تفسیر نوشته بود و شیخ فرستاد شیخ جون
 بکشا و آیت تطهیر اهل بیت سرور کائنات علیه و آله و علیهم الصلوٰة و التحیات
 برآمد که شیخ عبدالوهاب ورین مقام نوشته بود اولاد نبی همه مأمون الخاتمه
 و عاقبت شان علی الیقین باخیر شیخ عبدالقدوس برکنار آن نوشت که
 هذا خلاف مذهب اهل السنة و الجماعة و کتاب را باز فرستاد ورین سخن روزها
 میان علمای آن بلاد مذاکرات بوقوع پیوست بالاخر مقرر آن شد که شیخ
 عبدالقدوس گفتی قدس سره شیخ رکن الدین فرزند دوم و خلیفه
 اول شیخ عبدالقدوس است که بعد از او بر سجاد و ارشاد او نشست و از
 سید ابراهیم الایریجی القادری که در نامه اجازت ذکر یافت و این
 سید نیز طریقه قادریه را اخذ نمود و خرقه خلافت یافت و این سید
 ابراهیم مروی بود و از اعلام دانشمندان علوم عقلی و نقلی چنانکه در عهد
 ادب شهر دلی کسے بدانش او نبود و با اشتغال علوم التزام از کار و او را
 تربیت و ارشاد و رانیز جمع نمود و در مرید شیخ بهاء الدین قادری
 شطاری است و شیخ بهاء الدین را رساله ایست در طریقه شطاریه برای او
 گویند و در معامله از شیخ نظام الدین خالدهی نیز خرقه یافته است و در سنه
 ثلث و خمین و تسعمائة بعالم بابی شتافته و در پایان روضه امیر خسرو
 سرور نقاب تراب کشیده رحمة الله سبحانه شیخ رکن الدین گوید روزی
 که عرس خواجه قطب الدین بود و بر روضه شریفه او جمع گرم رقص و سماع
 بسید معروض و شتم چه بود که خدمت ایشان نیز بدان مجلس شریف



حضور ارزانی دارند فرمود باید که شما زیارت رفته متوجه روحانیت ایشان
 باشید تا چه فرمایند من چنان کردم در اثنا که جوش و خروش قوالان
 و رقاصان حضرت خواجہ برین ظاہر گشته فرمودند این بہ بختان چند وقت را
 بر ماشوش گردانند من بخدمت سید آمدہ معروض داشتم تبسم نمود و
 فرمود آیا اکنون ما را معذور و ارید یا نہ شیخ رکن الدین صاحب احوال اطوار
 عالیہ بود و تصانیف تالیستہ دارد از انجملہ است مرع البحرین محتومی بر سر
 علم دینی و یقینی و نیز اورا مکتوبات کثیر البرکات است ذریعی از مکاتیب او
 بخط کثیف حضرت مخدوم علیہ الرحمہ دیدم کہ بہتے از محرمان راز نوشتہ
 و انابتہ ربک فی حدیث اللہ اکبر والمنة کہ در ویدہ شہود نماندہ بخردای مع ہذا
 جزا فلاس و عجز بیش نہ و جزیرت و در ماندگی کیش نہ انتہی کشتہ از دریا
 جدائی میکنم + بر سر گنجی گدائی میکنم + شیخ رکن الدین را در حل بعضی کلمات
 سگریہ والدرا خویش تحقیقات ست از انجملہ است آنکہ والد ماجدش را روزی
 در اثنا سے سماع بر زبان رفته بودہ کہ خدا سے و اند ما کجا ہم و باز تیر مودہ
 اگر گوئے خدا سے نداند شاید شیخ رکن الدین مینویسد مراد از علم الے
 تعین علمی است اجمالی یا تفصیلی کہ بوحثت و واحدیہ معتبرند سیر شیخ ماوران
 وقت فوق تعین علمی بودہ عزیزے این بیان را در محفل حضرت ایشان
 قدس سدرہ مذکور ساخت می فرمودند این حل از شیخ رکن الدین خالی از
 تکلفی نیست زیرا کہ شیخ ابن عربی و تابعان او رحمہم اللہ بہ سیر فوق تعین
 علمی قائل نمید و شیخ عبدالقدوس رحمہ اللہ از تابعان شیخ عربی بودند و
 سیر شان سیر فوق این تعین ذات ست کہ سکر از حال و قال سے نیز و شیخ
 رکن الدین در سنہ ثلث و ثمانین و تسعماتہ ازین جہان رخت بان جہان

نشانی
 عبارت
 معلوم
 اولیاء
 جج
 لقص
 کت
 لا
 نارضی
 کھفت
 لای
 می
 نہ
 قاف
 سا
 سرف
 الفا

ستمہ مضجع او و سائر اخوانش در جنب والد بزرگوار است الا شیخ احمد پیر
 شیخ عبد الباقی شہید صاحب کتاب سنن الہدی رحمہ اللہ کہ در شاہ آباد
 آسودہ انتقال شیخ احمد در سنہ اثنی و سبعین و تسعمایہ بود و سعادت
 فرزند مذکورش در سنہ احدی و تسعین و تسعمایہ و چون حضرت مخدوم
 را ب حضرت شیخ فانی نے اللہ شیخ جلال تانیسری رحمہ اللہ بخت محبت
 ہم پر کی صحبتہاے شایستہ و مجالس شکر و رومی و ادوہ مجلی از احوال
 این بزرگ نیند لازم است شیخ جلال تانیسری کی از اعظم خلفائے
 حضرت شیخ عبد القدوس بود رحمہما اللہ و از علم ظاہر نیز ہرہ تمام داشت
 و استغراق و استہلاک تمام تا گویند بسیار بود کہ بر اے افاقش محبت
 او اسے نماز قریب آن آمد و با و از بلند حق حق می گفتہ اند تا از سکر بہ صحو
 مے آمدہ عمر و راز یافت بعد از نو و پنج سالگی در سنہ تسع و ثمانین و تسعمایہ
 با حضرت شتافت و در بلدہ خود مضجع یافت حضرت ایشان از والد ماجد
 خود نقل کردند کہ سے فرمودند ایام اختصار حضرت جلال بروز ہا کشیدہ از ان
 بہت اضطراب و شورش عظیم از خلافت برخواست گویند چون بعد از
 شانزوہ روز اند کہ بہ ہوش آئند تنظیم کہ از اعظم خلفائے وے بودہ
 از ان حال تنگدل شدہ گفت مخدوم این چہ حال است شیخ دوران
 حالت بکوش و در و تمام این بیت بر خواند سے قومی ز وجود خویش فانی
 رفتہ ز حروف و رمعانی حضرت ایشان چون این حکایت را این جا
 رسانیدند کہ یہ در گلوے مبارک گرہ شدہ و قطرات بر خسار مبارک
 روان گشت و بدتے بانگسار تمام سد فرو برد حضرت شیخ جلال را
 رسائل مفیدہ است تبرکاً بیک نسخہ از رسالہ ارشاد و اظہار البین او الکفایہ و

نشمه مینویسد که عشاق بر نماز دل کشف و کرامات توقف رواندازند و از آن
 مترقی شوند و مقید بکفری نگردند بریده و دریده از همه جان باز و جهان باز
 باشند و آن انیست که ایشان از عبادت و زهد و تقوی و ریاضت
 احتراز کنند و اینها را همیشه دانند بلکه جان کنند و خون خورند و کم شوند و
 پیش از مرگ بمیرند و بحق رسند این جا اکثر مدعیان اهل سلوک و جمال
 صوفیه راه خطا کردند و گمراه شدند العیاذ باللہ من ذلک و روی عن

السلف رضی اللہ عنہم اجمعین انما حرمان الوصول لتضمیم الاصول والاصول
 رعایة الشریعة والطریقة واسیمة کفتم اند تلاوة القرآن والاشتغال بالعلوم
 الشرعیة امور حسنة لکن شان الطالب شان آخر نسبت به زواید نوافل
 گفته اند که کار طالب حق بعد از ادای فرائض و سنن رواتی مخصوص

بشغل باطن است نه بکثرت نوافل و اعمال جوارح انتهی بیان ملاقات

حضرت مخدوم حضرت شیخ کمال رحمہم اللہ حضرت مخدوم را
 در خلال مجالس شیخ اجلال حضرت شاه کمال ملاقات روی داد و بسالما
 کشید و فوائد با بظهور رسید صورت این قضیہ آنکه روزی حضرت مخدوم
 در خدمت شیخ جلال نشسته بودند که مردی بصورت اهل سپاه بان
 خانقاه درآمد و حضرت شیخ معانقه نموده در حلقه انجمن نشست شیخ او را
 از عسکران دانستہ اخبار شاه و سپاه پرسیدن رفت وین ازین پرسش
 بشورش درآمدہ گفت شیخا اگر مسکنی از مساکین این راه جهت اقتباس
 انوار اللہ باین خانقاه آید شمار الاتق نیست از و اخبار شاه و سپاه
 پرسیدن اگر خواهش این اخبار و ارید بر را بگذارنشینید و از روندگان
 بجوینید شیخ از غایت حلم و بردباری راه خموشی و طریق معذرت پیش گرفت

یعنی غایب است
 خدا فقط طالب است
 لایح طلبند
 ۱۰۴

حضرت مخدوم که از حاضران آن مجلس بودند چون آثار جذبه بی تعلقی از آن
 مرد بیدیدند بران آمدند که آن هنگام که او از محفل شیخ برون آید با ملاقات
 فرمایند و آشنای نام و شناسای مقام او گردند چنان گردند آن غوز را
 نیز بعد ملاقی و معاشرت ایشان بکلمه خیر القلوب پیشا بدرگ موافقت بکنند و
 جهت الفت بکشا و نام خویش اظهار کرد و گفت مرا کمال نام هست و از مسکن
 و موطن خود ایشان را اخبار کرد و فرمود مرا بیشتر به پابل اندر نشست و
 مقام است اگر صحبت ما باشد آن جا باید شد تا با هم آئین صحبت
 برانگیریم و پابل و بیمه است از توابع بلده سرهند قریب چهار یا پنج
 فرسخ دور از و چون حضرت مخدوم سرهند شد از آن جا به پابل رفتند و
 خدمت شیخ کمال ذوالکمال و الاکمال را آن جا دریافتند صحبتها گرم گشت
 و الفتها بدیدار آمد تا بجائی که شیخ کمال اکثر مع عیال و اطفال بمن کازن
 جنت مماثل ایشان آمد که در روزها آن جا گذرانید می و باز به مسکن صحبت
 فرمود می با جمله حضرت او را فواتد بی شمار از مجالست و مصاحبت شیخ
 کمال نصب روزگار آمد و غرائب معاملات و خارق عادات از و معانیه
 نمود این جانبان قدر که از لسان گوهر بار حضرت ایشان قدس الله سره
 و مخدوم زادوهای کبار عالی شان و است بر کاتم مسموع گردیده قلم را زبان
 اظهار کشووه می آید آن جناب اگر چه از محبوبان و مرادان بود او ایسے
 المشرب می نمود اما بنظایر انتساب و ارتباط به شیخ فضیل داشت که بنه
 واسطه به شیخ الحمن والانس عبدالقادر حیلے پیوند وزیر که شیخ فضیل
 را راوت بسید گدار حمن ثانی بود او را بسید شمس الدین عارف و را
 بسید گدار حمن اول او را بسید شمس الدین صحرائی او را بسید عقیل او را

حضرت مخدوم که از حاضران آن مجلس بودند
 فرمایند و آشنای نام و شناسای مقام او گردند
 جهت الفت بکشا و نام خویش اظهار کرد و گفت
 مرا کمال نام هست و از مسکن و موطن خود ایشان
 را اخبار کرد و فرمود مرا بیشتر به پابل اندر
 نشست و مقام است اگر صحبت ما باشد آن جا
 باید شد تا با هم آئین صحبت برانگیریم
 و پابل و بیمه است از توابع بلده سرهند
 قریب چهار یا پنج فرسخ دور از و چون
 حضرت مخدوم سرهند شد از آن جا به پابل
 رفتند و خدمت شیخ کمال ذوالکمال و الاکمال
 را آن جا دریافتند صحبتها گرم گشت و الفتها
 بدیدار آمد تا بجائی که شیخ کمال اکثر مع
 عیال و اطفال بمن کازن جنت مماثل ایشان
 آمد که در روزها آن جا گذرانید می و باز
 به مسکن صحبت فرمود می با جمله حضرت
 او را فواتد بی شمار از مجالست و مصاحبت
 شیخ کمال نصب روزگار آمد و غرائب
 معاملات و خارق عادات از و معانیه نمود
 این جانبان قدر که از لسان گوهر بار حضرت
 ایشان قدس الله سره و مخدوم زادوهای
 کبار عالی شان و است بر کاتم مسموع
 گردیده قلم را زبان اظهار کشووه می
 آید آن جناب اگر چه از محبوبان و مرادان
 بود او ایسے المشرب می نمود اما بنظایر
 انتساب و ارتباط به شیخ فضیل داشت که
 بنه واسطه به شیخ الحمن والانس عبدالقادر
 حیلے پیوند وزیر که شیخ فضیل را راوت
 بسید گدار حمن ثانی بود او را بسید شمس
 الدین عارف و را بسید گدار حمن اول او را
 بسید شمس الدین صحرائی او را بسید عقیل
 او را

بسید بہار الدین اور البسید عبد الوہاب اور البسید شرف الدین اور
 بسید عبد الرزاق اور ابوالد ماجد خود غوث الثقلین قدسنا اللہ تعالیٰ
 بسرہ الاقدس شیخ کمال از شوریدہ بری و آشفٹہ سری بیشتر بہ جزائر و
 مفاوز بسر روی و دوران بوادی کہ مصداق بواد غیر ذمی ذریع بود چون
 احتیاجش بشراب و طعام و مضج و مقام او فتاویٰ بنا گاہ دوران بید
 شہر کے پیدا شدے و ساکنان شہر اور اہل تکریم و تعظیم ہر چہ تامل نمازل
 خویش بروندے و ضیافتہ نمودندے و شیخ از طعام و کشتہ ایشان
 تناول فرمودے و شب ہنگام کہ مصدوقہ ابیت عند ربی بود بامکنہ
 ایشان تناول فرمودے و شب ہنگام کہ مصدوقہ ابیت عند ربی بود
 بامکنہ ایشان نمودے بامداد کہ بامداد الہی سرانجیب سحر گاہے چون
 آفتاب بر آوردے نہ اذان شہر نامی دیدی و نہ اذان مردم نشانی گویند
 نماز جماعت کہ حاضر میشد روزی میان آوان اقامت یکی از مردان
 اورا احتیاجی بخلا رافتا و چون بہ طہارت جاسی در آمد و دید کہ از جا کے
 درمی کشودہ گردید و بوستانی دوران در نمودار گشت آن درویش
 بدان بوستان شد حوضی دید سرشار آب بر کنار آن جمعی بہ نماز صفت
 بستہ کاہم نبیان مرصوص و امام ایشان شیخ کمال رحمہ اللہ المتعال
 حیرتش بر حیرت افزو و دوران تحیر بنا گاہ چون نظر بکشت و خویش را بدان
 مکان سابق دید کہ اذان جا قصد خلا نمودہ بود ہم حضرت ایشان
 قدس اللہ سرہ العالی بہ تقریبی از شیخ نقل فرمودند کہ روزی در خرابہ
 بر گوری بول میگرد و بانکہ آن مدفن یکے از اولیا بود اذان گوری آواز
 اُح اُحی برون آمد کہ اشارت بود بکہ ابیت آن امر و منع اذان شیخ کمال

چون آن بشنود همچنان بشورش تمام بر صاحب اُح اُح بانگ بر زد و گفت
ای چنین و چنان چندین سال برآمده که از جهان درگذشته و خاک کجسان
گشته هنوز اُح اُح خود نمی گذاری و از آن جایگاه برخواست و برفت و هم
حضرت ایشان قدس الله سره الا انوار فرمودند باین همه ظهور خوارق از شیخ
اگر نزد او کسی به نیت مشاهده خارق رفتی از آن سخت دربار شدی و گفتم
مولانا فلان صالونی که از اعظم علمای عصر بود مع تلامذة خویش غالباً
بدین نیت متوجه دریا نیت شیخ گردید چون بحوالی منزل شیخ رسید شیخ
از مقصود او آگاهی یافت بخشونت و غضب هر چه تمامتر سنگها دشتها بر او
متوجه مولانا گردید مولانا ناچار مع شاگردان فرار برقرار اختیار فرموده
و شیخ قدس چند دنبال او حمله نموده می فرموده اسی صالونی فلان فلان
آمده که از کمال کرامات بینی و هم حضرت ایشان قدس الله سره از شیخ
حکایت کردند که روزی فرموده این مردمان گنج شکر و سلطان المشایخ
و این و آن میگویند و از فلان و بهمان با بخیر اندک مرتبه اینان از آنها گفت
و مرادش از فلان و به بهمان فرزندان کبار عالی مقدار خویش بود و هم حضرت
ایشان اسکنه الله بحبوه اجنان از والد شریف خود نقل کردند که می فرمودند
که شیخ چون در بیان معارف و یقین اسرار می درآمد بعضی اوقات
و قائل آن اسرار بآنکه مهارت علمی مستمان را کامل بود بعد از تفکر و
تأمل بسیار میورایم حل می شد و نفهمی در آمدی از باب بهت
زنده بجان دگرزند + بیرون زد و کون در جهانی دگرزند + کسی بزبان حال
ایشان نبرد + این طائفه گویا بزبان دگرزند + روزی بتقریب احوال
شکرت خواجه محمد معشوق طوسی قدس سرها فرمودند که توان گفت که حضرت

کتاب الله
و در کتاب
و در کتاب
و در کتاب

شیخ کمال نیز از ان عالم بود و نیز یکی از یاران قبول یافته حضرت ایشان از
 زبان مبارک نقل کرد که روزی بتقریبی فرمودند چون نظر کشفی بر او میشوید
 بعد از حضرت غوث الثقلین از مشایخ سلسله علیہ قاوریه چون شیخ کمال
 اقل قلیل نظر می ورآمده اند چون عمر شریف شیخ از ثمانین تجاوز نمود و در
 تمام عشر از جمادی الآخر سنه احدی و ثمانین و تسعمائة راه وصال رفیق
 اعلی گرفت و در تشریح کتخل که از قرآنی تابعه میهند است خوابگاه یافت
 رحمه الله سبحانه و اسعه بعد از ونیسه او شاه سکندر است و ارث مواریث
 احوال و مواجید خوارق عادات او بود و در تمامه جذبات و حالات عظیمه
 فیض رسان سلسله آباء خود می بود حضرت ایشان می فرموده اند که
 جانب آفتاب می توان به فراغت نظر کرد و اما بر دل شاه اسکندر از عنایه
 نور نظر راه نیست شاه مذکور در حدود سنه ثلث و عشرين بعد از الف
 از جهان رفت رحمه الله سبحانه چمن راتر و تازه آراستند + چو ششم
 نشستند و برخاستند + بتقریب این دو بزرگ کثیرا یکدیگر حضرت ایشان
 حرف مجازیب در میان آوردند و درین ضمن نقل کردند که وقتی حضرت
 والد ما علیہ الرحمہ بلاهور تشریف برده بودند و من در آن سفر از حاضران
 خدمت بودم روزی یکی از صلیان نزد ایشان آمده از شاه رزق الله که در آن
 دیار از مغلوبان و مجذوبان روزگار بود حکایت کرد که امروز شاه را و فلان
 شاه راه بنایت خندان و قهقهه زمان یافتم طلب کشف ستران نمودم فرمود
 در فلان موضع نشسته بودم بناگاه یکی از اهل روستا پشتواره گاه بر سر
 و اسی در کمر باید آن پشت گاه را بجایه و گذاشته بجاحت انسانی شد
 از حاجت خویش فارغ گردیده بود که برخی از فرشتگان از آسمان بر او فرود آمدند

واورا پنهان برداشته و چرکه رجال الغیب لمحق ساختند من دوران اثنا عشر
 باوے و بدان واسے کہ درگذشت میدیدم و کرباس شمر عورت اورا کہ
 اندر بود می نگریستم این خنده من ازان است مگر گناه فروش آنجا در کماست
 و بداس محتاج اند محضی نمائند سابقاً و عده بیان سیر و سیاحت حضرت مخدوم
 بعضی بلا و رفته بود اکنون آنجا زوعد و نموده می آید آنجناب چون از کتسب
 علوم فارغ شد بشوق دریافت اهل اللہ و استفادہ و استفادہ لازم
 سیر الی اللہ و بسیر بعضی بلدان ممالک ہندوستان قدم نہادہ و درین سفر
 ما خود عہد کرد کہ جائے بخرنے کہ شورا باشد تفضیلش لب نمک شاید و از ہر کہ
 آثار بدعت بسیند بارادت بل بصحبت او نیر و از دوران سفر بسا علمای
 عامل و عرفا کے کامل را دریافت حضرت ایشان قدس اللہ سرہ العالی
 بہ تقریبی فرمودند دوران ایام کہ حضرت والد مارا برہتاس گذار افتادہ بود
 شیخ الہد اورا کہ مردے بود بغایت معمر و غریزہ غریزان ویدہ آنجا دریافتہ بودند
 از وحکایت کردند کہ گفتم ہر راہ را نہایت نیست الا راہ حق و وصل
 کہ آنرا نہایتیںست والد ما زین کلام بغایت متعجب بودند و در معنی آن متفکر
 چہ آن خلاف صریحیت بقول جمہور محققین کہ منازل الوصول لا یقطع ابداً بل
 پس حضرت ایشان قدس سرہ فرمودند کہ آنچه درین ایام در حل معنی آن
 کلام افاضہ نمودہ اند آنست کہ بیچ چیز اذات نیست چہ حقائق ہمہ اشیا
 جز وجوہ و اعتبارات نیند و وجوہ و اعتبارات را غایات نیست بخلاف راہ
 وصول با و سبحانہ کہ منتہی بذات اقدس او گردوزیرا کہ عارف را چون بسیر
 محبوبے و طے اجمالی بعض عنایات از سیر صفات و شیونات بگذرانند آنجا
 ہمہ وجوہ و اعتبارات مفقود گردند و سیر او بذات بحت منتہی گرد و بعد ازان

سیر در راه ماند و دست او را که زو امان آن کوتاہ پس آن سیر کہ لا ینقطع
 ابدالاً بدین گفته اند سیر اسما و صفات ست کہ سیر تفصیلاً ست و غایت ندارد
 وہم حضرت ایشان مدظلہ از والد شریف خود نقل کردند کہ من فرمودہ
 شیخ الہدای مذکور روزے در مجلس کہ جمعے ذکر اترہ کے کشیدند حاضر ہوئے بعد
 فراغ آن امر اصحاب ذکر را فرمود ذکر برائے تصفیہ دل و انجلائی آست
 و دل نیست مگر آمینہ کہ رنگے بر و نشستہ اور اصیقلے باید کرد تا روشنی پذیرد
 و آن خود بذر خفیہ است نہ آست کہ دل آہنی باشد کہ مار ایتک برو
 باید روینے بدین ضربت و شدت ذکر باید گفت را تم حروف نصرانیہ مذکورہ
 کے گوید جمع از مشائخ کہ ذکر بہر خستیاں نمودہ اند بطریق اترہ یا الغیب ان
 ایشان حکم کریمہ آواشد قسود دل را از سنگ و آہن سخت تر و آست نہ اند
 و نیز خواستہ اند کہ از حرارت شدت ذکر قالب غلیظ و جوارح کثیفہ متاثر
 گردود و ایضاً آنہا ذکر خفیہ خستیاں نمودہ اند نیز وجوہ معتبرہ مشہورہ و از
 کہ وجہ شیخ مذکور کے ازان وجوہ است بر اثبات ذکر خفیہ و بہر حدیثی کہ
 مبین حال صدیق و فاروق است رضی اللہ عنہما باندہ است باجملہ

لکل وجہ ہو مولیہا بیان طریق اکابر کے نماید وہم در بلدہ رہتاس حضرت
 مخدوم مجوزہ درس مولانا رالکبیر النخیری محمد بن فخر کہ صاحب موضع احوال
 و غیر آست و از دانشمندان معروف و بقوی و زہد موصوف رسیدہ
 روزیکہ آنجناب درین حاشیہ فاضل ہندی علامہ منامہ قاضی شہاب الدین
 دولت آبادی علیہ الرحمہ کہ بر مصباح واقع ست می فرمود و ان ضمن از
 زوائد فواید طبع خویش مذکور می ساخت حاشیہ طویل الذیل کہ در کے
 از مواضع آن اطلاق نمودہ بود و ہنگے بننے بر جرح کلام قاضی بو تلمینہ او قرات

نمود چون حضرت مخدوم آن را بشنود و تدبیر فرمود دریافت که آن اعتراض
 مولانا بیچوجه ورود نمی یابد اما بر حفظ عهدی که با خود بسته بود کما مر بن
 خاموشی چاره نیافت چون شرات آن حاشیه و افاده مولانا به آخر
 رسید ناگاه از برکات حفظ سیمان حضرت مخدوم مولانا را منصف
 بر خطای خویش آگاه گشت و گفت ما آن کلام قاضی را بزرگ دیگر فراموش
 گرفته بودیم و این همه بر وجهی دیده چنان بوده بل حقیقت آن کذا و کذا است
 و چنان که حق آن بود بیان نموده خط نسخ بر آن حاشیه مرقومه خود کشید و حضرت
 مخدوم شکرانه اصلاح و انصاف او و تمکین و ثبات خویش بجای آورده از آن
 مجلس برون شد سمعت من بعض الفضلاء الصدوق ان مولانا محمد المذکور

رجل یوانع جم غفیر من العلامی فی حدیقه کانت واقعه فی ظاهر بلده فاذا
 غاب عن بین اعلینم فتم مسوه ایا ما و ما وجدوه والله اعلم بحقیقه حاله و هم
 حضرت ایشان علیه الرحمه و الرضوان بتقریب آن معرفت اعظمه خاصه که
 ذات اقدس او سجان بهر چند بسیط است اما او را یک و سستی است چون که تیسر
 چون را آنجا باز نیست از حضرت والد خویش حکایت کردند که منی فرمودند
 در سیاحت بلا و بنگاله شهری رسیدم که آنجا درویشی بود شیخ برهان نام
 که در یکی از مساجد آن شهر باجیای لیالی بسر می برد و شبها از فرط بقراری
 بگریه و زاری می نمود و او و مهربانی بسیار بمن اظهار نموده گفتی بیایا چندگاه
 با هم بگذرانیم اما بجهت آنکه امری از امور بدعت را مرتکب بودم ندیرای
 صحبت او نگشت آن درویش اکثر شعری را از اشعار هندی می خواندی
 و اشک اخزان از دیدگان برافشاندی که مضمون آن شعر این بود که
 حیرتی دارم از لطافت معشوق که اگر گوئی از بس نزاگتشی موسی را آنجا

کنجامی نیست شاید و اگر از بس انبساط و اتساع آن گوی عالمها و روکم است
 نیز درست آید و نمکدانی به تنگ چون دل مور + نمک چندان که در عالم گفته
 شور + و هم حضرت مخدوم را درین سفر گذاری بشهر جوپورا فتا و آنجا فواکد
 صحبت حضرت سید علی قوام را قدس سره دریافت و او بزرگی بود صاحب
 السکر والوجد والسمع وذو التوکل والتقبل والانعطاع در سلسله خوب
 معین الدین سنجری و مرید شیخ بهار الدین جوپوری که بسبب واسطه شیخ
 نصیر الدین محمودی میوند در جمیع الله سبحانه از و آرنند که سیدالانام را عالی الصلوة
 والسلام در منام دید که فرمود علی دلی بر در خود میزنی و از خلق الله چیزی
 نمی گیری گفت یا رسول الله اگر دلی است ازان نشستی و اگر درست هم ازان
 تو علی بسیاره در میانه کیست فرمود براسه خلق و عاکن که دعای تو در باره
 ایشان مقبول است تو فی رحمہ الله سنة خمسين و تسعمائة باجملة حضرت مخدوم
 چون صحبت بسیار از ارباب معرفت و علوم را در آن سفر دریافت عثمان
 مراجعت بوطن مالوف بر تافت تا زمان انتقال ازین دایره طلال و ربلده
 سرزند بوده همواره کتب متداوله را از معقول و منقول بی تقصیر و فتور بر سبیل
 تحقیق و تدقیق و افهام حقیق بیان فرمود که در جمیع علوم تحریر بود لایسما
 و رفقه و اصول آن که بے نظیر بود و فرمود که در آن ایام که در وقایع
 بزرگی غور نموده آند محسوس می گشت که در جنب علو اجتهاد و وقت
 استنباط سراج الملة امام ابو حنیفه رضی الله عنه سایر مجتهدین کالتلامیذ
 و نیز حضرتش ازان جا که با علوم رسمی و صورتی معنوی و حضوری راجع
 فرموده بودند مدام بر سجا و نه افاضت بمصداق خبر لان بیدی الله باب
 رجلا و احد آخرک من الدنيا و ما فیها سایلان برکات یقینی را از حساب

صحبت علی قوام
 صاحب
 السکر والوجد
 والسمع
 وذو التوکل
 والتقبل
 والانعطاع
 در سلسله
 خوب
 معین الدین
 سنجری

رحمت و تربیت خویش شاوواب داشت و مشاوران درس بیان کتب
صوفیہ علیہ را چون تعرف و عوارف المعارف و فصوص الحکم و غیرہماور
نهایت بلند کے ہمے افزاشت بسا ارباب شوق و اصحاب ذوق کہ قرات
و استماع این کتب را نزد او از دور نزدیک طرف بستند کے از ہمینست
افادہ او بقاصد خویش پیوستند کے قدوۃ المشائخ جناب شیخ میر کہ
امروز در بلدہ لاہورست و در حالت و غزلت مشہور از تلامذہ فصوص
اوست باجملہ حضرت او در آگاہی از اسرار ارباب توحید و وجود مرتبہ
علیہ داشت و در حل و قائل شیخ اکبر محی الدین بالعربی قدس سرہ
الانوار از فطر علم و غلبہ حال بد طولی و بر مشرب او بود و با آنکہ مقدمات
ہجوم این علوم و حالات بیشتر سکرایت و شطحیات ست اما از علو فطرت
و فطر تمکین و بلند می ہست بل بعض صیانت حضرت عزت عن اسمہ
و حل ذکر ہر طبق آن کلام ثمرۃ الالہام شیخ ربانی ابوسلیمان و ارانی
کہ رہما یقع فی قلبہ النکتہ من نکات القوم ایاتہا تملک قبل منہ الالباب
حدیثین الکتاب و السنہ عالی کہ مخالف کتاب و سنت بودے خواہ از
خویشتن دیدے خواہ از غیر شنیدے اعتبار نہادے و اعمت داد
نہ فرمودے انیست نشان صحت احوال و صداقت اقوال و خلوص
اعمال رحمہم اللہ سبحانہ اربابہا رحمۃ واسعہ و رحم عبد اقبال آمینا و نیز ان
کلام حضرت مخدوم کہ بعد از ملاقات شیخ عبد العزیز و استماع راز سیر مہر
او فرمودہ و وشاہد عدل اند بران مدعا قصہ راز شیخ عبد العزیز است
کہ حضرت ایشان قدس اللہ سرہ روزی بتقریب مسئلہ توحید وجود
و مشرب والد خوواز والد شریف خود حکایت کردند کہ بدستے جوان بودند

ملاقات شیخ عبدالغنی را که در ویته بود از شهر سون پته بس معمر و بزرگ
 بجهت استماع راز که از او با ایشان رسید بود و آن راز این بود
 که گفته پیر من که جدا ورگ من بود متعجب بهنگام احتضار و ابا بیکی
 از ور و ایشان شوریده کار به نزد خویش خواند تا القاسی استیغای و اعطای
 نعمتی فرماید چون به خدمتش حاضر گشتم سر از حقیقت این معساله بر
 زبان راند که به مجرد استماع آن در ویش دوم دست از جهان بر افشانند و
 من همچنان حیران و اسپه جان بر جا که ماند که اوله من چه راز بود که شب
 از تو زبان بگذشت + که روز عمر بسامان ترجمان بگذشت + بگوش صید
 ندانم زبان تیغ چه گفت + که در سماع در افتاد و به دران بگذشت +
 پس حضرت ایشان قدس الله سره فرمودند حضرت والد بالمشوق
 استماع این سخن از او خواستند که بدیاری او شوند بناگاه
 شیخ مذکور را بجهت می از سر هند عبور فرمایند پیش آمد چون سر بند رسید
 بکاروان سراسر نزل نمود و والد مانیر وارد آن جانشینند بعد از
 معالفت و محالست خلوتی و خواستند و التماس اظهار و ابراز آن
 سر بسته راز نمودند شیخ آن را بیان نمود چون والد ما از نزد شیخ
 بیرون آمدند شیخ جمیل الدین که فاضل صاعبه کے بود که از خلفای
 والد ما از ایشان پرسید که استفسار آن نمودند فرمودند بله مسالت
 نمود که آن چه بودند موذند همین سکه که ما برانیم و حال و مشرب
 ماست یعنی این همه که می نماید واحد حقیقی است که بقوان کثرت نمودار
 گشته لیکن چون آن در ویش را یوحی بود ساوه و این راز من جا
 بگوش او سر نهاد و حوصله اش تحمل آن را بر نتافت و براه هلاکت شتر

و شیخ عبدالغنی چون عالم بوده و صاحب تمکین و آشنای این رازخانه
 براند از برجای بماند پس حضرت ایشان قدس سره بتقریب نسبت
 توحید معارف علیہ بر زبان راندند و درین اثنا فرمودند گاه باشد که پیش
 از ظهور حقیقت توحید کما هو بعض متبدیان و متوسطان را از استیلائی
 محبت که از اقتضای آن استیلا آنتست که غیر محبوب نیز در نظر محب
 محبوب سے در آید کثرت موهومہ منفیہ بکسوت و عدت ہویدا کرد
 مثل این در عشق مجاز نیز واقع است چنانچه حضرت والد ما قدس سره
 از روی شے حکایت کردند که گفت وقتے در شهری بر اہی میرتم
 نظرم بنا گاہ بریکے از نشاے جمیلہ افتاد کہ بطرف بام خویش خرامش
 مے نمود بجز و دیدن او از خود شدم او خود مخفی و مستور گشت من در آن
 حالت چون بر خود نگریتم لباس او را بہمان رنگ و صورت و کیفیت
 و کیفیت در بر خویش یا شتم بے چنانکہ از نظر اکیان شرمگین گشتم و
 خویش را کنارہ جستم بے ع در عشق چنین بوالعجبے باشد + پس حضرت
 ایشان قدس سره العالی فرمودند چگونہ آشیامی مشکثہ عین
 واحد حقیقے بود کہ کثرت موهوم است یعنی حضرت حق سبحانہ ظلال اسما
 و صفات خود را از مرتبہ حس و وہم بقدرت کاملہ نمودی و القابی بخشیدہ
 و عالم نامیدہ و اما در خارج بحقیقت موجود سے نیست جزوات و صفات
 حقیقہ او سبحانہ و موهوم چگونہ عین موجود حقیقے بود و تحقیق این محبت در
 مکتوبات منبع البرکات و مواضع متعددہ بتدقیقات عالیہ و تمثیلات
 واضحہ نگارش فرمودہ من اراد الاطلاع بہا تفصیلاً و اجمالاً فلیرجع
 الیما علما و حالاً باجملہ حضرت مخدوم گرامی حیات را بہ افادت و افاضت

با انجام رسانیدن و از کمال بے نفسی و تفرید با وجود کثرت تلامذہ هیچ یک
 را بنحایت خود قبول نمی کردند و اکثر حوائج خانہ از بازار خود می آوردند بدین
 تجویز می فرمودند و در حلقہ زندگانی راجحان با تبعاع رسول سبحانی علیہ افضل
 الصلوٰت والتسلیمات بسر بردند کہ سنتی از سنن رانیز مسترد و ک
 نگذاشتند تا بجای کہ گویند مہما اکمن ازار پوشیدند کہ نہ سراویل و
 تعلیم ذوق بالین بر پائے کردند کہ نپایے افتاد با وجود اتیان طاعات
 مسنونہ و دعوات ماثورہ بعضی وظائف اوراد و مشائخ طریقت کہ منافی
 غریمت نبود کہ از بس شوق عمل از دست ندادند کہ حضرت ایشان را
 قدس اللہ سرہ العالی توفیق عبادت ناقله از والد ماجد بود و چنان کہ
 بعد ازین در منقصد گذارش آید از بس کہ بہت ایشان ہمگی بر التزام غریمت
 واجتناب رخصت بودہ با آنکہ سلوک این راہ در سلاسل دیگر کردہ بودند
 و بزرگات آن طرق نسبتہا می علیہ رسیدہ کما مر لیکن غایت اخلاص
 و نہایت اشتیاق سلسلہ شریفہ عالیہ نقشبندیہ قدس اللہ سرہ را با لہیا
 ظاہر میساختہ اند حضرت ایشان از زبان مبارک حضرت مجددوم قدس
 سرہما نقل میگردند و می فرمودند چنان معلوم ما گردیدہ کہ مرکز این واثرہ
 و شاہراہ این باو پیہ بدست این طائفہ علیہ نقشبندیہ افتادہ و نسبت
 ایشان فوق ہمہ نسبتہا ظاہرے کرد و نیز می فرمودند با وجود کہ از مسائل
 اکابر آن طرق سینہ بر او ضلع و اطوار و اسرار ایشان بہرہ یافتہ اما ہموارہ
 از خواہان انیم کہ یکے از کار شناسان و راہ نمایان این سلسلہ راجح سبحانہ
 بدیاریار ساند یا مارا بدیاریار و بر و تا از بزرگات صحبت او اقتباس انوار
 ایشان نمایم پس حضرت ایشان قدس اللہ سرہ العالی فرمودند کہ من

فرط آرزو مند می ایشان را به حضرت خواجہ غوث و رضی اللہ عنہما والدین محمد الباقی
 قدس اللہ سرہ الاقدس معروض داشتیم فرمودند ما را نیز شوق دیدن
 ایشان بود چون بسند رسیدیم چیرے از ایشان گرفتیم مانا کہ سیکے
 از دست راستے آن حدود شریف برود و بود در امتهم حروف گوید چون
 این حکایت مذکورہ را از حضرت ایشان قدس سرہ شنقتیم یا خود مسکتیم
 ایام برویکرے از کبار مشائخ سلاسل آخر از حضرت ایشان جمال نسبت
 نقشبندیہ جلوہ گر شدہ باشد یا خود آن مخصوص حضرت مخدوم بود چون
 از عتبہ علیہ حضرت ایشان قدس اللہ سرہ بشہر برہان پورا آمدیم
 حضرت شیخ عیسیٰ سند می کہ از اعظم مشائخ آن دیار بود و جامع علوم
 حال و قال و صاحب تفسیر الانوار و خلیفہ شیخ لشکر محمد کہ وے خلیفہ
 شیخ محمد غوث بود کہ بجز احوال این عسزہ در مقالہ رابعہ انشاء اللہ تحریر
 خواہد یافت قبل از رسیدن فقیر بسالے در سنہ احدی و ثمانین بعد
 الالف از جہان رفتہ بود بہ تقریب نزد فرزندانش رفتیم فرزند بزرگ
 او شیخ عبدالستار کہ صاحب سجاوہ اوست و جوان و قابل و فاضل
 و صاحب عدل گفت والد و شیخ ماوراء و آخر عمرے گفت چنان معلوم باشد
 کہ خلاصہ نسبتہماے مشائخ طرق نسبت نقشبندیہ است و اسکاں
 خود را بران نسبتے و اریم گفتیم انک گواہ عدل و یکر بدیدار آمد
 درین مدعا شاہدین عدلین بروے کار آمد اکھد اللہ والنتہ حضرت
 مخدوم را در علوم وینی کتب شایستہ است و در اسرار یقینی رسائل خستہ
 ازان جملہ است کتاب کموز الحقائق و رسالہ اسرار التمشد کہ لبس نکات
 عالیہ دران بقلم بیان آمدہ نفع اللہ سبحانہ الطالبین بہا و برشناندگان

جو ہر سخن ہویدا است کہ آنہم مفاض از حضرت و اہب العطا یا است و جناب
 مامور بدان نگارش و املاست چنانکہ خود و در عنوان آن رسالہ شریفیہ این
 معنی را اظہار کے نماید آنجا کہ کے فرماید ہذا اسرار التمشہد فی معراج النبی
 صلی اللہ علیہ وسلم افاضہ اللہ سبحانہ علی بفضیضہ القدیر و فضلہ العیم
 فابرز تھا امتثالاً بامر المفیض الحکیم این حقیر نکتہ ہا می چند ازان ایرا وینمایم
 و اگر چه آن رسالہ بتازی زبان ست اما این جابر نے ازان ترجمہ فارسی سینہ
 بعرضہ تحریر کے آید ب طلب معراج کہ متضمن رویتہ است بلسان استعداد
 آن حضرت است علیہ الصلوٰۃ والسلام از غیر سوال لفظی زیر کہ و عا بلسان
 استعداد و الزم و اتم است مراستجابت را و الہذا موسی علیہ السلام ممنوع
 گشت از رویت با سوال لفظی زیر کہ پیش از استعداد و آن طلب نمود
 فی معنی لتحیات اللہ والصلوات والطیبات ہی ظہار الکمال بصفات
 الجمال و نعوات الجلال جمیع الانواع و جمیع الاعتبارات للذات الیستجمع
 لجمیع الکمال المنزک عن النقص والزوال فانہ باعتبار قوالی و فعلی و عالی
 اما القوالی فکا ظہار الانسان عظمۃ الحق سبحانہ و کمالہ باللسان و اما
 الفعلی فکا متثال لأمس واجتناب لنواہی باینان الاعمال لبدن و الافعال
 الجسمی من العبادات و انواع الخیرات و استعمال کل عضو فیما خلق لہ
 ابتغاء لوجه اللہ سبحانہ و تعالی و اما الحالی فکا شتغال القلب الروح
 بکسب الکمالات العلیہ و العلییۃ و التخلق باخلاق الالہیہ فان الانسان
 مامور بہ لیصیر الکمالات ملکۃ نفسه کما ورد فی الحدیث تخلقوا
 باخلاق اللہ ہذا بالنسبۃ الی مقام الفرق اما بنسبۃ مقام الجمع
 فالقول کذکرہ سبحانہ تعریفات ذاته بکمالات صفاتہ فی ضمن

الحروف والكلمات في الكتب المنزلة والفعل فكما ظهر جماله وجلاله من
 الغيب إلى الشهادة ومن الباطن إلى الظاهر من العلم إلى العين والحال
 كتجليه سبحانه وظهوره على نفسه بالفيض الاقدس وباعتبار ذاتي
 وصفاتي وافعاله فالذاتي كذا الحق سبحانه بصفة وجوده بالوجود وانه
 منزوع عن الكل وسائر في لكل بالكل اي ماجدية جميع كما لانه واسمائه
 وصفاته بحيث لا مفاصلة في الاشياء كلها اعلاها واسفلها من هذه
 الخيرية اصلا والصفات كذا سبحانه بصفة العلم وبصفة القدرة
 والافعال كتعظيمه سبحانه باللسان او بالجنان بصفة الخالق والراقي
 او غير ذلك من الاسماء والصفات الفعلية والمعتبر عند العرفاء المحققين
 والثناء الذاتي فانه شامل لجميع وجوه التعظيم واصناف الكمال بخلاف
 الثناء الاسمائية الوصفية والفعلية فانه يوجب التقدير والتقييد
 ونحو ذلك من مواضع اين كتاب قلمي ينما يدركه من اراست كراين
 شمارا كه التحيات لله النور بو ازان حضرت صلى الله عليه وسلم بر قرب فرا
 محمول وايريم كه حق سبحانه فاعل بو وبنده الت نه بر قرب نوافل كه بنده فاعل
 بو وحق سبحانه الت لانه لما تفرقه عليه الصلوة والسلام وارتفع من
 البين استحال ان يستند اليه شئ فيما يظهر منه فانما هو من الله
 سبحانه وتعالى الا كالة كقوله عليه الصلوة والسلام الا حصي ثناء عليك
 الخوان الحق ينطق بلسان عمر ويمكن ان يجعله من قرب النوافل ينزله
 اليه واربعاءه نفسه في لبين انكسار له واظهار العجز تام انما
 وان كرتامي + كند با خواجگي كار غلامى + او يجعل لوجود الموهوب له من
 الحق سبحانه بدل وجوده لا مضافا اليه وان كان من الحق سبحانه مبالغة

فی التزیه او باعتبار مقام الدوران فی المقامات الثلث من قرب النوافل
والفرائض والجمع منهن من غیر تقید بواحد منهما وهذا هو مقام اودا
المختص بنبينا محمد صلی الله علیه وسلم ودر خاتمه این رساله شریفه بر قلم
محترم آورده که مراد اول بعون الله سبحانه چنان می آید که امر بقراءة تشهد در
آخر نماز تذکیر وایذان است بر آنکه نماز معراج است مومنین را پس بنوا
آنست که معراج مومنان نیز مشتمل باشد چیزی را که در معراج او صلی الله

عالیه وآله وسلم بظهور پیوسته از احوالات عظیمه و شریفه علیهم زقت الله
سبحانه تعالی جرعه من کاسه صلی الله علیه وآله وسلم بلطفه و امر بصلوة بعد از
تشهد بر آن سرور رسید البشر اعلام است بر آنکه معراج مومنین متابعت محمد
صلی الله علیه وآله وسلم وادای حق لغماست که رسید و سلمین را بهین
هدایت و متابعت او صلی الله علیه وآله وسلم و تهنیه است بر آنکه چون حضرت

شکرک بخشید است را به تشریفات معراج فینتی لهن ان یصلوا علیه فی معراجهم
و نیز ایاست بر آنکه اگر چند کمال است بنهایت مرتبه کمال عروج نمایند بیرون
نمیروند از رتبه متابعت او علیه الصلوة والسلام و نیز سه نهایت ایشان تبت
مقام او و سر ایشان تحت اقدام او ایضا اشاره الی ان منتهی معراجهم الی النبی
علیه الصلوة والسلام و منتهی معراجهم صلی الله علیه وآله وسلم الی الله
سبحانه و تعالی و تعظم الاثری انه علیه الصلوة والسلام اثنی علی الله سبحانه
فی لا ابتداء لقوله التحیات لله الخ و المؤمنون امر و بالصلوة علیه

التحیات و التسلیمات فی منتهایهم بعض فوائد که حضرت ایشان از
والد شریف خود نقل کرده اند حضرت ایشان قدس الله سره و العالی حکایت
کرده اند حضرت والد که فرمودند یک بار شیخ جلال بدین شیخ رکن الدین فتمه بود

شیخ رکن الدین آن کلام صاحب تعرفت را که عارف از رویت و مشاهده
 او سبحانه تعالی درین نشانی چه چشم سز و چه چشم سیر خرابان بهره ندارد و در میان
 نهاد شیخ جلال گفت این سخن مبتنی بر سراسر راست است این توجیه شیخ
 رکن الدین را خاطر نشین نگشت حضرت ایشان قدس سره فرمودند که
 من از حضرت والد پسریدم آخر شما و شیخ رکن الدین آن را چگونه توفیق
 دادید و بر چه تقریر نهادید فرمودند سالها می بسیار گذشته بخاطر نمانده اما
 آنچه الحال بر دل می آید آنست که در مقام اتحاد همین یقین است پس چنانچه
 هر کس را بخود می باشد چه مشهور و اثنینت می طلبد و مشاهده معارفت میجو
 منها حضرت ایشان قدس سره در مکتوبی نگارش فرموده اند که از اول
 بزرگوار خود شنیده ام قدس سره که می فرمودند اکثر از گروه های هفتاد و دو ملت
 که به ضلالت رفته اند و راه راست کم کرده نشای آن دخول در طریق
 صوفیه است که کار را با انجام نارسانیده غلطها کرده اند و بضلالت رفته
 منها هم حضرت ایشان در مکتوبی بقلم شریف آورده اند حضرت والد بزرگوار
 قدس سره می فرمودند که در علم سلوک رساله دیده ام که در آنجا نوشته که
 در ماکولات مراعات اعتدال نمودن و حد وسط نگاه داشتن و وصول
 بطلوب کافیست باین مراعات هیچ احتیاج بذکر و فکر نیست من خواهر
 از زبان صداقت نشان مخدوم زاوه اتی عالی نشان و همین بزرگوار ایشان
 شنودم که فرمودند روزی یکی از مخلصان صادق حضرت مخدوم حجه اول
 و زاویه جمول ایشان در آمده می بیند که آنجناب مقبول و مقطوع الاخر افتاده
 چنانکه هر عضوی از اعضای شریفه جایی سر نهاده آن در ویش بعقیده آنکه
 از زوی یا دشمنی این معامله با ایشان ظهور یافته هر اسان و نوحه گفتان و

خاک مصیبت بر سر ریزان برون آمده و یکری را خبر کرده چون آن هر دو یار
 بان مجره و آمده اند حضرت مخدوم راحتی و سالم و جالس و مراقب یافته اند حیران
 و گریان و در قدم ایشان سر نهاده اند پس حضرت که رو با آنها فرموده تا با بحیات
 عاریت و رین همان باشم افشای این راز غمی نماید چون از آن پرسیده اند فرموده
 امری بود که بیان را پیرامون آن راه نیست ولیکن زبان حال مخدوم مترنم
 بوده باین ابیات عارف روم سه دشمن خویشیم و یار آنکه ما را می کشد + عراق
 در یاتیم ما را موع و ریای می کشد + نیست غزایمیل را بر عاشقان او رهی + عاشقان
 دوست را هم عشق سودا می کشد + تشنگان نعره زنان پالیت قومی بعلیون + خفیه
 صد جان میدهد و دل را پیدای می کشد + بس کنم من چون بگویم سیر قتل عاشقان +
 زانکه منکر خویش را از خشم و صفرا می کشد + چون قلم بچون شهادت کبری رسید
 اکنون سزاوار آنست که زبان قلم را از ذکر موت و شهادت کبری بذر موت
 صغری آریم چون حضرت مخدوم مجازة حیات را بدروازه حد و دشمنان رسانید
 که ابنا می آن بلسان نبوی عققار انداند نفس نفیس ندای ارجی را اجابت
 فرمود و کان ذکاک فی السابح **سنة** بعد الالف بیرون شهر سر رسید
 جانب مغربی بمغرب تراب چون آفتاب سرد کردشید رحمة الله علیه رحمة وسعة
 فقیر تاریخ انتقال ایشان را چنین یافته و نظم نموده و با عیبه آن شیخ که بود
 اعلم اندر هر فن + جانش که هر ستر ازل را معدن + چون شیخ زمانه بود و علم و عمل +
 تاریخ وصال او بگو شیخ زمین + حضرت ایشان میفرمودند زمان احتضار و اله
 بزرگوار حاضر بودم در آن سکر است و غم است ناگاه بر زبان مبارک رانند که
 سخن بهمانست که شیخ بزرگوار فرموده من مراد ایشان از شیخ حضرت شیخ
 ابن العزلی دانسته باشتم نام معروض داشتیم که شیخ ابن العزلی فرمودند شیخ ما

سبحان الله

شیخ عبد القدوس گفتیم آن کلام کدام است بعد از ساعتی خاموشی فرمودند آن سخن
 اینست که گفت حقیقت او سبحانه هستی مطلق است اما کسوت کونیة خاک و چشم
 مجربان می اندازد و دور و دور می سازد و بعد از آن معروض داشتیم که ما برابر امری
 ولالت نمایند و وصیت فرمایند که بران باشیم فرمودند ترا بر همین سخن وصیت
 میکنم و هم حضرت ایشان فرمودند که چون بارها حضرت والد ماجد ما را بر زبان
 شریفه میگذاشت که محبت اهل بیت حضرت خاتمت علیہ وعلیہم الصلوٰة و التحیة
 را در حرز ایمان و حسن خاتمه مدخلتی عظیم است هنگام نزع ایشان من آنرا فرمایند
 ایشان را و او فرمودند الحمد لله والمنة که سرشار آن محبت و غرق آن دریایی هست
 الهی بحق نبی فاطمه که بر قول یان کنیم خاتمه حضرت حق سبحانه جناب
 محمد و ما مطابقاً بشیخه عبد القدوس رحمهما الله هفت پسر عطا فرموده بود حضرت
 ایشان فرزند چهارم اند و مرکز آن دایره اینچار فرمی توان گفت که از آن آن
 حضرت رابع آمد که در مراتب حساب مرتبه رابع مرتبه الف است و آن حضرت
 مجد و الالف و آنحضرت آفتاب فلک ولایت اند شمس که انور و اعظم نجوم است
 مقام او فلک رابع و همه برادران ایشان مردم فاضل و صالح و مستند و فضیلت
 بهره و بر بوده اند چنانکه آن فقره شریفه حضرت خواججه که در ذکر احوال حضرت ایشان
 قدس سره باید بر حسن استداد برادران و فرزندان ایشان دلالت نماید یکی
 از اخوان آنحضرت شیخ شاه محمد بود بسال از ایشان بزرگتر تربیت از والد
 شریف خویش یافته بود از علم ظاهر و نسبت باطن بزرگوار حفظ فر گرفته از
 زبان و نشان حضرت ایشان قدس سره شنودم که فرمودند والد ما بارها
 فرمودند می شاه محمد و قال و حال تلمذ رشید ما است هم حضرت ایشان روح
 روح الغریز فرمودند هنگام احتضار این برادر من بر سر او حاضر بودم ناگهان سببی

حسب اهل بیت
 حضرت خواجه عبد الام
 الهی الک کتبه
 ع
 ح

که موجب آن پرسیدم گفت حقیقت محمدی علیه السلام بر من منکشف گردید و مشاهد
 آنم احمد شد علی الاحسان و دیگر از برادران آنحضرت شیخ محمد مسعود بود که تلقین ذکر از
 حضرت خواجہ بابی باشد طاب تربتہ گرفته بود و از برکات نظر کیمیای اثر آن حضرت
 بحالات و مکاشفات رسید چنانکه از آن فقره که حضرت خواجہ قدس سرہ در
 عنایت نامہ کہ بجناب مخدوم زاوہ بزرگ خواجہ محمد صادق علیہ الرحمۃ ارسال
 فرمودہ اند و توضیح شیخ محمد مسعود ثبت نمودہ اند مہوید است و آن فقرہ است
 مولانا محمد مسعود از کشف قبور اعتباری نگیر و کشف صورتی محل خطا و لغزش است
 سعی کند کہ حضور مع اللہ ظہور یابد و دوام پذیرد ہر چند کہ عالم صاف شدہ باشد و
 معنی نورانیت نیز از نظر بصیرت اسقاط یافتہ و رکاز و سعی باشد کہ جذبہ حضور
 ایشان دیگر است در آن موطن از ماسوی نامی و نشانی نیست گاہی بالکلیتہ
 و اکثر بالاصالہ بوجہی است از شش جهت معرا گاہی فوق بہت خصوصیتہ کہ
 عرش مجید راست در وہم می آید و گاہی ہمہ جہات را فرو میگرد و معنی و دانش من
 در اسم محیط بظہور میرسد و اگر صورت معنویہ و اشکال صورتیہ محو نشدہ اند و مجموعہ
 و خیال بے اعتبار افتادہ و در ہمین وقت نزو و ریافت صورت خیالیہ ہوال اول
 و الآخر در میان می آید و اگر در وقت فرود رفتن آن توجہ ہمہ جہات را یا اکثر را
 صورت اشکال بالکلیتہ محو شود و صفای اتم بظہور رسد و معنی لیس فی الداعیرہ
 و یار در جلوہ آید ہوش باید بود کہ کسوت معنویہ در میان است لا اقل صفۃ حیوۃ
 و ہستی اکنون یک و قیقہ دیگر شناسند کہ در وقت ظہور دانش من و اسم محیط
 می تواند بود کہ ہمچنین کسوتی در میان می تواند بود کہ بالکلیتہ نظر محبتش مجرد
 شدہ باشد باری حقیقہ مقصود و ریافت و ادراک نمی آید آنجا عشق و محبت است
 و تصفیہ نیز از ماسوی الی آخر المکتوب الشریف و برادران دیگر حضرت ایشان

که از آنحضرت که تر اند و خدمت ایشان نموده اند و از نظرات عنایات بهره ور شده
 و از فضائل صوری نیز بالنصیب اند یکی شیخ غلام محمد و دیگر شیخ مودود است و در
 وفات مکتوبات قدسی آیات بنام مشارالیهما مکتوب متعدد و اند از جمله است این
 مکتوبات که بشیخ مودود مرسل داشته اند آنم که بحسب حصول اسباب نبویه
 بآب غنا محشور بوده هوای برادر و فقنا اللہ سبحانه و ایاک فرصت حیوة بسیار
 قلیل است و عذاب آبدی متفرع بران حیث باشد که کسی این فرصت را در
 تحصیل امور لا طائل صرف نماید و مکنز الام نخلد گردد ای برادر مردم از اطراف
 و جوانب و رزگ مودود ملخ میریزد و شما قدر دولت خانگی را ناشناخته و طلب
 دنیای دینه بذوق میدوید و بشوق خوابان حصول آئیند اکیا شعبه من الایمان
 حدیث نبوی است علیه من الصلوة افضلها و من التسلیمات الکلمای ای برادر
 این نوع اجتماع اهل شد و این قسم جمعیت شد فی الله که امر و در سر بند میر
 است اگر گرد عالم گردید معلوم نیست که عشر عشر این دولت پیدا آید شمه از ان
 ماجرا حاصل کنید و شما این چنین دولت را مفت از دست و اوید و از جوان
 نفیس بجز و موز و رزگ طفلان اکتفا نمودید عشرت با و انرا شربت با و
 ای برادر تا وقت دیگر شاید فرصت ندهند و اگر دهند این اجتماع را بر پا نماند از
 آن زمان علاج چیست و مدارک بچه بود و ملا فی چه چیز حاصل آید غلط کرده آید
 خطا نمیده آید به لغت های چرب و شیرین مفتون نشوید و بلباس های نفیس و
 فریب فریب نخورید که نتایج آنها غیر از حسرت و ندامت چه در دنیا و چه
 در آخرت هیچ نیست بواسطه رضا طلبی اهل و عیال خود را و بلا انداختن
 و اختیار عذاب اخروی نمودن از عقل و وراندیش و درست حق سبحانه و
 تعالی عقل و با و مستنبه کنا و ای برادر دنیا که در بیوفانی مثل است اهل دنیا

حضرت محمد باقر
 علیه السلام
 در کتب معتبره
 مبارک

که در دنارت و خست مشهور حیف باشد که کسی عمر گرامی خود را از پی موفای خویش
صرف نماید و ما علی الرسول الا البلاغ فصل دوم در بیان ولادت صورتی
حضرت ایشان قدس الله سره الا قدس و بدایت حال آن حضرت از تحصیل
علوم دینی و استفاوات یقینی از پدر بزرگوار خود رحمه الله و غیره تا ذکر وصول
ایشان به شرف صحبت خواجه عالی شان طاب ثراه منقول است که حضرت مخدوم
چون همواره بسیاحت و انقطاع میل داشتند و مهاجرت وطن میکردند اکثر در
بلا و بقیاع بسری برزند چنانکه چند گاه در سکندره که قریب اثنا و ه است که از
قصبات مشهوره هندوستان است بطریق نشر علوم شرعیه و ادای عبادت
سئیه اشتغال داشتند چون انوار صلاح و آثار معرفت بر جبین مبین ایشان
لا تخ و لامع بود روزی عورتی صالحه که از قبائل شراف آن دیار بود و بقره
صادقه اتصاف داشت مشاهده جمال و کمال ایشان کرده التماس نمود که
من در کنار تربیت خود خواهری دارم که کان جواهر عفت و روح عصمت است
میخواهم که در حباله عقد شما منتظم گرد و امیدوارم که این التماس پذیرای قبول شود
چون عداوت تفرید و ذوق تجرید بر باطن عالی ایشان غالب بود و فی الحال
بقبول لب نکشادند و عذر خواستند التماس با بهتمام پیوست و چون موافق تقدیر
و رضای خداوندی بود و بر منصفه قبول رسید او را و عقد خود منتظم ساخت
و چند گاهی آنجا بسر برزند فلا جرم حق سبحانه و تعالی از برکت نیکوگمانی و نجسته
نیتی آن مخدره صبیبه مخدره او را مطلع بیضا و صدق و ریکتا گردانید
یعنی چون حضرت ایشان بزرگی را از ان صا که بظهور آورده این قصه
شما هست تمام دار و بقصد ثابت و الدام انام ابو حنیفه کوفی رضی الله عنهما
که بزرگی از اتقیاس کوفه صبیبه طاہره خود را بلا خطه کثرت و رع حضرت ماست

و این بیاید
در بیان
حقیقت
صحت
و سبب
آنست

و این

بعقد و آورو چنانکه در حیرة الفقہا و دیگر کتب معتبرہ مذکورست تا حق سبحانہ آنجا
 بین آن گمان نیک شمره چون امام الائمه سراج اللامہ رضی اللہ عنہم بوجود
 آورد و اینجا بعنایت او تعالی چون این قطب ربانی منور الف شانی قدس سرہ
 سرہ ظهور یافت طلوع این آفتاب ولایت بدایع از تقریر شریف حضرت
 ایشان کہ تخمین میفرمودند و نیز این مندر از بعضی معمران اقربای ایشان
 شنوده چون ولادت پیر بزرگوار ایشان در حدود سنہ احدی و سبعین
 شمست و وقوع یافتہ کہ کلمہ خاشع بیان آن سال سعادت قرین نماید و این در
 بلدہ شریفہ ہند بودہ کہ از اماکن معمورہ مشہورہ روح افزای مملکت ہندوستان
 و مرکز آن دیار برکت آثار و ہم در ایام طفولیت بہر کہ ایشان امیدیدہ بمضمون
 کریمہ یکا ورتہایضی و لم تسمہ نازبان حال و قال مے کشودہ و حضرت
 شاہ کمال قادری کہ ذکر شریفش سبق ذکر یافت انظار خاصہ و حق ایشان
 مرعی میداشتہ تا گویند در ایام کودکی حضرت ایشان را ضعف رو
 دادہ چنانکہ والدہ ماجدہ ایشان از غایت بے آرامی ایشان را بخدمت
 شاہ برودہ التماس دعای صحت نمودہ حضرت او علیہ الرحمہ جبذہ و
 شورش تمام بر زبان مبارک راندہ کہ خاطر جمع دارید کہ این طفل عمردار
 خواهد یافت و عالم عامل و عارف کامل خواهد شد و مثل سن و تو از
 دامن این بسیار خواہند برآمد و نیز بکرات آن شیخ بزرگوار بوالد حضرت
 ایشان رحمہ اللہ انفاس بشارت اساس و حق حضرت ایشان فرمودہ
 حضرت ایشان ہفت ہشت سالہ بودہ اند کہ شیخ کمال از جہان انتقال
 نمودہ حلیہ مبارکہ شیخ را بخصوصہا بنجا طر عا طر داشتند و آن خانہ کہ
 مصحوب والد بزرگوار خود در خدمت شیخ آنجا شستہ بودند نیز با پدر ایشان

بود با بجمه چون حضرت ایشان بدستان شده اند باندک روز حفظ قرآن
 نموده تحصیل علوم نزد والد خویش مشغول گشته اند و بچند روزه توجه نفعی
 تمام روی داده چنانکه سخنان دقیق را علمای تحقیق می فرموده اند و بعضی
 مواضع کتب دقیقه عبارات دلکش کثاده مشکلات را تحریر می فرموده بیشتر
 علوم را نزد پدر بزرگوار خود و اندک را پیش بعضی علمای کبار آن روزگار
 گذرانده اند و بسیار کتب نیز رفته نزد مولانا می محقق مولانا کمال کشمیری
 رحمه الله که از مخول و انشوران متورع بود بعضی کتب مشکله را چون عضدی
 و امثال خوانده اند و بعضی کتب احادیث را نزد شیخ یعقوب کشمیری علیه الرحمة
 گذرانده بودند و این شیخ یعقوب از خلفای بزرگ شیخ معظم و قطب مکرّم
 شیخ حسین خوارزمی کبروی قدس سرها بود و در حریم محترمین زاو هما الله
 شرفانزد کبار می شنید آنچه تصحیح حدیث نموده بود و نیز حضرت ایشان اجازت
 تفسیر واحدی را با جمیع مؤلفاتش چون بسیط و وسیط و اسباب نزول و نیز
 تفسیر مضیای و را با جمیع مصنفاتش چون منهاج الوصول و غایة القصدی و غیرها
 و صحیح بخاری را با جمیع مؤلفات او چون ثلثات و ادب مفرد و افعال العباد
 و تاریخ و غیر ذلک و مشکوٰۃ تبریزی و شمائل ترمذی و جامع مغیر سیوطی و
 قصیده برده شیخ سعید بصری و حدیث مسلسله را که عنقریب مع الاسناد
 بیاید از عالم ربانی قاضی بهلول بدخشانی رحمه الله که وایت و اجازت
 یافته بودند و قاضی مذکور اجازت این کتب فرموده را با آن حدیث مسلسل
 از شیخ معظم عبدالرحمن بن محمد شسته که او ابامی او دوران بلا و معظّم از کبار
 محدثین بوده اند و خانه ایشان اباعبّی بیت حدیث چون بیان اسناد به کتب
 درین اوراق به تطویل می انجامد ازین میان اسناد اجازت مشکوٰۃ را با سند

حديث مسلسل تجريري أو ما الحديث المسلسل بالاولية قال الشيخ عبد الرحمن
 بن فهد سمعته من لفظ سيدي والدي عبد القادر بن عبد العزيز بن فهد
 وهو اول حديث سمعته منه قال حدثني به جدي الحافظ الرحلة نعم الدين محمد
 بن فهد الهاشمي العلوي وهو اول حديث سمعته منه قال حدثني به
 جمع من المشائخ الاعلام اجلهم العلامة برهان الدين الانباسي سماعاً من
 لفظ قاضي القضاة ابو الحامد المطري بقرايتي عليه بالحرم الشريف المكة في
 اول حديث سمعته منهما قال اخبرنا به الخطيب صدر الدين ابو الفتح محمد بن المبرك
 قال الانباسي وهو اول حديث سمعته منه وقال المطري وهو اول حديث
 رويته عنه قال اخبرنا به الشيخ نجيب الدين عبد اللطيف الحاراني وهو اول حديث
 سمعته منه قال اخبرنا به الحافظ ابو الفرج ابن الجوزي وهو اول حديث
 سمعته منه قال اخبرنا به ابو سعيد اسماعيل بن ابي صالح النشاوري
 هو اول حديث سمعته منه قال اخبرنا به ابو صالح احمد بن عبد الملك
 المؤذن وهو اول حديث سمعته منه قال حدثنا به ابو طاهر محمد بن
 حمس الزمادلي وهو اول حديث سمعته منه قال حدثنا به ابو طاهر احمد
 البزاز وهو اول حديث سمعته منه قال حدثنا به عبد الرحمان بن بشير
 ابن الحكيم الصدري وهو اول حديث سمعته منه قال حدثنا به
 سفيان بن عيسى وهو اول حديث سمعته من سفيان بن عمرو بن دينار
 عن ابي قابوس مولى عبد الله بن عمرو بن العاص عن عبد الله بن عمرو
 بن العاص رضي الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
 قال للراحمون يرحمهم الرحمن تبارك وتعالى ارحموا من في الارض
 يرحمكم من في السماء اما اسنا وشكوة المصاحح كتاب بيت قياس يدكر كتب

حدیث مذکورہ متداول و مشہور و باجائزت و اسناد محتاج تر از دیگر کتب حدیث
 و وسایط اسناد بہ مؤلفش کمتر از وسایط کتب دیگر نیست کہ ذکر می یابد از
 حضرت ایشان ما قدس سرہ تا شیخ غزالدین بن فہد ہمان شدست کہ در حدیث
 گذشتہ محرکشت لیکن شیخ غزالدین بن فہد مشکوٰۃ را ہم از شیخ تقی الدین بن
 فہد الهاشمی جازہ وارد و ہم از شیخ الاسلام بن حجر العسقلانی رحمہما اللہ قال
 الشیخ تقی الدین اخبارنا بہ عالیاً الشیخ الامام شرف الدین عبدالرحیم بن
 عبدالکریم الحرہمی قال اخبارنا بہ العلامہ امام الدین علی بن مبارک شاہ
 الصدیقی الساجی عرف بخواجه و قال لشیخ الاسلام ابن حجر اخبارنا بہ العلامہ
 البغوی قاضی القضاہ المجاہد بن محمد بن یعقوب بلغیر و نرا بادی لشیرازی الصدیق
 الشافعی قال اخبارنا بہ الحافظ جلال الدین حسین و الحجۃ الہما شمس الدین
 المقدسی قالوا الصدیقی الساجی اخبارنا بہ مؤلفہ ناصر السنہ ابو عبد اللہ محمد
 بن عبد اللہ الخطیب قال الساجی قرأہ و اجازتہ قال الاخران اذنا فقط بعد از اخذ
 این اجازت حضرت ایشان فرمودند کہ محسوس گردید کہ مرا داخل طبقہ محدثین
 کردند و حضرت ایشان قدس سرہ از غایت کرم باین راقم محمد الهاشمی بن
 محمد القاسم البنمالی البغدستانی عفی عنہما اجازت دادند این کتب مذکورہ را با حدیث
 مسطور در اول شہر جب سند ہزاروسی و ستہ در بلدہ سرہند اکبر شد علی
 ذلک بعد از استماع بندہ حدیث مسلسل مذکور را از حضرت ایشان جناب
 محدوم مزادہ جامع الفنون حدیث العیون خواجہ محمد سعید سلمہ شد بہ نکتہ نریما
 اشارہ نمودند و آن این بود کہ فرمودند در وصول حدیث رحم و یرحم مسلسل
 با لاویۃ بحضرت ایشان ایامی ست بانچہ آنحضرت در مکتوبی از مکاتیب
 در فرہامی و وحشی از مرتبہ و معاملہ خود اشارہ نموده اند ہم من ہم چون حضرت

ایشان از استفاوه معلوم معقول و منقول و فروع و اصول فارغ شده اند
 رخت بپسند افاده کشیده اند و در تمام طلبه علوم را از برکات خویش بهره ور
 گردانیده و بعضی رسائل شریفه تباری و بفارسی در غایت بلاغت و فصاحت
 تصنیف فرموده که از آن جمله است رساله تمهیدیه و رساله رد مذاهب شیعه شنیعه
 با آنکه در آن اوقات ارباب تشیع در آن بلاد در غایت حشمت و جاه بودند و
 سلطان تقرب تمام داشتند و سلطان نیز بدین و ارباب دین در نهایت
 عداوت بود لیکن از جوش غیرت اسلام که حضرت ایشان را حضرت حق سبحانه
 عطا فرموده بود ملاحظه این و آن در خاطرشان خطور نمی بود و از آن راه که
 ابوالفضل مشهور را با اهل فضل سری بود و فضلا را بضرورت لازمه بوسه
 آمد شد می شد حضرت ایشان هم در آن وقت مکرر مجلس او در آمده بودند
 و وی بر وفور فضائل کثیره ایشان اطلاع یافته رعایتها می نموده چنانکه
 یکی از تلامذه او با این فقره گفت وقتی یکی از آشنایان خود کلمه چند فرست
 می نمود آن جا به تقریب نقلی که از حضرت شیخ شنوده بود فقرات کثیره در تو
 شیخ تو بقلم آورد دیگر می از صاحبان او گفت روزی که حضور شیخ تو در
 مجلس وی حاضر بود وی زبان بتوصیف فلاسفه و علوم ایشان کشود و در آن
 مبالغه فراوان نمود چنانکه عائد می شد بتو بهین علمای دین حضرت شیخ تو
 سلمه الله از جنون اسلام تحمل نیاست نمود و فرمود که امام غزالی قدس الله
 سره العالی در رساله شریفه مستقذ عن الضلال برکاشته است که از علومی که
 فلاسفه خود را واضح آن میدانند آنچه بکاری می آید چون همیست و نجوم و
 حکمت و طب آنرا از کتب انبیاء ما تقدم و کلام ایشانان سرفه نموده اند
 و آنچه زاده طبع ایشان است چون ریاضی و امثال کجه کار دین می آید

ابو الفضل چون این شبند و متغیر شد و گفت غزالی نام مقبول گفت حضرت شیخ
 تو نیز از استماع این حروف او متغیر شده از مجلس او برخاستند و وقت برخاستن
 فرمودند اگر ذوق صحبت ما اهل علم و ادبی ازین حرفهای دور از ادب زبان
 باز دار و بر رفتند و چند روز بمجلس او حاضر نشدند تا او خود کس فرستاده و
 معذرت خواسته طلب نمود و نیز روزی حضرت ایشان بمنزل ابو الفیض
 بر او را آورده اند که در تحریر تفسیر غیر معجمه بوده چون ایشان را دیده خوش
 گشته و گفته خوب رسیدید موصی از تفسیر پیش آمده که آن را به حروف
 غیر معجمه تاویل و تفسیر نمودن متعسر شده من و ماغ بسیار سوختم اما عبارت
 و نحوه بدست نیامد حضرت ایشان بآنکه عبارات بی نقطه و وزیده بودند در
 ساعت مطالب کثیره صفحه در کمال بلاغت بزرگداشتند که فیضی در حیرت نیست
 و مطالب از تحریر این حکایت آنست که آثار حمیت و غیرت ایشان همدران
 ایام که بسلوک طریق صوفیه در آمده بودند بر این قسم مردم چنان بود و صحبت و
 همیت ایشان بر آنها چنین در عنوان رساله روشیه که در آن ایام مرقوم شده
 نگارش نموده اند که چون در آن اثنا رساله که شیعه در وقت محاصره مشهد
 عبداللہ خان اوزبک نموده بود و بعضی ماوراء النہر نوشته بودند در جواب
 رساله آنها که در باب تکفیر شیعه و اباحت قتل آنها اموال ایشان مسلمانان
 بود باین حقیر قلیل البضاعت رسید که حاصلش بعد طی مقدمات ابله فریب
 تکفیر خلفای ثلاث رضی اللہ عنہم و ذم و تشنیع حضرت عایشه صدیقہ
 رضی اللہ تعالی عنہا سه ترسم این قوم که بر درویشان می خندند و در سر کار
 خرابات کنند ایمان را بخاطر فائز قرار یافت که در حل شبهات و اہم
 اینها و تحقیق مذہب فرقه ناجیه رساله نوشته آید تا ساوہ لوحی از مقدمات

فرخنده آن در غلط نیفتد و از صراط مستقیم منحرف نگردد و حضرت نجس توفیق
 سبحانه والله المستعان و علیه التکلان و بعضی از طالبه شیعه که متر و داین حد
 بودند باین مقدمات افتخار و مباهاات می نمودند و در مجالس امر و سلاطین این
 مغالطات شهرت می دادند و این حقیر در هر مجلس و معرکه مشافهت بمقدمات
 مستقوله و منقوله رو آنها می کرد و بر غلطها سے صریحاً ایشان را اطلاع میداد
 اما حمیت اسلام و رک فاروقیم باین قدر و الزام کفایت نکرد و سوزش
 سینیه بے کینه تشفی نیافت و بنحاطر فایز قرار یافت که اظهار مغایرت
 ایشان و ابطال متاع عام به بحث انتهی کلامه در آن ایام که ایشان با گره
 تشریف برده بودند چون مدتی بران گذشته والد ماجد ایشان
 از شوق دیدار این فرزند فرشته مانند با وجود کبر سن و بعد مسافت با گره
 آمده اند یکی از فضلا سے آن یار زیارت ایشان آمده پرسید که باعث
 این تصدیح چه بود فرمودند شوق ملاقات فرزند و لبند شیخ احمد سلمه
 چون وی را بنا بر بعضی ضروریات نزد ما آمدن میسر نبوده ما آمدیم ع
 یوسف نزد کنعان یعقوب برون آید چون والد ماجد ایشان را ایشان
 الفت تمام بوده و از جان غریخ خود غریز تر می داشته اند و همیشه
 به صحبت ایشان مشغول بوده اند و قایق علوم دینی و اسرار
 یقینی در میان می آورده اند حضرت ایشان نیز بعد از آن سفر مذکور
 بوطن مراجعت نموده ملتزم خدمت و صحبت والد بزرگوار شده اند و یکی
 اقتباس انوار آن بزرگوار عالی مقدار گردیده و فوائد باطنیه کثیره از
 ایشان دیده چنانکه خود در رسائل و مکاتیب تصریح بان نموده اند
 از آن جمله است آنکه در فقره نخستین از رساله مبدؤ و معاد نوشته اند که

این درویش را پایه نسبت فرویت ازیدر بزرگوار خود حاصل شده بود و پدید
 بزرگوار او را از غزیری که جذبه قومی دانستند و به خوارق مشهور بودند
 بدست آمده بود و نیز این درویش را توفیق عبادت نافله خصوصاً
 ادای صلوة نافله مدوی ازیدرومی ست و پدید بزرگوار او را این
 سعادت از شیخ خود که در سلسله چشتیه بوده اند حاصل شده بود و انتی
 مراد حضرت ایشان از ان غزیر کثیرا جذبه و اسخوارق شیخ کمال قادری
 مذکور است و از غزیر دیگر که در سلسله چشتیه فرموده اند شیخ عبدالقدوس
 مذکور همما الله سبحانه و حضرت ایشان بی واسطه والد بزرگوار ازین
 آن انظار حضرت شاه کمال که در طفولیت دیده کرده اند بهر باب نسبت
 قادریه یافته بودند و بعد از مراجعت از خدمت شریف حضرت خواجه
 بابی باشد قدس سره بایشان خرقة و نسبت کامله اجازه از روحانیت
 حضرت شیخ کمال مذکور نیز رسیده و بیان این قضیه یعنی حصول
 خرقة و نسبت تمام و اجازت آنکه خدمت شاه سکندر که نیره حضرت
 شیخ کمال بود و نائب مناب ذوالکمال آن بزرگ دین روزیکه حضرت
 ایشان در حلقه مراقبه با یاران نشسته بودند از کتفل آمده خرقة مشبهه که
 حضرت شاه کمال را بردوش حضرت ایشان نهاده چون حضرت ایشان
 چشم کشاده اند شاه را دیده اند به تواضع معانقه نموده اند شاه گفت چند
 مرتبه می شود که در معامله از حضرت جد خود شاه کمال ماسور می شوم که
 خرقة مرا به سلطان که حضرت شما باشید برسان بان که مرا مشکل بود
 خرقة متبرکه ایشان را از خانه بر آوردن باز بگس و اودن لیکن چون تباکید
 ماسور شدم ناچار امثال من نمودم حضرت ایشان آن خرقة را پوشیده

حضرت با جفا این مد حاصل
 زن غنی بیت
 حضرت از والدین
 حضرت از والدین
 حضرت از والدین

حضرت از والدین
 حضرت از والدین
 حضرت از والدین

بجای

بگرم آوردن رفتند بعد از مدتی که بیرون آمدند به بعضی محرمان اسرار
گفتند که بعد از پوشیدن خرقه حضرت شاه کمال قضیه عجیب رو داده
و آن اینست که خون خرقه را پوشیدم حضرت شیخ ابن و الا بن سید عبد القادر
جیلانی را رضی الله عنه دیدم که با خلفای کبار خود تا حضرت شیخ کمال رحمهم الله
حاضر شدند غوث ربانی دل مراد تصرف خود آوردند بانوار و اسرار نسبتها
خاصه خود منور گردانیدند و من غرق بجه آن انوار و احوال گشتم و در غیوهی
آن دریا در آمدم چون چند ساعت برین معامله رفت هم در غلجبات آن
احوال ناگاه بروم خطور نمود که تو مرتبای اکابر نقشبندیه بودی و ملاک
امر تو نسبتهای آن بزرگان بود اکنون این صورت گرفت بجز این
خطور دیدم که مشایخ سلسله شریفه نقشبندیه و خواجه جهان خواجه عبد الحق
تا حضرت شیخ ما خواجه باقی باشند قدس الله اسرارهم در رسیدند بر کار
من در مشاجره افتادند اکابر نقشبندیه قدس الله اسرارهم فرمودند
که این مرتبای ماست و از تربیت ما بذوق و حال و کمال و اکمال رسیده
شمارا باو چه دخل است اکابر قادیانیه رحمهم الله گفتند و طفولیت ما را با او
نظر کرده و چاشنی از خوان نعمت ما را بوده و اکنون نیز خرقه ما پوشیده
ه ز بهر آن بت چون شمع و چون گل گرفته جنگ با پروانه طبل و درین
مباحثه بودند که جماعت از مشایخ کبرویه و حشمتیه رحمهم الله در رسیدند
و مصالحه نمودند بعد از آن حظ وافر و نصیب کامل از نسبتین شریفین
در باطن خود یافتیم لاجرم حضرت ایشان بطریق ندرت از سلسله قادیانیه
نیز مرید می گرفتند و شجره آن مشایخ می دادند و کلاه و دامنی نیز
و اگر طالبی از آن سلسله ذکر طلب می نمود تعلیمش میکردند و به نسبت

حضرت شیخ کمال
رحمهم الله
سبحان الله
حضرت ابن سید عبد القادر
رحمهم الله
سبحان الله
خواجه جهان
خواجه عبد الحق
رحمهم الله
سبحان الله
خواجه قادیانیه
رحمهم الله
سبحان الله
خواجه کبرویه
خواجه حشمتیه
رحمهم الله
سبحان الله
خواجه قادیانیه
خواجه کبرویه
خواجه حشمتیه
رحمهم الله
سبحان الله

آنها تربیت می نمودند روزی یکی از طالبان صادق از ایشان التماس ذوق و
نسبت طریقه شریفه قادریه نمود ایشان فرمودند که اکثر به صحبت و خدمت حاضر
می شده باش آن طالب حاضر شد حضرت ایشان خود را به نسبت
آن بزرگان داشته افاضه احوال برومی نمودند چون دو سه روز برین
گذشت اجله اصحاب ایشان که ریزه چینیان خوان لغت نقشبندی بودند
در احوال خود بستگی دیدند و یکی از ایشان ناچار از دل تنگی آمده قبض احوال
را بعرض رسانید که خود را درین دو سه روز نسبت خود بیگانه می یابم تا چه تقصیر
از ما رفته باشد دیگر نیز آمده مثل او معروض داشت حضرت ایشان بهم
نمودند و فرمودند هیچ تقصیر از شما بوقوع نیامده بل سزا این بستگی نسبت
که شما از ما اقتباس انوار نسبت اکابر نقشبندیه رضی الله عنهم نمیاید و ما
درین دو سه روز خود را جهت افاضت طالبی از طالبان نسبت و تادیه
بران نسبت میداریم و در یکچه القای آن را کثوره ایم ناچار شما که بان مناسبتی
ندارید معطل مانده اید و متخلل گشته باز چون سیر ما به نسبت اکابر خواجگان
رجوع نماید بستگی شما بکشاید و همچنان بود که فرمودند و نیز حضرت ایشان
در سلسله شریفه پیشینه اجازت ارشاد از پدربزرگوار خود داشتند و از
راه کمال تقوی و التزام متابعت سنت سنییه علی مصدرها الصلوة
والتحیة از سر و دو تو اجد و غیرها که مرسوم این سلسله عالییه است جهت از
می فرمودند با بجمله از پدربزرگوار خود استفاضهای کثیره نموده و پیش
از آنکه به خدمت حضرت خواججه باقی باشد قدس ستره مشرف گردند
در خدمت والد ماجد همواره در وطن بکار باطن و درس علوم ظاهری
می گذرانیده و با وجود آن که خاطر عاطر ایشان مانع سفر حجاز بوده رعایت

هفتاد و پنج صدمه سلسله قادریه
مکتوبه حضرت خواججه

خدمت حضرت والد را از وطن بیخ جانمی رفته اند هم درین ایام وقتی
ایشان را ضعف قوی روی داده بود از مشاهده غلبات ضعف ایشان
والده مخدوم زاده های عالی شان را بے آرامی روی نموده است و صبر
کرده اند و در کت نماز حاجت گذارده بگری روی نیاز بزحاک نهادند بود
دران گریه ایشان را خواب در رفته بود دران خواب دیده اند که قائل میگویی
خاطر جمع وار که ما را باین مرد کارهای عظیم فراموش است که هنوز از هزار کی
نظور نیامده لاجرم حضرت ایشان بزودی از ان بیماری شفا یافته اند و بعد
از چند گاه از ان قضیه سخن مست حضرت خواجه شتافته و آن علم اتم را با حوال
اکمل هم آغوش گردانیده اند و آن جدول احوال سابق را بقایم کمال و
و اکمال رسانیده ناورد زمان و قطب و دوران و پناه جهانیان گشته اند چه
و فصل خطاب حضرت قدوة الاولیاء خواجه محمد با ساو که کت و کتب دیگر
اکابر محققین رضی الله عنهم اجمعین و در بیان کریمه انما نخشے الله من عباده العلماء
فکر یافته که علماء گروه اند بعضی بعلم ظاهر عالم اند و بعضی بعلم باطن و برخی هم
بعلم باطن و هم بعلم ظاهر و این قسم ثالث کس ناورد بود اگر در هر قرنی یکے هم باشد
برکت او بمشرق و مغرب رسد و قطب وقت او بود و عالمیان و پناه دولت
او باشند انتی کلام الشریف فصل سوم در بیان وصول حضرت ایشان
بشرق صحبت پیر بزرگوار ایشان خواجه باقی با الله رحما الله و ازین تربیت
و انظار آن قدوة الاخبار بذروه کمال و اکمال رسیدن قبلین سطوب با جمال
ایمانی رفت که حضرت ایشان را همیشه شوق طواف بیت الله و زیارت
روضه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بے آرام میداشت لیکن چون
والد متبرک ایشان با کبر سن بر مسند حیات بودند ایشان را از خدمت والد

عاجز بنظر
بجایان الله

و دوری گزیدن پسندیده نمی نمود تا آنکه در سنه سبع بعد الالف الهجری آن بزرگوار
 سال و حال و قال بسرا کے باقی انتقال فرمود بعد از انتقال بزرگوار به
 بہشت حضرت ایشان در سال ہزار و بہشت توجہ سفر سعادت اثر شیرب و بطحا
 شدند چون بدار الاولیاء کے وہلی رسیدند یکے از فضلاء مولانا حسن کشمیری
 کہ آشنا کے ایشان و از مخلصان حضرت باقی بالشد بودہ حضرت ایشان را
 دلالت بدریافت نمودہ و گفتہ امروز از سلسلہ علیہ نقشبندیہ بخینین گوہر کے بچہ
 سو کے این دیار آمدہ کہ طلاب از یک نظرش آن یابند کہ از اربعینات شکار
 و ریاضات متواترہ نباید سہ آنکہ تیر بز دید یک نظر شمس دین پسخرہ کند
 بردہ طعنہ زند بر چلہ چنانکہ آن عالی حضرت بان عزیز بعد از جلوس بر سر سر
 اکمال و ارشاد و شکر دلالت باین نعمت عظمی و ضمن مکتوت نگارش فرمودہ اند
 نیست فقیر و ادائے شکر نعمت دلالت شما اعتراف بقصور و اردو در مکافات
 آن احسان شما معترف بعجز این ہمہ کار و بار بینی بر آن نعمت است و این
 دید و داد مر بوط بان احسان بحس توسط شما آن دادہ اند کہ کم کے دیدہ است
 و بین تو سل شما آن بخشیدہ اند کہ کم کے چٹ پیدہ از خواص عطا یا آنقدر
 عطا فرمودہ اند کہ اکثرے را از عموم عطا یا آن مقدار میر نشدہ است
 احوال و مقامات و اذواق و مواجید و علوم و معارف و تجلیات و ظہورات
 ہمہ از بہتہاے راہ عروج ساختہ بنازل وصول رسانیدہ اند لفظ قرب و وصل
 از تنگی میدان عبارت اختیار کردہ است و الا فلا قرب ثمة و لا وصول و لا عبارت
 و لا اشارت و لا شہود و لا حلول و لا اتحاد و لا کیف و لا این و لا زمان و لا مکان و لا
 احاطت و لا سر بیان و لا علم و لا معرفت و لا جہل و لا حیوۃ و لا جویم من از ان مرغی نشا
 کہ با عتقا بود ہم آشیانہ در عتقا ہست نامی پیش مردم ہر مرغ من بود آن نام ہم کہ

چون اظهار این احسانهاے خداوندی جل سلطانہ کہ در عالم اسباب ظهور آن
 مرتب بر آن نعمت شما بوده متضمن شکر نعمت شما بوده است در ضمن چند فقره مندرج
 ساخته بقید کتابت در آورده بود که لحنی از شکر آن نعمت شما و ایا بدو چون حضرت
 ایشان از والد ماجد خود نیز وصافی سلسله نقشبندیه و اهل آن شنیده بودند
 و همواره مشاهده اشواق والد بزرگوار خود باین طریق و اهل آن می نمودند و خود
 هم در رسائل ایشان شیوه نازنین ایشان را دیده و ایضا آنحضرت را مناسبت
 و مجاست باین نسبت و علواستعداد و قابلیت بروجه اکمل بود بشوق تمام
 متوجه دریافت حضرت خواجه شدند گفتند توشه این راه حجاز به از آن
 چه باشد که ازین مقدار ذکر و مراقبه این عزیزان را اخذ نموده بران باشم
 سه بگیریم زاد و این سراغ هزار شورابه اشک و زرق قرص داغ و چون رفته
 بدستبوس حضرت خواجه مشرف شده اند حضرت خواجه بشاشت و مهربانی
 بسیار نموده از اراده و قصد ایشان پرسیده اند عرضی که در پیش داد
 اند بمرصن رسانیده اند با آنکه شیوه مرضیه حضرت خواجه نبوده که
 کسی را از طلب نفس نفیس دلالت بر اخذ طریقه از خود و التزام صحبت
 خویش نمایند یا از مثل این سفر متبرک بسکونت خالقاه خود اشارت
 فرمایند اما از آنجا که نظر عالی بر استعداد بلند و قابلیت ارجمند این
 شاهباز بلند پرواز افتاده بودند آرام شده از عادت خویش تجاوز
 نموده فرموده اند هر چند اراده سفر مبارک در پیش دارم اما چند روز
 میتوان بقصر صحبت داشت لا اقل ماهی یا هفته چه مانع است حسب
 الامر اختیار بودن هفته نموده در آن هفته بلازمست آن ماه دو هفته
 میرسیده اند دور وزی نرفته بود که از آثار صرف و کشتش حضرت

خواجہ عالی مقدر شوق انابت و اخذ طریقیہ حضرت خواجگان بزرگوار حضرت
 ایشان استیلا نموده آنرا بحضرت خواجہ معروض داشتند چون حضرت
 خواجہ شنیده اندک استخاره جانپن بوقوع انجامد یا چنانکه شیوہ
 نازنین حضرت خواجہ بوده نازک و تاملی در میان آید ایشان را در خلوت
 طلبیده بزرگ دل دلالت نموده اند و توجہات عالیہ بکار برده کہ ہمدران
 لحظہ دل حق منزل ایشان بزرگ گویا شدہ و آرام و صلاح و التذاد
 تمام روئے نموده و یونانیو گابل انا فانا ترقیات عالیہ و عروجات متعالیہ
 بظہور می پوست تا دیده اند آنچه دیدہ اند کما تجی بیانہ من کلامہ شوق
 طواف خانہ کعبہ میشدند در اثناء راہ وصول بصاحب خانہ میسر شد
 بر اسے در بوزہ ضیاء از روضہ منورہ مصطفی صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم
 میفرستند در میان سفر اقباس النوار ساکن آن روضہ مطہرہ محصل گشت
 بعد از چند گاہ و زازین معاملہ چون حضرت خواجہ قدس سرہ آثار شد
 و رشادہ تہر شد بلند استعدا و دیدہ اند در یکے از خلوات با ظہار
 و قاتقے کہ پیش از ان بچند سال بیشتر بعلو حال و بکمال و اکمال حضرت
 ایشان معاینہ کردہ بودند زبان کشودہ اند و یکے از آنها این بودہ کہ
 فرمودہ اند چون حضرت مخدوم مامولانا کے بزرگ خواجگے اعلیٰ کے
 قدس سرہ مارا امر کردند کہ بہند و ستان شوتا این سلسلہ شریفہ را بجا
 از تور و ابجے پدیدار کرد و ما خود را شایان این معنی ندیدہ تو اضع نمودیم
 ایشان امر باستخارہ کردند در ان استخارہ دیدیم کہ گویا طوطی بر سر شاخی
 نشستہ و ما در دل خود نیت کردیم کہ اگر ان طوطے از ان شاخ آمدہ بر دست
 ما بنشیند پس مارا کشا پیشا در ان سفر روئے خواہد نمود بجز این خطور ان

طوطی پرواز نموده آمده بر دست ما بنشست و ما آب دهان خود در سفار او میگویم
 و آن طوطی در دهان من شکر رحمت و فردا سے آن شب این واقعه را چون
 بفر حضرت مولانا خواجگی قدس سره رساندم فرمودند که طوطی جانور هندی است
 در هندوستان از دامان شمع عزیز سے بوجو و آید که خالے از و سنور گرد و شمارا
 نیز از و سے بهره رسد و این را اشارت بحال ایشان داشته اند و واقعه
 دیگر آن بوده که فرموده اند که چون شهر سرت شمار رسیدیم در واقعه نمودند
 که تو در جوار قطب فرود آمده و از جایه آن قطب نیز آگاه گردانیدند صباح
 آن روز بدریافت در و ایشان و گوشه نشینان آن بلده فقیم جماعه را که دیدیم
 نه ایشان را بر آن جایه یافتیم و نه آثار و حالت قطبیت از هیچ یک معاینه
 نمودیم گفتیم شاید که از اهل شهر قابلیت این معنی داشته باشد که بعد ازین
 بظهور آید همان روز که شمارا دیدیم همه حلیه شمارا موافق یافتیم و هم نشان آن
 قابلیت در شما مشهود گشت و نیز دیده شد که ما چراغ عظیم افروخته و مشاهد
 می شد که ساعت بساعت نور آن چراغ افزون میگشت نیز مشهود میگردد که
 مردم از آن چراغ پاکیزه افروخته اند که چون بنواحه سرت رسیدیم و شت
 و صحرا سے آنجا را پر از مشعل دیدیم این را نیز اشارت بمعامله شما میدانیم با جمله
 آنچه در دو سه ماه بعنایت اللہ ازین نظر و تربیت خواجہ باقی باللہ در حق حضرت
 ایشان بظهور رسیده فلم زبان و زبان فسلم از تقریر و تحریر آن قاصر
 است بحمل از آن که ہم حضرت ایشان خود بتقریب تحریر طالع بوبے
 بر نگاشته اند تبرکاً ایراد نموده می آید القليل يدل على الكثير و آن نسبت
 این در ویش را چون موس این راه پیدا شد عنایت خداوندی جل
 و علا باد می کار او گشته بخدمت ولایت پناه حقیقت آگاه باومی طریق

اندر سراج النہایت فی البدایت والے السبیل الموصل الی درجات الولاية ^{الدين} موید
 الرضی شیعنا واما منّا محمد الباقری قدس اللہ تعالیٰ سرہ کہ یکے از خلفائے کبار
 خانوادہ حضرات اکابر نقشبندیہ قدس اللہ تعالیٰ اسرار ہم بودہ اندر سائید
 وایشان این درویش را ذکر اسم ذات جل سلطانہ تعلیم نمودند و بطریق معهود
 توجہ نمودند تا التذاذ تمام در من پیدا شد و از کمال شوق گیر دست داد و بعد از یک
 روز کیفیت بخود می یک در پامی محیط میدیدم و صور و اشکال عالم را در رنگ
 سایہ در ان دریائے یافتم و این بخود می رفتہ رفتہ استیلا پیدا کرد و بہ
 استداد کشید و گاہے تا یک پھر روز میکشید گاہے تا دو پھر و در بعضی
 اوقات استیعاب شب مینمود و چون این قضیہ را بحضرت ایشان رسانیدم
 فرمودند نحوے از فنا حاصل شدہ است و از ذکر گفتن منع فرمودند و بگاہے
 ان آگاہی اُم نمودند بعد از دو روز مرافقائے مصطلح حاصل شد بعضی رسانیدم
 فرمودند بکار خود مشغول باش بعد از ان فنا کے فنا حاصل شد چون بعضی
 رسانیدم فرمودند کہ تمام عالم را یکے می بینی و متصل واحد میانی عرض کردم
 کہ بلے فرمودند کہ معتبر در فنا کے فنا است کہ با وجود و بدان اتصال مشغول
 حاصل شود در بہان شب فنا بین صفت حاصل شد بعضی رسانیدم
 و حالتے کہ بعد از فنا حاصل شدہ بود نیز بعضی رسانیدم و گفتم کہ من علم خود
 را نسبت بحق سبحانہ حضور می سے یا ہم بعد از ان نور کے کہ محیط ہمہ اشیا
 ظاہر گشت و من آنرا حق دانستم جل و علا و آن نور رنگ سیاہ داشت
 بعضی رسانیدم فرمودند کہ این انبساط کہ در ان نور می نماید در علم است
 بواسطہ تعلق ذات جل شانہ با شیا کے متعددہ کہ در بالا و پست واقع
 شدہ اند منبسط می نماید نفی انبساط باید کرد و بعد از ان آن نور سیاہ منبسط و

بالبیان

کہ نزد این اکابر معتبر است و صبی بغیبت رو نمود و در ان میخوردی

بانقباض آورد و تنگ شدن گرفت تا آنکه نقطه کشید فرمودند آن نقطه را هم
 باید نفی کرد و بحیرت آمد همچنان کردم آن نقطه مو هو هم از میان نایل شد و
 بحیرت اینجا مید که در آن موطن شهود حق سبحانه خود بخود است چون بعرض رسانید
 فرمودند که همین حضور حضور نقش بندیه است و نسبت نقش بندیه عبارت ازین
 حضور است و این حضور ب غیبت نیز میگویند و اندراج نهایت
 و در بدایت و ریچ موطن صورت می بندد و حصول این نسبت مرطالب درین
 طریق در رنگ اخذ کردن طالب است و سلاسل دیگر افکار و او را از پیر تا
 بر آن عمل نماید و ب مقصود بروع قیاس کن رنگستان من بسیار
 و این در و لیش را این نسبت عزیز الوجود بعد از دو ماه و چند روز از
 ابتداء زمان تعلیم ذکر حاصل شده بود و بعد از تحقق شدن این
 نسبت فنا و دیگر که آنرا فنا حقیقی میگویند حاصل گشت اول را
 انقدر وسعت پیدا شد که تمام عالم را از عرش تا مرکز زمین در جنب
 آن وسعت مقدار خرد که قدری بود بعد از آن خود را و هر فرد عالم بلکه
 هر ذره را حق میدیدم جل و علا بعد از آن هر ذره عالم را فردی فردی عین
 خود دیدم و خود را بلکه هر ذره را انقدر منبسط و وسیع دیدم که تمام عالم را
 بلکه اصناف عالم را در آن گنجایش باشد بلکه خود را و هر ذره را نور
 یافتم منبسط که در هر ذره ساریست و صورت و اشکال عالم در آن نور مضمحل و متلا
 بعد از آن خود را بلکه هر ذره را مقوم تمام عالم یافتم چون بعرض رسانیدم
 فرمودند که مرتبه حق یقین در توحید همین است و جمع الجمع عبارت
 ازین مقام است بعد از آن صورت و اشکال عالم را چنانکه اول حق بیایم
 این زمان مو هو هم یافتم بنهایت حیرت دست داد درین اشاع عبارت حضور

که از پدر بزرگوار علیه الرحمۃ شنبه بودم بیا و آمد که فرموده است ان شئت
 قلت انه اے العالم حق ان شئت انه خلق وان شئت قلت انه حق ^{قلت} وجه
 وخلق من وجه وان شئت قلت با کجیة بعد التمییز بینہما این عبارت الجمل
 مسکن آن اضطراب گشت بعد از ان در ملازمت ایشان رفقه عرض
 حال خود کردم فرمودند که هنوز حضور تو صاف نشده است بکار خود مشغول باش
 تا تمیز موجود از موهوم ظاهر شود عبارت فصوص را که شعر بعد تمیز بود خواندم
 فرمودند که شیخ بیان حال کامل نکرده است عدم تمیز نسبت به بعضی ثابت
 است حسب الامر بکار خود مشغول گشتم حضرت حق سبحانه تعالی بحض توجه
 شریف حضرت ایشان بعد از دو روز تمیز در موجود و موهوم ظاهر برگردانید
 تا وجود حقیقی را از موهوم متخیل ممتاز یافتیم و صفات و افعال را نیز موهوم
 محض یافتیم و در خارج جز یک ذات موجود ندیدیم چون این حالت را برین
 اشرف رسانیدم فرمودند که مرتبه فرق بعد الجمع همین است و نهایت ستا
 اینجاست پیش ازین آنچه در نهاد استعداد هر کس نهاده اند ظاهر میشوند و این
 مرتبه را مشایخ طریقت مقام تکمیل گفته اند انتی کلامه الشریف و بعد ازین
 بیان دقایق علیه از واردات احوال شریفه بقلم محترم آورده اند که بخوانندگان
 مخفی نخواهد بود و این معاملات مذکوره عالیہ که سالکان ہر یک نسبت را در سالیان
 بدست آرند حضرت ایشانرا بسر محبوبی و مرادی در اندک فرصت بحصول پیوستہ
 و حضرت خواجہ قدس سرہ بارہا میفرمودہ اند کہ ایشان از محبوبان و مرادان
 اند و این سرعت سیر ایشان از ان است روزی چند از صحبت حضرت
 ایشان بان خواجہ عالیشان زرفتنہ بود کہ حضرت خواجہ سیکے از مخلصان
 مکتونے نوشتہ اند و اینجا نقلی فرمودہ کہ ہوشیخ احمد نام مردی است از

سرهند کثیر العلم و قوی العمل روزی چند فقیر با طمشست و خاست کرده عجب
 بسیار از روزگار اوقات او مشاهده نموده بان ماند که چرا غنی شود که عالمها
 از روشن کردن او احوال کماله او مرا بتیقین پیوسته و این شیخ
 مشار الیه برادران واقربا دار و همه مردم صالح و از طبقه علما چند را دعا گو
 ملازمت کرده از جواهر عالیہ دانسته استعداد های عجب دارند فرزندان
 آن شیخ که اطفال اند اسرار الهی اند با کلمه شجره طیبه اند انبتہ اللہ نباتا حسنا
 و فقرای باب اللہ و لہما عجب دارند انتہی کلامہ الصادق اللطیف
 این فقیر از زبان مبارک حضرت ایشان قدس اللہ سرہ شنودم کہ فرمودند
 ازان روز کہ در خدمت علیہ حضرت خواجہ خود قدس اللہ سرہ تعلیم طریقت
 گرفتیم مرا یہ یقین پیوست کہ عنقریب اللہ سبحانہ بخص کرم مرا بہنایہ این راہ
 خواهد رسانید ہر چند از راہ دید مقصور حال و اعمال نفسی این یقین می نمود
 صورت نمی بست و اکثر این بیت و روز بانم بودہ ازین نور کہ از تو
 بروم تافت بہ یقین دانم کہ آخر خواہست یافت بہ بعد از طے ادا کے این
 بیان حضرت ایشان بانک ار و نیاز مندے و استغراق تمام آب دیدہ
 کلمہ تجمید بر زبان شریف آوردند یکے از مخلصان حضرت ایشان
 از زبان مبارک ایشان نقل کرد کہ فرمودند در ابتدا سے احوال کہ مارا
 در خدمت خواجہ خود قدس سرہ رفتگیسا و نسبتہا بظہور رسیدہ بود
 حضرت خواجہ ما برادر طریقت ما شیخ تاج را فرمودہ بودند کہ احوال و وقایع
 بعضی پاران را شنودہ بعرض ایشان رساند لیکن احوال مرا ازان مستثنی
 گردانیدہ خودے پرسیدند لاجرم من نزد شیخ رفتہ چیزے نیکفتم تا روز
 شیخ بمن گفت کہ اے فلان ترا چیست کہ از احوال خود چیزے نیکوئی

من بتواضع رستم و کفتم احوال من شبابان استماع ایشان نیست شیخ ابرام نمود
 و گفت لا اقل واقعه اگر دیده باشی بگو اتفاقاً در آن نزدیک در یکی از
 وقایع دیده بودم که من متوجه شیخ تاج شدم و شیخ را تصرف نمودم چنانکه
 بخود شده افتاد چون الحاج شیخ را به تندی تمام در اظهار واقعه دیدم
 لاجرم از روی جذب این واقعه مذکور را بیان نمودم شیخ متغیر شده
 و هر دو خاموش ماندیم غرض از تحریر این حکایت ایمان است بهمت و الهی
 حضرت ایشان است از هدایت تا نهایت از بلندی همت و سب و فطرت
 و عمل و استعداد و قابلیت و کثرت علم و عبادت و وفور رعایت آداب پر
 رفیع المرتبه قدس سره بانکه ایام و فرصت رسیده اند بجای که
 رسیده اند و حضرت خواجه قدس سره بشکرانه آنکه حضرت حق سبحانه
 اینچنین مستر شدی و الا قابلیتی و افر فیضیلتی را که بصحبت ایشان رسانید
 و ازین نظر تربیت و برکات هدایت ایشان بحال و تکمیل و اصل گردانید
 محامد قوی و فعلی و حالی بجا آورده در ساعتی که مشتری از و کسب سعادت
 نماید حضرت ایشان را خلعت اجازه کامله پوشا میدند و بسرهند که وطن
 مالوف آنحضرت بود و رخصت فرمودند و جمعی از طالبان صادق خود را در
 خدمت ایشان تعیین نمودند پس حضرت ایشان بانتمهای فراوان
 بوطن بازگشتند چون بازگشتن شاهباز بلند سیر ابوسعید ابوالخیر از خدمت
 شیخ الاقطاب ابوالعباس قصاب قدس سره چنانکه خود فرموده باز آمدیم
 با صد هزار خلعت و فتوح آتیه و با م حضرت خواجه در آن بلده به تربیت طالبان
 حق پرداختند و در اندک مدت جم غفیر از سرچشمه فیوضات خویش شاداب
 ساختند و ایشان را این افاضات ناگهان از آنجا که بهمت و الهی آنحضرت

زبدة القلوب

مطلبه را جوایان بود که در وهم و فتنه اقلن قلیل از عارفان آید آن کثیر را قلیل از کمالات
 و از غلبه اندوه یافت آن مقصد والا مستر شد از او و داع نمود صحبت را نخواهند
 که بعزالت مبدل گردانند بعضی اصحاب غرض و ارباب غبطه آنرا شیوه دیگر برین
 حضرت خواجه قدس سره رسانیدند چون این معنی معلوم حضرت ایشان شد این غرض
 را به پیروزگار مرسل داشتند هو از آن روز که از ملازمت برآمده بود بواسطه
 میل بفقو الفوق بمقام ارشاد چندانی مناسبت ندارد و چندگاه خود به
 آن بود که در گوشه خزیده شود و مردم در صحبت همچو بر و شیر در نظر آمدند عزم عز
 مصمم شده بود اما استخاره موافق نمی آید عروج در مدارج قریب بنهایت انعام
 هر چند غایت ندارد و میسر شد و میشود و می آید و می آید کل بود هونی نشان
 بر مقامات جمیع مشایخ الی ماشاء الله تعالی گذرانیدند گله بر و نذازین
 دلیله لپست به بدان درگاه والا دست بردست به درین میان اگر توسط
 روحانیات مشایخ را التمداد نماید بطول انجامد با جمله از جمیع مقامات اصل در
 رنگ مقامات ظل گذرانیدند از عنایات چه نویسد قبل من قبل بلا علة
 چندان وجوه ولایت و کمالات آنرا نمودند که چه در تحریر آرد و در شهر ذمی الجوه در
 مدارج نزول تا مقام قلب فرود آوردند و این مقام مقام تکمیل و ارشاد است
 اما هنوز چیزها از ستم و مکمل از بر اے این مقام در کار است تا که میسر شود
 آسان نیست با وجود مرادیت چندان قطع منازل کرده میشود که مریدان اینجا
 قدر نگاه ندارند نهایت عروج افراد تا بدایت مقام اصل است بیشتر افراد هم
 گذر ندارند لکن فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم وجه تو
 در مراتب تکمیل و ارشاد نیست مردم در تخیلات خود چیزهای برند اعتبار نباید کرد
 و در نیاید حال بچشم بیخ خام به پس سخن کوتاه باید و التسلام به و راندیشه این قسم

نه رادر عروج معلوم نیست که میسر شود بلکه وجه مخصوص بحراران است مریدان

ظنیات احتمال ضرر غالب است آنجماعه را فرمایند که از احوال این خسته بال نظر
 خیال خود پوشند مجال نظر را مجال دیگر بسیار است سه من گم شده ام مراجع
 از گم شده گان خبر بگویند از عزت خداوندی جل سلطانہ باید اندیشد امری
 که حق سبحانہ و تعالیٰ کمال او میخواهد تنقیص او سخن گفتن بسیار نامناسب
 و فی الحقیقه معارضه است با و تعالیٰ انتهی کلامہ الشریف تا آنکہ حضرت حق سبحانہ
 مطلبی را که درین عزلت میجستند محض کرم عطا فرمود آنگاه با فاضلہ طلاب باز
 گشتند چنانکہ خود در یکی از مکاتیب نگارش نموده اند کہ حاصلش انیسیت کہ چون
 خواجہ من مرا بحال مصطلح این طایفه علیہ رسانیده اجازت دادند مرا فی الجملہ آنوقت
 در آن کمال و اکمال حاصل خود ترودی بود آنرا بکرامت دریافتند فرمودند کہ
 ترود را در آن راه نباید داد کہ از آن ترودی در کمالیت مشایخ لازم آید
 حسب الامر شریف شروع در تعلیم طریقت رفت و در مستر شدن کار شین
 بساعات محسوس گشت درین میان باز علم نقض خود پدیدار شد آنرا کہ پرامو
 من می تنبیدند جمع کرده حدیث نقض خود گفتم و داع خواستم اما طالبان اینمغنی را
 محمول بر تواضع داشتند از آنچه داشتند بزرگ شدند بعد از چند گاه حضرت حق سبحانہ
 و تعالیٰ احوال منتظره را محصل گردانیدانتہی ما اخذنا من کلامہ المفصل المکمل
 باز حضرت ایشان بشوق دریافت ملازمت خواجہ عالیشان از سر سبند بدلی
 شده اند و مدتہا در خدمت پیر بزرگوار بسر برده و صحبتہای شگرف گذرانده
 و معاملہ را بچندین درجہ از پیش بیشتر رسانیده اند و با اینمہ الطاف کثیرہ حضرت
 خواجہ و حصول معاملات بلند و فضائل ارجمند نوعی رعایت ادب پیر بزرگوار
 مینموده اند کہ فوق آن متصور نباشد فقیر از زبان شریف خدمت خواجہ
 حسام الدین احمد سلمہ اللہ تعالیٰ شنودم کہ بجز مدح و ثنای حضرت ایشان

من کلامہ الشریف
 در کمال کمال
 و در کمال کمال

بسم اللہ

فرمودند که با وجود علو مرتبه و کثرت فضیلت که ایشان را بود در کمال عایت ادب
 حضرت پیر و شکیبای پچاس از میان اصحاب حضرت خواجه ما چون ایشان نبود و لهذا
 پیش از دیگران برکات نصیب روزگار ایشان شد شاهد عدل این فرموده خواجه
 حسام الدین آنکه یکی از مقبولان حضرت باقی بالله قدس سره باین فقیر گفت که
 در آن ایام که حضرت خواجه ما نهایت اتقافات باین خلیفه عالی درجات یعنی شیخ تو
 داشتند و در توقیر و احترام ایشان مبالغه میفرمودند روزی به تقرب مرا بطلب
 ایشان فرستادند عین که بخدمت ایشان آمده گفتم که حضرت پیر و شکیبای را طلبیده اند
 بجز استماع این خبر رنگ رخسار ایشان متغیر شد چون تغییر چهره خائفان و از غایت
 خشیت اضطرابی قریب ریشه در ایشان پدیدار گشت من با خود گفتم سبحان الله
 آنکه می شنودیم نزد بگانه را پیش بود حیرانی بچشم خود دیدیم حضرت ایشان قدس
 سره نیز در رساله مبداء و معاد رقم نموده اند که ما چهار کس بودیم در ملازمت حضرت
 خواجه خود که پیش مردم در میان سایر یاران امتیازی داشتیم و هر کدام را
 نسبت بحضرت خواجه قدس سره اعتقاد علیحدّه بود و معامله جدا بود این فقیر
 بقیین میدانست که مثل این صحبت و اجتماع و مانند آن تربیت و ارشاد بعد از
 زمان آن سرور علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات هرگز بوجود نیامده است
 و شکر این نعمت بجا میباید آورد که اگر چه بشرف صحبت خیر البشر علیه و علی آله
 الصلوات و السلاّم مشرف نشدیم باری از سعادت این صحبت محروم نمائیم و
 هر کدام را باندازه اعتقاد بهره رسید آنچه کلامه فلا جرم ازین این عایات دیگر
 اسباب اخذ برکات دیدند آنچه دیدند تا بجائی که حضرت خواجه ایشان نمودند
 هر چه از جواهر عالی نسبتهای متعالیه داشتند و لو ای مصدق این کلام بشارت
 اساس شیخ ابوالعباس راد حق شیخ ابوسعید فرمود که دوش ایشان را رفت همه نصیب

این جوان منکے آمد مبارکش باد انتھے بر فرق فرق دان سایہ این فاروقی آزاد فرستند
 و کارخانہ ارشاد خود را بحضرت ایشان حوالہ نموده تربیت طالبان را با ایشان واگذار
 و این رقمہ والا را با حضرت بزرگداشتند ہر جمعہ دوستان کہ گرفتار بار و جو و
 بودند چون در مصیق و ماہ متا ا لہ مقام المعلوم در بند مصلحت فکر و عقل با اقتضا
 آن نمود کہ درین برشکال از مقابلہ بوقلمون دور افتادہ در تحت آفتاب مشہود
 زندگانی نمایند انشا اللہ بیکے و پاکی با آخر رسد فوائد صحبت و جماعت امری است
 محقق چہ حاجت با ظہار سہ ما گرفتاریم بر مانا و کس پیدا اور نیزہ سوسن و گل بر
 کنار مردم آزاد نیزہ انتھے مکتوبہ الشریفین باز حضرت ایشان بوطن مالوٹن امر است
 نموده مدتی با فاضلات سالکان لے اللہ در آن بلکہ اشتغال فرمودند و احوال
 عظیمہ حاصل نمود و ترقیات یاران و ہم پیروگان بزبان قلم عرضه داشتند تا بہ پیر
 بزرگوار نمودند کہ بعضے ازان عرایض بعد از تمامی این فصل و فصل علیحدہ رقم
 خواہد یافت انشا اللہ تعالیٰ آنرا کہ شوق دل خواہان آن باشد کہ تفصیل
 آن اطلاع یابد کہ بطلالہ آن عرایض کہ در عنوان دفتر اول مکتوبات قدسی آیات
 ثبت یافته بشما بدو ہمچنین حضرت خواجہ بزرگوار احوال یاران لے کہ بخدمت شریفین
 ایشان در وہلی می بودہ اند غایبانہ از حضرت ایشان می پرسیدہ اند کہ توجہ
 نموده ترقیات و قابلیتات ہر یک را معلوم فرمودہ از سر بند با ایشان رقم نمایند
 روزی یکی از خلص اصحاب ایشان تبصرع تمام التماس نظرات عنایات خاصہ
 نموده فرمودہ اند کہ انشا اللہ چون جناب ایشان از سر بند اینجا بیایند التماس کنیم
 کہ در حق تو توجہات خاصہ نمایند و در اندک فرصت ترا بمقامات عالیہ رسانند
 و کذلک و قایق علوم طریق و درجات مقامات بعض ارباب معرفت و تحقیق
 را نیز ایشان استفسار میفرمودہ اند و انجسہ درین ابواب حضرت ایشان

محرورین

معروف می باشد اند موجب اطمینان خاطر عاظر ایشان گردیده مجاهد کثیره بزرگوار
می آورده اند این مکتوب شریفنخواجه عالیشان که بحضرت ایشان ارسال
فرموده اند و واسطه از خط شریف منقول میگردد شاهد آن مطالب استانها
پوسته ارشاد و اسح و انور باد مسوده رساله که در طریقخواجگان تمام شده خواه
برهان کحل البصر شتاقان گردانیدند حمد الله سبحانه و المنة بغایت عالی است
و لطیف لیکن سخاظر میرسد که التماس نموده آید که قدری در احوال حضرت خوا
احرار قدس سره تفتیش فرمایند شاید که امور دیگر هم ظاهر شود همان روز که
بمطالعه آن لطیفه غلیظه مشرف شد در اثناک التماس خاطر آید که دست چپ
یعنی عالم ارواح با ایشان تعلق دارد چون حاضر شد بحیث صنعت حافظه مترو
گشت که مشارالیه که بود لیکن ظن غالب آن بود که اشاره بحضرت نخواجه بودگی
در طبقه آنکه دیده شود بکن که چیز ظاهر گردید دیگر از سخنان ایشان معنی عصمت
مفهوم میشود و این نیز از بعضی خواها در یافته شده که ایشان بحسب خلقت
نهایت در بدایت مندرج مخلوق شده اند چه عجب اگر فوق نقطه علم در زیر
مقام وحدت علیا که قابلیت مطلقه است مخلوق باشند بیک گرم نموده آنجا
هم دیده شود و ایضا در مقام حضرت فاروق رضی الله عنه نظر بیند از نزد
که داخل آن مقام شده بنزول آمده اند یا از راه دیگر بکنار آمده اند شاید
البته که مخلوقیه فوق نقطه بسبب عدم تقرر در آن مقام شده باشد باری البتہ
عنایت نمایند و نیک تفتیش نمایند که خیل خاطر نگران است التماس دیگر آنکه
در باب فنای بشریت نیز توجه فرمایند که از غیر مقام فنای فی التذییر
مقامی دارد یا منحصر است در داخل شدن بهمین مقام از جمله جماعتی که در
فوق این مقام مخلوق شده اند ظاهر نیست که همچنان محفوظ باشند و

حاجت بکسب و ظهور فتامی بشریت نداشته باشند و ایضا جماعتی که در زیر همان
 مقام وحدت محو شده باشد و اگر چه از راه جذبیه قبولیت یا غیر آن رفته باشند نیز از عود
 بوجود بشریت محفوظ باشند ایضا یک نظری در خانه خبروت که مقام انبیا است
 صلوة الرحمن علی نبینا و علیهم نیرکم که در آنجا نیز مقامی خواهد بود که از عود مذکور
 اینم گرداند ایضا در مقام فنا فی الله نیز نظریه بفرمایند که شاید غیر ازین
 راه ظاهر تفصیل راه دیگر هم داشته باشد و بعضی ازین عزیزان ازان راه
 داخل شده باشند باقی احوال آن موقوف ایشان را بهتر معلوم است چه توهم
 چندان اسامی و علامات مقامات ما را معلوم نیست تغییرات را چه نوع توان
 نوشت انشاء الله آنچه مرضی است همان شود محمد صادق و جمیع برادران و غیره
 نیاز مندی قبول نمایند مکتوبه العاسی این پرستشها و نوازشها ازان
 خواجه والا مرتبه باین خلیفه عالی منزل بجای رسید و استماع احوالات
 بلند تازده حضرت ایشان با آنجا کشید که خود نیز و فور تعالی که داشتند چنانکه
 این دو بیت شریف ایشان دو گواه این مدعا تواند بود بس تشذ و بس
خرابم ایدوست در حسرت بکدم آیم ایدوست هر جا که ترشح تو منم
و العطش آیم و نشینم بران آمدند که احوالات تازه که از خصایص مقتضات
 استمداد حضرت ایشان بظهور رسیده بطریق روایت عاسی از سال
 که بعضی اساتذده از محدثین از ملائذ خود اخذ حدیث نموده اند حضرت خواجه
 بزرگوار آن احوالات را ازین ناسب عالی مقدار خود اخذ فرمایند حضرت
 ایشان اظهار مافی الضمیر المنیر فرمودند حضرت ایشان بکلی تو اضع و انکسار
 گردیده براه سعادت رفتند که بسا دان امتحانے بود و در حق
 ایشان و مورث ترک آدنے کرد و لیکن چون الحاح حضرت خواجه بجا رسید

عدم امتثال امر واجب الاطاعة متعجب میشد ترک ادب لاجرم حضرت ایشان با او
 و تواضع و احترام تمام بعرض رسانیدند که احوالات حاصله حاضر اند و دعا و نیایش
 تمام بحصول آنچه پیر بزرگوار ایشان میخواست گماشتند تا بعبایت الله سبحانه
 آن مطلب بحصول پیوست و حضرت خواجہ مجلس اصحاب رضوی ازین ماجرا
 در میان نمانده بود و اندچنانکه بنده این قضیه را با دلیله تفاوتی از زبان فریفت
 شیخ تاج الدین سلمه الله شنود که مشارالیه از زبان مبارک حضرت خواجہ نقل مینمود و آنکه
 در بعضی عرایض حضرت ایشان مرقوم است که عزیز متوقف چنان و چنین اشاره
 بحال آن قدوة لرباب کمال است که با مر ایشان از حال ایشان با ایشان خبر میداود
 با بجملة معاملات حضرت خواجہ بحضرت ایشان رضی الله عنهما بر حاضران گواه این ماجرا
 بود که آن شیوه نیاز مندی که مریدان را به پیران باید آنحضرت باین خلیفه بزرگوار خود
 در میان آورده بودند چنانکه در حضور خود و سر حلقه اصحاب خود ایشان را داشته و مقتدا
 حلقه های مراقبه صباح و رواح هم ایشان را گردانیده بودند و خود چون سایر مسترشدان
 خود بان حلقه داخل میشدند و چون از حلقه یا آن مجلس که حضرت ایشان آنجا بودند
 باز میگشتند چندین گام بشیوه قهقری می نهادند رعایت غایت ادب را و بارانرا
 نیز تا کید کرده بودند که استقبال و متابعتی را که با ایشان می نمودند بحضرت ایشان نمایند
 و با ایشان باران سلوک پیش گیرند باین اصحاب خود فرموده بودند که باطن خود را نیز در حضور
 حضرت ایشان متوجه ماندارید از زبان جناب سیدی مرشدی میر محمد نعمان سلمه الله تبرک
 تو اصغرات حضرت خواجہ عالیشان بحضرت ایشان شنودم که حکایت کردند که روزی
 حضرت ایشان در حجره خود بر عرش خود غنوده بودند ناگاه حضرت خواجہ باقی با الله سبحانه
 سائر و ایشان بقصد دریافت ایشان به در حجره رسیدند خادم حضرت ایشان
 خواست که حضرت ایشان را بیدار کند حضرت خواجہ به بالظن تمام او را از بیدار کردن

منع فرمودند همچنان به نیاز و ادب تمام بیرون در نزد یک استخوان انتظار بیداری
 حضرت ایشان میگشایند لجه بگذشته بود که حضرت ایشان بیدار شده آواز دادند
 که بیرون در کسبت حضرت خواجہ بادب تمام گفتند که فقیر محمد بابی حضرت ایشان
 از عریش خود با اضطراب بر حسته بیرون آمده بافتقار و انکسار تمام در خدمت نشسته
 و نیز مکاتب شریفه حضرت خواجہ بزرگوار که قبیل آن ایام بحضرت ایشان نگارش
 فرموده اند مجراین مقوله است از انجمله است این دور قیمه که دو شاهد عدل اند بر
 مد عار قیمه اولی حق سبحانه با علی مرتبه اکمال برساند و لا مرض من کأس الکرام
 نصیب به تکلف نیست آنچه حقیقت حال است نوشته میشود پیر انصاری قدس سره
 میفرموده من مرید خرقانی ام لیکن اگر خرقانی در نوبت بود با وجود پیرش مریدی
 من میکرد بهرگاه صفت آن بی صفتان این باشد گرفتاران آثار صفات چرا جان
 فدای لوازم طلبگاری نکنند و از هر کجا بومی بمشام ایشان رسد درستی آن نروند
 اکنون تامل و اہمال مانده از استغنا و شکی نیازی است موقوف با شاکر است
 که گریع خواهد از من سلطان دین خاک بر فرق قناعت بعد ازین به بار
 نسخہ حال و ارادہ ما نیست خدای عزوجل بر آنچه بیاید مہتمدی گرداناد و از
 عجب و پندار مخلص بخشاد و بقیہ المقصود جناب سیادت آب امیر صالح
 نیشاپوری سلمہ اللہ اطہار طلب نمودند چون وقت مقتضی این بود تضرع
 اوقات ایشان و ادن از مسلمانان نمودند لاجرم بصحبت شما فرستاده شد
 انشاء اللہ بقدر استعداد بهره مند گردند و توجہ لطف کامل یابند و الدع
 رقمہ ثانیہ اللہ تعالیٰ فقر او مساکین در مانده را از برکات برگزیدگان
 بدرمانی برساناد و بدقیست که عرض نیاز مندی بدرگاہ ولایت نکرده ام
 آری این یک کلمہ را قاصدان صاوقی حاصل بنواند شد الحمد للہ این قسم خود

۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰

صورت

صورت می بندد و دیگر چه نویسم سخن در و ایشان بحضرت عثمانوشن بغایت بیشتر
 است حکایت اوضاع صوریه بسیار بیجا الغرض ما را حد خودی باید دانست
 و از فضول احترام باید کرد و والدعائتم مکتوبه الشریفین بالجماع این صحبت و معامله
 که میان این پیر و این مرید قدس سرهما بظهور رسیده کم کسی شنیده و از عجب
 روزگار است و موجب حیرت اولوالابصار و هم شاید فنامی اتم و نعتش اکمل
 خواجه بزرگوار و هم اهل علم و تبحر ما که زبده مقررین است و قدوه اختیار و همچنین
 حضرت خواجه بزرگوار در آخر کار میفرموده اند که در او آخر بار از اثر صحبت فلان
 و اشاره بحضرت ایشان میموده اند معلوم شد که توحید کوچه تنگ بوده و فو
 آن شاه راه وسیع و الله اعلم بحقیقه کلامه در سفر سوم که حضرت ایشان از سر
 بلا امت آن خواجه صفا کیشار سیده اند فرموده اند آثار ضعف بدن بسیار
 ظاهر میشود و امید حیات کمتر مانده و فرزندانش بر خورد خود خواجه عبید الله و خواجه
 محمد عبید الله را که آن دم شیر خواره بوده اند طلب فرموده از حضرت ایشان ایستاد
 توجه در حق آن دو نور دیده نموده اند و حضرت ایشان در حضور پیر بزرگوار بامر
 ایشان توجهات علیه در حق پیرزاد با فرموده اند چنانکه اثر آن توجه بحضرت خواجه
 نیز ظاهر شده است و نیز بفرموده آنحضرت در حق والدات آنها غائبانه توجه نموده اند
 چنانکه در ذکر حضرات مخدوم زادها منقولاً عن مکتوبه الشریفین اشاره بآن رفت
 و نیز فقرات مدحیه که از زبان درفشان حضرت خواجه در و ایشان در حق حضرت
 ایشان بظهور پیوسته پیش از آنست که تحریر گنجد چندی از ان بزرگاشته می آید
 روزی فرموده اند که ایشان از کمال مرادان و محبوبان اند وقت دیگر فرموده اند
 که امروز وزیر فلک ازین طائفه علیه چون ایشان نیست وقتی دیگر بزرگان
 مبارک رانده اند بعد از صحابه و کمال تابعین و مجتهدین چون ایشان معدود چند

استماع بخورد غیر قدوم حضرت در راه تا در و از لایلی که از منزل شریف ایشان قریب سه سیر بر تات باشد پیر با استخبار

از اخص الخواص منظرے آپند و نیز فرموده اند که ما درین ستم چهار سال شبخنی نکریم
 چند روز بازی کردیم الحمد للہ و المنة کہ این بازی ما و این دوکان پیرازی مس
 بیفانده نشده کہ چون ایشان نے بروی کار آمد و نیز فرمود فقیر از زبان مبارک
 حضرت ایشان شنود کہ فرمودند سرگرمی حضرت خواجہ ماقدرس سرہ بہ تربیت طالبان
 تا زمانی بود کہ معاملہ ما با ہمتا نرسیدہ بود چون از کار من فارغ شدند مری گردید
 کہ خود را از کار شجنت کشیدند و طلاب را بما حوالہ نمودہ فرمودند کہ این تخم را از
 بخارا و سمرقند آوردیم و در زمین برکت آئین ہند کشتم و نیز بعد از وصیت آن
 خواجہ ذوالبرکات از میان مسوات مکاشف خاصہ مستورہ مسودہ برآمدہ کہ آنجا
 چہار دائرہ کشیدہ بودہ اند در یک دائرہ ولایت لفتح و اورقم نمودہ و در دائرہ
 چہارم کمال مطلق و ارباب از دو اترار بعد از اخص الخواص بعد الصحابہ و التائین
 رضی اللہ عنہم اجمعین در حواشی آن دائرہ موافق مرتبہ آنان بنوعی کہ در غیب
 از کشف بلاریب معاینہ گردیدہ رقم فرمودہ در میان ہمہ آنها دوازده تن
 را از رؤسای ایشان در ہر دائرہ وجہ اکمل داخل دیدہ اند حضرت ایشان ما را
 نیز داخل این دوازده یافتہ و نیز آن خواجہ عالی شان مکرر اشارہ بقطبیت حضرت
 ایشان فرمودہ اند و از بعض رسائل و مکاتیب حضرت ایشان ما نیز جاہ
 ایشان میان قطب ارشاد و قطب افراد لایچ میگردد کہ از آنهاست دو فقرہ
 از نخستین فقرات رسالہ مبداء و معاد فقرہ اولی از ان متضمن افاضات روحانیت
 اکابر است بر حضرت ایشان و آن دو فقرہ بعد از تحریر فقرات عرالیض در
 آخر فصل آئیندہ خواهد آمد انشاء اللہ سبحانہ بعد از مخص شدن حضرت ایشان
 در سفر سوم از پیر بزرگوار خود کہ بعد از ان ایشان ملاقات اینجہا نے مینرگشت چو
 حضرت ایشان از دہلی بسر ہند شدند روزی چند آنجا گذرانیدہ با مر و اشارہ

متوجه بلده معتزله لاهور گردیدند و کار بر او اصاحرا آن بلده مقدم محترم ایشان را بخدمت
 شمرند و بسا از خواص و عوام در سلک اراده آن غوث الانام درآمدند و صحبت گرم
 و حلقه و شغل و مراقبه التماعی پذیرفت فاضلی از تلامذه عالم عامل منوی مولانا جمال
 منوی رحمه الله فقیه گفت در آن سفر اکثر استادان که مولانا می مذکور باشند نیازمند
 و اخلاص تمام بکار است شیخ بزرگوار تو میر رسیدند تا روزی وقت برخاستن مولانا
 از آن صحبت گرمی شیخ خواستند که چند قدم مشایعت مولانا نمایند مولانا پامی افراز
 ایشان را برداشته پیش پامی ایشان نهاد و تا شاگردان آن افرات توضع مولانا گران
 نموده چه اعتقاد و ادعای حق مولانا از روی علم پیش از ایشان بود و از روی ورع
 و صفای باطن نیز از ایشان کم نمیدانستیم چون بیرون آمدیم گستاخی نمود و معروفت
 داشتیم که این همه توضع و تذلل از مثل شمایی و جوی ندارد و فرمود اینها علمای
 بالذند و از محرمان اسرارلی مع الله احترام ایشان بر ما پان لازم است ما را
 درین باب معذور بل ما جور دانید و نیز یکی از مخلصان حضرت ایشان که مولانا
 مذکور نسبت شاگردی و همسایگی داشت باین حقیقت گفت در آن ایام که حضرت
 ایشان بلاهور تشریف برده بودند و مولانا جمال بصحبت آن قدوة ارباب
 کمال میرسید روزی در خلوتی مولانا از حضرت ایشان پرسید که شما امروز جامع
 اید میان علم احکام و علم اسرار و از حال و عرفان سرشار مسند و وحدت وجود
 که به ظاهر شرع چندان موافقت ندارد و بسیاری از کمال اولیا برانند حل آن
 نزد شما چیست حضرت ایشان سرگوش مولانا برده کل چند فرمودند که اشک
 از دیده مولانا فرو ریخت و تغیر در بشیره او چون تغیر ارباب حال میکردیدت و
 بزبانوی ایشان برده همچنان بانگسار تمام مرض شد کس ندانست که لسان
 گوهر نشان حضرت ایشان چه گفت و گوشش هویش مولانا چه شنفت

سندانم چه کفتی چه انگینته که گفته و از دیده خون رنخته به بتقریب این قضیه
 و نسبت توحیدیکه از خلص اصحاب حضرت ایشان از زبان مبارک آن حضرت
 باین حقیر نقل کرد که فرمودند در اوایل غلبات نسبت احواطت و سربان و معیت
 روزی یکدیگر در حضور من بر قلم قطع زد انگشت من بریده شد بالجمله درین اثنا
 این گرمی صحبت حضرت ایشان در لاهور با ارباب فضل و اصحاب حضور ناگهان
 خبر انتقال خواجه بزرگوار بدارالقرار رسید ایشان رسید آرام دلها به ناله آرامی مبدل
 گشت و شربت شیرین آن صحنه های رنگین بذاق همه تلخ شد حضرت ایشان بجز
 استماع این خبر متوجه و بی شدند چون زیارت روضه منوره مشرف گشتند و
 عزای پرستی مجذوم زادها و هم پیرها نمودند اصحاب حضرت خواجه شکسته دل را مویا
 از برکت تربیت و صحبت ایشان طلب نمودند ایشان نیز بحکم امر و وصیت پیر بزرگوار
 و التماس یاران دل افکار آنجا مانده بتفقد احوال آنها پرداختند چنانچه باز نصایح
 ارشاد و طراوت افاضه و سرگرمی حلقه بمشابه که در حیات بابرکات خواجه باقی باشد
 قدسنا شد سره الا قدس بود از سر نو تازگی یافت و آثار توجیحات و انوار جذبات
 بر بواطن این طلاب جلوه گر گشت در میان سرگرمی آن افادات و افاضات
 بعضی حاسدان مناع الخیر آن قضیه استفادہ حضرت خواجه عالی شان را از ایشان
 کما مر شیوه های مختلف در میان آورده و خلاصان حضرت خواجه بنیامانند
 حضرت ایشان بران مطلع گردیده برفع آن بنصائحه که موجب مزید اخلاص و اتحاد
 آنان باشد و فواید رسان آنها بود و پرداختن چون دیدند که مفید نباشد سببهای
 بعضی آنها توجیه نمودند از آن هم متنبه نگشتند بل اکثرشان جمع شده بروضه منوره
 حضرت خواجه قدس سره رفته توجیه و التجا نمودند درین توجیهیکه از آنها را که حساب
 کشف بود در نظر در آمد که هر یک ازین درویشان طلبی چراغی برافروخته بودند

ناگاه برق خاطفی در رسید و همه چراغها که دعا و توجیه این درویشان بود آن برق
 توجیه عالی حضرت ایشان مع ذلک آن یاران چنانکه استفادہ را شاید با ایشان
 رجوع نمودند و حضرت ایشان بحکم العود واحد بوطن معاودت فرمودند و بعد از
 مدت ما بعضی پیر یا معذرت در میان آوردند حضرت ایشان نیز بکرم عفو نمودند و آخر
 حال صفا و رضا بود چنانکه اشاره ازین در ذکر حال خواجہ حسام الدین نیز گذشت
 پس حضرت ایشان در شهر جامدی الآخر که ماه انتقال شیخ عالمقدار ایشانست بزیر
 روضہ منورہ پیر بزرگوار از سر بند آمدہ باز بسیر ہند میرفتند و دوسہ کرت با گره نیز شریف
 آورده باشند دیگر از سر ہند بیج جانشینند مگر او آخر عمر کہ دوسہ سال از مزاحمت
 سلطان وقت مصحوب عسکری بنی بلاء مرور ایشان روی داد و دوران نیز حکمتها
 بود کہ اہل آن بلاد باین سبب بصحبت ایشان مشرف شوند و از برکات نظر ایشان
 بہرہ ور گردند چنانکہ یکی از سفر ہا کہ این بندہ در خدمت بود روزی عسکر بنوامی یکی
 از قرای معظمہ رسید خادمان حضرت ایشان نزدیک بآن قریہ جاے گرفته شروع
 در برافراشتن خیمہ نمودند درین میان بندہ حضرت ایشان را دید کہ تنہا پیادہ
 بکوچہ آن قریہ درآمد بندہ در قفای ایشان دوید چون مراد بدیدند فرمودند
 در خاطر افتاد کہ درین دیہ مسجدے خواہد بود آنجا رفتہ وضوے تازہ کردہ
 دو گمانہ ادا نمایم چند قدم نرفتنہ بودند کہ مسجدے در کمال صفا ظاہر شد و
 چاہے بالوازم اسباب وضو در محن آن مسجد ایشان وضو کردہ بسید و آمدند
 یکے از فقراے کہ آنجا بود از فقیر پرسید کہ ایشان چه کس اند بندہ و پراختر
 وادوے بذوق تمام دویدہ رفت و عزیز ی را کہ مقتداے آنجا بودہ
 و در پہلوے مسجد خانہ داشتہ و اوصاف حضرت ایشان شنیدہ بود
 آرزو مند دیدار و ملاقات ذوالبرکات می بودہ اما از کبر سن و دیگر موانع پیش

و ایشان را صفتی کرد و ایند و در معاملہ بآن را شی دانانہ بندند کہ این پیر اعظم

بوده بخدمت ایشان رسیدن خبر کرد آن عزیز زاده بر اقدام به ایون افتاد و در این
 بمشغول این بیت بر کشا و سه های اوج سعادت بدام ما افتد اگر ترا گزری بر مقام
 ما افتد و ایشان را با جمیع درویشان آتش منزل خود آورد و نیز با آنها نمود و فرزند
 انابت کرده تعلیم ذکر گرفت و فرزند او و چند درویشان دیگر نیز معمور و صاحب
 حضور شدند وقت رخصت یک منزل مشایعت نیز نمودند اکنون وقت آن
 آمد که اینجای زوعدۀ مذکور نمایم و آن این بود که گفته بودیم که فصلی علیی در خواهم
 بزرگداشت که مشتمل باشد بر بعضی عرایض شریفه حضرت ایشان که در آن سفر
 از احوالات فالق و اسرار و حقایق وارده بر بزرگوار خود نوشته اند قدس
 القدرها و روحها و افاض علینا بر کاتما و فتوحها و آن فصل مخبر اسرار
 الوصل نیست فصل چهارم در ایراد بعضی عرایض حضرت ایشان و
 بعضی فقرات مأخوذه از بعضی آن عرایض کترین بندگان احمد بن زاده عرض
 میرساند و حسب الامر الشریف گستاخی بینماید و احوال بر ایشان را معروض
 میدارد که در اثنای راه القدر بتجلی اسم الظاهر متجلی گشت که در جمیع اشیا
 بتجلی خاص علیجده ظاهر گشت علی الخصوص در کسوت نسابلکه در اجزای آنها
 جدا جدا و القدر منقاد این طائفه گشتیم که چه عرض نمایم درین انقیاد مضطر
 بودم و ظهوری که درین کسوت بوده در هیچ جا نبود و خصوصیات لطائف و
 محسنات عجائب که درین لباس بینموده از هیچ مظهری ظاهر نمیشد پیش
 ایشان تمام گداخته آب شده میفرتم و همچنین در هر طعامی و شرابی و کسوتی
 جدا جدا متجلی شد لطافت و حسن که در طعام لذیذ تر کلف بود در ماورای آن
 نبود و آب شیرین تا آب غیر شیرین همین تفاوت بود بلکه در لذیذ و شیرین
 یک خصوصیت کمال علی تفاوت درجات جدا بود و خصوصیات این تجلی

تحریراً بعرض میتوانند رسانند اگر در ملازمت علیه بود شاید معروض میداشت
اما در اثنای این تجلیات آرزوی رفیق اعلی و اشم و با بنها همیا اطن متوجه نشدم
اما مغلوب بودم چاره نبود درین اثنا معلوم شد که این تجلی با نسبت تزیین جنگ
ندارد و باطن همچنان گرفتار آن نسبت است بظاہر اصلاً ملتفت نیست و ظاہراً
که از آن نسبت خالی و معطل بود باین تجلی مشرف ساخته اند و همچنان با فتم که طین
اصلاً بزین بصر مبتلا نیست و از جهه معلومات و ظہورات معروض است و ظاہراً متوجه
کثرت و اثنیت بود باین تجلی مستعد گشته است بعد از آن چند گاه این تجلیات
رو بخوا آوردند و همان نسبت حیرت و نادانی حال خود ماند و صارت تلک التجلیات
کان له یکن شیئاً مذکوراً بعد از آن یک فنای خاص رود و همانا که آن تعیین
علی که بعد از خود تعیین پیدا شده بود و درین فنا گم شده و اثری از مظان
آن نمانده درین وقت آثار اسلام و علامات انهدام معالم شرک خفی بظہور
آمدن گرفت و همچنین دید قصور اعمال و مشتم داشتند نیات و خواص نیز با بحالات
عبودیه و نیستی از آن با ظاہر گشته اند حق سبحانه و تعالی بیکت توجه حضرت
ایشان به حقیقت بندگی رسانند منها عرض داشت کمترین بندگان احمد بنده عرض
میرساند که از تفصیلات خود چه عرض نماید عشاء الله کان و مالک لیساء لم یکن لاجول
فلا قوة الا بالله العلی العظیم علوی که تعلق بمقام فنا فی الله و البقا به داشتند حق
سبحانه بنیایت خود و نکشف ساخت و همچنین معلوم کرد که وجه خاص هر شیء است
و سیر فی التدبیر معنی است و تجلی ذاتی برقی چه باشد و محمدی المشرک کیست و ایشا
آن و در هر مقام لوازم و ضروریات آنرا بنمایند و میگذرانند و کم چیزی مانده باشد
که اولیاء الله قدس الله سرهم آنرا نشان داده اند در راه فرود گذارند و نمایند
قبل من قبل بلا علة همچنانکه ذوات اشیا را محمول میدانند اصل قابلیت و استعدادات

را میجوئد و مصنوع میداند و سبحانه محکوم قابلیات نیست و نشاید که چیزی بروی
 حاکم باشد ز پادیه گستاخی نه نمود ع بن پاید که حد خود داند منهد اور عینیه رقم
 نموده اند چندین مرتبه از برای دفع بعضی امراض توجه کرده شد و اثر آن ظاهر گشت
 و همچنین احوال بعضی مونی که از عالم برزخیت ظاهر شده بود و نیز از برای دفع آلام
 و شاید آنها توجه کرده شده اما حالا قدرت بر توجه نمانده است که بر هیچ چیز خود را
 جمع نمیتوانم ساخت بعضی شاید از مردم بر فقیر گذشت ستمها نمودند و جمع کثیر از
 منعلقات این جانب را بناحق ویران ساختند و جلاد وطن نمودند اصلاً بخاطر
 غبار کلفت راه نیافت چه جای آنکه بدانها بخاطر گذرد و منهد ساهمدین عریضه
 است که چنانکه سابقاً تعلق ارادت بمراوات بر طرف شده بود لیکن اصل ارادت
 مانده بود چنانچه معروض داشته بود احوال ارادت هم از بیخ بر آمد و جنبه لامراد و لا اراده
 و صورت این فتایر در نظر آمد و بعضی علوم که مناسب این مقام بوده فالیض
 گشت چون در تحریر آن علوم بواسطه رقت و غموض تعمیری بود و لاجرم عنان قلم
 را از تحریر آن گردانیده و در وقت تحقق این فنا و افااضه علوم یک نظر خاص
 در ماوراء وحدت پیدا شده هر چند مقرر است که در ماورای وحدت نظری
 نیست بلکه هیچ نسبتی نیست اما آنچه بسیار معروض میدارد تا زمانی که بقدرت پیوست
 بر نوشتن جرات نمود و هیچ شبهه در آن راه نمی یابد هر چند در نظریه وحدت
 و نه و راه آن و نه هیچ مقامی که بعنوان حقیقت بدانند تا حق را و راه آن داند
 حیرت و جهل بهمان صرافت است و ازین دید هیچ تفاوتی نشده نمیدانم چه عرض
 نماید همه تناقض در تناقض است در گفت نمی آید حال نه شبهه متحقق است
 استغفر الله و اتوب الی الله من جمیع ما کره الله قولاً و فعلاً یا خیراً و ناظر اویضاً
 این زمان چنان معلوم گشت که سابقاً آنچه ازین صفات میدانستیم فی الحقیقه

فتنای خصوصیت صفات ما به الامتیاز آنها بوده که در ضمن وحدت مندرج شده
 بودند و خصوصیات زائل گشته الحال اصل صفات ولو کانت علی سبیل الاندراج
 و الاندراج نیز بر طرف شده قهرمان احدیت هیچ چیز انگذاشته تمیز که از مرتبه
 علم اجمالی یا تفصیلی حاصل شده بود نماند و تمام نظر بر خارج آمده کان الله و
 لیکن معه شیء کان کما کان این زمان مطابق حال گشته و سابقاً علم مضمون
 این حدیث بوده منهنما از عنایات خداوندی جل و علا که برکت توجیهات علیه
 حضرت ایشان علی التواتر و التواتر فائض دارند عرض نماید من آن
 خاکم که ابرو بهار سے نکند از لطف بر من قطره باری؛ اگر بر روید از تن صد زیاده
 جو سوسن شکر لطفش کے تو انم؛ هر چند اظهار این قسم احوال موجب جرات گستا
 است و شعر افتمی و سبها با ت س ولی چون شه مرا برداشت از خاک؛ سز و گر
 بگذرانم سر بر افلاک؛ ابتداء عالم محمود بقاء از او اخر ماه ربيع الآخر است و تا حال
 بقای خاص در هر یک مدتی مشرف میسازند ابتداء از تجلی ذالی حضرت شیخ محمد بن
 است قدس سره در صحنی آرند باز بسکری برند و در نزول معروج علوم غریبه
 و معارف عجیبه افاضه می فرمایند و با حسان و شهود خاص در هر مرتبه که مناسب
 بقای آن مقام است مشرف میسازند بتاریخ ششم ماه مبارک رمضان بقای
 مشرف ساختند و احسانی میسر شد که چه عرض نماید میداند که نهایت استعداد تا اینجا
 بوده و وصلی که مناسب حال بود و هم اینجا میسر گشت هر چند فنا انم باشد بقای
 مرتب بران اکمل خواهد بود و هر چند بقا اکمل باشد صحو بیشتر خواهد بود و هر چند صحو بیشتر
 افاضه علوم موافق شریعت غرامی افتد چه کمال صحو انبیا را بود علیهم الصلوٰة والسلام
 معارفی که از ایشان سرزده شرایع است و عقایدی که در ذات و صفات بیان
 فرموده اند و مخالفت ظاهراً آن از بقیه سکر است الحال معارفی که باین کین

فائض اندا که تفصیل معارف شرعی است و بیان آنها و علم استدلالی کشفی و جزو
 ری میگرد و در مجمل مفصل میشود و اگر بگویم شرح این بجد شود و بی ترسم که مبادا منجر
 به ستاخی شود بنده باید که حد خود و اندر شد علی الاطلاق جل شانہ بپرکت توجهات
 علیه بهر دو طریق جذب و سلوک تربیت فرموده و بهر دو صفت جمال و جلال
 مبرنی ساخت حالا جمال عین جلال است و جلال عین جمال علامت این
 تربیت متحقق شدن است بحسب ذاتی تپیش از حق آن امکان ندارد و بحسب
 ذاتیه علامت فناست و فنا عبارت از نسیان مایومی است پس تا زمانی
 که علوم تمام از ساحت سینه رفته نشود و بجهل مطلق متحقق نشود از فنا بهر ندارد
 و این حیرت و جهل دائمی است امکان زوال ندارد نه آنست که گاهی حاصل
 شود و گاهی زائل گردد و غایت مانع الباب پیش از بقا جهالت محض است و بعد
 از بقا جهالت و علم با هم جمع و عین نادانی مشعور است و در عین حیرت بحضور که
 این موطن حق الیقین است که علم و عین حجاب بگرد بگرد نیستند و علم که پیش از جهالت
 حاصل شود از غیر اعتبار خارج است با وجود آن اگر علم است در خود است و
 اگر شهود است هم از خود اگر معرفت با حیرت نیز در خود است تا زمانی که نظر
 در برون است بجاصل است اگر چه در خود نظر داشته باشد از نظر برون
 بالکل منقطع بیاید شود که حضرت خواجہ بزرگ قدس اندر سیر میفرمایند که اول التذکر
 بعد از فنا و بقا هر چه می بیند در خود می بیند و هر چه می شناسد در خود می شناسد
 و حیرت ایشان در وجود خود است از بیجا هم صریحا معلوم میشود که شهود و معرفت
 و حیرت در نفس است در برون بیچکرام اینها نیست تا زمانی که یکی
 ازین ثلثه در برون است اگر چه در خود هم دارد از فنا بجزره ندارد
 فکیف البقاء نہایہ مرتبہ در فنا و بقا نیست و این فنا مطلق است و مطلق فنا

عام است و بقاء اندازه فناست لهذا بعضی از اهل التذلل بعد از تحقق بقاء و بقا در بر و
 نیز مشهور دارند اما نسبت این عزیزان فوق همه نسبتهاست نه هر که سر
تراشد قلندری و اندازه نه هر که آینه دارد و سکندری و اندازه این نسبت حضرت خواج
 عبدالحق است و متمم و مکمل آن حضرت خواجها حضرت خواجها بهار الحق و اولاد
 است المعروف بنفشه قدس الله سرها منها عجب کاری است اولاد بر بلا و
 مصیبت که واقع میشد باعث سرور و فرحت میشد پس من مزید میگفت و هر چه
 از امتعه و بنویه کم میشد خوش می آمد و این قسم را آرزو میکرد و حالاکه بعالم اسباب فرود
 آورده اند و نظر بر عجز و افتقار خود افتاد و اگر اندک ضرری لاحق میشود در اول جمله
 نوعی از حزن رو می دهد هر چند سبب است زائل میشود و هیچ مانند و همچنین اگر پیش ازین
 و عا میگرد از برای رفع بلا و مصیبت مقصود از و نه رفع آن میبود بلکه امتثال امر
 او دعوتی بود حال مقصود از و عا رفع بلیه و مصایب است و خوف و حیرتی که
 زائل شده بودند باز رجوع کردند و معلوم شد که آن از سر بود در صحو هر چه عوام الناس
 راست از عجز و افتقار و خوف و حزن و غم و شادی در ابتدا که مقصود از و عا رفع
 بلا نبود دل را این معنی خوش نمی آید لیکن حال غالب بود بخاطر میگذشت
 که دعای انبیا ازین قبیل نبود که حصول مراد نخواهند حالاکه بآن حالت سر
 ساختند و حقیقت کار را واضح گردانیدند معلوم شد که دعای انبیا
 علیهم الصلوات و التسلیمات از سر عجز و افتقار و خوف و حزن بوده
 نه مجرد امتثال امر بعضی امور که رو می دهد بحسب امر گاه بعضی آن کتانی
 بنماید منمسا هر چه از مسئله وحدت وجود و توابع آن گفتند در اوائل
 حال بآن شرف ساختند و شهود احدیت در کثرت میسر شد از آن مقام
 بدرجات بالا بروند و انواع علوم درین ضمن افاده فرمودند با مصداق

این مقامات و معارف از کلام قوم صریحاً یافته شده و اشارات و رموز
اجمالیه در کلام شریف بعضی از بزرگان هست لیکن گواهِ عدل بر صحت آنها
موافقت ظاهر شریعت ندارند و هیچ موافقت بحکما و اصول معقوله آنها
ندارند بلکه از علماء اسلام جماعه که مخالفت با اهل سنت دارند با اصول آنها نیز
موافق نیست استطاعت مع الفعل منکشف شده است پیش از فعل
قدرت ندارد و قدرت بمقاربه فعل می بخشند و تکلیف بر سلامت اسباب
و اعضا میدادند کما قرره علماء اهل السنه و درین مقام خود را بر قدم
حضرت خواجه نقشبند قدس سره الاقدس می یابند ایشان درین مقام
بوده اند و حضرت خواجه علماء الدین را قدس سره نیز ازین مقام نصیب
هست و از بزرگان این سلسله علیه حضرت خواجه عبد الخالق اند قدس الت
تعالی سره الاقدس در شایخ ما تقدم حضرت خواجه معروف کرنے و امام داؤد
طائفی و خواجه حسن بصری و جلیب عجمی قدس الت تعالی اسرار هم المقدس
حاصل اینهمه کمال بعد بیگانگی کار از معالجه گذشته است تا زمانه
که حجب مبدول بوده اند سے و اهتمام گنجا پیش رفع آنها داشت اکنون
بزرگے او حجاب اوست ع فلا طبیب لها اولار اتے آه مگر کمال بیگانگی
ونے مناسبے را وصل و اتصال نام نهادند هیات هیات همان است
یوسف زلیخا موافق حالست سے در افکنده دف این آواز از دست
کز و پر دست دف گویان بود پوست به شهود کجاست و شاید کیست
و شهود چپست ع خلق را روستے کے نماید او به مال لراب و رب الارباب
خود را بنده مخلوق غیر مقدور میداند و همچنین تمام عالم را و خالق و قادر
حق را عزوجل میداند غیر این هیچ نسبت اثبات نمیکند نسبت مرآتیت کجا

ع در کدام آئینه در آید او؟ منهادنی است که احوال خدمت علیه اطلاق
 ندارد و نگار نیست س عجب نیست اگر زنده شود جان عزیز چون ازان خضر
 جدا مانده پیام برسد میداند که شایان دولت حضور نیست ع این بسکه
 رسد زو و زبانگ جسم عجاب کار و بار است نهایت بعد از قرب نیاید
 و غایت فراق را وصل گفته اند گویا فی الحقیقت در ضمن این اشاره نفی
 قرب و وصال کرده اند لشعر کیف الوصول الی سعاد و دنیا قلیل الجبال
 و دونهن حتوف پس حزن ابدی و فکر دائمی لاجرم و امن آمد مراد از این نیز آخر
 الامر بار او مرید باید شد و محبوب را محبت محب میباید گشت آنست
 وین علیه من الصلوات اکملها و من التحیات افضلها با وجود مقام مراتب
 و محبوبیت از مجیدین آمد و از مریدین گشت لاجرم از حال او خبر دادند که کان
 رسول الله صلی الله علیه و سلم متواصل الحزن دائما الفکر و آنسر و فرموده
 علیه الصلوات و السلام ما اودی نبي مثل ما اودیت محبان بار محبت
 توانند کشید محبوبان را تحمل این بار دشوار است این قصه پایانی ندارد
 ع قصة العشق لا انفصام لها منهما چون حضرت حق سبحانه تعالی از برکت
 توجهات علیه از رقیبت احوال محرم ساخت و از تلویح به تکلیف مشرف گردانیده حاصل
 کار جز حیرت و پریشانی بدست نیامد از وصل جز بجز و از قرب جز بعد حاصل نشد
 و از معرفت جز تکلمت و از علم جز جهل نیفزود و لاجرم در عرضه داشتند تا توقف
 واقع شد عجب آنست که حالایق یقین مشرف ساخته اند که در آن موطن علم
 و عین حجاب یکدیگر نیستند و فنا و بقا در آن جمع اند در عین حیرت و سنی
 نشانی علم و شعور است و نفس غیبت حضور است با وجود علم و معرفت
 جز از دیاد جهل و بگری نیست ع عجب آنست که من و اصل و سرگردانم

اللہ تعالیٰ مجھض عنایت بیغایت خویش و در مدارج کمالات ترقیات ارزانی داشته
 است فوق مقام ولایت مقام شہادت است و نسبت ولایت بشہادت نسبت
 تجلی صورتی تجلی ذاتیست بل بعد ما بینہما اکثر من بعد ہذین التجلیین فوق
 مقام شہادت مقام صدیقیہ است و تفاوتی کہ میان این دو مقام است
 اجل من ان یعبر عنہ بعبارة واعظم من ان یشار الیہ باشارة و فوق آن
 مقامی نیست الا النبوة علی اہلبہا الصلوات والتسلیمات و نشاید کہ میان
 صدیقیہ و نبوة مقامی بودہ باشد بلکہ محالست و این حکم بحالیت و کشف
 صریح صحیح معلوم گشتہ و آنچه بعضی از اہل اللہ واسطہ میان این دو مقام
 ثابت کردہ اند و بقربت نامیدہ اند بان نیز مشرف ساختند و بر حقیقت
 آن مقام اطلاع دادند بعد از توجہ بسیار و تضرع بشمار اولیہا ان طور کہ بعضی
 اکابر فرمودہ اند ظاہر شد آخر الامر حقیقت را معلوم فرمودند آری حصول
 آن مقام بعد حصول مقام صدیقیہ است در وقت عروج اما واسطہ بودن
 محل تامل است بعد از ملازمت صورتی انشاء اللہ تعالیٰ حقیقت ^{بالتفصیل}
 عرض خواہد کرد و آن مقام پس عالی است و در منازل عروج فوق آن مقامی
 معلوم نیست و زایدیت وجود بزدات جل و علا در بنی مقام ظاہر میشود چنانکہ
 مقرر علماء اہل حق است شکر اللہ تعالیٰ سعیرہ و اینجا وجود ہم در راہ میماند
 و فوق آن عروج واقع میشود ابوالمکارم رکن الدین شیخ علاؤالدولہ و بعضی
 مصنفات نمود میفرمایند و فوق عالم الوجود عالم الملك الودود و مقام صدیقیہ
 از مقامات بقاست کہ رو بہ عالم دارد و پایان تر از ان مقام مقام نبوت
 است کہ فی المحققہ بالاتر است و بحال صحو و بقاست مقام قربت لیاقت
 برزخیت این دو مقام ندارد کہ رویش بہ تخریب صرف است و تمام عروج است

شان ما بینها سه در پس آینه طوطی صفتم داشته اند هر چه استاد ازل گفت
 بگویم گویم به علوم شرعیہ نظریہ استدلالیہ را ضروریہ کشفیہ ساخته اند از
 نظریہ بضروریہ آورده اند شخصی از خواجہ بزرگ قدس اللہ تعالیٰ
 سرہ الاقدس پرسید کہ مقصود از سلوک چیست فرموده اند تا معرفت
 اجمالی تفصیلی شود و استدلالی کشفی گردد و فرمودند کہ علوم دیگر سوائے
 آنها حاصل شود آری در راه علوم و معارف بسیار رو میدهند کہ از آنها
 می باید گذشت و تا پایتیرہ نهایتی کہ مقام صدیقیت است نرسد ازین علوم
 بهره نمی یابد فیالبت شرعی ان من اهل الله القائلین بحصول هذا المقام
 الشریف لا نفسهم و لیس لهم مناسبة بعلوم هذا المقام و معارفه فواجب
 و فوق کل ذی علم علیہ و بر سر سلسلہ قضا و قدر نیز اطلاع دادند و آنرا
 بنجی اعلام فرمودند کہ هیچ وجه به اصول ظاہر شرعیات غرامخالفت لازم
 نیاید و از نقص ایجاب و شائبہ جبر مبرا و منزه است و ظهور مباحث
 لیلۃ البدر است عجب است کہ با وجود عدم مخالفت به اصول شرعیات
 این سنہ را چرا پوشیده داشته اند اگر شائبہ مخالفت میداشت
 اخفا و ستر مناسب بود لایسأل عما یفعل **س** کہ از ہرہ آنکہ از ہم توبہ کشاید
 زبان جز بہ تسلیم بود علوم و معارف در رنگت نیسان میریزند کہ قوت
 مدرکہ از تحمل آن عاجز میشود و قوت مدرکہ مجرب و تعبیر است کہ لا یحمل عطایا
 الملک الا مطایبا و ایل شوق آن بود کہ این علوم غریبہ را در قیام کتابت
 آورده شود اما توفیق نمی یافت و ازین ممر دربار بود آخر الامر تسلی
 فرمودند کہ مقصود از افاضت آن علوم حصول ملکہ است نہ یاد کرد
 آن علوم چنانچہ طلبہ علوم تحصیل علوم بر آں میکنند کہ ملکہ تمولویت

ہم رسانند نہ آنکہ حفظ اصول صرف نحو و غیر ہما کنند انتمی عرابضہ الشریعہ
 روح اللہ روح صاحبہا و جناب خواجہ عالیشان نیز در جواب ہر یک از
 عرابض حضرت ایشان صحابیت گرامی بزرگداشتہ ارسال فرمودہ اند
 و زبان ثنائی و دعائے ایشان کثودہ و بصحت و بعلو مرتبہ تہائی
 آن احوال و اسرار حکم نمودہ چنانکہ در یکے ازان گرامی صحابیت بقلم محترم
 آورده اند کہ انجہ از کثوف مذکور گشتہ طریق آن بغایت مرضی و صحیح
 و مستقیم و مستحسن است چون این طریق شمار بر سبب واقع شدہ کہ سنی
 قول و زبان چیز ہا کثوف میشوند حاجت نیست کہ بیان ہمہ وجوہ نمودہ شود
 انشاء اللہ بعد از ملاقات انجہ باید گفت بجنور کفتمہ خواہد شد انتمی
 کلامہ العالی قدس اللہ سرہ قائمہ و ایضا وعدہ ایراد و فقرہ از فقرات
 رسالہ تبدر و معاد حضرت ایشان در آخر این عرابض رفتہ بآن وعدہ
 نیز و فال لازم است و آن دو فقرہ اینست کہ مرقوم میگردد و فقرہ اولی
 در پیشے را ہوس این راہ پیدا شد عنایت خداوندی حل سلطانہ اورا
 بیکی از خلفائے خاندانہ حضرت خواجگان قدس اللہ تعالیٰ اسرار ہم
 رسانید و از انجا طریقتہ بزرگواران اخذ کردہ ملازم صحبت آن عزیز گشت
 پرکت توجہ آن بزرگ جذبہ خواجہا کہ از بہت استتلاک و صفت پیوستہ
 پیچیدہ اورا حاصل گشت و از طریق اندراج النہایتی الہدایہ نیز شمرنے
 میسر شد بعد از تحقق این جذبہ کار او سہل و کار یافت و این راہ را نیز
 روحانیت اسد الغالب کرم اللہ تعالیٰ و تقدس وجہ المقدس تا بہت
 رسانید یعنی با سنی کہ رب اوست و ازان اسم قابلیت اعلیٰ کہ بعبقریقت
 محمدی است علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام و التمجید بعد در روحانیت حضرت خواجہ

نقش بند قدس اللہ تعالیٰ ستره عروج نمود و از آنجا بدستگیری روحانیت حضرت
 فاروق رضی اللہ تعالیٰ عنہ فوق آن قابلیت استعلام میرشد و از آنجا
 تا مقام که فوق آن قابلیت است و آن قابلیت کا تفصیل است مر آن مقام
 و آن مقام اجمال اوست و آن مقام مقام اقطاب محمدی است تبریست
 روحانیت حضرت رسالت خاتمیت علی صاحبها الصلوة والسلام والنجیة ترقی
 واقع شد و در وقت وصول باین مقام نحو کے ادا و از روحانیت حضرت
 خواجہ علاؤ الدین عطار کہ خلیفہ حضرت خواجہ نقشبند قدس اللہ تعالیٰ
 اسرار ہما قطب ارشاد بودہ اند بآن درویش رسید نہایت عروج
 اقطاب تا این مقام است و دائرہ ظلیت تا ہمین مقام منتهی میشود بعد
 از ان یا اصل خالص است یا متمرج بہ نطل طائفہ افراد بوصول باین دولت
 ممتاز اند بعضی از اقطاب را بواسطہ مصاحبت افراد تا مقام متمرج
 عروج واقع میشود ناظر اصل متمرج بطل میگردند اما وصول باصل خالص
 یا نظر بآن علی تفاوت درجائتم خاصہ افراد است ذلک فضل اللہ
 یؤتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم و آن درویش را خلعت
 قطبیت ارشاد بعد از وصول تا بمقام کہ مقام اقطاب است از ان
 سرور دین و دنیا علیہ الصلوات المبارکات والتحیات الناصبات عنایت
 شدہ و باین منصب سرافراز ساختند بعد از ان عنایت خداوندی جل شانہ
 و عم احسانہ شامل حال او گشت و از آنجا متوجہ فوق ساخت یک دفعہ باصل
 متمرج برد و فنا می در آنجا میرشد چنانکہ در مقامات سابقہ و از آنجا بمقامات
 اصل ترقی از زانی فرمودہ باصل الاصل رسانند و عروج اخیر کہ عروج در مقامات
 اصل است مدو از روحانیت حضرت عنوت اعظم نمی الدین شیخ عبدالقادر بود

قدس اللہ تعالیٰ سرہ الاقدس وبقوت تصرف ازان مقامات گذرانیده
 باصل الاصل واصل گردانیدند و از آنجا بعالم باز گردانیدند چنانکه از هر مقامی
 باز میگرددانیدند و آن در ویش را پایه نسبت فردیت که عروج اخیر مخصوص بانست
 از پدر بزرگوار خود حاصل شده بود پدر بزرگوار او را از عزیزی که جذبه قوی بدانشانند
 و بخوارق مشهور بودند بدست آمده لیکن آن در ویش بواسطه ضعف بصیرت
 خویش و قلت ظهور آن نسبت آن نسبت را پیش از قطع سن ازل
 سلوک در خود نمی یافت و اصلاً آنرا معلوم نمیداشت و نیز آن در ویش را
 توفیق عبادات نافله خصوصاً ادا کے صلوة نافله مدد سے از پدرش
 است و پدر بزرگوار او را این سعادت از شیخ خود که در سلسله چشتیه بوده اند
 حاصل شده بود و ایضاً آن در ویش را علوم لدنی از روحانیت خضر بود
 علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام والتحیة لیکن تا زمانیکه از مقام اقطاب
 نگزشته بود اما بعد از عبور ازان مقام و حصول ترقیبات عالیہ اخذ علوم
 از حقیقت خود است و در خود بخود از خود بیاید غیری را مجال نمانده است تا درسیا
 در آید و ایضاً آن در ویش را در وقت نزول که عبارت از سیر عن اللہ بالند است
 بمقام مشایخ سلاسل دیگر هم عبوری واقع شد و از هر مقامی نصیبی وافر فر گرفت
 و مشایخ آن مقام مدد و معاون کار او شدند و از خلاصهای نسبتهای خویش
 نصیبی اول بمقام اکابر چشتیه قدس اللہ تعالیٰ سرار هم عبوری واقع شد و ازان
 مقام حفظ وافر نصیب او گشت و ازان مشایخ مقام روحانیت حضرت خوا
 قطب الدین پیش از دیگران امداد فرمود الحق ایشان در ان مقام شان عظیم
 دارند و رئیس آن مقام اند بعد ازان مقام اکابر کبرویه قدس اللہ تعالیٰ سرار
 گذری واقع شد آن هر دو مقام باعتبار عروج برابرند لیکن این مقام در وقت

در ویش
 در ویش

نزول از فوق جانب بزم آن شاه راهست و مقام اول بجانب بسیار آن طرف
 مستقیم و این شاه راهی است که بعضی از اکابر اقطاب ارشاد ازان راه بمقام فرود
 میروند و بنهایت نهایت میرسند افراد هزارا راه دیگر است بی قطبیت ازین راه
 نمیتوان گذشت این مقام در میان مقام صفات و این شاه راه واقع شده است
 گمانه بزرگ است میان این دو مقام از هر دو جهت بهره بردار است و مقام اول در جای
 دیگر ازان شاه راه واقع شده است که بصفت مناسبت کم دارد بعد ازان
 بمقام اکابر سرور و پیه که از شیخ شهاب الدین ابن طرف اند قدس الله اسرارهم
 خبر و واقع شده است آن مقام متجلی بنور اتباع سنت است علی مصدر بالصلاة
 والسلام والتجته و مزین است بنور انیت مشاهد فوق الفوق و توفیق عبادات
 رفیق آن مقام است بعضی سالکان سیده که بعبادات نافله مشغولند و بان آرام
 دارند نصیب ازان مقام بواسطه مناسبت بان مقام یافته اند بالاصحاح
 عبادات نافله مناسب آن مقام است دیگرانرا از مبتدیان و منتهیان بواسطه
 مناسبت بان مقام و آن مقام بسبب شگرفست آن نور انیت که درین مقام
 مشهود میشود در مقامات دیگر کم است و مشایخ این مقام بواسطه کمال اتباع
 عظیم الشان و رفیع القدر اند در انبای جنس خود امتیاز خاص دارند آنچه ایشانرا
 درین مقام میسر شده است در مقامات دیگر اگر چه با اعتبار خروج فوق اند میسر نیست
 بعد ازان بمقام جذب فرود آوردند و این جامع مقامات جذبات نعل اندازها
 از انجا نیز فرود آوردند نهایت مراتب نزول تا مقام قلب است که حقیقت
 جامع است و ارشاد و تکمیل بفرود آوردن باین مقام تعلق دارد و درین
 مقام فرود آوردند پیش از آنکه درین مقام تکلیف پیدا شود باز عروجی واقع
 این زمان اصملا را نیز در رنگ ظل و گذشت ازین عروج

که در مقام قلب واقع شد بملین پوست و السلام فقره ثانیه قطب ارشاد
 که جامع کمال فردیت نبر باشد بسیار عزیز الوجود است و بعد از قرون بسیار
 و ازیند پیشمار این قسم گوهری بظهور آید و عالم ظلمات را نور ظهور او
 میگردد و نور ارشاد و هدایت او شامل تمام عالم است از محیط عرش تا مرکز
 فرش هر کس را که رشدی و هدایت و ایمان و معرفت حاصل میشود از راه او
 می آید و از دستفا میگردد و در میانه توسط او هیچکس با این دولت نمیرسد مثلاً نور هدایت
 او در رنگ در پامی محیط تمام عالم را فرو گرفته است و آن در با گو یا بنحمد است
 که اصلاح حرکت ندارد و شخصی که متوجه آن بزرگ است و با و اخلاص دارد و با آن
 که آن بزرگ متوجه حال طالب شد در وقت توجه گو یا روزی در دل طالب کشاده
 میشود و از آن راه بقدر توجه و اخلاص از آن در با سلب میگردد و همچنین شخصی که متوجه
 ذکر الهی است جل شانہ و با آن عزیز اصلاح متوجه نیست نه از انکار بلکه او را نمی شناسد
 همین قسم افاده انجام حاصل میشود و لیکن در صورت اولی بیشتر از ثانیه است اما کسی
 منکر آن بزرگ است یا آن بزرگ از او در بار است هر چند بزرگ الهی تعالی تقدیر
 مشغول است اما از حقیقت رشد و هدایت محروم است همان انکار و آزار است در راه
 فیض او میگردد و بی آنکه آن عزیز متوجه عدم افاده او شود و قصد ضرر او نماید حقیقت هدایت
 از وی منقود است صورت رشد است صورت یعنی قلیل النفع است و جماعه که اخلاص
 و محبت با آن عزیز دارند هر چند از توجه مذکور و ذکر الهی تعالی شانہ خالی باشند نیز ایشانرا
 بواسطه محبت نور رشد و هدایت میرسد و السلام فصل پنجم در بیان آن سائل
 بزرگ مراتب شکرین که حضرت سبحانہ و تعالی ایشانرا بخش فضل و کرم با آن اختصاص
 اگر چه ازین جمله بعضی مرقا قلیل از اخص خواص را نیز عطا فرموده باشند لیکن چون
 بندرت است آنرا نیز از خصایص حضرات ایشان شمرده اند با دیگر معانی که از دیگران

بگوشش روشن نرسیده بود و سر اختصا ص این مراتب علیه بان فطلب البیر چنان
 مینماید که چون ایزد سبحانه ایشانرا مجتهد و مستورا لعت ثانی گردانیده بود و او را یعنی را
 بکرات با نخصرت الهام فرموده و با فشای آن امر نموده چنانکه خود در چند بکتوب
 بان ایما فرموده اند پس صاحب این مرتبه غظمی را باید که محف و صوات علیا بود
 باین مدعا هم اشارتی از قلم محترم رفته آنجا که نگارشش نموده اند هوای فرزند
 این آن وقت است که در اتم سابقه درین طور وقتی که بر اظلمت است بنمیس
 اوعی العزم مبعوث میگشت و بنای شریعت جدیده میگردد درین است که
 خیر الامم است و پیغمبر ایشان خاتم الرسل علیه و علی آله الصلوات و التسلیات
 علما را مرتبه انبیا بنی اسرائیل داده اند بوجود علما از وجود انبیا کفایت فرموده اند
 لهذا بر سر هر مایه از علما این است مجدی تعیین مینمایند که احیای شریعت فرزند
 علی الخصوص بعد از ائمه که در اتم سابقه وقت بعثت پیغمبر الو العزم است و بر
 پیغمبر در اوقات اکتفا نموده اند درین طور وقت عالمی عارفی تام المعرفت
 ازین است در کار است که قائم المقام الو العزم انبیا باشد فیض روح القدس
 از باز مد و فرماید و دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میگردد آنست که کلامه الشریعت و بر بکتوب
 دیگر بعد ازین این مدعا رقم نموده اند که ای برادر این سخن امروز بر اکثر خلایق
 گران است و از اتمام انبیا دور اما اگر بر سر انصاف بیایند و علوم معارف
 بیکدیگر موازنه کنند و صحت و سقم احوال را ببطابقه علوم شرعیه و عدم مطابقت
 ملاحظه نمایند و تعظیم و توقیر شریعت و نبوت را بینند که در کدام یک بیشتر است شاید
 از استبعاد بر آیند و دیده باشند که فقیر کتب و رسائل خود نوشته است که طریقت و
 حقیقت خاومان شریعت اند و نبوت افضل از ولایت اگر چه ولایت آن نبی با
 و نوشته کمالات ولایت را بکمالات نبوت هیچ مقدار نسبت کاشک

علم قطره داشته نسبت بدریای محیط و امثال این بسیار رقم نموده خصوصاً در
 مکتوب بیان طریق که بنام فرزند می است آنجا ملاحظه نمایند مقصود از این گفتگو
 اظهار نعمت حق است سبحانه و ترغیب طالبان این طریقت از تفصیل خود
 برویگان معرفت خدای جل و علا بر آنکس حرام است که خود را از کاف و فرنگ
 بتر و اندکیت از اکابر دین سه ولی چون شه مرابرو داشت از خاک به منور
 بگذرانم سرز افلاک به من آن خامم که ابرو بهاری به کند از لطف بر من قطره و با
 اگر بر روید از تن صد زبانه به چوسوسن شکر لطفش که تو انم نیت کلامه الشریفین
 را نم حروف گوید مرابرو دل خطور سیکر و که اگر از اعظم علماء وقت اینم را که
 حق سبحانه حضرت ایشان را تجد و اللف ساخته مسلم میداشت تا بید تمام بود تا روز
 باین خطره بخدمت حضرت ایشان رسید باین حقیر خطاب نموده فرمودند که
 مولانا عبدالحکیم سیال کولی که در علوم عقاید و نقلیه و تصانیف علیه چون او
 الحال در دیار هند نماند کتابت به نوشتن بود و تبسم نمود و فرمودند یک
 از ان فقرات مدحیه این بود که مجد و اللف الثانی مخفی نماند که این مولانا
 مذکور شبی در واقع حضرت ایشان را دیده بود که این آیه بر خوانده اند قل الله
 ثم فریم بعد از دید این واقع بخدمت ایشان آمده تعالیم گرفت و از مخلصان
 حقیقه گشت پس پیش از ملازمت صورت میگرفت که او پس حضرت
 ایشان پس چنداوند این مرتبه را که آن تجدید اللف بود اگر باین
 خصایص که مذکور گردید بنواخت باشند عجیب و غریب بود آن مخصوصاً
 که بعضی از ان سالیبت و فصل سوم ذکر یافت که باز من کرده و یک
 ظاهر شدن استعداد و طبیعت ایشان به پیر بزرگوار ایشان پیش
 از رسیدن آنحضرت بخدمت آن مرشد و الامرتبه بچندین سال دیگر

نور عالم افروز ایشان را هم پیش از ظهور معامله ایشان بچندین سال
 بصورت شمع عظیم دیدن که امر دیگر بزرگداشتن آن خواججه ذوالمکاشف
 در بدایت سلوک حضرت ایشان به مخلصی که فلان بدان ماند که چراغی
 شود که عالمها از و منور گردد و دیگر فرمودن بیکی از مخلصان متمسک احوال
 و کمال که چون ایشان بیایند از ایشان التماس نمایم که در پنج شش روز بکار
 ترا بنهایت رسانند و دیگر حصول مرتبه مراد است و محبوبیت مر ایشان را و ایشان را
 پیر عالی منقبت بآن دولت دیگر سرعت سپرد سلوک ایشان در
 خدمت پیر بزرگوار تا بحدی که در دو نیم ماه بحمال رسیده اند و دیگر پیر
 پیر والا مرتبه ایشان مستفیضان خود را در حیوة خود با ایشان دیگر فرمودن
 آن پیر دستگیر ایشان را افتاب شهود و خود را بوقلمون دیگر نوشتن
 آن پیر بزرگوار با ایشان که مدتیست عرض نیازی بدرگاه ولایت نکرده ایم
 و دیگر تحریر نمودن آن مرشد عالی قدر با ایشان که سخن در ایشان بجز
 شمانوشتن بیشتر است و دیگر قسم نمودن آن خواججه صفا کبیر با ایشان
 که ما را حد خود باید نگاه داشت و از فضول احترام نمود و دیگر تمیق نمودن آن
 مقتدای جهان که لاریض من کأس الکرام نصیب دیگر نگارش فرمودن
 آن قدوة الاولیا با ایشان که شیخ الاسلام انصاری قدس سره فرمود
 من مرید خرقانی ام اما اگر خرقانی درین وقت بودی با وجود پیر پیش مرید
 من کردی یعنی حال ما با شما چنین است و نوشتن که اجمال مانده از استغناست
 موقوف اشارتیم دیگر تحقیق نمودن آن خواججه عالی ایشان احوالات علیه
 خود را بدیده مکاشفه ایشان و كذلك احوالات باران خود را غائبانه
 از ایشان پرسیدن و دیگر از همه عجیبتراستفاضه نمودن آن بزرگوار از ایشان کجا شبر

فی الفصل الثالث دیگر آن پنج تعریفیات عالیات که در آخر فصل سوم مرقوم گشت
 اما آن خصائص حضرت ایشان که هم بر ایشان چون افق بسین ظاهر و هویدا گردیده
 و خود چه بجز بر وجه بتقریر صریحاً و کنایه اشاره با آنها فرموده اند از آن جمله است
 آنکه بعد از افاضه پیر بزرگوار ایشان نسبتهای علیه خود را با ایشان همه مشایخ
 طرق دیگر ایشان را چون ورد احمد دست بدست ترمیم گرفته بمقامات بزرگ
 برده اند و از خلص نسبتهای خویش عطا فرموده چنانچه سابقاً در فقره
 که از رساله مبدار و معاد رقم یافت معلوم شد و از آن جمله است آنکه نسبتها
 ولایت و اقتباس ^{کمالاً} نبوت را نیز بعضی از اولیای رحم الله دون بعضی
 جاوه گردانیده اند حضرت ایشان را همه آن نسبتها نواخته اند و بمهر
 هر یک سرافراز شده اند چنانکه بارها بزبان مبارک میفرمایند که از کمال
 عنایات او سبحانه در حق این بنده کمترین این است که هیچ کوه ازین
 راه نماند الا که این حقیر را بران عبور دادند و از نسبت علیه سر بیان و بیعت
 و احاطت و وحدت و تشبیه و تنزیه و اسرار این جهانی و آن جهانی و وجود
 و امکانی علییده علییده به محض کرم بهره ور گردانیدند و از آن جمله آنست
 که حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه المقدس ایشان را علم سموات آموخت
 چنانکه خود اشارت نموده اند و در عرایض سابقه رقم یافت و از آن جمله
 آنکه حضرت خضر و الیاس علیهما السلام با ایشان ملاقات نموده از حقیقت
 حیات و ممات خود بهمان فرموده اند چنانکه آنحضرت قدس سره خود در
 مکتوبی بآن تصریح نموده اند و از آن جمله آنست که ایشان را در مبادی
 سلوک روحانیت حضرت خضر علیه السلام معلوم لدی نواخته چنانکه
 اشاره باین راز هم در فقره مذکوره مبدأ و معاد رفت و از آن جمله است

آنکه حضرت خاتمت علیها الصلوٰة والتحمه ایشانرا مجتهد علم کلام ساخته و بشارت
 آن فواخسته اند چنانکه خود بیان آن در مکتوبی کرده اند و بر ناظران علوم
 ایشان صدق مدعا مستور نیست راقم حروف عینی این عینه راوده آن دارو که
 آن مجتهدات کلامیه ایشان را از دفاتر مکتوبات و رسائل مبرکات برآورده
 رساله ساز و انشا الله تعالی سبحانه از آن جمله است که روزی ایشان در
 حلقه مراقبه بوده اند و بانگسار و دید قصور اعمال زرفته که ندای در رسیده
 که غَفْرَتُ لَكَ وَلِمَنْ تُوَسَّلُ بِكَ بِوَاسِطَةٍ أَوْ بغيرِ وَاسِطَةٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ
 باظهار آن امر فرموده اند چنانکه آنحضرت قدس الله سره خود در فقره از فقرات
 رساله مبدا و معاد این معنی را رقم نموده اند از آن جمله است آنکه با ایشان
 خطاب در رسیده که انک من المتقین و موجب این خطاب آن بوده
 که روزی بروج کئی از فرزندان متوفای خود طعامی کرده بوده اند درین میان
 ایشان را از غلبه انگسار بر زبان رفته که این صدقه از ما چگونه قبول افتد که او
 سبحانه در قبول صدقه میفرماید اِنَّمَا يَقْبَلُ اللهُ مِنَ التَّقِيْنَ و درین گفت بوده اند
 که نداد در رسیده انک من المتقین از آن جمله است آنکه می فرمودند هرگز من خود
 یہ تہجد برنخاستم بلکه ہمیشہ مرا باذان و اعلام و صدق و امثالها در ثلث آخر شب بیدار
 کردند بلکه یکبار بی آنکہ صریحاً ندای رسید بیدار شدم گفتم من کیم کہ بخود برنخیزم در
 بندگی طاعت او تعالی آوینیم باز سر بخواب نهادم لمحہ زرفته بود کہ از ہر طرف آواز
 اذان و اعلام برخاست و از آنجمله است آنکہ ایشان را ہشتر گردانیدند بر آن کہ
 بر ہر جنازہ کہ تو حاضر شوی آن میت مغفورست و اذان جملہ است آنکہ بر ہر مقبرہ
 کہ ایشان برای اموات طلب آمرزش نمودند طعم شدند بدانکہ عذاب را از اہل آن
 برداشتند چنانکہ دو شاہد باین مدعا در ذکر امام رفیع الدین از اجداد ایشان سبق

ذکر یافت از آن جمله است آنکه ایشان را بشارت دادند بآنکه این علوم که تو گفته
 و تخریر نموده همه از ماست و گفته ما خصوصاً علومی که در آن نحوی تزدوی داشته
 بخصوصه صدق و حقیقت آنرا او نموده اند و از آن جمله است آنکه فرمودند شریعت
 را دیدم که در محله ما فرود آمده چنانکه کاروانی در سرای فرود آید و هم از آن جمله است
 آنکه مولانا عبدالقادر انبالی که از ثقات اصحاب آن حضرت است نقل کردند
 که بعد از ارتحال حضرت ایشان دیدم که تقسیم فرمودند و از آن جمله است آنکه
 فرمودند در ربه آخر رمضان بعد از ادای تراویح کسلی در خود یافتیم رفتیم که بر فرشت
 خود تکیه کنیم وقت اضطیاج از غلبه کسلی فراموشم شد که پهلوی راست خود را اول
 بر بالین نهم چنانکه مسنون است و بر پهلوی چپ تکیه نمودم بعد از دراز کشیدن
 پیادم آمد که ترک سنت شد یکبار نفس از کاهلی چنان معقول ساخت که از رو
 سهو و نسیان شده لیکن خوف ترک سنت نگذاشت لاجرم تمام برخاسته بر
 پهلوی راست اضطیاج نمودم متعاقب آن عمل از کرم الهی فیوضات انوار
 نامتناهی بظهور رسید و نداورد دادند که باین قدر رعایت که نمودی ترا در آخرت
 از هیچ وجه عذاب نکنم و بسبب این رعایت تو خادمی که اندم پای تومی مالید
 او را نیز آرزیدم و از آن جمله است آنکه هم در عشر آخر رمضان فرمودند امروز
 معامله عجیب گذشت بر عرش خود تکیه کرده بودم که چشم فرو خوابانیده که احسب
 نمودم که بران عرش من دیگری آمده نشست چه بینم که سید اولین و آخرین
 بود صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند آمده ام تا برای تو اجازت نامه نویسم و تا حال
 برای کسی چنین ننوشته ام دیدم که در متن آن نامه الطواف عظیمه که تعلق باین
 جهان داشت ثبت نمودند و در ظاهر آن عنایات کثیره که متعلق بآن عالم بود هم
 فرمودند چنانکه این معنی را در مکتوبی از مکاتیب دفتر ثالث نگارش نموده اند از جمله

است آن که ایشان را از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بشارت رسید
 که فردا چندین هزار کس را بشفاعت توبه بخشند و اقم این حروف گوید که آنروز
 که با ایشان این مرثیه از سپیدالنس و جان رسید لشکر آن ایشان طعاع
 کردند و قصه را باز نمودند بمرض رسانید که تقریب آن معرفت حضرت
 ایشان که فرموده اند الحمد لله الذی جعلنی صله بین البحرین الخ میان ما و غیر
 مشاجرت رفته بود که او میگفت به خداوند این چنین معالیه عظمی اشارت از
 سرور دین و دنیا بیاید که بوقوع بیاید چنانکه مهدی موعود علیه الرضوان و قوع
 یافته من با و گفتم که از کجا که در احادیث اشارتی بآن وارد نه شده باشد و ما را
 علم همه احادیث ثابت نه آن عزیز گفت جمع الجوامع شیخ سیوطی در احادیث
 پیش منست و کم حدیثی از بیرون رفته بیابا هم در باب فضائل این است
 کنیم در میان حدیثی برآمد که دلالت تمام داشت بآن مدعا و آن حدیث این
 یکنون فی امتی رجل یقال له صله یدخل الجنة بشفاعته کذا و کذا من بآن غایب
 گفتم چنانچه بود که این حدیث اشاره بحال ایشان باشد گفت احتمال دارد
 و خاموش شدن از زبان قلم ایشان مصرح صله بودن را شنیده بودم و چشم
 بر مقوله دوم که شفاعت بود داشتم الحمد لله که آن نوید نیز بکوشش امید رسید
 آن حضرت تبسم نمودند و شکر آن بر زبان آورده در حق این بنده
 التفاتها فرمودند از آن جمله است آنگاه ایشان را با نوار و برکات هفت
 درجه متابعت حضرت خاتمیت علیه الصلوة و التحیة مشرف ساخته اند
 تحقیق آن هفت درجه با حصول آن دولت و حق ایشان در مکتوب پنجاهم
 از دفتر ثانی ثبت یافته خوانندگان از آن جا پی بعلو مرتبه ایشان خواهند
 بر دو آرا نجله است آنکه خناس و سواس را به محض گرم از سپینه

بکینه ایشان برون کرده اند چنانکه خود می فرمودند که در نماز ضعی بودم که دیدم
 پلای عظمی ناگهان از سینه من برون رفت از آن مرئی شد که آشیانه او را نیز از سینه
 دور کردند و ظلمات کثیره که در نواحی آن بود آثاری از آنها نماند و الشراعی
 عجیب سینه را روی داد معلوم کردند این از صدر تو برون شد خناس بود که
 پیغمبر علیه الصلوة والسلام با استعاذه از آن مأمور گشته بود و نیز وانمودند که
 خطراتی که در اصول دین پیدای می شوند غشای آن بین خناس است که در صدر
 آشیانه دارد و هر وقت فیثما میزند و از آن جمله است آنکه به محض عنایت مطلق
 شرک خفی را از عبادت ایشان برداشتن میفرمودند که چند روز بعد قصورهای
 برنجی استیلا نمود که چون در نماز در فاتحه به لفظ ایاک نعبد می رسیدم حیران
 می شدم که اگر این لفظ را بخوانم به مفهوم آن مستحق نیم بس در آشنای قرارت
 مصداق کریمه لَمْ نَقُولْ مَا لَا تَفْعَلُونَ باشیم و اگر نخوانم نماز من آن درست
 نیست تا آنکه حضرت حق سبحانه به محض کرم شرک را از عبادت من برداشت
 و نعمت الایله الدین الخالص بظهور پیوست الحمد لله علی ذلک هم از آن جمله است
 آن که ایشان را از غایب اتباع آن سرور و سرور علم و عمل با امام اعظم ابوحنیفه
 کوفی رضی الله عنه و امام مکرم شافعی مطلبی با کبار تلامذه هر یک رضی الله تعالی
 عنهم فنا و بقای بظهور رسید چنانکه میفرمودند در حلقه ذکر صبح گاهی بودم ناگاه
 یک گونه فنامی مخصوص روی داد که تعینی که مرا بود برفت و آن تاملی کشید
 تا بعد از نماز عصر آن روز دیدم که امام الائمة سراج الامة ابوحنیفه کوفی رضی
 الله عنه با جمیع شاگردان و جمیع علمای مجتهد مذہب خود گرداگرد من
 جمع اند و مرا احاطه نموده اند و بعضی اساتذہ امام مذکور چون ابراهیم نخعی
 رحمه الله نیز منظر در آمدند ناگاه دیدم که نور امام و نور هر یک ازین ائمه

کرام در من در آمدند و من بآن انوار ایشان تعین و بقا یافتم و به تمامه محسبم از ان
 انوار شدم و نور هر واحدی را جدا جدا اجزای خود میدیدم بعد از دو سه روز
 ازین معامله همین قسم تعین و بقا با امام شافعی و تلامذه و علماء مذہب او
 بظهور رسید و دیدم که علمای حنفیه از من بیرون آمدند و امام شافعی با تلامذه
 و مجتهدان مذہب خود در من آمدند و مانند طائفه اولی انوار ایشان اجزای من
 بعد از ساعتی چند دیدم که انوار حنفیه بسیر سابق باز آمد اما خود را
 بالانوار قرآنی متحقق می یابم بعد فرمودند در آن وقت مشهور گردید که حق
 ازین هر دو امام تمام بیرون نیست آنچه از حنفی مانده شافعی گرفته و از ایشان
 تجاوز نموده و حصه با امام ابوحنیفه مسلم است و ثلث با امام شافعی رحمة الله
 سبحانه و هم از جمله است آنکه مشایخ لفق بندی و مشایخ قادریه را قدس الله
 سرایم بر سر ایشان مشاجرت رفت تا آنکه مشایخ طریقی دیگر جسم الله رسید
 صلح دادند کما مر فی الفصل الثانی و از ان جمله است آنکه فرمودند هر که داخل
 طریقه باشد و نخواهد شد تا قیامت بواسطه او بغیر واسطه از رجال و نسا همه را
 به نظر ما در آورند و اسم و نسب و مولد و مسکن او را با او ناپندند اگر خواهیم
 همه را یک یک بیان نمایم از ان جمله است آنکه بر ایشان ظاهراً گردانیدند
 که در هند انبیا بوده اند علیهم السلام که بعضی سترن و به بعضی دو تن و یک
 تن ایمان آورده اند و زیاده از سترن کسی بایشان نگرییده و ایضا
 قبور تبرکه منوره بعضی ازین انبیاء که در ان دیار آسوده اند نیز بایشان
 نموده اند و انوار آنرا مشاهده فرموده و از ان جمله است آنکه احوال مال
 شایق جبل و مشرکان فتره رسل را که نزد ما ترید به این جماعه در دوزخ
 خواهند بود و نزد اشعریه خلافت آن به حضرت ایشان چنان مکشوف

گردانیدند که بعد از بعثت و احیای اخروی آنها را در مقام حساب داشته
 باندازه جرمیه معاتب و معذب خواهند ساخت و استیفای حقوق نموده در
 رنگ حیوانات غیر مکلف ایشان را نیز معدوم مطابق ولای محض خواهند
 فرمود تحقیق این دو امر مخصوص مذکور در مکتوب و و صد و پنجاه و نهم از دفتر
 اول مسطور است و در آن مکتوب بعد از تحریر این مکتوب رقم نموده اند
 که این مسئله غریب را چون در محضر انبیا کرام علیهم الصلوات والسلام
 عرضه نموده آمد تصدیق فرموده اند مقبول داشتند العلم عند الله سبحانه
 و هم ازان جمله است آنکه حکمی از احکام یک قسم قضای مبرم را با آنهاست
 ایشان به محض کرم پذیرفتند و به اطلاع اسرار که متعلق بانقسام و قضای
 مبرم و متعلق و محو و اثبات آن بود مخصوص گردانیدند چنانکه محلی ازین قضیه
 و رد که حال شیخ طاهر از خلفای حضرت ایشان بیاید انشاء الله سبحانه
 و هم ازان جمله است آن که ایشان را از علمای را سخنین گردانیدند و از
 کاشفان اسرار تشابهات قرآنی و از واقفان رموز مقطعات کلام ربانی
 چنانکه خود فرموده اند و نگارکش نموده که این فقیر نامدتهاست تشابهات
 مفوض بعلم حضرت حق سبحانه می ساخت و علمای را سخنین را غیر از این
 بتشابهات نصیب نمی یافت و تا ویدانی که بعضی علماء و صوفیه بیان کرده اند
 آنها را الایق شان آن تشابهات بنید است و آن تا ویدلات را از اسرار
 که قابل استتار باشد تصور نمی کرد چنانچه علین القضاات از الف لام میم الم
 خواسته که به معنی در د است که لازم عشق است و امثال آن آخر کار چون حضرت
 حق سبحانه به محض فضل شمه از تا ویدلات تشابهات را برین فقیر ظاهر
 ساخت و جدولی از آن در پای محیط برین استعدا و این سکین کشاو

گردانید دانست که علماء را آئین را از تاویل تشابهات و مقطعات نصیب
 وافر است و همچنین آنکه بعضی از وجه ذات مراد داشته اند و از قدرت
 آنهم نیست بلکه تاویل آنها از اسرار غامضه است که باخص الخواص آنرا
 نموده اند از حروف مقطعات چه گوید که هر حرفی از حروف بحری است موج
 از اسرار خفیه عاشق و معشوق در رمز است غامض از رموز و قبضه محب و محبوب
 و محکماست هر چند امتهات کتابها اندا تا نتایج و ثمرات آن تشابهات اند و محکم
 کتاب تشابهات اند و سائل پیش نیستند عالم را سخ کسی بود که این را بیان
 جمع سازد و حقیقت را تواند که بصورت آورد و آنکه بی علم محکماست و بی عمل محکم
 آن محکماست تاویل تشابهات جوید و صورت را گذاشته حقیقت جوید آن کس
 جاهل است و از جهل خود بخیر وصال است و از ضلالت خود بی شعور و نیز در تقسیم
 نموده اند که علم تاویل تشابهات مخصوص برسل است عیسم الصلوات و تقسیم
 و از استان مگر اقل قلیل را به تبعیت و وراثت ازین علم شرقی ارزانی دارند و
 درین نشانی برقع از جمال شان بر اینان بکشایند اما امید است که نشانی آخرت هم
 غفیر از امتان نیز به تبعیت به این دولت مهتر گردند این قدر بعلم می در آید که
 درین نشانی بعضی دیگر را برای آن اقل رواست که باین دولت مشرف
 سازند تا علم بحقیقه معامله ندیند و تاویل را منکشف نه سازند با جمله جائز است
 که تاویل تشابهات حاصل آن بعضی بود اما ندانند که چه حاصلی بزرگ تشابهات
 کنایات از معاملات است روا بود که معامله حاصل شود و علم آن معامله حاصل نگردد این
 را در یک فردی از مشایخ خود مشاهده نموده است بدیگران تا چه رسد استی کلامه
 العالی این حقیر را هم این حروف عفا الله عنه از مخدوم زاده جامع الاسرار و العلوم
 خواجه محمد معصوم که مشارالیه و برادر اغرابی شان مدظلهما از محرمان اسرار خاصه حضرت

ایشان بودند و خلوتی بضرع تمام مسألت نمود که آیا از اسرار حرقی ازان حروف
 مقطعات قرآنی آن مجد و الف ثانی باشما بیان رمز می در میان نهادند یا نه اگر
 در میان نهادند بنده نیز امیدوار است که با شماره سه افزاز شود فرمودند که
 چندین بار در خلوات از حضرت ایشان التماس آن نموده شد که ازان اسرار
 متشابهات و مقطعات رزمی در میان آرند که شیطان همواره پیرامون بکاشفان
 این اسرار بزرگ میگردد که شاید او را از دل بزبان آرند تا استراق سمع نماید
 و هرگز از علمای راسخین رضی اللہ عنہم باین اسرار اطلاع بخشیده اند آنسا
 مستور داشته اند باین معروض و اشدیم که حضرت ایشان قاوراند بر آنکه طرد
 شیاطین از حوالی خود نمایند در رزمی فرمایند چون الحاح وزاری ما از حد شد
 آن حضرت فرمودند که ستر یک حرف ازان حروف را اشیا بیان اظهار دیدیم
 و به بیان آن مأمور شدیم و آن حرف ق بود آن را بیان فرمودند و ما را از ما بجز
 و نیز ما را از اظهار آن به دیگرے منع بلیغ نمودند ما را مغرور دار و هم ازان جمله است
 آن که حضرت ایشان را در سیر مقامات صغری جامع گردانیده بودند میان قطبیت
 ارشاد و قطبیت افراد آن مرتبه عالیہ از نواد است چنانکه در فقره مذکوره بسیار
 معاد سبق ذکر یافت و هم از انجمله است آنکه بر ایشان مشارب تیز کمالات و لایا
 انبیار علیهم الصلوٰات والتجیات و کذلک طالبان که بر قدم پیغمبری از پیروزان
 اندک شوق گردانیده بودند و نیز تفاوت اقدام هر یک را در ان مشارب
 و انوده چنان که می فرمودند فلان در ولایت موسوی است و نزدیک نقطه
 مرکز و فلان قریب دایره و امثالها و این از نواد درست و بس منظم فقیری
 از مخلصان ایشان گفته که مرا فرمودند که اے تو فلان از ولایت
 ابراهیمی اید علی صاحبہ السلام آن فقیر را بخاطر رسیده باشد که اگر چه

علم حضرت ایشان باین معنی بسنده است اگر مرا نیز فی الجمله به توجیه حضرت
 ایشان معلوم شدی عنایتی بود همان شب در معامله دیده که حضرت خلیل الرحمن
 علی نبینا وعلیه الصلوٰه والسلام در غایت اہبت و نورانیت حاضر اند و حضرت
 ایشان قدس الشہرہ الاقدس در خدمت آن حضرت علیہ السلام با دو
 تمام بر ہا ایستاده اند من و آن تن دیگر کہ بشر بہ ولایت ابراہیم بودیم حاضر
 شدیم حضرت ایشان دستہای ما را گرفتہ در قدم محترم خلیل انداختند
 ما قدم ایشان بوسیدہ باز گشتیم این را وی گوید بعد از دیدن این واقعہ
 چون بلا زمت شریف رسیدم تبسم نمودند و فرمودند در آنچه گفتہ ایم تزد
 کجائے ندارد و ندانی کہ چہ طالبان را علم بہ وقایع احوال و مشرب
 و استعداد خود میدہند در قرون کثیرہ یکی از کمال خواص را بدولت این
 علوم می نوازند نمی بینی کہ چون شیخ نجم الدین کبری قدس سترہ بزرگے
 کہ قطب اولیای زمانہ خود بود و معلوم نبوده کہ بر قدم کدام نبی از انبیا
 باشد تا بہ نیت تحقیق این امر یکی از طالبان خود نزد بزرگوارے دیگرے
 قدس سترہ کہ اورا بہ علم این اسرار نواخته بودہ اند فرستاد و فرستادہ آن
 بزرگ در اثناے گفتیش احوال شیخ از ان طالب فرمودہ کہ جوہر
 ما چون است آن مرید ازین حرف دل تنگ و حیران بخد مت شیخ
 خود باز گشتہ آنچه شنیدہ بود معروض داشتہ شیخ بنواجد بر خاستہ
 فرمودند مقصد ما بحصول پیوست و معلوم شد کہ ما بر قدم کلیم اللہ
 علیہ السلام بودہ ایم جوہر است اورا گویند و این کلام از ان بزرگ
 مارا اشارت با تباع ولایت اوست و ہم از ان جملہ آنکہ حضرت حق سبحانہ
 ایشان را بہ محض کرم قدرے عطا فرمودہ بودہ و تصرف بخشیدہ کی را

از ولایتی و مشرعی که در آن بود بولایتی که فوق آن بودی رسانیدند چنانکه
بمجد و مزاده بزرگ قدس سره رقم نموده اند که شمارا بعد از ولایت موسوی
به ولایت محمدی آورده شد و بدین من اعجاب العجوبات و من اعظم
التصرفات و هم از آن جمله است آنکه تعیین وجودی و تعیین علمی را که تا این
غایه عارفی بآن لب نکشوده برایشان ظاهر گردانیده با سرار و برکات
آن مرتبه علیا ایشان را مشرف ساخته اند چنانکه آن حضرت قدس سره
تحقیق این معنی در مکتوب شتاد و نهم از جلد سوم نموده اند و از آن جمله است
آنکه با سرار معاملات قلوب خمس نواخته اند خصوصا بمرتبه عظمی که بقلب
خامس متعلق است و آن از مقامات شگرف است چنانکه خود در فیه
دوازدهم رساله مشداز و معا و بیان آن نموده فاذا بلغ العارف الایم معرفته
والاکمل شهودا هذا المقام العزیز و وجوده الشریف رتبة یصیر ذلک العارف
قلبا للعوالم کلها و الظهورات جمیعها و هو المتحقق بالولاية المحمدية و المشرف
بالعروة المصطفوية علی صاحبها الصلوة و التحية و الاقطاب و الابداح الاوتاد
و اخلون تحت دائرة ولايته و الافراد و الاحاد و سائر فرق الاولیاء
سند چون تحت انوار هدایتی لیا هونائب مناب رسول الله و المهدی
بمهدی حبیب الله و هذه النسبة الشریفة العزیز و وجودها مخصوصة بآحاد المرادین
لیس للمریدین من هذا کمال نصیب هذا هو النهاية العظمی و الغایة المقصودی
لیس فوقه کمال و لا اکرم منه نوال لو وجد بعد الوفا سنیة مثل هذا العارف
لا عظم و یسر می برکتی الی مدة بدیة و احوال تباعده و هو الذی کلامه دوائ
و نظره شفای و حضرت المهدی سید وجد علی هذه النسبة الشریفة من بدلا
الایم نخره ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و هم از جمله

آنکه دنیای ایشان را به محض کرم آخرت گردانیده اند مخدوم زاوۀ عالی
 مرتبه خواهد بود محمد معصوم سلمه الله و رحل این معنی رقم زده اند که بعضی تمتعات
 این نشاء فائده است که موجب تنقیص درجات اخروی است و بحق ایشان
 چنین بود که نصیب دنیا حکم نصیب آخرت پیدا کرده و نیز هر چه در دنیا است هو و گردد
 نه شایسته طلبت نیست و این نشاء تا باب آن که ملی این شایسته جلوه گر شود ندارد
 مگر آن سرور دین و دنیا را صلی الله علیه و سلم این دولت عطا فرموده بودند
 حضرت ایشان را از غایت کمال اتباع آن سرور اگر از آلودگی خوان آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم نصیب داده باشد نمی شاید هر کمال که بخواهد را بود
 محل تابعان او را از آن بوارثت نصیب رسد حضرت ایشان نیز بآن نصیب
 در بعضی مکاتیب اشارت نموده اند و نیز می تواند بود مراد ازین فرموده ایشان
 آن بود که هر چند شهود عارف کمال باشد اما تا در قید زندگی این جهانی است
 مقید خیال است و خلاصی بکلی از قید خیال درین نشاء محال چنانکه مولانا در
 قدس الله سره عالی قریب احتضار میفرموده سه من شوم عربان ز خود او
 از خیال پناخرازم در نهایت الوصال بگرانکه فرمودی کسی را از کمال تابعان
 انبیا علیهم السلام بطفیل ایشان بهره رسیده باشد چه خلاصی از قید خیال درین
 نشاء در ولایت انبیا است که باصل الاصل متعلق است و هم از آن جمله است که
 ایشان را از سرار و الوار حقیقت قرآنی و حقیقت کعبه ربانی و حقیقت بیت المقدس
 بهره فراوان بخشیدند کما یفهم من مکاتیب المتعدد و از آن جمله است آنکه ایشان را
 در امی آفاق و انفس معامله نموده اند که انفس بنزد آن چون آفاقی است نزد
 انفس و بیان آن مجمل در فقره از فقرات مبداء و معاد نموده اند و به تفصیل
 در مکتوب چهل و سوم از جلد دوم فرموده و معامله کاروبه را در آن اثبات

نموده فرستاده که این دولت عظمی است که بعد از زمان اصحاب رضی الله
 عنهم هیچکس با این دولت مستعد گشته است هر چند این سخن مستعدی نماید
 و مقبول اکثری نیگردد و اما اظهار نعمت عظمی می نماید کونه اندیشان قبول کنند
 یا نه و این نسبت فردا بر وجه اتم در حضرت مهدی علیه الرضوان ظهور خواهد
 و هم ازین جمله است آنکه حق سبحانه ایشان را بحق الیقین مشرف ساخت که حق
 الیقین دیگران نزد آن علم الیقین است چنانکه این معنی در او در کتب چهارم
 از جلد دوم بیان نموده اند و فرموده که ازین حق الیقین چه گوید و اگر گوید که فهم
 کند و چه در پاید این معارف از حیطه ولایت خارج است از باب ولایت در
 رنگ علمای طواغیر و در او را که آن عاجزند و در درک آن قاصر این علوم مقتدر از
 مشکوة النوار بنوت اند علی اهلها الصلوات و التسلیمات که بعد از تجدید الکف
 ثانی به تبعیت و وراثت تازه گشته اند و از آن جمله است آنکه بر ایشان راهی را
 که برون جذب به سلوک است نمودند که آن را حضرت ایشان براه اقتباس
 بنوت تعبیر فرموده اند و بیان آن در مکتوب سی صد و یکم از جلد اول کرده اند
 و از آن جمله است آنکه ایشان را بحال متابعت سید الانبیاء بمقامی که فوق
 مقام رضاست و آن را محبت ذاتی تعبیر نموده اند مشرف گردانیده اند و آن
 سخت شگرف است و بیان آن در دو مکتوب از مکاتیب جلد دوم مرقوم کرده
 و هم از آن جمله است آنکه بر ایشان قدس سره درجات ولایت ثلاثه صغری و کبری
 و علیا که ولایت اولیا و ولایت انبیا و ولایت ملائکه است منکشف گردانیدند و به
 کمالات هر یک متحقق ساختند چنانچه تفصیل این درجات در مکتوبات است
 عالیات بسین و مشروح است و هم از آن جمله است آنکه بعضی لطف ایشان
 خزینه رحمت گردانیدند چنانکه خود در مکتوب سی صد و یازدهم از دفتر اول

به تقریب سربای دو چشمی اشاره باین معنی نموده اند و هم از آن جمله است آنکه
 بایشان معلوم گردانیدند که از ایشان تا ظهور مهدی آخر الزمان دیگری باین
 کمالات باطنیه و معاملات بظهور نخواهد آمد و از آن جمله است آن که در رساله
 سیدار و معارف و نگارش فرموده اند در اوایل حال می بینم که در مکانی طواف
 میکنم و جمعی دیگر نیز درین طواف با من شریک اند اما بطوسیر آنجماعه بحدیست
 که تا من یک دور طواف را با انجام میرسانم آنجماعه دوسه قدم مسافت را قطع
 مینمایند درین اثنا معلوم میگردد که این مکان فوق العرش است و جماعه طواف
 کنندگان ملائکه کرام اند **علی بنیما وعلیم الصلوات و التسلیمات و الله یخفی**
بخدمته من یشاءه و الله ذو الفضل العظیم و از آن جمله است آنکه ایشان را مجدداً
و منور هزار گردانیده اند چنانکه در صدر این فصل مذکور شد و این همه خصایص
بنی بر آن گشت و از جمله این خصایص علیاست این پنج خاصه عظیمه و بگردد

الأولی مندرجه فی دعائه الشریف الحمد للذی جعلنی صلیه بین البحرین و صلیاً
 بین القطین و هی مرقومه فی المکتوب السادس من الجلد الثانی و الثانیة
 و صولة قدس الشیخة بمقام السابقین الذین مرتبهم فوق اصحاب الیمین
 كما ان اصحاب الیمین تفوق اصحاب الشمال بالمرتبة العلیا و هذا مستظور من
 قلب الشریف فی المکتوب الاربعین من الجلد الثانی و الثالیه کلامه سبحانه تعالی
 مع قدس سره شفاً باذیک لافراد الانبیاء علیهم الصلوات و الطیبات قد
 یکون ذلک لبعض الکمل من مشایخهم بالشیخیه و الوراثة و اذا کثر هذا القسم من
 الکلام مع واحد منهم شکی فحذثا لکما کان امیر المؤمنین ع من رضی الله عنه
 اشاره باین است آنکه محند دوم زاده خواجہ محمد معصوم مدظله در بیاض
 خاص رسم نموده اند که حضرت ایشان را پوراشته حدیث مکرم ایشان

فاروق اعظم محدث بفتح وال گرداننده اند آنحضرت علی ذلک والرابعة مندرج
 فی معرفتیه الہی منقہ بالفت کم المکرّم فی المکتوب التاسع والسبعون من
 الجلد الثالث وہی انہ سبحانہ اعظمیٰ لہ قدس سرہ وانا قیوم العالم الذی
 ہوا غراض مجتہدہ والخامسہ فی المعرفة التي تتسلق باصطلاح طینتہ
 من طینتہ نبویہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کطینتہ الثانیہ من لنتہ طینتہ آدم علیہ السلام
 واز خصائص غنطسی آنست کہ قریب بایام وجمال فرمودند کہ ہر کمالی کہ در نوع
 بشر ممکن است مرا عطا فرمودند و پورا اثر و تبعیت بقید البشر علیہ الصلوٰۃ والسلام
 بدان متحقق ساختند و اگر خواہم آنرا بہ مقدمات معقولہ مقبول مستمعان
 غایم بہ بھی بیان فرمودند کہ عقل عظیمی بہ بیان شکر و ترسہ نبی و نیز
 ازان جملہ است آنکہ میفرمودند کہ نسبت خاصہ ما تا انقرض من این نشاء
 در نزدندان خواهد ماند از ہمہ عجیب تر از خصائص علیامی آنحضرت
 آنکہ حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ ایشان را با وجود تبعیت و وراثت بہ پیوستہ
 از اصالت ممتاز گردانید چنانکہ تحقیق و تفصیل آن در مکاتیب شریفہ مستطوع
 است ع و تسلیم اینچہ رسید و سرشکست سے کہ بگویم شرح آن ہمہ شود
 مثنوی ہفتاد من کاغذ شود و اگر عالمی عارفی بمکاتیب لطیفہ و رسائل شریفہ
 ایشان عبور نماید بیش ازین بخصائص آن عالی حضرت متعالی نسبت
 پی برد اگرچہ این قدر کہ ما بیان نمودیم نیز بسیار است اذعان و قبول از
 خوانندگان و شنودگان در کارست سے راز جز بار از دان انبار نیست و
 راز اندر گوش منکر از نیست ہر رضی اللہ عن صاحب الاحوال رضی عنہ سبحانہ

فصل ششم در بیان عبادات و عادات یومیر و لیلہ آن حضرت
 بر طبق عزیمت و غایتہ اتباع سنت ہاندر کی از شرح بعض عقاید شریفہ ایشان

از کتب

از فضل سابق که در آن علوم مرتبه و سمو منزلت آنحضرت بوضوح پیوسته خردمند
 منصف خواهد شناخت که خداوند این معاملات شگرف و اتباع سنت
 سنیه و اخلاص رضیه و طاعات کثیره علیه چه پایه خواهد داشت مع ذلک
 ممکن بجهت دستور العمل طلاب چه مریدان بواسطه وجه بغیر واسطه ایشان
 بصحیفه بیان می آرد اگر چه وظائف یومی و لیلی آن حضرت را بتائید حضرت
 مخدوم زادوهای کبار بعضی از یاران سعادت پار جمع نموده اند انا ایجابائین
 نازنین باز و اید فواید یقلم می آید بکرم اللہ سبحانه و توفیقہ این کمترین از زبان
 مبارک حضرت ایشان بکرات استماع نمود که فرمودند اگر چه عمل و کار ما چه
 باشد هر چه با عطا کرده اند به محض فضل و صرف کرم سیدانم انا اگر مثلاً امر
 بمانند کرم باشد آن متابعت سید الاولین و الاخرین صلی اللہ علیہ وسلم
 خواهد بود که مدار کار خود را بر آن سیدانم هر چه با داده اند از راه این اتباع
 داده اند جز بیا و کلیاً و هر چه نداده اند از آن نداده اند که از ما در اتباع انم
 نقصانی بحکم بشریت رفته باشد و بدین تقریب بر زبان مبارک رانند که
 یکس روز بسه و در آمدن بجلا پای راست نهادم آنروز چندین احوال من
 بسته شد در اتم حروف گوید روزی در خدمت آن حضرت نشسته بودم
 و ایشان در تحریر معارف بودند ناگاه از غلبه تقاضای بول بسرعت
 متوجه متوضا شدند همچنان که بسرعت متوضا رفته بودند بسرعت هر چه
 تمام تر بر آمدند بنده را حیرت روی داده که باین سرعت درآمدن
 و باین تقیسل بر آمدن چه بود بجز در آمدن از حلا ابریق آب طلبیده
 ناخن ابسام بسیار را شسته باز بجلا در آمدند چون بعد از ساعتی
 بیرون شد فرمودند که تقاضای بول استیلا نمود به سرعت

بمشورتی در آمدم و نشسته بودم که نظر بر پشت ناخن افتاد که نقطه سیاهی
 بر او بود که برای امتحان تسلیم نهادم بودم بآن نقطه سیاهی که از اسباب
 کتابت حروف قرآنی است آنجا شستن را لایق و بر عایته اوب مطابق
 ندیدم با وجود که از غلبه آن تقاضا محنت داشتم لیکن آن محنت پیش
 این محنت ترک اوب بس حقیر نمود برون آمده آن نقطه سیاهی را
 شستم و باز آمدم وقت دیگر که این بنده در خدمت حاضر بود مولانا صاحب
 ختلائی را امر نمودند که چند قمر نفل از خریطه بر آورده حاضر کن و می شمش
 قمر نفل حاضر ساخت در عتاب رفته فرمودند اینک صوفی ما آن قدر ز شنیده
 که الله و تر حیت الوتر رعایت و تر از مستجاب است مستحب را مردم چه دانسته اند
 مستحب دوست داشته است سبحانه و تعالی اگر دنیا و آخرت را به یک
 عملی که دوست داشته حق عزوجل باشد بد بد هیچ نداده باشد و فرمودند
 که ما در رعایت استجاب تا بان حد توجه داریم که در وقت شستن رو
 قصد میکنیم که اول آب بر خدیجین رسد که تپان نیز از مستجاب است و نیز دیده شد
 که چند روز توجه تمام نمودند بصوم تطوع بانکه از نجافت بدن ایشان را در آن
 ایام روزه داشتند بنهایت دشوار بود چون پرسیده شد که این چه روزها
 فرمودند قضای احتیاطی روزهای این رمضان است که در آن روزها
 روزانه استنجا کرده باین تقریب فرمودند که والد ماجد علیه الرحمته
 مهاکن در روز رمضان استنجائی کردند و اگر بضرورت واقع می شد
 از اقصا میداشتند نعم السلف و نعم الخلف روزی بر عرش خود تکیه
 کرده بودند بناگاه باضطراب فرود آمدند و فرمودند که زیر عرش کاغذی
 دیدم هر چند معلوم نبود که در و چیز نوشته اند و چه نوشته اند بانکه

کسی را بگویم که برود و آن وقت در شستن را هم عیاشی ادبی دیدم وقت
دیگر دیده شده که یکی از حفاظ که زیر بالین او فرشی گسترده بودند لقمه
پرواخت حضرت ایشان دیدند که آنجا که ایشان نشسته اند فی الجمله در فرشی
مزین و آرد بان فرشی که حافظ بران قرآن تلاوة میکند آن فرشی
زیاده را از زیر پاسه خود و در نور دیده کناره بگذاشتند عزیز که بخدمت
شریف حضرت ایشان رسیده بود و دیگر مشایخ وقت را نیز دیده گفت
بعد از شرف ملازمت ایشان وقتی به برهان پور به خدمت شیخ معظم
قدوة مجتبان این درگاه محمد بن فضل الله قدس سره رسیدم شیخ
از من اطوار این بزرگوار پرسید که در سرهند بخدمت ایشان رسیده
مان بگو تا چه دیده گفتم از احوال باطن ایشان چون من نامراد را
چه خبر اتا به ظاهر در رعایت آداب سلت و وقایع آن ایشان را چنان
یافتم که اگر مشایخ وقت جمع شوند عشر عشر آن از دست ایشان نیاید شیخ
بغایت سرور شده فرموده چون این چنین است هر چه این بزرگوار
از اسرار حقیقت میگوید می نویسد همه صحیح و اصل است و در ان صادق
آن متحقق که نشان صدق مقال و علو حال اتباع بر کمال است
شیخ مذکور را قدس سره بخدمت ایشان و طاب ثراه اخلاص و محبت
بود و این معنی را مکرر باین حقیر افتمم که گاه بخدمت ایشان
می رسید اظهار فرمودند در ان ایام که سلطان وقت حضرت
ایشان را در حبس کشیده بود هر وقت که فقیر بخدمت شیخ میرسد
میفرمودند که بعد از هر نماز و عا و فاتحه برای مخلص ایشان در ساخته ایم
روزی مروی از سرهند بخدمت شیخ آمده التماس آن نمود که بیعت نماید شیخ فرمود

نام مبارک حضرت ایشان را برده عجب که چون ایشان بزرگی در شهر شما
 باشد و شما بچاسه دیگر مرید شوید و نیز یکی از امرای وقت که در کار حضرت
 ایشان ترددی داشت روزی از افاضی القضاة وقت که همسایه حضرت
 ایشان بود در خلوتی بر سید که شما مردم عالم اید و صادق القول و صاحب
 دیانت از احوال عزیزی که همسایه شماست بگوئید فرمود که احوال باطنی این
 طائفه از دریافت ماوراست اما این قدر میگویم که مشاهد اطوار این بزرگوار
 ما را با اطوار اولیای ما تقدم یقین دیگر بخشیده زیرا که چون ریاضات عجیبه
 و طاعات کثیره کمال متقدمین را در کتب بخواندیم بنحاطر میگذشت که شاید
 محبتان ایشان به ما بالغه نوشته باشند چون اوضاع این عزیز را دیدیم
 آن تردد برخواست بلکه بنویسندگان احوال جنگ داریم که هنوز کم نوشته اند
 الحق چنین بود که این عالم نصف بدبانت نصف فرموده جزاه الله خیراً
 این حقیر را قسم از درویشی که خدمات آب وضو و مصلی و ما يتعلق با امور العباد
 حواله بوی بود شنود که بیافت من در تمام روز همان ساعت قبل از حضرت
 ایشان و در شب ثلثه دوم فرصتی بکار خود می یابم و راه این دو وقت
 مرا از استیجاب طاعت آنحضرت فرصتی نیست همچنین اصحاب خود را بهتر
 دوام ذکر و حضور و مراقبت تحریر می نمود و می فرمودند که این دار و عمل است
 و مزع کشت و کار حضور باطن را با رعایت آداب و اعمال ظاهری جمع ساخته در کار
 باشید و می فرمودند آنکه برخی از بعضی رسایل حضرات خواجگان نقشبندیه رضی الله
 عنهم قلت عمل فهمیده اند نه آن چنان است که طریقه این بزرگان و اتباع نبوی
 اولی و اوفق طرق است و آنحضرت را صلی الله علیه و سلم با وجود محبوبیت و علو مرتبه
 از کثرت عبادت پابای مبارک متورم گردیده بود غایه فی الباب چون طریقه خود را

ماوربدايت بل ابتداى توسط نیز بجزدات متعلق است لاجرم حال ایشان آید
 از کثرت سکر و استغراق مقصود کثرت اعمال جوارحی نیست بل دوام توجه و حضور
 با ایشان فرایض و واجبات و سنن مؤکده هیچ کرده بهمان اقتضای کرده اند و مع
 فلک رعایت غزیت امور را لازم شمرده که آن از ریاضات عظیمه است خصوصاً
 با جذبات و غلبات اما چون بعنايت التمسال از تلویحات احوال به یکدیگر
 رسد لاجرم بکثرت طاعات آیند و هر مقداری که آن از ایشان بیشتر بظهور آید
 ترقیات بیشتر بینند و با آنکه حضرت ایشان را بر مسائل فقه استحضار تمام بود
 و بر اصول فقه مهارت فراوان اما بنا بر غایت احتیاط اکثر مسائل بکتاب معتبره
 فقه می نمودند و در سفر و حضر بعضی کتب معتبره فقه را با خود می گرفتند و یکی است
 ایشان آن بود که عمل بمقتی به و مختار فقهای کبار نموده آید و در عملی که بعضی
 از فقهای بر جواز آن رفته بوده اند و بعضی بر کراهت آن ایشان ترجیح جاب
 کراهت داده بر آن عمل نمی کردند نمی کردند و می نمودند اگر تعارض در جواز
 و عدم و عمل و حرمت واقع شود ترجیح جانب عدم جواز است و جانب حرمت
 را و تا ممکن بود حضرت جمع مذاهیب می نمودند و در بعضی روایات که امام
 اعظم رضی الله عنه یک جانب بود و صاحبین رضی الله عنهما یک جانب اگر چه
 فتوی بقول صاحبین بود اما گاه احترام امام را عمل بقول امام هم میکردند مثل
 آنکه در زیارت قبور اکثر قرآن میخواندند که مذہب صاحبین بر جواز نیست فتوی
 برین است و گاه ترک می کردند و بدعا کتفای نمودند که مذہب امام اعظم
 بر کراهت قرآن خواندن است بر قبور این حقیر چون میدید که وایم حضرت
 ایشان به نفس نفیس امامت می کردند و روزی در خاطر گذشت که آیا لیم
 آن چه باشد بدین خاطر بلازمست مشرف شد تقریب جمع مذاهیب بیان

نعم

جواز

ایشان

آورده فرمودند شافیه و مالکیه و حنبلیه و حنفیه را آنند که جز بقبر است فاتحه نماز
 درست نیست لهذا خلف امام فاطمی خوانند و احادیث صحیحیه نیز و الاست
 برین می نماید اما امام ابوحنیفه رضی الله عنه فاتحه امام رافا فاطمه مأموم
 گفته مأموم رافا فاطمه خلف امام تجویزی نمی نماید و جمهور فقهای حنفیه برینند
 مگر بعضی روایات موجوده از حنفیه بر جواز فاتحه خلف امام آمده چون ما هما
 امکان بر جمع مذاهب می کوشم درین صورت جمع را در آن دیده ایم که خود
 امامت کفر ع گزینیم شرح آن بید شود با بجملة عمل حضرت ایشان درین
 و شمار و در سفر و حضر آن بود که نصف اخیر غالباً و گاه ثلث آخر شب
 بر خاسته ادعیه مسنونہ آنوقت را خوانده وضو در کمال اسبغ و احتیاط
 می نمودند بر آن نبودند که دیگر در وضو بر دست ایشان آب ریزد و در
 آب وضو آفت در احتیاط نه ظهور میرسد که فوق آن متصور نه باشد استقبال
 قبله در آن رعایت می نمودند اما در وقت شستن رطین بسوی شمال
 یا جنوب منحرف می شدند و سواک را در هر وضو و وضو را بهر نماز لازم
 داشتند الا ماشاء الله و هر عضو را سه بار می شستند و هر بار بدست آب
 از آن چیده می افشانند که احتمال تقاطر نمی ماندند و در عضو مغسول و نه
 در پدغاسله و ستر آن عیان می نمود که چون در طهارت و نجاست غسل
 وضو اختلاف است هر چند که فتوی بر طهارت است عمل بر احتیاط می نمودند
 و در غسل هر عضو کلمه شهادت را و در و در اتیر با دعیه ماثوره دیگر که در
 کتب احادیث چون تکلمه مشکوة و بعضی کتب فقه و عوارف آمده بخوانند
 و بعد از اداس وضو گوش چشم حق بین بجانب آسمان کرده و دعائے
 آن وقت ماثور است خوانند و متوجه تجمعی شدند و باطلانینت و حضور جمعیت

تمام و طول قنوت تهجد ادائی نمودند به مرتبه که طاقت بشری نمی تأیید الهی
 جل شانہ در اداء آن عاجز و قاصر است در اوایل احوال بیشتر در تهجد و ضعی
 و فی زوال تکرار قنوت سوره یس می فرمودند چنانکه گاهی قنوت آن
 سوره بهشتا و مرتبه می کشید و گاهی کم و گاهی زیاد از آن عدد در اواخر
 بیشتر بختتم قرآن مجید در نماز اشتغال می نمودند بعد از اداء تهجد
 به خشوع و استغراق تمام خاموشی و مراقب می نشستند و پیش از
 صبح بدو سه ساعت ساعتی بر طبق سنت می عنودند تا نهجده بین النونین
 بظهور انجاند و باز پیش از دیدن صبح بیدار شده نماز فجر می پردازند
 و سنت باید ادا در خانه ادائی نمودند و میان سنت و فرض تکرار
 سبحان الله و بحمد سبحان الله العظیم به طریق خفیه میکردند و بعد
 از اداء فرض باید ادا وقت اشراق در مسجد با اصحاب خود حلقه زده
 مراقب می نشستند آنگاه نماز اشراق را بطول قنوت چهار رکعت
 بدو سلام ادا فرموده به بیبیات و ادعیه ماثوره که در آن وقت آمده می پردازند
 بعد از آن بجرم رفته لحظه از احوال عورات و اطفال خبر می گرفتند و امور
 را که بمعاشش تعلق داشته می فرمودند بعد از آن بخلوت می شدند
 و بقرات قرآن مجید توجه می نمودند و بعد از اداء تلاوت طالبان
 طلب نموده پرسش احوال ایشان می فرمودند یا خلص اصحاب را
 طلب نموده با سرار خاصه لب می کشودند و باستماع آن سامعان از
 از خود می ربودند که در اسماع آن معرفت القای نسبت و اعطای
 نسبت می نمودند ناگاه هر یک از یاران را موافق حال او واستعداد
 او بامری دلالت می نمودند و بر حال وارد می که بر وفا یض شده بود

اطلاع می بخشیدند و همه را به علو همت و اتباع سنت و دوم ذکر حضور
مراقبت و اخفای حال تا کسی در می کردند و می فرمودند که اگر به تمام
دنیا و مافیها یک فعل مرضی او سبحانه معلوم گردد و عمل بمقتضای
آن میسر شود غنیمت عظیم دانند و حکم آن دارد که کسی بخندد ریزه چند
جوهر نفیس خرج عالم را بخرد و بجا و لاطایل روح بدست آورد و ایضا

بقریب تر غیب بر تکرار کلمه مقدس لا اله الا الله محمد رسول الله
فرمودند همه عالم در جنب این کلام معظم کاش حکم قطره می داشت
نسبت به دریای محیط این کلمه طیبه جامع کمالات و ولایت و نبوت است
مردم تعجب دارند که بیک گفتن این کلمه چگونه دخول جنت میسر شود
محسوس و مشهود این فقیر شده که اگر تمام عالم را بیک گفتن این کلمه
بخشند و به بهشت فرستند گنجائی دارد و اگر برکات این کلمه را شست
کنند تمام عالم همه ابد الابد و مسور و سیراب گردند و نیز فرمودند
حصول برکت و ظهور عظمت این کلمه باعتبار درجات قابلان آن
هر چند گویند عظیم تر ظهور برکت و عظمت آن بیشتر و این مصرع
بر زبان رانند سه یزیدک وجه حسناة اذا ما زودته نظارة و ایضا فرمودند
آرزوی در دنیا معلوم نیست که برابر آن باشد که کسی در گوشه خزیده
تکرار این کلمه طیبه ملتند و محفوظ بود اما چه توان کرد جمیع آرزوهای غیر
و ایضا اصحاب خود را بمطالعه کتب فقیه معتبره و لایست می نمودند
ومی فرمودند که از علمای دین احکام شرع بسین را تحقیق میکردند باشند
که کدام مفتی به است و کدام سنون و معمول و کدام بدعت و مردود
که زمانه از عهد آن سرور صلی الله علیه و سلم پس دور افتاده و فاسد
شده

وظلمات بدیع و مخور سمول یافته و درین ظلمات جز بنور چراغ سنتت
 راه نجات نتوان یافت و نیز می فرمودند که در کشف منی در آید که عالم
 را بدعت چون گرداب ظلماتی فرو گرفته و نور سنتت هر جا در و چون
 گرم شجر مرغ می نماید و صحبت ایشان همیشه به خموشی می گذشت و هرگز
 غیبت و عیب مسلمانان مذکور نمی شد و باران ایشان را هیبت
 ایشان در غایت ادب و خشوع می داشت که زهره انبساطند اشتند
 و تکلیف ایشان به مرتبه بود که با وجود دوری این احوالات عظیمه هرگز
 آثار تلویح بر ایشان ظاهر نمی شد و خروشی و صیحه بل آه بلند
 به ظهور نمی رسید در مدت دو سال که بنده حاضر خدمت بود سه
 چهار بار دیده شد که قطرات اشک بر چهره پها یون فرود آمد و سه
 چهار بار دیگر در وقت بیان معارف عالیه در حشیم و رخسار ایشان
 سرحی و بر خدین شریفین عرق حرارتی مشاهده نمود روزی در آنجا
 بیان معرفتی ساعتی خاموش گشتند بعد از آن فرمودند که درین
 وقفه خاموشی احوال شگرف و معالجه عظیمه به ظهور رسید و در آن
 وقت از چشمهای ایشان اثر غیبت و از بشره فی الجمله رنگ
 حمیت ظاهر بود جز این قدر از تلویح نشانے پدیدار نه چون ضحوة
 کبرکے سے شد نماز صفی را در خلوت ادا نموده باز بحرم تشریف
 منی بردند و بان جماعه طعام تناول نموده خود بنفس نفیس توجه
 فرموده به همه فرزندان و درویشان یکیک از هر چه بچته شده بود
 میرساندند و اگر کسی آن وقت از فرزندان و درویشان و خادمان حاضر
 نمی بود امر میکردند که حصه او بگذارند و بعد از تناول طعام او عیب ناآورده که در آن وقت

آمده میخوانند و در اخیر ایام که عزالت گزیدند و صوم بود و طعام در میان
خلوتخانه تناول می فرمودند قرأت فاتحه بعد از طعام چنانکه بین الانام
معروف گشته از ایشان گفته دیده شد که در احادیث صحیحہ نیامده است
هر روزی پیش از نیم روز چیزی بخورند و آن هم بعبایت قبیل مع ذلک
می فرمودند چه توان کرد که بحکم اقتضای آخر زمان در گرسنگیها کمال اتباع
آن سرور دین و دنیا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پیسترنی شود و نیز می فرمودند
از امورے که عارف را از ملکیت به بشریت نزدیک می سازد هیچ چیز چون
خوردن نیست گاه وقت تهی صورت مثالی که در اوقات آن بنظر می در آید
و طعام را به خشوع و حضور تمام تناول می نمودند و پاران را نیز آن وقت
بجضور و خشوع تالید می کردند و در وقت طعام خوردن زانومی بسیار
نویانیده و زانوسه بین را بران می نهادند و گاه در غیر مجالس دیده می
که هر دو زانور ابرداشته تناول می فرمودند و بعد از تناول لحظه چند
بحکم سنت قبلولہ می فرمودند و مؤذن ایشان در اول وقت ظهر
اذان میگفت بعد از شنودن اذان بلا اہمال متوجه وضومی شدند
و بسنت زوال می پرداختند و می فرمودند حضرت رسالت مآب
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از زمان بعثت تا ایام رحلت از دنیا سنت
زوال را ترک نہ کرده اند قرأت در آن گاه از طوال مفصل بود و گاه
از قصار و بعد از آن چهار رکعت فرض ظهر و دو رکعت سنت آن
و چهار رکعت سنت دیگر ہم میگزارند بعد از فراغ از نماز ظهر شسته از
حافظ جزوسے پاکم و پیش از آن قرآن می شنودند و اگر درسی بود می فرمودند
و اگر حافظ حاضر نبود خود بخلویت رفته تلاوت می نمودند و نماز عصر را

و در او آخر بطریق ندرت این دو رکعت را می گذارند و می فرمودند فقهما
 در آن قیام و قال بسیار است و دو سجده که بعد از وتر متعارف شده
 نمی کردند و می فرمودند علما بر کراهت آن فتوی داده اند و وتر را
 گاه اول شب ادا می نمودند و گاه بعد از تہجد و تر را چون در اول شب
 ادا می نمودند باز در آخر تکرار نمی کردند چنانکه بعضی گفتند و می فرمودند
 که پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرموده اند که در یک شب دو وتر نباشد
 و می فرمودند که در شبی از شبها نموندند که در صورت تاخیر ادا کے وتر
 چون مصلحت بخواب رود و نیت دارد که در آخر شب و تر را ادا خواهد نمود
 کتبہ اعمال او تمام شب بنام او حسنات نویسد تا زمانی که وتر را ادا
 نماید پس هر چند و تر را تاخیر تر ادا کند بهتر باشد مع ذلک می فرمودند
 و نیز فرموده اند که در تعجیل و تاخیر و تر غیر از متابعت سید البشر علیہ وآلہ
 الصلوٰات و التسلیات هیچ چیز منظور نیست و هیچ فضیلتی را متابعت
 عدیل نمی اندازد و حضرت رسالت مآب و تر را گاهی اول شب
 ادا فرموده اند و گاهی آخر شب سعادت خود در آن میداند که در امر
 از امور شب بآن سرور نماید علیہ وآلہ الصلوٰات و التسلیات اگر چه آن
 شب بحسب صورت باشد مردم در بعضی سنن نیت احیای لیل
 و مثل آنرا دخل میدهند عجیب می آید از کوتاہ اندیشی هزار احیای
 بہیم متابعت خیریم عشرہ آخر ماہ رمضان را اعتکاف نشستم
 یا ران را جمع کرده گفتیم کہ غیر از متابعت نیت نہ کنید کہ بتقل و القطاع
 چه خواهد بود صد گرفتاری محبول یک متابعت قبول داریم اما
 ہزار بتقل و القطاع نے تو سل متابعت قبول نداریم ۵ آخر کہ در

تاریخ

۱۰۰

حرفی

سراسر نگار سبت فارغ است از باغ و بوستان و تماشا کے لالہ زار
 زرقنا اللہ سبحانہ کمال متابعت علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و التسلیما اتہما کلہما
 و ایضا باین تقریب رقم نموده اند کہ وقتے از اوقات جسمی از رویش
 نشسته بودند این فقیر از محبت نمود کہ نسبت بغلامان آن سرور است
 علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و التسلیما اتہما و اکملہما چنین گفت کہ محبت
 آن سرور برہمی مستولی شدہ کہ حق سبحانہ و تعالیٰ را بواسطہ آن دوست
 سیدارم کہ رب محمد است حاضران ازین سخن در تحیر ماندند اما مجال محبت
 نداشتند این سخن نقیض سخن را بہ بصری است کہ گفت آن سرور را
 در جواب کہ محبت حق سبحانہ و تعالیٰ برہمی استیلا یافته است کہ محبت شما
 را جانیانندہ است این ہر دو سخن ہر چند از سکر خمر مییدہ اما سخن من اصحا
 وار و در عین سکر گفته است و من در ابتدا کے صحو سخن او در مرتبہ صفات
 است و سخن من بعد از رجوع از مرتبہ ذات زیراکہ در مرتبہ ذات تعالیٰ
 این قسم محبت را گنجایش نیست جمیع نسب را از ان مرتبہ کوئی
 با جہل بلکہ بذوق نفی محبت در ان مرتبہ سیکند و بہ هیچ وجه خود
 را شایان محبت او نمیدانند محبت و معرفت و صفات است
 و بس محبت ذاتی کہ گفته اند مراد از ان ذات احدیت نیست
 بلکہ ذات بال بعضی از اعتبارات ذات است پس محبت را بہ
 در مرتبہ صفات است و اللہ سبحانہ اعلم لنتی کلامہ الشریف و بعد از
 ادائے صلوٰۃ عشا و وتر زود بہ مضجع رفتہ می غنودند و پیش از اضطجاع
 ادعیہ مانورہ را میخوانند و در ستر آنکہ زود بعد از عشا می غنودند و فرمودند
 این بیداری بعد از عشا در بیداری آخر شب فتور نے انداز دو دیگر

اگر کسی شب بیدار دور نیست کہ بہ سخنان رسمی ہم پرواز دو آن دوران وقت
 نے کراہت نیست از عمر عبد العزیز رحمہ اللہ تعالیٰ منقولست کہ شبی
 بعد از ادا سے صلوٰۃ عشا بتقدیر عا یا پہنان و تنہا بر آئندہ بود ناگاہ ہم
 عسان او اور اناشناختہ گرفتند و بند کردہ بخانہ آوردند در روشنای صبح
 چہ بیند خلیفہ است معذرت خواستند و عرض کردند کہ خلیفہ چرا گفتند
 کہ من فلام فرمود من صلوٰۃ عشا گذار وہ بودم و بعد از ادا سے ان سخن
 دنیا کردہ است و در و نیر اکثر پیخواندند خصوصاً شب جمعہ و روز جمعہ و شب
 دو شنبہ روز دو شنبہ و آخر یاران را شبہا سے جمعہ جمع کردہ ہزار بار
 و رو میفرستادند و بعد از ادا سے ان عدد ساعتی مراقب شدہ بانگسار
 تمام میکردند چنان می نمود کہ بان مأمور شدہ بودند و رسالہ صلوات
 ماثورہ کہ زیادہ از جزو سے باشد بار سالہ درود کے کہ حضرت شیخ ابجن
 والانس سید عبد القادر جیلانی رضی اللہ عنہ ترتیب دادہ اند پیخواندند
 و نماز جمعہ بہ مسجد جامع و بعدین بمصلا حاضر می شدند و ظہر را نیز بعد
 از ادا سے جمعہ احتیاطاً می گذاردند و بعد از ادا سے فرض جمعہ این چهار
 سورہ را کہ فاتحہ و اخلاص و معوذتین باشد ہر یک را ہفت بار پیخوانند
 روز عید اضحیٰ تکبیرات را در راہ بلند می گفتند و احیاناً بنا بر فتویٰ منصرات
 بست و در عشرہ ذی الحجہ مو سے و ناخن نمی گرفتند جہت تشبیہ حاجیان
 چنانچہ مستحب است اما انچہ در روز عرفہ بہ تشبیہ اہل عرفات مردم میکنند
 نیکر وند و در ان عشرہ ہر روز قرات سورۃ والفجر و لیل عشر میفرمودند
 و کذلک در بانی آن شہر و صلوٰۃ کسوف و خسوف میکند و در نماز
 تراویح را در سفر و حضر بحیثیت تمام آدمی نمودند و ختمہا سے قرآن مکرر

میگردند میان هر ترویج گاه به سکوت و گاه بدو و گاه با دغیبه که آمده
 سر آید بر داختند و در غیر رمضان و نیز و ایم ختمها عن ظهر القلب
 میگردند و می فرمودند ختم احزاب که میان مردم مشهور است و آن را
 به معنی بشوق مقرر کرده اند در صحت این طریق مسنون است سخن است و فرمودند
 که عزیز نوشته که بخط مولانا یعقوب چرمی قدس سره دیده شد که ختم
 احزاب چنین بوده است فاتحه انعام و یونس کیروطه ای بهام به عنکبوت
 آنکه زهر پس واقعه دان و السلام به و در وقت تلاوت از سیاهی ایشان
 و از شیوه قرائت بر ساسمان هویدا می شد که اسرار قرآنی و برکات
 آیات فرقانی بر ایشان فالین می گشت روزی در اثنا تلاوت
 رو بجا نب فقیر کرده فرمودند سبحان الله و بحمده چه رازها که میان او سبحان
 و حبیب او صلوات الله علیه و آله وسلم در قرآن اندراج یافته که ادراک
 آن مخصوص بعلما می باشد سخن بوده فرمودند گاهی بعضی آیات تا
 خود را بجای می برد که در فهم و وهم نیاید و در نماز و برون نماز آیات
 خوف را بنوعی ادا می نمودند و از تعجب تعجب را و از استغمام
 استغمام را و مطلقاً عایت شیعیه از شیعیات موعوده میفرمودند
 در سفر با دیده می شد که در محفل نشسته بودند و دثار می بردند
 کشیده قرآن می خواندند می شرمند که گاه چهار سیپاره و گاه سه
 و گاه کم را آن حسه تلاوت می نمودند چون آیه سجده می رسید فرود آمدند
 سجده می کردند و سر آنکه دثار بر روی کشیدند آن بود که نظر بر عورت
 مردم نیفتد و تسبیح رکوع و سجود و نماز را اکثر در حال انفراد بهفت و نه و
 یازده می رسانیدند و می فرمودند که شرم می آید که کسی در حال انفراد

تا که افکاره خفیه است می خورد و آیات رجاء افکاره می خورد

وقوت و استطاعت اقتضای بر اقل تسبیحات نماید و فرمودند
 در نماز رعایت سنن و مندوبات و آداب کار حضور قلب می نماید
 چه رعایتها همه ذکر است زیرا که یاد کرد او است سبحانه و توجه با و وزیر میفرمودند
 مردم هوس ریاضتها و مجاہد ہائے نمایند بیچ ریاضت و مجاہدہ بر آید
 رعایت آداب نماز نیست لایمان نماز ہائے فرہن و واجب و سنن
 آداب نماز ہونے کہ فرمودہ اند بس شکل است و لہذا حق سبحانہ
 می فرماید انھا لکبیرۃ الایمان الخاشعین الایۃ و نیز فرمودند بسیار مردم
 مرتاض و متورع را دیدہ می شود کہ بہ رعایتها و احتیاطها مشغول اند اما
 در آداب نماز مساہلتها می نمایند و در وفات مکتوبات ازین قسم کلمات
 نصلح آئین کہ متعلق بجا فطرت نماز و اسرار آن بود بسیار رقم نموده اند
 کہ بر خوانندگان پوشیدہ نخواہد ماند و در کتب نماز تجیۃ الوضوء و تجیۃ مسجد را ترک
 نمی کردند و در رنگ سنن رواتب سنن زواید را نیز در سفر و حضر لے
 تکلف ادا می فرمودند و در آنکہ زیادتے و نقصان بر فعل و عمل ماثورہ نظر
 نباید احتیاطها کے بلوغ بجائے آوردند و بجز تراویح بیچ نماز نفل را بجماع
 نیکندار و ندبل جماعہ را در نماز نفل مکروه میدانند و جمعی کہ بہ روز عاشورہ
 و شب براءۃ و شب قدر نوافل را بجماعت میگردند منع آنها می نمودند
 و در ان باب مکتوبے مؤید بر آیات معتبرہ فقہیہ رقم فرمودہ اند و در آنکہ
 بعضے متاخران این سلسلہ عالیہ نقش بند یہ تجدید را بجماعہ ادا می نمایند
 تعجبها می فرمودند کہ از اہل ابن سلسلہ شریفہ کہ بنامی طریقتشان بر
 و کمال متابعت است این عمل چرا باید کہ بوقوع آید و بہ نماز استخارہ
 شروع در کار ہائے نمودند و گاہ بہمان استفتائے قلب و دعائے

مسنون اکتفا سے فرمودند کماورد اما در ہر مہم کلی و جزئی استخارہ را لازم
 داشتند و گاہ چند مہم را در یک استخارہ جمع سے کردند و آنہا را در
 تعداد سے نمودند و اگر در اول مہمی بنا گاہ استخارہ فرما موش می شد
 در میان یا در آخر تدارک آن سے فرمودند و در تشہد اشارہ بسبابہ نبی کریم
 سے فرمودند اگرچہ ظاہر بعضی احادیث بر فعل آن دلالت سے نماید
 و نیز بعضی روایات از حنفیہ ہم بر جواز آن آمدہ است اما چون نیک
 تتبع نمودہ آمد احوط و مفتی بہ ترک آن معلوم شد کہ بسیار سے از علما
 حرام و مکروہ ہم گفتہ اند چون امر سے بیان اصل و حرمت دائر شود ترک
 آن اولی است و نیز عمل حنفیہ بر روایات اصل و ظاہر الروایہ است
 و امام محمد اہلبیان آنرا در اصل ذکر نہ کردہ بل در نوادر آوردہ و در آخر
 جلد اول مکتوسے نیز درین باب نگارش نمودہ اند و گاہے در بعضی
 نوافل امتیاطا و احتمال سنت ادا فرمودند و فاتحہ بعد از ادای
 فرایض باروح گذشتگان براے مہمات دین و دنیا چنانکہ مشہور
 شدہ یعنی خواندند کہ فقہا آنرا مکروہ داشتہ اند و بعد از ادای نماز
 فجر و عصر دست برداشتہ دعائے کردند اما در سہ نماز دیگر نیک کردند
 و فاتحہ خلف امام سے خواندند و آن را مستحسن سے شمرند و خلف
 ہر بر و فاجر نماز را جائز میداشتند و ہر بر و فاجر نماز میگذاردند و
 عبادت مریمی سے نمودند و ادعیہ ماثورہ ہر مریمین بخواندند و در رفع
 مرض بعض بیمار ان توجہ باطنی نیز سے گماشتند و بسا امراض کہ بہ
 توجہ آن منظر غیبی صحن مرتفع گردیدہ چنانکہ بعضی از ان در بیان
 خوارق الیشان بیاید انشا اللہ تعالیٰ و ہر بار است قبور میرفتند

و باستغفار و دعوات ماثورہ اعانت سے نمودند و نیز بہ توجہ خاص احوال
 موتے پیشندند اوایل چون بزیارت پیر عالی مقدار و پدر بزرگوار خود
 قدس سرہا میرفتند دست بر قبر میرسانیدند کہ فقہما تجویز آن نمودہ اند
 و آخر ترک آن عمل نمودند کہ منعی از فقہما در آن باب نیز آمد باجملہ تفصیل
 قبور را محسن بنیداشتند اما استعانت از موتی تجویزی سے نمودند و اجابہ
 دعوت سے فرمودند مگر آنکہ در آن مجلس از منکرات سے بود بسماع
 و قص حاضر نے شدند و ذکر ہر را نیز جز در مواضع معدودہ مشرعہ
 کہ تکبیرات التشریق وغیرہا تجویزی کردند و حالے کہ سر موتے مخالفت
 شریعت و رأس اہل سنت و جماعت داشت قبول نے کردند
 و سے فرمودند احوال تابع شریعت سے نہ شریعت تابع احوال
 کہ شریعت قطع سے بوجی ثابت شدہ و احوال نطنے سے از
 کشف و الہام ثابت گشتہ و سے فرمودند عجب سے از بعضے
 در ویشان خام نام تمام کہ کشف خود را اعتبار نمودہ بانکار و مخالفت
 این شریعت باہرہ اقدام سے نمایند و حال آنکہ حضرت موسے
 علی بنیا و علیہ الصلوٰات و السلام بان مرتبہ علیا کہ بعد از پیغمبر ما
 اورا سے اگر زندہ سے بود غیر از متابعت این شریعت نمیکرد
 این تہی دستان سے سرو برگ را چہ رسد و را سے علمائے ماترید
 را مقدم میداشتند ہر را سے علمائے اشعریہ میگزیدند و نیز فرمودند
 کہ این بزرگواران از مداخلات فلسفیہ دور تر اند و باقتباس نوربوت
 نزدیکتر و خواص بشر را از خواص ملک و نبوت را از ولایت
 افضل میگفتند اگر چہ ولایت آن بنی باشد و صحور ابر سکر ترجیح

استغفار
 احوالی
 در

توجہ

میدادند ولی عشرت را از ولی عزالت بهتر میدانستند و جمیع اصحاب
از اعلی تا ادنی همه را بر اولیای امت هر ولی که باشد ترجیح
می نمودند و منازعات و مشاجرات اصحاب را بر محال نیک
صرف می نمودند و از اجتهاد و ورأی می دانستند نه از هوا و هوس
که مناسب شان ایشان نیست درین باب مکاتیب متعدده
رقم نموده اند و طریق مشایخ نقشبندی را قدس الله سرار هم بهتر از
طریق جمیع مشایخ می دانستند و این طریقه را بعینه طریقه اصحاب
کرام می گفتند و بعلاقه اندراج النهایت فی البدایت می فرمودند
آنکه اهل این طریقه فرموده اند نسبت ما فوق جمیع نسبتهاست از آن
که طریقه ایشان در متابعت سنت و رعایت عزیمت فوق دیگر
طریق است لاجرم نسبت ایشان نیز فوق نسبت سایر طرق باشد
و خصتها که بعضی متأخرین این طریقه برخلاف طریق حقّه خواج
بزرگ و خواج علاء الدین عطار و خواج محمد پارسا و خواج عبید الله
احرار قدس الله سرار هم احداث نموده اند یعنی پسندیدند و شیخ
محمد الدین بن العربی قدس سره را بس بزرگ میدانستند و نیک یاد میکرد
و می گفتند با وجود این محبت که مرا بشیخ است قدس سره بعضی علوم
کشفی شیخ را نمی پسندم و حق برخلاف آن معلوم می شود اما چون
این خطا و خطا کشفی است از مواخذة دورست و صاحب آن
مانند خطای اجتهاد می لیکن مقلد مجتهد مخطی چون مجتهد خود
مواخذ نیست بخلاف مقلد صاحب کشف خطا که او درستی
رو به آن کشف خطا مواخذ باشد که کشف یکی بر دیگری حجت نه بود

رضی الله عنہم اجمعین

و در بعض کتب دینی را چون بیضاوی و بخاری و مشکوٰۃ و عوارف
 و بزدوی و هدایه و موافق نئے سخن و نئے مباحثه و مشاجرت می فرمودند
 اگر چه در اواخر عمر تقلیل تمام پذیرفته بود و طلبه را به تحصیل علوم
 دینی تخریب می نمودند و تحصیل علوم را بر سلوک طریقه صوفیه مقدم
 میداشتند و چون جائے سفر میکردند در ایام مسنونہ سفر میکردند و مقید
 بساعات نجومیہ نبودند و فرمودند که نحو سنت العباد از ولادت آن
 سرور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مرتفع شدہ بتایید این حدیث کہ الایام
 ایام اللہ و العباد عباد اللہ و در ابتدائے سفر نماز استخاره میکند و روزه
 و دیگر ادعیہ ماثورہ کہ در ان باب آمدہ میخوانند و همچنین در منازل و در
 فرود آمدن ادعیہ مسنونہ را ترک نمی کردند و ایضا دعوات ماثورہ را
 در پوشیدن لباس و نوشیدن آب و تناول طعام و دیدن ماه
 و آئینہ بظہورے آورند کہ ما ازین دعوات بجز حکایت گفتا نمودیم
 و عزیزے کہ ظائف یومے و لیلة ایشان را جمع کرده با اکثر آنها تصریح
 نموده بآن باید رجوع نمود و ایضا آنحضرت کثیر الحمد و استغفار بودند
 و تقلیل نعمت شکر فراوان بر زبانے آورند و باندک ترک
 اولے استغفار بسیارے نمودند و اگر بلیہے رسیدے فرمودند کہ از
 شامت اطوار ماست اما آن بلیہے را صابون بسیار جنایات میدیدند
 و آن رازینہ بساع و جات می فرمودند روزی یکی پرسید کہ با عیبت
 کہ سلطان وقت از ادب تجاوز نمودہ آزار شما داد چه بود فرمودند کہ با
 افعال بد ما بود و این آیه برخوانند ما اصابکم من مصیبة فہا کسبت ایدکم
 و باہم کثرت عمل و بد قصور اعمال بر ایشان استیلا می تمام داشت و پارانہ

بر این معنی دلالت می نمود می فرمودند عمل صالح را محب چنان
 نام بودی سازد که آتش هیمه را و نثار عجب آن است که آن عمل و نظر
 حاصل فریت می در آید باید که قبائح خفیه خود را و نظر آرد و حسنات را مستم
 دار و بل از ایشان حسنه شمرند و کرده جمعی از عاملان باشند که وید
 قصور اعمال بر نهی بر ایشان استیلا نموده که کاتب بدین خود را معطل
 و بیکار میدانند و کاتب شمال را همیشه در کار دانند که اشانه جمال
 خود می نمودند در آن ایام که بامر آن سلطان در یکی از قلاع محبوس
 بودند^(۱) یکی از اصحاب ایشان عریضه به ایشان نوشته از قبض حال
 و ملاست خلق شکایت نمود ایشان در جواب این رقیبه فرسل داشتند
 الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که ارسال داشتند
 بودند رسید از جفا و ملاست خلق نوشته بودند آن خود جمال این
 طائفه است و صیقل زنگار ایشان باعث قبض و کدورت چرا باشد
 اوایل حال که فقیر باین قلعه رسید محسوس می شد که انوار ملاست
 خلق از بلا و قره در رنگ سحابهای نورانی در می رسد کار
 از حنیض باوج می برند سالها به تربیت جمالی قطع مراحل می نمودند
 بحال تربیت جلای قطع سافت نمایند در مقام صبر بلکه در مقام
 رضا باشند و جمال و جلال را مساوی دانند نوشته بودند که از
 وقت ظهور فتنه نه ذوق مانده است و نه حال باید که ذوق و حال
 مضاعف باشد که جفا می محبوب از وفای او بیشتر لذت بخش است
 چه بلا شد در رنگ عوام سخن کرده آید و دور از محبت ذاتیه رفته بر
 خلاف گذشته جلال را پیش از جمال انکار نمود و ایلام را از یاد از انکار

(۱) غویار (Ghuayyar) مدینه فی الهند الوسطی کانت عاصمه طهذ علی ایام اسلام شاه الذی توفی فیها (۱۰۵۳/۹۷۱) تاریخ

تصور نمایند زیرا که در جمال و انعام مراد محبوب مشوب براد خود است
 و در جلال و ایلام خالص مراد محبوب است و خلاف مراد خود اینجا وقت
 و حال و در وقت و حال سابق است شتان ما بینها انتهی و ایضا
 ازین قلعه دران ایام این رقیبه عظیمه را بحضرت سید مرشدی
 میر محمد نعمان ارسال نموده بودند الحمد لله و سلام علی عباد الذین
 اصطفی محضی مانند که تا زمانه که بعنایت اللطیف سبحانه که آن عنایت
 بصورت جلال و غضب او تعالی تجلی فرموده بود و محبوبس قفص
 زندان نگشتم از تنگنای ایمان شهودی بالکلیه رستم و از بس کوچه
 طلال و خیال و مثال تمام نبر آدم و در شاه راه ایمان بغیب مطلق
 العنان تجیز نمودم و از حضور بغیب و از عین به علم و از شهود با شدل
 بر وجه کمال نه پوستم و هنر دیگران عیب و عیب دیگران راه هنرند و
 کامل و وجدان بالغ نیافتم و شربت های خوشگوارت در شکم ناموس
 و مر با پای مزه دار خواری و رسوائی را پخشیدم و از جمال طعن
 و ملامت خلق حفظ نگزفتم و از حسن بلا و جفا که مردم محظوظ نشدم
 و کمالیت بین یدی الغسال گشته بالکلیه ترک اراده و اختیار
 نکردم و رشت های تعلق آفاق و انفس را به تمام و کمال نگشتم و
 حقیقت تضرع و التجا و انابت و استغفار و ذل و انکسار را بدست
 نیاوردم و قسطاس رفیع المنزله استغنا که حضرت حق سبحانه را که
 محفوظ بسراوقات عظمت و کبریا که است شاید نه نمودم و خود
 بنده خوار و ذلیل و نه هنر و نه اقامت را و با کمال احتیاج
 و انتقار معلوم نه ساختم و ما ابوتی نفیسی ان النفس لا مالک بالستور

آما رحمتی ان ربی عفور رحیم اگر بعضی مفضل و تواتر بوض و ارادات الهی
 جل سلطان و تواتر عطیات و انعامات نامنتهای او سبحانه درین محنت
 گده شامل حال این شکسته بال نمی شد نزدیک بود که معامله بیاس
 رسد و رشتته امیدگسته گردد الحمد للذی عافانی فی عین البلاء و لربی
 فی نفس البقاء و احسن بلی فی حالة العناء و وفقنی علی الشکر فی السراء
 و الضراء و جعلنی من متابعی الانبیاء و من متقنی آثار الاولیاء و من محبی
 العلماء و الصالحین صلوات الله سبحانه و تسلیماته علی الانبیاء اولاد علی
 مصدقینهم ثانیا فصل هفتم در بیان رحمت علو معارف ایشان
 و سطر ظهور کثرت آن اسرار عالیشان بایراد چند معرفت مسموخته ناظر
 عارف و خواننده و شنونده منصف و هر که از میگده احوال علیای
 کمل عرفا جبرعه کشیده و از خوان سخنان و الای محققین اولیا و علما
 چاشنی دیده چون مکاتیب شریفه و رسائل لطیفه حضرت ایشان را
 قدس التدرسه الاقدس که هر یک لجه اسرار شریعت و حقیقت است
 مبطالعه خواهد سپرد حکم کلام مرتضوی کرم الله وجهه قائله که المر مخفی تحت
 لسانه ناچار بجلو مرتبه و سمو منزلت خداوند آن مقال را ہی نخواهد بود
 ز در اوته دریایش پیدا است پاین حقیر راقم از عالمی عالمی که نه از مردان
 حضرت ایشان بود و در حق مقولات عالیات ایشان شنود که بیگفت
 کتب و رسائل قوم تصنیف است یا تألیف تألیف آنست که سخنان مردم
 بسباق و سیاق نیکو جمع آوری و تصنیف آنکه علم و نکات روداده خود را
 بنگاری خواه آن نکات از مهارت علمی و علو فطرت ظهور رسیده باشد خواه
 بالهام ربانی و کشف صادق جلوه گرددیده مدتها بود که از میان اهل فرهنگ

تصنیف رفته و همین تالیف مانده بود الا بندرت که بعضی مؤلفان در تالیف خویش از زاده علم یا ذوق خود حرفی می آرند اکنون انصاف این است که درین جزو زمان تصنیف متین و بسیار سائل و مکاتیب شیخ بزرگوار گشت که هر چند بران عبور نمودیم از دیگران آنجا نقل ندیدیم الا بندرت و ضرورت بیشتر سخن مکتوفات و ملهات خاصه این بزرگ دین است و همه عالی و نازنین و بر وفق شرع متین جزاه الله عن الطالبین خیر انجز الله کل کلام

بذا العالم رحمه الله تعالى فی حق کلام شیخنا طاب ثراه و دیگرے از فضل که بصحبت بسیار شرفا و علما رسیده بود و سالها سخنان این طائفه عالیه دیده و شنیده چون قیل و قال ابنای روزگار را در کلمات بلند حضرت ایشان استماع نمود گفت حق این است که فطرت و مزاج اهل این زمانه نمایان در اک و قایق و حقایق این بزرگوار نیست این عزیز باستی در پیشین روزگار بودی تا پایه کلام او را قدر دانستندی و متاخران سخنان او را در کتب باستشهاد ایراد نمودندی و نیز گفت مزاج اهل وقت با سخنان ایشان چون آن گروه کوفه اندیش است و حق آن دانای حکمت کیش بر سیده شد که قصه چگونه بوده گفت دانایی در مجلس پادشاهی گفت جانوری دیدم که از هر برافروخته رامی خورد اهل مجلس که هرگز آن را ندیده بودند و قبل ایشان این واقعه گنجای نبود از هر طرف بان و انا و پیچیدند و بر جهالت و بلاهت او اتفاق نمود چون بیچاره دید که هر چند در آن باب مبالغه می نماید سوطن آن بخیران بر حجاب اومی افزاید ناچار بگو هستانی که آن جانور یعنی قشمی از کبک که آتش خوار است آنجا بود و در شدویکی را از آنها بدم آورد پس از مدتی مجلس این جماعه حاضر گشت و گفت اینک آن مرغ این است همگی جمع شدند و از هر یکی برافروخته پیش آن

مع نهادن مع یک یک بمنقار گرفته فرومی برود چون آنان این بدیدند گفتند
 معلوم شد که عاقل تو بوده ما جاهل لیکن چون کلام تو بعقل ما نهاد حکم برجهاست
 تو نمودیم و نیز تو تید این معنی است آنکه از امام عالی مقام حجة الاسلام محمد غزالی
 قدس الله سره العالی به سلطان سنجر رسانیدند که بسا سخنان او که دور
 از میزان عقل و نقل است سلطان را خاطر از امام منحرف گشت امام چون
 آن بشنود به سلطان مکتوبی نوشت که فخره چند از آن مکتوب است امروز
 سخنان می شنوم که اگر در جواب دیدی گفتمی اضغاث احلام است شکست
 که در سخن این غریب بیچاره شکل بسیار است که فهم هر کس بآن نرسد و آن نیز از
 اخلاق و عنوض معانی نیست بلکه از ضعف خاطر و سستی مزاج اهل روزگار
 است بشرح هر چه گفته ام از شکلات و معضلات با هر که فرمان شود از عمده
 بیرون می آیم انشی الکلام العالی للامام الغزالی را رقم حروف و برسطوری چند
 که بر عنوان دفتر ثالث مکتوبات قدسی آیات حضرت ایشان برنگاشته آنجا
 بتقریب ثانی کلام والای پیر بزرگوار و توقف و تردد بعضی ارباب عناد و انکار
 بینی چند رقم زده که این سه بیت از آن است سهمین فرزند فاروق است
 چون آب به کنون نطق از زبان او کند رتبه هر یک نقطه اش چون ناپوش
 شمیم وصل جانان میزند سره ولی آن کز برودت و زکام است به چه داند ناوا
 گز در شام است در ایام حیات حضرت ایشان روزی یکی از علمای متشرع باین
 حقیر گفت شنوده ام که شیخ بزرگوار را مکاتیب و رسایل است آنرا ندیده ام بنده
 مکتوبی را که در آن حقیقت و طریقت را خادمان شریعت اثبات نموده اند بسبع
 آن عالم دین دار رسانید چون بشنید از ذوق فراوان روی نیازی بجانب آن
 گروه هر دو دست بدعا برداشت تا مدتی بعد ق تمام میگفت اللهم هذا شیخ

و بمن گفت که درین زمانه فاسد پر بدعت از استماع کلام و رسائل اکثر مشایخ
وقت بر آئینه دل رنگ حزن و ملال نشسته بود کلام شیخ بلند مقام تو آنرا صقلی
نمود و الحمد للذی اذهب عنا الحزن و بسا صلی و علما رنگ نهاد و هر وقت
و بلاد چه دور و چه نزدیک که از مطالعہ رسائل و مکاتیب ایشان از مخلصان
صادق العقیده گردیدند و بعضی بدلالات آن کلمات به ملازمت شریف نیز
رسیده نظرات قبول یافته فاضل معمر مردم دیده مولانا حسن غولی نام از مریدان
شیخ مشهور محمد غوث رحمہ اللہ کہ عمرش تا روزگار حضرت ایشان با قدس السلام
رسیده بود اما صحبت شریف ایشان را در نیافته اوصاف علیہ شنیده بودند تذکر
بزرگاشته در احوال جمعی کہ ملکوت وسیع ہندوستان را بنور ہدایت و ارشاد نورانی
اند آنجا نسبت حضرت ایشان را چنین رقم نموده بالانشین سند محبوبیت و صد
آرامی مفضل و حدانیت اخذ یوم مقام فردیت و صاحب مرتبہ قطبیت است انشی کلام
جزاہ اللہ عنا خیر الجزاء دفتر اول مکتوبات ایشان را بعضی مخلصان بہ بلخ و ماورالنہر
برودہ بودند با آنکہ معارف و اسرار آن دفتر قیاس بہ فخرین آخرین پایه فرود
اگر چه قیاس بکلام دیگران درین وقت و زمان رتبہ اش بس عالیست بہ نسبت
نسبت بعرض آن دفتر و در نہ بس عالی پیش خاک تو و ذہن علما آن و پارسی
الاخیر از مطالعہ آن کلام در ربارز بان بہ شنای و دعای قائل آن کشودہ اند
و راه اخلاص و عقیدت فراوان پیودہ و گفته اند کہ سمان اللہ و بچودہ و کشور ہندو
این چنین بزرگی قدوہ حق پرستان باز ہم خود افادہ نمودہ اند کہ آری عجیب
نباشد شیخ بتاریکی درون آب حیات است ہمگی از صلحا و ران ایام از قبۃ الاسلام
بلخ صاف اللہ عزہ اقبال ساکنینہا عن البلیغ متوجہ ہندوستان شدہ بود اکابر آنجا
چہ از عرفا مانند ارشاد و سیاوت پناہ سید میر کشاہ و دانای حکمت صوری

درستی

باز

و معنوی شیخ قدیم کبر و میر مومن بلخی رحمهما اللہ و چنانچه مثل مولانا
 ربانی حسن قبادی و اقصی القضاة مولانا کمالی ^{فامنا} کمالی سلمه اللہ مصوب آن
 در ویش امانات و دعوات نیازمندانه مریدانه حضرت ایشان مرسل و ائمه بود
 در اجمیر آن در ویش بشرف و سبوس آنحضرت مشرف شد و امانات اکابر
 ذوالبرکات را با وفور محبت و عقیدت ایشان رسانید تخصیص از کمال انجمن
 مقتداے خود جناب میر مومن مذکور رحمه اللہ با ایشان بسیار مذکور مجلس ائمه
 گردانید تا بجای که گفت فرمودند اگر بار اکبر سن و مسافت بعیده مانع بود
 بجلازمت شریف رسیده بقیه عمر در خدمت می بودیم و از انوار احوال بلب
 مالایین رات و لا اذن سمعت اقتباس می نمودیم چون این موافق دریا
 التماس آن است که از مخلصان حضور دانسته بافاضات غایبان متوجه احوال
 این مجبان بظاہر مہجور معنی در خدمت حضور می بوده باشند و آن در ویش
 گفت مرا فرموده اند که جانب ما مصافحہ نیر با ایشان بکن و چنان کرد وقت
 رخصت آن در ویش باین حقیر گفت که اعزہ آنجا معارف بلند ایشان را
 شنوده اشتیاق تمام دارند خصوصاً خدمت میر مومن چه شود که التماس آنجا
 که مکتوبی مشتمل بر معارف کثیره عالیہ مرسل گردد که آن غایت کرم است چون
 بنده آنوقت را مقتضی تحریر معارف ایشان نمیدانست از معارف سابقہ
 مکتوبی چند بآن در ویش نوشته داد و حضرت ایشان معروض داشت فرمود
 خوب کردی که وقت ما مقتضی آن نبود مع ذلک آن در ویش بمبالغہ التماس
 نمود که دو کلمہ دعا و سلامی بید مبارک با کما بر مذکورہ خصوصاً بحضرت میر
 مذکور نویسد که اعزہ آنجا بار معانی آن از من ممنون گردند و من ببرکت آن مرقد
 از آفات راه مصون آن التماس بعزرا جابت رسید حضرت ایشان قلم محرمان

برداشتی مکتوب بنجدست میر مومن رحمہ اللہ کا سستند و بدگیر اعزہ مذکور
 در ان رقمہ ششمہ دعانوشتنند و ان این است الحمد لله و سلام علی عباده الذین
 اصطفی من لم یشکر الناس لم یشکر الله حقوق علیا و مشایخ ما و النهر تسکر الله
 نقالے سعید برؤمہ ما واپس ماندگان و دور افتادگان بلکه بر کافہ اہل اسلام
 ہندوستان نہ انقدر است کہ در ضمن تفسیر و تخریر آپدوستی اعتقاد بروفت
 آرای صاحبہ اہل سنت و جماعت کفر ہم اللہ سبحانہ فی الامصار از تحقیقات
 این بزرگوار ان اکتساب بنوہ ہم و صحت عمل بموجب مذہب علیا حنفیہ
 رضی اللہ تعالی عنہم از تحقیقات ایشان حاصل کرده و نیز سلوک طریقہ
 علیہ صوفیہ قدس اللہ تعالی اسرار ہم درین دیار از برکات آن بقعہ شریفہ
 مستفادست و تحقیق مقام جذبہ و سلوک و فنا و بقا و سیر الی اللہ و سیر فی
 اللہ کہ بمرتبہ ولایت خاصہ مربوطست از فیوض اکابر آن عرصہ متبرکہ مفاہم
 با بکل ظاہر و باطن اصلاح از آنجا یافته است و اگر باطن است فلاح از آنجا حاصل
 نموده شکر فیض توچین چون کند آے ابر بہارہ کہ اگر خار و گل ہمہ پرورہ

تست ہر سہما اللہ سبحانہ و اہالیہا عن الآفات و البلیات بجرمتہ سید
 السادات علیہ و علی آلہ الصلوٰت و التسلیات مع ذلک یارانی کہ
 بتقریبات از ان دیار علیا باین دیار سفلی می آیند الطاف حضرات ذوی
 البرکات آنجائی علی الخصوص اشفاق ملازمان ارشاد و ہدایت پناہ افشا
 و افاضت دستگاہ سلمہ اللہ تعالی نسبت باین حقیر اطہار می نمایند کہ عالیجناب
 نجابت آیات ایشان را بتوسن ظن کاین است و بعض علوم و معارف
 ترا کہ تسوید نموده مطالعہ فرمودہ اند و پسندیدہ این قسم بشارت از بزرگان
 باعث از دیار امیدواری میگردد و بر تخریر بعض اذواق و مواجید و لیر بسیار

و چون درین ایام بتازگی شیخ ابوالمکارم آمده اظهار الطاف ایشان
 نموده و انواع مهربانی بیان فرموده ناچار اعتماد بر کرم ایشان نموده
 بچند کلمه مصدع گشت و خود را فریاد ایشان داد و چون نقل بغض سودا
 این فقیر را خوب خواجہ محمد باشم کشمی که از دوستان مستمندست
 مصحوب صوفی مشاعر الیه مرسل داشته است اکتفا بآن نمود و حرفی
 از مقوله علوم و معارف این طائفه علیہ درین رقبہ مندرج نساخت و از
 عنایت و اشفاق حضرات امید آن دارد که در اوقات مرجمه از دعای
 خیر و فاتحه سلامت خاتمه نفسی نخواهند فرموده بنا امتنان لدنک رحمت و
 لنامن امرانارشد ادعوات فقیرانه این حقیر را بحضرات عالی درجات
 هر کدام جناب نقابت و نجابت پناه ملاذ اهل اللہ سپید میرک شاه
 و جناب افادت و ستگاہ علامتہ الوری مولانا حسن و جناب ناصر
 الشریعت حافظ الملتہ قاضی تولک ادام اللہ تعالیٰ برکاتہم تسلیح
 فرمایند فقیر را در پانیر عرض دعا نموده التماس فاتحه من نمایند انستی اگر
 قصه اخلاص بعضی فضلا و صلحای بلاد قریب و بعیدہ را در حق ایشان
 و مضامین ایشان بیک بزرگوار و موجب تطویل کرد و مخفی نماید که
 اسرار عالیہ کہ از مبدا رفاض بر باطن معدن المیامن حضرت ایشان
 وارد میشد سہ قسم بود قسمی آن بود کہ ہرگز از دل بر زبان نی آوردند
 چہ بچرمان اسرار و چہ بغیر ایشان از اخبار چنانکہ در مکتوبی کہ بخدمت
 خواجہ حسام الدین احمد سلمہ اللہ رحمتم نموده اند در فقرہ چہند تصریح
 باین مدعا فرمودہ اند و آن فقرات این است از الغامات حق
 جل سلطانہ چہ نویسد و چہ سان شکر آن نماید علوم و معارف

که افاضه می شود و توفیق خداوند جل شانہ اکثر آن در سید کتابت می آید
 و بسبب اهل و ناهل می رسد اما اسرار و وقایعی که آن متمیز است شمه ازان
 بظهور نمی تواند آورد بلکه بر مز و اشارت نیز ازان مقوله سخن نمی تواند کرد
 فرزندان اعز که مجموعه معارف فقیر است و نسخه مقامات سلوک نیز در
 ازمین اسرار دقیقه با او در میان نمی آرد و به شرح تمام در استقار آن میگویند
 با آنکه میداند که فرزندان از محرمان اسرار است و از خطا و غلط محفوظ است
 چه کند که وقت معانی زبان را بگیرد و لطافت اسرار بهار می بندد
 یعنی صدری و لایسطق لسان نقد وقت است آن اسرار نه ازان
 قبیل اند که در میان نیاید بلکه در میان نمی آرد و حافظ اینها خبر
 نیست و هم قصه غریب و حدیث عجیب است و این دولت که مادر است
 آن میگویند مقتبس از مشکوٰۃ نبوت انبیاء علیهم الصلوات و التسلیحات
 و ملائکه ملائک اعلیٰ علی بنیاد علیهم الصلوات و التحیات شریک این دولت اند
 و از متابعان انبیاء علیهم الصلوة و السلام هر که این دولت مشرف سازد
 ابوهریره رضی اللہ تعالیٰ عنہ گفت من از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم دو
 نوع علم اخذ نمودم یکی ازان دو علم آنست که در میان شما منتشر ساختم و علم دیگر
 را اگر منتشر سازم حلقوم مرا ببرد و آن علم دیگر علم اسرار است که فهم هر کس بیان
 نرسد ذلک فضل اللہ یؤتیه من یشاء و اللہ ذو الفضل العظیم استی
 کلام المقدس قدس اللہ سرہ الا قدس بعضی ازمین اسرار که بر مز و ایما هم
 ازان در میان نمی آید اسرار حقائق حروف مقطعات قرآنی و تشابهات
 آیت فرقاتی بود چنانکه در فصل پنجم ایما بر آن رفت قسم دوم آن بود
 که بحرمان خاص و پیشینان زاویه اختصاص و خلوت در میان می آوردند

وقت بیان آن ضبط میفرمودند که از آن چند تن که لایق استماع و دیده
 طلب نمودند و دیگرے داخل نشود و بسیار بود که از غایت اهتمام درین
 باب بر ابواب حاجبے تعیین می نمودند بل در وانه خانه را که در و بیان
 اسرار می نمودند بسیار معان امر میکردند که از درون زنجیر کنی روزی یک
 از طلبیہ علم که از مخلصان بود و صاحب ذوق و حال برون آن در مانده بود
 خادمی برای کار ضروری در را بکشود آن فاضل مقبل در آمد از در آمدن او خاطر
 اقدس از آن اسرار مقدسه بشیوه که مذکور میشد برخاست لیکن چون بر خموشی
 نیز نبودند آن معرفت را بائینے تقریر فرمودند که از ادراک محرمان نیز در ادوار
 شد فردای آن روز محرمان را طلب نموده فرمودند هیچ راهی بآن معرفت
 پوشینه برودید یا نه معروض داشتند که معلوم ایشان است فرمودند چون تا
 در آمد لاجرم خلوت بیان راز باین شیوه بر آمد باز آن اسرار را بشیوه که
 در اک سامعان بدان آن تواند رسید بیان فرمودند و شنوندگان را
 از خود ر بوند این گرامی اسرار را همین قلم زبان بجرمان در میان می آورد
 تا زبان قلم را محرم آن نمی ساختند تا بگوشش هر محرم و نامحرم نرسد اگر مخدوم
 ز او پاس عالی مقدار یا دیگرے از خلفاے کبار التماس می نمودند که چه باشد
 که اسرار تجریر رسد بحسب التماس آنان بعضی حواسے آنرا بشیوه که هر کس
 می برد می نمودند و بعضی ازین معارف و اسرار از آن قبیل بودند
 که غیر از حضرات مخدوم ز او پاس عالی مقدار چه از محرم و چه از غیر محرم هیچکس در آنجا
 محرم نبود و بغیر ایشان دیگر بر او اقم و مطلع نمی ساختند مشتم دیگر از معارف
 مفاضد آن بود که بالتماس سائلان یا بنیت افادہ طالبان عموماً و شمولاً
 بتقریر و تحریر میرسید این معارف است که دفاتر مکتوبات کثیر البرکات

ورسائل معاون الفتوحات متضمنه آنست و به معرفتی از ان شفا بخش و لها
 رنجوران و مقرب دوران و مجوران نقل آنها نغمی بهر محفل آوازه شان آویز
 گوش هر دل هر فقره از ان خاتم اسرار فقره انگینه و هر فصلی از ان جواهر اسرار
 وصل را خزینه اقلام از مباشرت آن ارقام بیستان شکر صفحات از نفس آن
 کلمات بوستان از هر کامها از شیرینی آن مقال بجلاوت ایمان بحدوث
 دلها از صفا آن اسرار بانوار لایزال هم آغوش جامع اسرار دین و انوار
 یقین مظهر روز محفیه کتاب بسین مرات جمال معانی احادیث سید المرسلین
 حلال مشکلات کلامیه و فقهیه حاوی و فائق معارف تشبیهیه نیز بهیه ترجمان
 غوامض کلمات متقدمین کبر و استوار احوال و اقوال متاخرین علما و عرفا
 قدس الله سر قائلها این علوم مقال که از زبان خامه عظیمین بظهور میرسد
 چون همین اسرار و غیر آنرا از زبان درفشان خود در خلوات بیان میفرمودند
 صورت دیگر میگرفت گویا آن که بزبان قلم بیان می نمودند قال بود و اینکه بقللم
 زبان می فرمودند حال و آن بیان معرفت بود و این القای نسبت و
 اعطای نعمت یعنی در پرده تقریر آن تصریحی مضموم پیدا شد که سامعان را
 و حضوری فر میگرفت که شجر زنگین چون شنوندگان از مجلس بیرون می آمدند
 چنان بود که مستی از میخانه بیرون آید محسوسم زادها و دیگر محرمان
 همیشه آرزو مند آن می بودند که آن کدام روز فرخنده فرجام باشد که آنحضرت
 بزبان مبارک معرفتی بسمع این مشتاقان رسانند از اول نزول نزولت
 حرف لب او پدید آید که از گوش بیرون نتوان کرد و شبیه آن نازنین
 آن غوث المحققین در بیان معارف آن بود که تا باخذ و نشأ این علوم
 متحقق نمی شد و چون فلق صبح در نظر بصیرت و کشف ایشان جمال آن معا

جلوه گری گشت بجز وقوت علمی ازان سخن نمیکردند بسیار سوالات بود
 که طالبان بکرات معروض میداشتند ایشان میفرمودند که حقیقت آن
 تحقیقاً و حالاً معلوم مانگشته بعلم صرف مناسب نمی نماید ازان دم زدن
 این بنده بضرورتی روزی از معرفت خاتمه مکتوبی از دفتر ثانی که در اسرار
 غنچه نگارش فرموده اند حل شکلی را سوال نمود فرمودند که مدتهاست که
 ازین معامله بجای دیگر افتاده اکنون ازان سخن کردن جز بقیاسات بلکه علم
 و معرفت نبود باین شیوه حرف کردن خوش نمی آید و این مانیت لیکن چون
 الحاح بند و اوران مشاهده نمودند روزی که بر عرش خود تکیه زده بودند و ثار
 مبارک را بر رو کشیده مدتی فرورفتند آنگاه سر بر آورده تبسم نموده باین حقیر
 فرمودند که چون گمرانی ترا بجل آن معرفت بسیار دیده شد و بعد از سروا
 نشد که لاجرم همین لحظه متوجه آن مقام که معرفت مسؤل تعلق بان داشت
 گشتم این بار چون نظر و شنای وحدت دیگر یافته بود آن معامله با بیساط
 و وسعت دیگر جلوه گری شد که اگر به تحریر آید بچندین درجه بیشتر و بهتر از پیشتر
 صورت بند و مجلاً آنچه بجل آن شبیه تعلق داشت و موجب تشنی سابل میشد
 فرمودند و تفصیل آن لب نکشود ندر روزی در بلده اجمیر شیخ نور الحق بن
 شیخ عبدالحق دهلوی که از علماء کبار است و شنای مقال این طائفه علیه از حضرت
 ایشان از سر گرفتار حضرت یعقوب بجزرت یوسف علی بنینا و علیها
 الصلوات و السلام استفسار نمود حضرت ایشان ساعتی بجموشی رفته
 فرمودند که انشاء الله عنقریب در کشف این سر بیان وافی در میان
 آریم و تفصیل بزنگاریم چون شیخ مشار الیه از مجلس برخاست باین حقیر
 خطاب نموده فرمودند که بکرات یاران و مجربان سر این معنی را از ما سوال

گروه بودند لیکن چون کثوف نگرویده بود جز خاموشی جواسی نداشت
 چنانکه شیوه ماست از روی مهارت علم و عرفان بجل آن پروا نداشتن
 لائق نه اکنون که این جوان پرسید توجه بان منصرف گشت در آن روز
 کشف این سر بر روی بصیرت کثوفند و بشیوه خاص جلوه از آن راز
 وانمودند بدان مانند کشف این معنی تفصیل بطور رسد و اوست قلم و کاغذ
 حاضر میداشته باش فردا که آن روز و اوست و قلم طلبیده فرمودند
 که امشب بعد از ادا که تمجید آن اجمال را تفصیل تمام و اوندانیکس بعنایت
 اللہ سبحانه از دل بزبان و از زبان بقلم و از قلم به کاغذی آید پس به تحریر
 پروا نداشتند و صحیفه را بپوستان رنگین ساختند چنانکه بر نظر گیان آن
 بود پدید است چون آن صحیفه جواب را بسائل سپردند یک از خالصان بان
 حقیق گفت که درین مکتوب حقائق بلند مرقوم گشته و نیز خاصه از خصائص علییه
 حضرت ایشان بر مزوایا و در آن مندرج شده شیخ سائل بصحبت امر او عقوبت
 آمد شری دارد مبادا که این مکتوب عظیم را بسمع آن گروه باطن تقسیم رسانند
 در رنگ زمان سابق باز موجب قیل و قال آنجماعه گردیدند این مقوله را
 بعرض حضرت ایشان رسانید فرمودند آن معرفت که دوستان را افشا
 آن در هر اس انداخته کدام است که مرا بخاطر نیست که اینچنین راز را
 درین مکتوب رقم نموده باشم بنده معروض داشت که قصه یقین النمل است
 تقسیم نموده فرمودند که آن اینجا مذکور شده است و مراقب شدند بعد
 از آن سر بر آورده این بیت را از زبان مبارک رسانند سه یارب
 آن غنی خندان که سپردی بخش پند سپارم بتواز چشم
 حسود چمنش با بجمسه بان ماجرا توجه نمودند و تکیه بر حفظ الهی فرمودند

تا آنکه آن مکتوب در آن مردم و در از کار و اثر گردید از آنچه پاران ترسیده بودند
 بظهور نرسید و این از جمله خوارق آنحضرت است و بسیار بودی که باعث
 بر تحریک معارف دل پذیر حل کلام شکل و معلق اکابر دین بود که
 خصوصاً کلامی که ظاهرش با اصول دین چند ان موافقت نداشت
 و بهانه طلبان و نهی ادیان آن کلام را دست آورید تکامل و تساهل
 ساخته بودند از تاویل مستقیم زیبا بطریق شریعت غرامی فرمودند و اگر تاویل
 قوی آنرا نبود که یا بعد از توجه حضرت ایشان بکل کلام خلاف آن قول
 که در آن خلاف کمال مطابقت شرع بود و مکشوف شد تا چنانچه
 میفرمودند که این کلام او از غلبه سکر سرزده یاد کشف آن بزرگ خطائی
 رفته و آن چون خطای اجتهاد و مغفور است اما دیگران را بر آن شک
 بستن و بر خلاف فرموده مجتهدین و محققین رفتن ناشایسته و نازیب
 است و اگر مدعیان ناقص العلم قاصر الکشف را در اثبات آن مدعیان
 سپید پند ایشان نیز بخشونت رفته از راه چون حیثیت دین و کمال نتایج
 سید المرسلین صلی علیه و آله و سلم بزد و منع آن توجه می نمودند و
 رقمی فرمودند ازین جمله است آنچه بقریب سیر که در آن نفس
 و آفاق معلوم مشرفین گشته نوشته اند هم ازین جمله است آنکه
 در بیان آن کلام سید الطائفه نوشته اند که فرموده چون حادث
 بقدم مقرون گردد از حادث اثری مانند قدیم شود و در اوقات دیگر
 که از شرط جنون متابعت مشغول بافاقت آمدند از غایت محبت
 که بقائشان آن کلام داشتند بافتقار تمام بیان معذرت مینمودند
 و میفرمودند و فوراً شرع را نیز سکر است قوی که اقتضای آن

خلاف آنرا برتابد از هر که باشد نه بینی چون حضرت کلیم اللہ علیہ الصلوٰۃ
 والسلام بامر حضرت حق سبحانہ مصاحبیت خضر نمودند و نیز فرمودند
 کہ ستجد نے انشا اللہ صابراً لیکن بجز و مشاہدہ امر کے کہ آن را
 بظاہر شرع موافق نیافتند عنان بمصاہبت از دست دادہ
 بران چپیدند تا آنکہ خضر علیہ السلام گفت ہذا فراق بینی و بینیک
 و نیز حضرت ایشان فرمودند کہ ہر چند سر پا غرق حقوق این بزرگوارانیم
 و از خوشہ چینیان خرمین و اول ایشان اما چہ تو ان کرد کہ حقوق خدا و
 جل شانہ و عز سلطانہ فوق حقوق دیگران است خصوصاً کہ سخن نداشت
 وصفات او سبحانہ متعلق باشد و بتقدیس و تنزیہ او مربوط بود و ایضاً
 چون فلق صبح مکشوف و مشہود ہم شدہ باشد آنوقت اگر آنچه موافق
 تقدیس او سبحانہ ملہم و متیقن شدہ در میان نیاید ملاحظہ دیگران نماید
 خیانت و عدم دیانت باشد کہ ستر القا و انکشاف آن معرفت ہمین
 است و ازین باب ہم در ہمان مکتوب کہ سخن از وراے سیر نفسی
 و آفاتے کردہ اند بسیار رقم نمودہ اند اما اگر در مسئلہ و معاملہ از مسائل
 و معاملات این طائفہ علیہ کہ آن را نزد علمائے قشر بظاہر شرع
 موافقتے نمود و حضرت ایشان را تا ویلات قوی علماً و حالاً
 در ان عطا فرمودہ بودند مہما مکن در اثبات آن معاملہ و مسئلہ
 مختصہ صوفیہ بدلائل عقلیہ و نقلیہ و ذوقیہ نے کوشیدند و در حدت
 علو حال و مقال این خداوندان کمال و اکمال تحریرات بلند
 و تقریرات ارجمند در میان نے آوردند مثل مسئلہ وحدت وجود کہ در
 وفات مکتوبات شریفیہ بچہ تحقیقات والا و تدقیقات زیبا کہ بیان آن فرمودہ

ایک

و آن را بطریق شریعت عمرا اثبات نموده مانا که یکی از علما و ظاهراً گفته باشند
 که این مسئله باطل است حضرت ایشان بجلالیت تمام گفته اند و نوشته
 که در کار این بزرگواران باطل چه کار دارد و بطلان اینجا کجا بار دارد و آن
 موطن که ایشان ازین مسئله عالیشان دم زده اند استیلاست حق
 است و بطلان باطل این بزرگواران در محبت حق جل و علا خود را
 و غیر خود را در باخته اند و از خود و غیر خود نام و نشان نگذاشته نزدیک است
 که باطل از سایه ایشان بگریزد و کجا بگردد و این ایشان او بزرگواران همه
 حق است و برای حق است علماء ظاهر بین از حقیقت ایشان چه دریابند
 و غیر از مخالفت صورتی چه فهمند و از کمالات ایشان چه فراگیرند انتمی
 و در مکتوب دیگر رقم نموده اند چون این بزرگواران رفته محبت با بندگان
 قدس قوس دارند و محبت مانوسه را فدای مطلوب حقیقی ساخته اند
 ناچار حکم المرع من احب از راه این معیت محبتی مطلوب حقیقی میسرند
 و از تنگناهای تجلیات و ظهورات که منسوب بظلال است و ارسته حاصل
 الاصل می پیوندند مقامی که اینجا علم علماء نطوا هر میرسد این بزرگواران
 بقلاب محبت منجذب گشته خود با میرسند و اتصال بچون پی دانی کنند
 این فرق از راه محبت و عدم محبت آمد هر که محب است و از غیر محبوب
 گشته است محبوب می پیوندد و هر که این محبت ندارد و بعلم کفایت
 میکند و آنرا معتنم میداند بل جای که آن بزرگان خود با میرسند علم
 ایشان هم اینجا رسد نهایت علم بر تقدیر صحت تا و هلیز مطلوب است
 و آنکه حاصل بمطلوب است با مطلوب است معیت هیچ و قیقه نمیکند و
 که نصیب حاصل نشود انتمی و اینجا بتقریب آنکه صوفیه در احکام اصول

و فروع دین تابع مجتهدین اند نه آنکه درین امور بر خلاف ایشان روند
 کما ظن بعض الناصبین و نیز الهام این طائفه علیه مفید بسیار اسرار
 خفیه مافونات و مرفیات علیه است امانه مثبت حل و حرمت شرعیه
 کما توهم بعض الجاهلین رقم فرموده اند که معتبر در اثبات احکام شرعیه
 کتاب سنت است و قیاس مجتهدان و اجماع است نیز مثبت احکام
 است بعد این چهار ادله هیچ دلیل مثبت احکام شرعیه نمیتواند شد الهام مثبت
 حل و حرمت نبود و کشف ارباب باطن اثبات فرعن و سنت نه نماید و
 ارباب ولایت خاصه با عامه مومنان در تقلید مجتهدان برابرند کشف دلها
 ایشان را قربت نبی بخشد و از رقبه تقلید نبی بر آرد ذوالنون بسطایه
 و جنید و شبلی رحم الله بازید و عمرو دیگر و خالد که از عوام مومنان اند در تقلید
 مجتهدان در احکام اجتهادیه متساوی اند آری فرقت این بزرگواران
 از راه دیگر است اصحاب کشف و مشاهدات ایشانند و ارباب تجاسبات
 و ظهورات هم ایشانند که بواسطه استیلائے محبت محبوب حقیقی حل
 سلطانیه از ماسوئے او تعالی گشته اند و از دید و دانش غیر و غیرت
 آزاد گشته اند اگر حاصل دارند او را دارند و اگر حاصل اند او را اصل اند
 عالم بی عالم اند و با خود بخود اند و اگر میز نید برای او میز نید و بتدیان ایشان
 مطلوب را بواسطه غلبه محبت در مرآت هر ذره از ذرات عالم مشاهده نمایند
 و هر ذره را جامع جمیع کمالات اسمایی و صفاتی اومی یا بند از منتیان ایشان
 چه نشان دهد که نشان اند قدیم اول شان نسیان ماسوئے است از قدم
 ثانی ایشان چه و انما ید که برون آفاق و انفس است الهام ایشان است
 و کلام با ایشان است اکابر الاکابر ایشان علوم و اسرار بی توسطه اصل اخذ

می نمایند و رنگ مجتهد که تابع رأی و اجتهاد خود است ایشان نیز
 در معارف و مواجبه تابع الهام فراست خود اند حضرت خواجہ محمد باقر
 قدس سرہ نوشته اند کہ در افاضہ علوم کہ نے روحانیت حضرت خضر
 متوسط است علی نبینا و علی جمیع الانبیاء الصلوٰت و السلام ظاہر این
 سخن نسبت با بتدا و توسط خواهد بود معاملہ منتہی دیگر است کما لیشہد الکشف
 الصریح و مؤید این تخصیص است آنچه از حضرت شیخ عبد القادر جیلانی
 قدس سرہ منقول است کہ روزی بر سر منبر بیان علوم و معارف نمودند
 درین اثنا گذر حضرت خضر واقع شد شیخ فرمود اے اسرائیلے بیا
 کلام محمدی بشنو ازین عبارت شیخ مفہوم می شود کہ حضرت خضر از
 محمدیان نیست از طل سابقہ است چون چنین باشد محمدیان را
 چگونه واسطہ بود پس محقق شد کہ علوم و معارف دیگر اندام و احکام
 شرعیہ کہ اہل اندر بان مخصوص اند چندان معارف ثمرات اوست
 و نتائج این احکام اند مقصود از درخت نشانیدن حصول ثمرات اوست
 و تا زمانے کہ درخت پر است ثمرات متوقع است چون در اصل درخت
 خلل رفت ثمرات معدوم گشتانے عقلے باشد کہ درخت پر و ثمرات
 را توقع دارد ہر چند درخت را نیک تربیت کنند ثمرات وافر آرد
 شود اگر چه مقصود است اما فرع شجرہ است ملتزم شریعت و مداہن شرعیہ
 را بر این معنی قیاس باید کرد و آنکہ التزام دارد صاحب معرفت است
 ہر چند التزام بیش معرفت بیش و آنکہ مداہن از معرفت نے نصیب است
 بالفرض آنچه بر عسم فاسد خود دارد اگر چه ہیچ ندارد از قبیل
 استدراج است کہ جو گیہ و براہمہ را در ان شرکت است کل حقیقہ

رذاتہ الشریعہ فہو زندقہ واکاد پس رواست کہ خواص اہل البدو و معارف
 ذوات و صفات و افعال او تعالیٰ بعضے از اسرار و دقائق فہم کنند
 کہ ظاہر شریعت از ان ساکت است و در حرکات و سکناات اذن و عدم
 اذن او تعالیٰ در پابند و مرضی و غیر مرضی دانند بسیار است کہ در بعضے
 اوقات اداے بعضے از عبادات نافلہ را غیر مرضی یا بند و تبرک آن
 ماذون گردند گاہے نوم را بہ از لفظ فہمند احکام شرعیہ باوقاات موقتہ
 و احکام الہامیہ ہمہ وقت ثابت اند و چون حرکات و سکناات این
 بزرگواران مربوط بہ اذن است ناچار نوافل دیگران نیز فرائض ایشان
 باشند مثلاً یک فعل نسبت بیک شخص بحکم شریعت نقل و ہمان
 فعل نسبت بشخص دیگر بحکم الہام فرض پس دیگران گاہی ادائی نوافل
 بینماید و گاہے مرتکب امور مباحہ میگردد و این بزرگواران چون کار را
 بامر و اذن مولیٰ جل سلطانہ کنند ہمہ از فرائض ادائی باید مستحب
 و مباح و دیگران فرض ایشان است از بیجا علو شان این بزرگواران
 باید دریافت علماء ظواہر در امور دین اخبار غیبیہ را مخصوص باخبار
 پنجمبران مے دانند علیہم الصلوات و التسلیمات و دیگران برادران
 اخبار شرکت نمیدہند این معنی منافی وراثت است و نفی است
 مر بسیارے از علوم و معارف صحیحہ را کہ بدین متہین تعلق دارد از
 احکام شرعیہ مربوط بہ اولیٰ اربعہ است کہ الہام برادران گنجائش نسبت
 اما امور و غیبیہ ماورائے احکام شرعیہ بسیار است کہ اصل خاص در اینجا
 الہام است بلکہ توان گفت کہ اصل ثالث الہام است بعد کتاب و سنت
 این اصل تا انقراض عالم برپاست پس دیگران را بین بزرگواران

بسیار

چه نسبت بود بسیارست که دیگران در بعضی اوقات عبادت کنند و آن
 عبادت غیر مرضی باشد و این بزرگواران در بعضی احوال ترک عبادت
 کنند و آن ترک مرضی بود پس نزد حق جل و علا ترک ایشان به از
 فعل دیگران شد و عوام بخلاف این حاکم اند آن عابد میداند این
 بیکار می شمارند سوال چون دین به کتاب سنت کامل گشت بعد از کمال
 بالهام چه احتیاج بود و چه نقصان مانده که بالهام کامل گردد جواب
 الهام منظر کمالات خفیه دین است نه مثبت کمالات زائده در دین چنانچه
 اجتهاد منظر احکام است الهام منظر وقایع و اسرار است که فهم اکثر مردم
 از آن کوتاه است هر چند در اجتهاد و الهام فرق واضح است که آن
 مستند بر است و این مستند بخالق رأس جل سلطان پس الهام
 یک قسم اصالت پیدا شد که در اجتهاد نیست الهام شبیه اعلام نبی است
 که باخذ سنت است چنانچه بالا گذشت اگر الهام نطنی است و آن اعلام
 قطعاً بنا اتنا من لدنک سراجة و سهی لنا من امرنا شدک والسلام
 علی من اتبع الهدی انتصه کلامه فی حق اولیاء مطلوب از ایراد این
 فقرات رائقه و این مقدمات سابقه و لاحق است که حضرت ایشان پر الهام
 غرق محبت و مدحت اکابر اولیا الله بودند در جسم الله سبحانه و اگر
 بندرت در بعضی کلمات ایشان سخن کرده اند بنا برین شیوه حکمتی و کشفی
 و مشاهدتی بوده با جمله اگر منصفی علو حال و کمال و کثرت معرفت
 و علم و عمل و رعایت اتباع سنت آن حضرت را تامل نماید دریابد
 که حضرت ایشان را میرسد که از روی اجتهادات کشفیه و الهامات
 لدنیه در بعضی کلمات مشایخ توقف فرمایند یا خلاف آنرا اثبات

نمایند و از آن بیخ نفی قائل آن کلام لازم نمی آید چه امثال این در میان
 محمل مشایخ بظهور پیوسته و بیخ از روی انکار هم نبوده از مشاجره که شیخ
 ربانی علاؤالوله سمنانی و رسیده از مسائل شیخ اکبر محی الدین العزنی
 رضی الله عنهما نموده انکار آن بزرگ لازم نیاید نه یعنی که هم شیخ سمنانی
 و پیر عارف سجانی گفته و در مصنفات خود بعلو مرتبه ستوده این چنین است
 احوال مجتهدین میان همدیگر و نیز تلمیذ را بعد از رسیدن بدرجه اجتهاد او
 متابعت رأی خود است و مرصی استاوش نیز در آن است و تلامذه با وجود
 کمال ادب و حقیقت مسئله با سائده مباحثات و مناظرات نموده اند
 و آن محمود بوده امام ابو یوسف در یک مسئله شش ماه با امام اعظم مناظره
 نموده و در بسیار مسائل و امثال او برخلاف رأی استاد خود
 فتوای داده اند کمالاً یعنی که تک مرتبه کمال و ارشاد و عرفان نیز
 این صورت دارد و اما هر ناقص معرفت نیست منزلیت را این مرتبه نباشد
 و بعضی فضلاء وقت التماس آن نمودند که کتاب عوارف شرحی چنانکه
 باید ندارد و امروز در علم ظاهر و باطن یگانگی زمانه ایشانند چه بود که شرعی
 بزرگوارند چون الحاح اعزّه از حد شد بنده را بقراءت عوارف امر نموده
 بدین تقریب شروع نمودند شرعی عنی در غایت بلاغت
 معنی و فصاحت لفظ جزوی تحریر یافته بود که فرمودند خود را ازین معنی
 گذرانیدیم که سباده و در محلی از محال افکار تقریب علو سخن و تدقیقات آن
 ناگاه شیوه ظهور گیرد که کمال رعایت حضرت شیخ اشیراز دوست
 حال آنکه من که ترین مخلصان این بزرگوارم قدس سره شیخ حسن برنگ
 که مرد فاضل است و از باب حال و از مخلصان اجازت یافته حضرت ایشان

بر مسئلہ از مسائل صوفیہ صافیہ رحمہ اللہ چپیدہ بود حضرت ایشان
 بعتاب و بخش تمام بوسے نوشتند کہ این چپیدن تو غایت بیجا و ناسا
 واقع شدہ چنانکہ در احوال مشارالہ این قصہ بیاید انشا اللہ سبحانہ و اگر
 بعضے تصوف خوانان مقید بہ عت و ہوا یا بعضے از ارباب شوکت و غلبا
 بعضے علمائے طالب الدنیا و مجالس از اسرار این طائفہ لبوالے لب
 میکشوند حضرت ایشان راہ نموشے پیودہ میفرمودند تحقیق این امور
 در کتب قوم مسطورست از انجا باید طلبید و گاہ بدو کلمہ در غایت اجمال
 از سر و امیکردند روزے یکے از خوانین بزرگ در مجلس از ایشان سوال
 کرد اینکہ صوفیہ موحدہ عالم را نمودنے بود میگویند عجب سخنے است کہ
 باین مسئلہ دوزخ و عذاب و عقاب و جنت و لذات و ثواب او ہمہ نمود
 نے بود خواہند شد کہ آشنا نیز داخل عالم اند حضرت ایشان سائل را
 و اہل محفل را اللائق استماع تفصیل حل این مسئلہ ندیدند و ایضا بسکوت
 مطلق آن سائل از سر و انے شد و نیز از نحوایے سوال اور غیبت اورا
 بر رفع قیود شرعیہ در یافتہ بودند در جواب فرمودند این لذات و بنویہ کہ
 فریفتہ خطوط انایند و بشوق تمام آنرا جو بیان و از زوال آن سخت
 ہراسان و چینین این عذابہا دنیویے کہ می بینند و از ان خود را بصدیہ
 بکنار میکشند و بکترین المیے کہ خلیدن خارے باشد چہ مقدار آزار می یابند
 ہمین لذات و خطوط در بہشت وہمان ریج و آزارے در دوزخ اشد و ابعث
 خواہد بود چینین لذتے را کہ انجا تمام ترست و ابدے طلب نمایند و ہرچہ
 موجب حصول آن گردد با بیان آن سے فرمایند و از چینین عذابے و
 آزارے کہ انجا سخت ترست و سردے ہر ہیزند و از ہر چہ باعث شود

بآن بود بگریزند خواه بحقیقت آن بود بود یا نمودن بود و کندک مردمان اند
 دور و نزدیک بزبان قلم سوالات در میان آورده التماس جواب آن
 مینمودند حضرت ایشان اگر سائل را لائق آن جواب نمیدیدند بجواب
 نمی پرداختند و گاه بود که مأمور بجواب او نمی شدند و اگر لائق نمی یافتند
 جواب آن می نگاشتند یا اشارت می رسیدند با چار تفصیل یا اجمال کلام چند
 بخامه مشکین شامه میدادند موجب ظهور این مکاتیب کثیره با وجود کثرت
 خاموشی و استغراق آن حضرت این بوده و ابتداء سے توجه شریف ایشان
 به تحریر اسرار عالی ایشان امر و اشاره حضرت پیر بزرگوار ایشان بوده و پیشتر
 امرار و احاطه طیبه عارفین بل در بعضی معارف تحسین از سید المرسلین
 صلوات اللہ علیہ وآلہ واصحابہ واجبابہ اجمعین مشاهده فرمودند چنانکه در
 عرضیه که بحضرت پیر بزرگوار خود نوشته اند تصریح باین معنی نموده اند
 آنجا که رقم فرموده اند هر چه در کشف هر یک از مقدمه مذکوره بمقتضای
 وقت مسوده کرده شد بعضی متهمتات و کمالات آن علوم مسطوره نیز
 مخطور شده بود فرصت تحریر آنها نشد که حال عرضیه داشت راهی شد
 انشاء اللہ تبارک و تعالی متعاقب بخدمت خواهد فرستاد احوال سال دیگر
 به بیاض رسیده بود فرستاده آن رساله بالتماس بعضی پارا ان بیسیر شد
 که التماس نمودند که نصح به نویس که در طریق نافع بود و بمقتضای آن نگاشته
 کرده شود الحق رساله غیر مکرر کثیر البرکت است بعد از تحریر آن چنان معلوم شد
 که حضرت رسالت قامت علیہ السلام والصلوة والتحیة باجمع کثیر از مشایخ است
 خود حاضر اند و همین رساله را در دست مبارک خود دارند و از کمال کرم خویش
 از ابوسه میکنند و بمشایخ پینمایند که این نوع معتقدات می باید حاصل کرد

وجماعه که باین علوم مستعد گشته بودند نورانی و ممتازند و عزیز الوجود و پروردگار
 آن حضرت علیه الصلوة والسلام ایستاده اند و القصد لطولها و در همان مجلس
 باشاعت این واقعه را امر نمودند عبا کریمان کار با دشوار نیست به انتی
 کلامه العالی بقصد ضاع آنکه ایشان را بوراقت جد معظم خود فاروق
 اعظم رضی اللہ عنہ از محبت بفتح دال نصیبه فراوان داده بودند چنانکه
 سابقا اشارت بآن رفته لاجرم این همه اسرار و معارف از دست بجان
 که بزبان این بنده برگزیده خود اظهار نموده عبا کریمان ز ما بود و گوینده تو
 شایده این معنی است قصه که رقم این حروف آنرا در ویباچه دفتر ثالث
 مکتوبات آن حضرت تفصیل نیز رقم نموده و مجلس انیس است که بعد از اتمام
 دفتر اول مکتوبات و پیش از شروع دفتر ثانی حضرت ایشان از غایت
 انکسار و دید قصور احوال و اقوال که این دید لازم این طائفه است بر حیا
 عاظر گذشتیم که آیا اینهمه معارف که به تحریر آورده ایم مقبول و مرضی او
 سبحانه باشد یا نه مقارن این اندیشه نداده در سیده که این علوم که در تحریر
 و تقریر تو آورده همه مقبول و مرضی ماست باز درین اثنا ملهم گشتند که اینهمه
 که نوشته بلکه هر چه در گفتگو تو آورده است همه مقبول و مرضی ماست
 بل این همه را ما گفته ایم و بیان ماست و در آن وقت آن علوم و معارف
 یکبار در نظر ایشان داشته اند و همه را در آن حکم داخل یافته اند نگاه
 به تحریر یکا تیب جلد دوم پرداخته شتافته اند و ایضا حضرت در خاتمه مکتوبات
 دو صدوسی و چهارم از دفتر اول بتقریب معرفت خاصه عالییه رقم نموده اند
 که این معارف که مسوده یافته است امید است که از الهامات رحمانی
 باشند که اصلا شایبه و سادس شیطانی را در اینجا مجال نبود دلیل برینمی آنکه

چون در صد و تحریر این علوم شد و ملتی بجناب قدس خداوندی جل سلطنت
گشت دید که ملائکه کرام علی نبینا و علیهم الصلوٰة والسلام از نواحی آن مقام
و فرغ شیطان میگردند و نیکنگذاشتند که در حوالی آن مکان بگردند و چون
اطهار نعم جلیله از اعظم محاسن باظهار نعم غلظت جرات نموده آمدند و جا
که از منظره عجب مبرایاست چگونه عجب را گنجایش باشد که بعنایت اللہ سبحانہ
نقص و شرارت ذاتی خود همه وقت نصب عین است و کمالات منسوب با
و ایضا مؤید تحریر کثرت علوم ایشان آن دو خاصه که ذکر یافته می فرمودند
سید الانام علیہ الصلوٰة والسلام ایشان را مجتهد علم کلام دوم فرمودند
مرتضی کرم اللہ وجہہ ایشان را که آمده ام که ترا علم سموات و ارضی و با
دیگر ازین بواعث عجیب تر تحریر این علوم قصه ایست عجب که بنده آنرا
از زبان یکی از نزدیکان خدمت حضرت ایشان شنوده که او از زبان
مبارک آنحضرت استماع نموده که روزی فرموده اند بر ما چنان ظاهر
گردانیدند که مرقومات ما بنظر اقدس النور حضرت مهدی آخر الزمان علیہ
والتحیة والرضوان خواهد درآمد مقبول حضرت او خواهد شد این تکثیر تحریر
از آنست که بر نوبت شب و روز از آن عظیم پرتاب بود که یک ناله بگوشش
نور سده و اگر آن قصه را داخل آن خصایص حضرت ایشان که در فضیلت
ذکر یافت نیز می نمودم گنجائی داشت و دیگر باعث برین تحریر حدیث نبوت
و تشویق اهل طلب و ارادت و تحفیف بار غلبات حال و نسبت است چنان
در مکتوبات باین بواعث مذکور است تصریح نموده اند آنجا که فرموده اند مقصود
ازین گفتگو اظهار نعمت حق است سبحانه و ترغیب طالبان این طریقت
نه تفضیل خود بر دیگران معرفت خدای عزوجل بر آنکس حرام است که خود را

از کتاب

از کافر فرنگ بهتر داند کیفیت از اکابر دین سے و کے چون شہ مرا بر دست
 از خاک ہنہ و گر بگذرانم سرز افلاک ہ اگر بر روید از تن صدر بانم ہ چوسون
 شکر لطفش کے تو انم ہ و نیز رقم فرمودہ اند کہ طائفہ از ارباب توحید انانند
 کہ استملاک و اضحلال در مشہود خود پر وجہ اتم پیدا کردہ اند و بہت ایشان
 آنست کہ در مشہود خود مضحل و معدوم باشند و اثرے از لوازم وجود
 ایشان ظاہر نشود رجوع آثار بر خود کفر پیدا نہد بعضے از ایشان
 میفرمایند کہ اشستی عدلاً لا اعود ابدأ عدمی میخوایم کہ ہرگز اور او وجودی نہ بود
 ایشان اند مقتول محبت و حدیث قدسی من قتلتہ فانا دیتہ در شان ایشان
 متحقق ست ہمیشہ در زیر بار وجود اند و لمحہ آسائش ندارند چہ آسائش در
 غفلت ست بر تقدیر دوام استملاک غفلت را گنجائش نسبت شیخ الاسلام
 ہر وی میفرماید کسی را کہ مر ایک ساعت از حق سبحانہ غافل سازد امید
 کہ گناہان اور انجشد و وجود بشریت را غفلت در کار ست حق سبحانہ از
 کمال کرم خویش ہر یکے از ایشان را باندازہ استعداد او با مورے
 کہ مستلزم غفلت اند ظاہر ایشان را بان امور مشغول ساختہ ست
 تا آن بار وجود نے اجمکہ از ایشان تخفیف یا بد جمعے را بسمع و قرض الفت
 دادہ اند و طائفہ را تصنیف کتب و تحریر علوم معارف شعار ساختہ
 و گرفتہ را بہ بعضے امور مباحہ مشغول داشتہ عبد الرحیم صطری
 ہمراہ سگیانان بصحرا میرفت شخصی از عزیزے سز آن پرسید فرمود
 تانفسے از بار وجود خلاص شود انتہی کلامہ الی عزیز برخوا اندگان معارف
 حضرت ایشان مستور نیست کہ علوم ایشان را از علو فہم و غنوص
 و دقت پایہ دیگر ست و از نازکے سر پایہ دیگر روزے این حقیر از

از زبان شریف شنود که فرمودند تا کسی را در علوم ظاہرے از مستقول
 و مستقول مہارت تمام نبود و از خواص کلام ابن طائفہ علیہ خصوصاً و قائل
 حقائق شیخ اکبر محی الدین العرنی قدس سرہ اطلاق فراوان بنا
 قدر علوم معارف ماونا زگیہما کے اثر اور نیاید در نیاید حال پختہ
 بیج خام ہر پس سخن کوتاہ باید و السلام ہذا مرقومات متبرکات حضرت
 ایشان کے فقرات عالیات مہر و معاوست و فقرات شریفہ
 معارف لدنیہ و رسالہ جذب و سلوک و رسالہ مکاشفات غیبیہ و رسالہ
 شرح رباعیات حضرت خواجہ باقی ہائے طاب ثراہ و رسالہ تہلیلہ و رسالہ
 ریشمہ و تعلیقات عوارف و غیر ازین رسائل و فائز ثلثہ مکتوبات
 قدسی آیات ست اتا و فتراول متنسین بیست علیحدہ و دو صد و نو و ست
 مکتوب است کہ مجموع سے صد و سینہ گروہ از خوارق حضرت ایشان
 کہ فقیر مطالعہ نمودہ کے نیست کہ چون بنام ہر یک از مخلصان
 مکتوبے مرقوم گشت این حقیر را نیز آرزو کے این دولت بر دل گذشت
 و نیز منظور دل مکتوبے شد کہ اگر بنا گاہ بعنایت اللہ رفیقہ شہیمہ نامزد این حقیر
 کرد آن رفیقہ خاتمہ مکتوبات آن دفتر باشد کہ من فرود ہمہ مخلصان
 این در گاہم چہ دولے باشد اتفاقاً چون بتقریبے خواستند کہ نوازش نام
 باین غلام مہجور متروکے برہان پور مرسل دارند چون برنگاشتنہ اند
 فرمودہ اند کہ باین مکتوب کہ بنام فلان است مکتوبات آن دفتر را
 کہ برطبق عدد مرسل و اصحاب پیش بدر گشتہ ختم نمایند فصل مرادی
 بکرامت چون بندہ تاریخ اخذ تمام این مجلد را در المعرفہ یافتہ بود فرمودند
 کہ نامش نیز ہمین باشد اتا جلد ثانیے مشتمل است بر نو و نہ مکتوب

حوائج

موافق اسماعیلی حسنی جلد سوم محتوی ست برصد و چہارودہ مکتوب بر طبق سور
قرآن بعد از تاملے جلد ثالث و مجورے بندہ از آستان بعضے مکاتیب
دیگر کہ شروع دفتر چہارم بود و بطور آمدہ بود و ہنوز چہارودہ مکتوب نہ رسیدہ
کہ آن ماہ چہارودہ آسمان قطبیت رود و نقاب مغرب تراب کشیدہ

قدس المدثرہ الانور و نور مضجعه المعطر بحرۃ سید البشر والصلوة والسلام علیہ

و علی آلہ واصحابہ واجتانبہ الی یوم المحشرنا چار آن مکتوبات را داخل جلد ثالث

نمودہ شد اکنون وقت آن رسید کہ بیان این مطلب مزبور را بدین

فقیر متبرکہ کہ از حضرت ایشان ست ختم نمائیم نگاہ زبان خامہ را بہ بیان

چند معرفت مسموعہ کہ داخل رسائل و مکتوبات آن حضرت نیست تازہ

و جدیدست بکشائیم بعنایت اللہ سبحانہ و کریم فقیر او کے در مکتوبی

یکے از ہم پیر ہائے شرد و الاخلاص طالب خوارق نوشتہ اند علوم

و معارف الہامیہ از اعظم آیات ست و ارفع خوارق لہذا معجزہ قرآ

از سایر معجزات اقوی و ابقی آمد چشم بکشائید کہ این ہمہ علوم و معارف

کہ در رنگ ابر نیسان مے ریزد از کجاست علومے با این ہمہ کثرت ہما

موافق علوم شرعیہ و سمر موسے مخالفست سنت را در ان گنجایے

نہ این خصوصیت علامتہ صحت علوم ست حضرت خواجہ ناقدس المدثر

الاقدرس نوشتہ بودند کہ علوم شاہمہ صحیح ست الاچہ فائدہ کہ سخن حضرت

خواجہ بشاچہ نیست ہر چند خود را پیر پرست نامیدہ اپد فقیر ثانیہ در آخر

معارف عالیہ مکتوب بیان طریق بزرگداشتہ اند کہ این ست بیان طریقی

کہ حضرت حق سبحانہ تعالیٰ این حقیر را با این طریق ممتاز ساختہ است

از ہدایت تا نہایت و بنیادش نسبت نقش بندہ است کہ مضمون اندراج

نہایت در ہدایت ست برین بنیاد عمارتہا ساختہ اند و کوشکہا بنا فرمودہ
 اگر این بنیاد نئے بود معاملہ ایجابا نئے افزود تخم اواز بخارا و سمرقند
 آورده در زمین ہند کہ مایہ اش از خاک شیرک و بطحا است کشتند و با
 فضل سالہا آنرا سیراب داشتند و بہ تربیت احسان مرئی ساختند چون
 آن کشت و کار بکمال رسید این علوم و معارف ثمرات بخشید الحمد للہ الذی
 هدانا لهذا وما كنا لنهتدی لولا ان هدانا اللہ لقد جارتِ رسل ربنا بالحق
 فقرہ ثالثہ در علوم و معارف کہ ترجمان احوال و مواجیدند اگر تناقضی
 و تدافع مفہوم گردد و حمل بر اختلاف اوقات و تنوع اوضاع باید نمود
 چہ در ہر وقت احوال و مواجید علیحدہ است و در ہر مقام علوم و
 معارف جدا ہیں فی الحقیقت تناقض و تدافع نباشد مثل این شکل
 احکام شرعیہ است کہ بعد از نسخ و تبدیل احکام تناقضی نہ نمایند
 و چون اختلاف اوقات و اوضاع را ملاحظہ نمودہ می شود آن تناقض
 و تدافع مرتفع میگردد و دللہ سبحانہ حکم و مصالح نے ذلک فلا یکن من المتبرین
 انشی کلامہ العزیز اما معارفی کہ این حقیر از زبان آن پیر دستگیر استماع
 نمودہ اگرچہ برائے تحریر آن نیز مرا علیحدہ کتابی باید پرداخت لیکن عشر
 رازان اینجاد ضمن ہفت ہفت برگتے نگارم و انتظار فرصت
 تحریر یقیہ آن در اوراق دیگرے بر مہم تا کے پسر آید پس فرخندہ شبی
 مکرر این دو بیت مولو کے معنوںے راقدس اللہ سرہ کہ عشق معشوقان
 نہان ست و تیرہ عشق عاشق باد و صد طبل و نصیرہ لیک عشق عاشقان
 تن زہ کندہ عشق معشوقان خوش و فریہ کندہ بر زبان آورده اند فرمودند
 عشق معشوقان راز علوم مرتبہ ہیج مناسبتے بہ عشق عاشقان نسبت

زیرا که متعلق عشق معشوق بهمان ذات عاشق است نه آنکه صفتی از صفات
 عاشق ملحوظ بود و عشق عاشق ملحوظ صفات معشوق است مگر آنکه عاشق
 بر و تصرف استیلائی عشق از صفات معشوق بذات معشوق برود تا
 محبتش آن وقت ذاتی گردد و محبت معشوق به عاشقی نسبت پدید آرد
 چنانکه در اواخر از مجنون عامر نقل کنند و الا در ابتدا توسط عشق
 عاشق منظور صفات معشوق است از صحبت خود در شاق و قدر
 ملاحظت تبسم و لطافت تکلم و ناز گوشه چشم و چین ابرو و شکنج زلف و گیسو
 و امثالها اما در عشقی که معشوق را به عاشق است هیچ یک از اینها ملحوظ نیست
 آنگاه فرمودند عشق صفات را نه آرا می و تلویح ناکزیر است از آنست
 که عشق عاشق باد و صد طبل و نفیر است و عشق ذات موجب آرام وین
 است نزاره عاشق و فری معشوق آثار آن و این است و آنکه عشق
 معشوقان نهان و شیر است نیز محبت ذایقه شیر است لان الذات
 اخفی من الصفات و ادق منها این حقیر بعرض رسانید که آیا در عشقی
 که معشوق را به عاشق است ملحوظ معشوق آن نخواهد بود که این عاشق
 ازین محبوب من است که گرفتار من است فرمودند این ملاحظات نیز مقبول
 بنمایند و محبت معشوق نه کیفیت ظاهری میشود انشی با سمعت من لسان الشریف
 و این تعبیر بود از آن حضرت بر مری که تعلق بگریه بچشم و بچوننه
 داشت فهم من فهمی روزی یکی از دریشان منظور حضرت
 ایشان بعرض رسانید که در کتاب دیده ام که عوث ربانی شیخ ابوالحسن
 خرقانی فرموده قدس سره در هر چیز رحمت است الا در محبت که کشند
 و از کثرت ویت خواهند معنی این کلام چه باشد حضرت ایشان

بر عیش خود تکیه کرده بودند چون آن کلام را شنودند با اضطراب از عیش
 فرود آمده و ساعتی مراقب نشستند بعد از آن روئے بحاضران کرده
 ازین بیان این بیچاره دل آواره را مخاطب ساخته فرمودند این کلام
 از زوال عین و اثر عارف نشان میدهد صاحب آن حال که لب
 بدین مقال کشوده با آنکه در حق او چنانکه از معشوق رحمت اندر رحمت بود
 بنماید اما این بیچاره عاشق از فرط تعطش که میفراود تحقق معشوق دارد
 آنرا رحمت نمیداند زیرا که آندم که آن گشته محبت از معشوق دور بود
 شنیدن نام بل خبر مسکن و مقام محبوب او را رحمت بود اما او که
 رحمت رویت معشوق را امید است محروم آن نوید پیش او عدم رحمت
 بود رحمت قربت را امید است چون بر رحمت محبوب از دور که
 نزدیک آمد آن قربت را عدم رحمت دانسته رحمت مشاهدت معشوق
 امید است چون بر رحمت محبوب بمشاید رسیده بعطش او آنرا نیز عدم
 رحمت دانسته رحمت هم آنغوشی محبوب را امید است چون بر رحمت محبوب
 هم آنغوش محبوب شد از بس استسقا آن گشته آنرا عدم رحمت دانسته رحمت
 عین معشوق شدن را امید است چون بر رحمت معشوق آن نیز شود
 چندان مرتبه دیگر درین تحقق و عینیت مندرج است که تعطش او رحمت
 آنرا داند و آنچه در سوت از غلبه شوق عدم رحمت شناسد آنکه گفت از
 گشته دست نخواهند او بد استگی خود و خود را گشته محض یافته و مواخذه
 که بر و از فنا بقاء پای آثار میرود و دست فهمیده سحران می گوید آنچه
 میگوید اما نمیداند که در هر مرتبه قتل او با تمام نرسیده بود و رقیه باقی بود
 و بعد از قتل دوم که از آن آن رمق بود و رقیه در وقت تر و ز نظر قاتل نبود

که بدفع آن میکوشید اینجا دیت طلب نمودن قاتل از مقتول آنست
 مقتول خود را بجلی با و سپارد تا سرسوی از او با دست قاتل مواخذه
 دیت در میان دارد و چه گویم که برو چه می رود و چه می بیند و چه میدهد
 ع قلم اینجا رسید و سر شکست و توجیه این کلام وجه نیز برین وجه
 فرمودند که بکشند و از کشته دیت خواهند یعنی بفنا که زوال عین
 و اثر لازم آنست مقتول سازند و با آن از تکالیف عبودیت خواهند
 و وظائف شرعیه طلب دارند پس روزی در سفری که هوا در
 غایت رطوبت و لطافت بود و صحرا در نهایت نخارت و حضرت
 و وقت حضرت ایشان با وجود استمرار وقت در کمال علو و رفعت
 بخندوم زاده عالی مشرب جامع الاسرار و العلوم شیخ محمد المعصوم سلمه
 و باین مسکین مغموم توجه نموده فرمودند که عارف سبحانی شیخ ابوالکلام
 علاءالدوله سمنانی قدس سره میفرماید پابعینه این وهم بود که زود و
 برخیزد و اسکان و حدث بر روی برخیزد و گر لطف خدا در رسد از راه کرم
 شاید که دمی از تو توئی برخیزد این رباعیه شیخ اشاره بزوال عین نماید
 اگر چه قاتل آن قدس سره آن زوال را جز لمح نمی دانند زیرا که از این
 جزیه تجلی نواتی نمیکرد و چون تجلی نواتی نزد قاتل نیست مگر
 بر تملک لاجرم اثر او که رفع توییست و آن ایماست باز از عین
 دمی و لحظه باشد و آنکه گفتم زوال عین جزیه تجلی نواتی صورت
 نیکو و اگر چه بیان آن تفصیله دارد اما مجملش آنست که چون
 اسے وصفه ملحوظ بود لاجرم عین ماہیت عارف در میان
 حائل باشد پس زوال عین متحقق نگردد و انگاه فرمودند حسب مقصود

قدس سرزوال عین مطلقاً قابل نیست و تجلی ذواتی را جز بصورت تجلی
 له اثبات نمینماید آنجا که در فصل ششم میفرماید التجلی من الذات
 لا یكون الا بصورت التجلی له فالجلی له لا یرى الا صورته فی مرآة الحق
 و نیز میفرماید عین که معلوم است از معلومات الهی الزائل گردد و انقلا
 علم او سبحانه بجهل لازم آید و بنده محال و اعتقاد و ضلال و بزوال اثر
 نیزین بزرگوار قابل نیست بیگوید چون عین زائل نگردد اثر چگونه رود
 و در کلام بعضی صوفیه چنان مفهوم می شود که عین زائل شود اما اثر
 ماند اما نزد ما حق آنست که عین و اثر هر دو زوال پذیرد چنانکه
 کلام شیخ بلند سیر ابوسعید ابوالخیر قدس الله سر العزیز میصرح این
 مطالب است انا انما یزوال عین رفته و زوال اثر را منع نموده
 مشیر است این مقوله از وکے بر آنکه زوال عین از و بکلیت محقق
 نشد که اثر حکم عرض دارد و عین حکم جوهر چون جوهر و در عرض
 چگونه ثبات یابد چون سر رود در سر چون ماند بعد از آن آن
 رباعیه شیخ مهنه قدس الله سره را که در جواب سائل از محو اثر
 نوشته فرستاد خواندند و مصراع چهارم او را تکرار نموده فرمودند
 ما بزوال عین و اثر شیخ مهنه موافقیم انا چون من همه عشوق شدم
 عاشق کیست نکویم بل چون شیخ سمنانے گویم توے بر خیزد
 اما دوسے بر خیزد ولیکن شیخ سمنانے آنرا دوسے گوید و ما ستم
 شناسم که نزد ما تجلی ذواتی بودند برقی و نیز فرمودند زوال
 عین و اثر را لازم نبود برخاستن دوسے بل شاید زیرا که هستی
 لظلم را بود از اصل و دلیست بود که از خود می دید چون باطل دید تو

برخیزد چه تویی او همان ماهیت بود و اما دوی هر جا باشد که ظل
اصل نشود فهم من فهم و بسا تحقیق و قیوت در میان نهادند که حافظه بل
اوراک بنده بان کوتاهی نمود و بدین تقریبات فرمودند که شیخ
علاؤالدوله از آن قول صاحب فتوحات که حق را وجود مطلق گفته
آن همه غوغا از آن دارد که قسم کلی را منحصر در مقید و مطلق میدانند
و غیر خاص و عام قسمی ثانی میگویند و الحق بحسب عرف و قانون منطقی
و کلام این چنین است اما شیخ ابن عربی که مطلق گفته مطلق از قید
اطلاق نیز و گفته و این قسم ثانی است که مصطاح شیخ است بدین تقریر
شیخ نزاع نیست مگر لفظی است روزی بتقریب آن کلام صاحب فصوص
قدس سره که فرموده این شدت قلت انه العالم حق و این شدت
قلت انه خلق و این شدت قلت انه حق من وجه و خلق من وجه و این
شدت قلت باحیة بعدم التمییز بینهما فرمودند تمیز نمودن میان سوہوم و
موجود دیگر است و تمیز گشتن آن دیگر و نیز فرمودند که همچنین میان نفی
و انتفا فرقی است بس شگرت که نفی در بدایت و توسط باشد و انتفا در
نهایت و ہم بدین تقریب فرمودند در طریقہ حضرت خواجگان ما قدس القدر
اسرار ہم ہم تعلیم و تعلم اسم ذات آمده و ہم نفی اثبات آنچه ما را معلوم شده
است که اسم ذات را بجدیه مناسب است بیشتر است و نفی و اثبات را بسلوک
و چون درین طریقہ در بدایت تقدم جذب مناسب حال مبتدی است
مبتدی این طریقہ را اولی تکرار اسم ذات است و چون بسلوک قدم نهاد
لا توف حال او نفی و اثبات است بعد روزی یکی از اصحاب صاحب جلد
ایشان در خلوتی که بنده نیز حاضر بود و عرض داشت که شما را خود را عجیب یابا

در محفلها و ہنگامہا ظہور نسبت و حضور را بیشتر می بینم و در خلوات و تنہائی
 کمتر آیا سہر این معنی چیست فرمودند کہ یکے از اصحاب حضرت خواجہ آوارہ
 قدس سرہ از ایشان طلب کشف این سر نمود و فرمودند نسبت خواجگان
 با محبوبست چون محبوب را بخلوت خوانند در حیا رود و حضرت ایشان
 بعد از ادا کے کلام حضرت خواجہ رضی اللہ عنہما این حقیر را بخطاب سہر فرما
 کردہ فرمودند این جوان لے ہست از حضرت خواجہ بچہ بن ادا و لطافت طبیعت
 آسا انا حل این دقیقہ در میان نیاید بندہ معروض داشت کہ حل آن چیست
 فرمودند ظاہر را با باطن الفت و نسبتی است چون نسبت و الفت آشنا ہن
 و ہمیشہ بینان با ہم و ہر یک از باطن و ظاہر سالک را بکار کے کہ لائق او
 داشتہ اند باطن سہر گرم معاملات خودست از توجہ و مراقبہ و حضور و ظاہر نیز
 مشغول معاملات خود از امور حسیہ سالک را در محافل کثرت بنا بر اختلاف و الفت
 این و آن ظاہر از غایت اشتغال با سر توجہ الیہا از الفت و مصاحبت
 این رفیق و آشنائی خود کہ باطن است زائل گردد باطن او ناچار بی حرج
 و مزاحمت اختلاف او سہر گرم کار خود باشد و این غلبہ حضور و علاوت و از آن
 ست و چون سالک بخلوت رود ظاہریش از شاعلی پروا خستہ متوجہ باطن
 گردد و باطن بحکم الفت روی با اختلاف مصاحب خویش آرد و در کلیہ توجہ
 آنسوی بی سوی او تخللی رود و ناچار حضور و آراستہ تقلیل پذیرد بندہ بعرض
 رسانید کہ بسا باشد کہ سالک این طریقہ را در خلوت قیاس با بچہ آرام و حضور
 نیز روی نماید و جہ آن چہ بود فرمودند باطن این سالک را قوتی میسر گشتہ کہ بر ظاہر
 او غالب آید و از نیز بکار خود آوردہ بل بزرگ خود بر آوردہ و ازین اتفاق نسبت آرام
 آرزاید پذیرفتہ بک وقت رخصت بندہ را در خلوتی طلبیدہ از بچہ پدیدہ بود و والستہ پدید

معروض داشت بفریبی که در میان بود فرمودند بدانکه چنانکه ذات او سبحانه
 در ادراک و مراقبات مانیاید صفات او تعالی نیز چنین بیناید که هر چه از صفات
 واجب تعالی بدریافت سالک در آید ظلال آن صفات بوده آنچه مختار است
 آنست که حکیم اذکر و فی اوقات خود را بپاد و ذکر او سبحانه مستغرق دارد
 تا او سبحانه بحکم اذکر کم ترا بگرم چگونه یاد کند که وعده یاد فرموده و نه تخیل و
 تکلف تو از او سبحانه بر تو چه ظاهر شود و ذکر بجز حصول احوال و کاشفات
 نگونی و مطلب در تخیل چناندهی و نه غرضانه بل بجان سنت داشته بذر
 و عبودیت پرداز می اگر قبول کند هر چه او سبحانه بآن نوازد و آن طبع
 معتقدات اهل حق رحمهم الله بود بران اعتماد و ستمانی و شکر بجا آورده اهل حق
 مزید گوئی و الا اعتباری نهی بعد از آن فرمودند سبحان الله و بحمده ما را با وجود
 حصول کمالات ذاتیه از بس مراعات نیز او سبحانه در مراقبات صفات و تصور
 آنها خوف و حیرت می آید و بعضی مشایخ وقت رومی شنویم که بمبتدیان مرا
 ذات سبحانه میفرمایند و آنرا بوزن رنگی چیز که محیط همه عالم است تعبیر
 مینمایند و از بیان صاحبان آن مراقبه چنان مفهوم میشود که آن نور را بسبب
 و عین در تخیل می آرند حق سبحانه ازین تخیل ایشان منزّه است بسبب
 حقیقی که آنجا انبساط را عرض و طول و مانند آن را و این تخیلات را راه نیست
 یک روزی در محفل شریف سکریات و سطحیات بعضی عرفا رحمهم الله مذکور شد
 که خا مان و ناتامان از دست او نیز ساخته اند و تساهلات در دین پیش گرفته اند
 حضرت ایشان فرمودند اگر چه از صوفیه صافی فواید بسیار بدین محمدی و ملت
 احمدی صلی الله علیه و سلم رسیده که بسیار فاجران این است بهین نظر این طائفه
 و صحبت ایشان از صاحبان گردیدند و از انوار اکثر ایشان بساطلمت بدع منفع شدند بسیار

اسرار خفیه کتاب سنت بکشف ایشان بعرصه بیان آمد لیکن بسیار ضرر با هم از
 ستان این طائفه بدین بدین لاحق گشت و ناقصان بیابان را تکیه گاه آمد که کلام
 در سکر حال از ایشان سر زد که آن معنی ناقصان را نیز مستند باشد از و ما خود می گشت
 اگر چه مقصد آنان از آن کلام معنی تمام بود اما چون دیده ادراک این ناقصان را
 نوری که بآن نور جمال معنی مستور را مشاهده نمایند و از کجی برانیدند و لا حرم روی نمود
 آنچه نمود و حق را سبحانه در ظهور این کلمات از ایشان حال این طائفه حکمتها نخواهد بود
 بلکه این طائفه در کلام باین نوع کلمات متشابه سحابت بر سنت الهی رفته اند و اینها
 رحمهم الله از تحاق با مخلوق الهی آن نوع سخنان متشابه روی داده زیرا که در کلام
 او سبحانه متشابهات آمده چون پیدوستوی و جنب که محسبه باطله از اینجا تحسیم رفته گمراه
 شده با آنکه او تعالی عالم بود به لغزش اقدام افهام آنها از آن عبارات مع ذلک
 بنا بر حکمتی فرستاد و همچنین در کلام نبوی چون صحک الله وان الله خلق آدم علی صوته
 و امثالها آمده با آنکه اینها سیماسرور ایشان علیه و علیهم الصلوٰة والسلام در غایت صحو
 و نهایت رعایت کلام حقیقت و عدالت با نظام اندیس از طائفه اولیا اکثر این
 یا زیاده ازین سرزند و تحسین بشدار باب سعادت را از کلام ایشان معنی دیگر بردن
 قائلن شود اصحاب بطلان را معنی دیگر کینیل مصر بار للجبوس و ما للجبوسین این قسم
 کلمات ناچار از اقتضای وقت و حال این طائفه باشد بعد از آن فرمودند
 که با آنکه بگلی خود را بشتر رعیت در داده ایم و بخدمت سنت سید مصطفوی علی صاحبها
 الصلوٰة والتحیة همیشه بر پایستاده از زبان قلم ما نیز بعضی کلمات سکر آمیز بر آید
 که تا دوران چه در یاد انشی کلامه الشریف اللطیف فی حق کلامه و کلامم را هم این
 حروف عفی الله عنه میگوید که این فرموده حضرت ایشان که درین صحیفه هست
 گذارش یافت رافع است تشکیکاتی را که بعضی مشککان در کلام حضرت ایشان

نیز بینما پند از جمله آن تشکیکات یا زوده معترضات که شهرت تمام یافته اعتراض بمقامات
 عربینه یا زود هم است از عرایضی که آن حضرت به پیر بزرگوار خود با سر آن بزرگ مسل
 داشته اند و حاصل اینست که رقم نموده اند که بعد از سیر مقامات مشایخ عبور و مرور
 بمقامات اصحاب و خلفای راشدین رضی الله عنهم جمعین دست داده است
 تا آنکه سیر و عبور ایشان بمقام حضرت صدیق نیز روی داده است و مردم ازین
 کلام دعوی مساوات قائل آن کلام فهم نموده اند بصاحب آن مقام الهی
 و ریافت آنان را از قلت تدبر کلمات این طائفه علیه بظهور رسیده زیرا که هر که
 اشنای اصطلاح و کلمات مورد الفلاح این طائفه باشد میداند که مراد ایشان
 قدس الله سره خود نیز در وفات مکتوبات قدسی آیات بصریح و کنایات رفع این
 شهرات نموده اند که بر خوانندگان منصف بصفت عرفا منصف مخفی نخواهد بود
 از آنجمله مکتوبی است که بشیخ حمید بنگالی نوشته اند و آن مکتوب درین کتاب در
 احوال مشارالیه خواهد آمد انشاء الله یا فقره دیگر که بنده از مکتوب آخر آنجا نقل
 کرده و نیز در عنوان مکتوب آخرین از مکاتیب جلد دوم که آن مکتوب بیت بنام
 سیدی مرشدی میر محمد نعمان سلمه الله رفع این شبهه بشیوه حسن نموده اند من
 اراد الاطلاع فلیرجع الیه آیا معترضان ندانسته اند که محب تر ازین سخنان از
 بزرگان محل سر بر زده بایزید که سلطان العار فین است فرموده لولا ارفع من
 لواء محمد از چه تاویل دارند و شیخ اکبر محی الدین العزنی که خاتم النبوة صلی الله
 علیه و سلم خشت فضا گفته و خاتم الولایت را که خود باشد خشت ذهب خوانده
 و نیز نوشته که خاتم النبوة اخذ معارف و علوم از خاتم الولایت بمنابید و صل
 آن چه میفرمایند و آنکه در مقامات قدوة المتأخرین خواجه بهار الحق و الدین
 قدس سره مرقوم است که حضرت خواجه بقریب بدایت و توسط سلوک خود

فرموده اند که در مقام منصور و ابو یزید و جنید سیر کردم و آنجا که ایشان رسیده بودند
 رسیدم تا بجاییکه پیر گاهی رسیدم که از آن معظم تر بار گاهی نبود و آنستم که بار
 محمدی است علی ساکنها الصلوة والسلام گستاخی نکردم و آنچه ابو یزید کرده بود
 من نکردم و همداران مقامات است که حضرت خواجہ فرمودند سلطان العارفین
 ابو یزید بسطامی قدس سره فرموده در مقام سیر و صفات انبیا علیهم السلام
 سیر میکردم پیر گاه محمدی صلی اللہ علیہ وسلم رسیدم خواستم که در صفت او سیر
 کنم دست بر پیشانی من نهادند حضرت خواجہ بزرگ فرمودند که چون من بعبادت
 الهی در سیر مقامات باین مقام رسیدم گستاخی نکردم و سر نیاز بر آستانه احترام
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نهادم و در بعضی رسائل اکابر این خالوا و
 مرقوم است که حضرت خواجہ فرموده اند چون من تواضع را سر نیاز بر آن آستانه
 نهادم بر من کرم فرمودند و مراد اخل آن مقام گردانیدند انتہی در کلام این
 دو بزرگ دین چه میگویند هر تا ویلی که آنجا میکنند اینجا همان کنند آنکه بمقام محمدی
 رسیدنا چار از مقامات سائر انبیا بالا رفته باشد پس اگر ازین کلام این طاعت
 ساوات و تفوق آنها بر انبیا مراد میدارند عیاذ باللہ منہ بجا منجر خواهد شد
 پس اکابر دین و رؤسای محققین رضی اللہ عنہم جمیعین را در امثال این
 بیان مراد است که ایشان دانند و آن مراد حضرت ایشان در آن مقام
 که تعیین نمودیم بوجه حسن بیان فرموده اند با نهار جوع باید نمود امید است
 که هیچ شبهر نماند و حضرت خواجہ منبع الاسبغ فرید الدین عطار عطر اللہ تریت
 و یکی از مصنفات شریفه خودی آرد همچنانکه در عالم شهادت انبیا و خلفای
 انبیا را علیهم السلام و الصلوة اماکن خاصه است که مسافران و سایر زائران
 بزیارت آن میرسند و استغاضا میکنند و گدائی و مسئله مینمایند کذلک

در عالم عینب نیز ایشان را مقامات است که سالک طریقت جهت در یوزه
 فتح کار و برای یوزه نعمت احوال باین مقامات انبیاء و اولیای اعلیاء
 نیز میرسد و بر آستانه ایشان روی نیاز ننشاند و سالت کشایش بیناید بلکه
 لباس است که کشایش در کار نه بیند تا بعبثه علیه مقام محمدی علی صاحب السلام
 الابدی نرسد خدمت شیخ تاج سلمه امتد باین فقیر گفت که یکی از منکران کلام
 شیخ تو این قضیه مذکوره را در میان آورده از من حل آن طلب نموده من
 گفتم صاحب این سخن را فقیر میداند که از کمال علمای عالمین است و صاحب
 احوال بلند و معرفت از چند و از پیر و شکیبای بکرات این معنی را شنوده پس این قسم
 کلام از ایشان متضمن معنی صادق و ستر لائق است گو مارا او ترا معلوم و مکتوب
 نباشد و حال آنکه از سلف شکل ترازین کلمات نشنوده ایم و هر یک را از رو
 عقیده تا ویلات پسندیده نموده اینجا نیز همان کنیم آن شکاک خاوش گشت
 بد چون حقیقت بی مغزی یک شبهه اینجا بوضوح رسید که آن شبهه بیان مرد
 مشهور تر بود و از اذبان نامتاهان دور تر شبهات دیگر را بران قیاس کنند
 و خود را از سوزن با کابردین و وارثان سید المرسلین علیه و علی اشباعه و فضل
 الصلوات و التسلیمات خلاص کنند فصل هشتم در بیان بعضی خوارق
حضرت ایشان قدس الله سره الاقدس هر چند بحکم کلام ذوالاخر
 قطب و قته ابوالحسن لوری نور الله مرقده که فرموده اعز العلامات فی زماننا شایع
 عالم لعل بعلم و عارف بنطق عن حقیقتهم همان کثرت علم و عمل و معرفت اتم
 حضرت ایشان کرامت شگرف آنحضرت بود نیز بحکم آنکه گفته اند شیخ اشرفی
 قرآنست و دقائق حقائق آن عوشت الخلائق عظیم ترین خوارق است و این
 آن خصالیص علیا که در فصل پنجم بزبان قلم رفت هر یک آیت استی بود

بر علو کرامت آن قطب الطریق مع ذلک چون عادت نویسندگان احوال
اولیا چنان جاری است که از خارق که بعالم کون متعلق است نیز می نگارند مانیز از
جمله خوارق کثیره حضرت ایشان که در آن زمانه مجربان مذکور است کرامتی چند که از
خلص اصحاب ایشان شنوده ایم درین کتاب بسیاریم اگر چه صدق این مقام
انکلام حضرت شیخ الاسلام است یعنی خواجہ عبداللہ انصاری قدس سره که در کتاب
ذوالنون قدس سره با فرموده نه ذوالنون از آنست که ویرا بسیار ایند بکرامات ایشانند
بقامات که مقال و حال در دست او منخره بود انتمی یکی از خاصان حضرت
ایشان باین تراب اقدام در و ایشان معنی عنده حکایت کرد که روزی بتقریب وقت
حضرت ایشان بغایت کرم بود درین اثنای نسبتی فرمودند که حضرت حق سبحانه
از کمال کرم این کمترین را آنقدرت و قوت عطا فرموده که اگر باین چوب خشک
توجه و همت گمارم عالمی از او منور شود اما درین جزو آخر زمان نه مرضی او سبحانه در ظهور
این امور است و نه مراد دل برین ظهور است خدمت مرحومی امیر سعد الدین محمد که بر
بزرگ حضرت سیدی مرشدی میر محمد نعمان بودند و از مخلصان منظور حضرت
ایشان گفتند چون چند روز در خانقاه اقطاب پناه حضرت ایشان بودم بمن
صحبت شریف ایشان بعضی احوالات غریبه روی میداد چنانکه بسیار بودی که
وقت بود احوال طبقات ارحمی و مانیها و نظر آمدی در اثنای این احوال ناگاه
از هم مجبستی یکی از آشنایان کثیر الخدشه در خاطر افتاد که عجیب با وجود این همه بزرگی حضرت
ایشان و کثرت علم و عمل و عرفان آنحضرت از ایشان خارق که بعالم کون متعلق باشد
که سزیده میشود این خطر چون غلبه نمود دران احوالاتی که مشاهده میشد بسکلی همین
تمام راه یافت چون از غلبه قبض عاجز شدم دانستم که از شامت حدودت این خطر
است بنیت غدر نقصیر بخدمت حضرت ایشان آدمم و دستار خود در گردن افکنده

خود را در پای مبارک ایشان انداختم بعد از آنکه مرا برداشته فرمودند آری
 میرکرامات طلب شده اند و این از آن صحبت فلان خواهد بود معلوم یاران
 باشد هر که ششم برین قسم کرامات دارو شیخ دیگر جوید و هر که متابعت آن شخص
 صلی الله علیه و سلم واقف باشد نور فناء و بخت او دیگر کمالات از معرفت ذات
 وصفات میخواسته باشد باین فقرا چند روز بگذرانند راوست گفت برین
 عتاب هم کرامت نمودند و هم مرا از آن دولت بکلی خلاص بخت پند پیش
 از تحسیر آن خوارق معارفی چیست درین معنی که از زبان حضرت ایشان
 شنیده ایم و بعضی را در مرقومات شریف ایشان نیز دیده و آن متضمن است فوائد
 جلیله را در ضمن برکات خمس بیاریم و نیز یک مکتوبی را تمام کردیم بابت قم نموده اند
 بزرگواریم پس فرمودند کرامات همه معجزات پیغمبر است و چنانکه معجزات پیغمبر برای پروردگار
 و تقویة دین بوده کذلک خوارق اولیا نیز برای همین مقصد است مطلب دیگر
 ایشان را در اظهار خوارق از حصول جاه و هنرنمای و اشتها خود و امثالها نیست
 با وجود این نیز اکثر ایشان آخر عمر از ظهور خوارق نادم بوده اند بعضی از ایشان فرمودند

عقوبة الأنبياء حبس الوحي و عقوبة الأولياء اظهار الكرامات و عقوبة المؤمنين التفتيح
 في الطاعات و هر چند روزگار بقیامت نزدیکتر آید چون دین ضعف پیدا میکند و رواج
 آن فروری نشیند چنانکه حدیث کثیره مخبرین معنی است لاجرم ظهور خوارق که بر تقویت
 و ترویج دین بود نیز تعلیل پذیرد یعنی اولیا را امور باظهار آن نگرددند الا سیم چون هزار
 سال از انتقال حضرت سیدالابرار صلی الله علیه و سلم بگذرد که مضمی آن شد را در تغییر امور دین و
 ملت مدتی تمام است اولیا عشرت نیز چون اولیا عزلت از اظهار خوارق غالباً ممنوع
 گردند که ظهور خوارق از مقتضیات اسم الهادی است که بارشاد و هدایت متعلق است آخر
 زمان مقتضی ظهور اسم المصلح است که بدعت و ضلالت و ابست است کما جاز فی الحدیث

ان بن یسری الساعی فیما کقطع اللیل المظلم یصبح الرجل فیها من اویسی کفر و یسی من اویسی کافر
 کب و نیز فرمودند که امتی که در باب ارشاد و انزوری است آنست که مریدان شیدا
 در خلقی بخلق برند و از حالی بجالی گذرانند و مرید سعادت مند هر روز از مرشد خود کرامات
 معطالعه مینمایند و در خود آثار تصرفات پیرمی بینند و اولیای التاریخ لازم نیست برای
 نمودن دیگران اظهار خوارق در کار نیست که معادله ولایت با سنتنا لیس است اولیا
 تحت قبایلی لایعزم غیرمی برین مدعا گواه صادق است و تخریر نموده اند که خوارق از
 ارکان ولایت است و نه از شرائط آن بخلاف معجزه نبی که از شرائط مقام دعوت است لیکن
 ظهور خوارق از اولیا الله شایع است مختلف کم کند اما کثرت ظهور خوارق نیز ولایت
 افضلیت و تفاضل انجا باعتبار درجات قرب الهی است چنانچه شانه تواند بود که از ولی
 ظهور خوارق اقل باشد و از ابد اکثر خوارق که از بعضی اولیای این است بظهور آمده
 از اصحاب کرام رضی الله عندهم عشر عشر آن نیامده با آنکه افضل اولیا بر مرتبه ادنای صحابی
 نزدیک نظر بظهور خوارق از کوه نظری است و دلیل است بر قصور استعداد تعلیمی شایان
 قبول فیض نبوت و ولایت جماعه اند که استعداد تقلیدی در ایشان غالب باشد بر قوت نظر
 ایشان حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه بواسطه آن قوت اصلا محتاج بلیتم گشت
 و لهذا سبق سابقان این است آند و ابو جهل لعین بواسطه قصور بحین استعداد با وجود
 ظهور چندین آیات با بهره و معجزه قاهره بدولت تصدیق نبوت مشرف نشد پس
 و نیز فرمودند و هم بزنگاشنه اند که شیخ الشیوخ قدس سره در عوارف بعد ذکر کرامات
 و خوارق مشایخ فرموده کل بنده سوا سب الله سبحانه و قد یکاشف بها قوم و عیالی و قد
 یکون فوق یور لایمن لایکون لشی من بدالان بنده کلها القویة للیقین و من شیخ
 الیقین لاجل حجة الی شی من بد او کل بنده الکرامات دون ما ذکرناه من تجوهر الکر
 فی القلب و وجود ذکر الذات خوارق عادات برود و نوع است اول علوم و معارف

لا یستویون و یسویون

بسیار

الهی است جل سلطانہ کہ بذات و صفات و افعال اجہی جل علا تعلق دارد و برای نظر
 عقل است و خلاف متعارف است و مستاد است کہ بنده ہای خاص خود را بان ممتاز است
 است و نوع ثانی کشف صور مخلوقانست و اخبار از بیخبات کہ بعالم تعلق دارد نوع اول
 مخصوص باہل حق و ارباب معرفت است و نوع ثانی شامل بحق و سطل است بر الہ
 است دراج را نیز نوع ثانی حاصل است نوع اول نزد خدای عزوجل شرف است اعتباراً
 کہ با اولیاء خود مخصوص ساخته است اعداد ادران شرکت نداده و نوع ثانی نزد عوام
 خلایق مستہرست و در انظار ایشان معزز و محترم نمی آید اگر چه از اہل سدرج لظہور آید نزد یک
 کہ از نادانی او را پرستش نمایند و بہر طب و یابس کہ او ایشان را تکلیف نماید مطیع و متقا
 او گردند بلکہ این محبوبان نوع اول را از خوارق نپسندند و از کرامات نمی شمارند خوارق نزد
 ایشان منحصر در نوع ثانی است و کرامات بزعم این محبوبان مخصوص بکشف صور مخلوقات
 و اخبار از مغیبات ایشان زہی بخیر ان علمی کہ احوال مخلوقات حاضر یا غائب تعلق دارد
 کہ ام شرافت و کرامت در وی حاصل است بلکہ این علم شایان آنست کہ بہ جہل تبدیل
 گردند تا نسیان از مخلوقات و احوال ایشان حاصل آید معرفت واجب است تعالی و تقدس
 کہ شرافت و کرامت سزاوار است و با عزاز و احترام شایان ہے ہری نہفتہ رخ دیو در کشتی
 و نازہ بسوخت عقل حیرت کہ این چه بواجہی است و قریب مراد کرنا ما قال شیخ الاسلام

الہر و الامام الا
 نصاری فی کتابہ منازل السائرین و شارحہ حماد علیہ السلام
 سکا و ایضا میفرمودند کہ از اکثر متقدمین اولیاء جسم الت در طول عمر زیادہ از پنج شش خوارق
 نقل کرده اند جنید قدس سرہ کہ سید این طائفہ است معلوم نیست کہ از وی دہ خوارق
 نقل کرده باشند حضرت حق سبحانہ و تعالی از حال کلیم خود علی بنیاد علیہ الصلوٰۃ و السلام
 چنین خبر داده است چیست قال عزوجل لقد اتینا موسی تسح آیات منیات و از مشایخ نبوت
 از ہجہ معلوم شد کہ مثال این خوارق لظہور می آید بلکہ اولیای التدریجہ مقدم و چہرہ

در هر ساعت ظهور خوارق است معنی آزادانند یا ندانند مصرع خورشید نه مجرم ار کسی بنیاست
اکثر خوارق مشایخ را میدان خاص و جلیسین مجلس اختصاص ببیند و بمرو را یام به تشریح
و تخریر اقلام بین الانام شهرت بگیرد و این ایضا تخریر نموده اند که معنی تخلیق با خلاق القدر
که در ولایت مانع خود است آنست که حاصل شود او لیا را القدر اصغاری که مناسب
باشند صفات واجب را تعالی لیکن آن مناسب است در اسم بود و مشارکت در عموم
صفات در خواص معانی که آن محال است و مستلزم قلب حقائق و تحقیقات خواص مجرب
قدس سره میفرمایند در بیان معنی تخلیق با خلاق القدر صفت دیگر ملک است معنی ملک
متصرف بود و بجهت چون رونده راه بر نفس خود متصرف شود او را مقهور تواند و تصرف
او در آنها انفاذ یابد بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر سمیع است و سمیع
شنواست چون رونده سخن حق را از هر کس باشد زنی گرانی قبول کند و اسرار غیبی حق را
بگوش جان فهم کند بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر بصیرت معنی بصیرت
چون رونده راه را بصیرت او بینا شده باشد و نور فراست همه عیوب خود ببیند و
کمال حال دیگران یعنی هر کس را به از خود ببیند و نیز بصیرت نظر او شده باشد تا هر چه کند موجب
پسندیده حق کند بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر محی است و معنی محی
کننده بود چون رونده راه با حیا سنت متروک قیام نماید بدین صفت موصوف شده باشد
صفت دیگر نسبت است و معنی نسبت میراننده بود چون مالک بدعتهای که بجای سنت گرفته
دی منع آن بدعتهای نماید بدین صفت موصوف شده باشد علی هذا القیاس و عموم معنی
رنگ دیگر فهمیده اند ناچار در تیه ضلالت فرو نشسته اند و خیال کرده اند که ولی اجناس
جسدی در کار است اشیا غیبی می باید که اکثر بر و شکست شود و مثال اینها کما ترون الظنون
الفاسده ان بعض الظن انتم اما ان مکتوب اینست که کجایت اجسام الدین محمد سلمه الله نوشته
اند الحمد لله رب العالمین الصلوة والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهیرین اجمعین بحال فافتر

بسم الله

میرسد که چون در میان اجزاء بعد صوری حاصل گشته است و ملاقات ظاهری عنقا
 مغرب شده اگر احياناً بعضی از علوم و معارف بایشان نوشته شود مناسب بنیاید
 بنا بر علی ذلک گاه گاه ازین قسم چیز بنویسد امید است که بلال نکشد بخدو ما چون
 بسخت ولایت در میان است و نظر غوام بر ظهور خوارق ازین مقوله سخنی چند مذکور
 یسازد و استماع خواهد نمود و ولایت عبارت از فنا و بقا است که خوارق و کشف
 از لوازم آنست قلنت او کثرت لیکن نه هر که خوارق بیشتر دارد ولایت او تمام و کامل
 باشد بلکه بسا است که خوارق کمتر ظاهر شود و ولایت کامل بود مدار کثرت ظهور خوارق
 بر دو چیز است در وقت عروج بلند تر رفتن و در وقت نزول کمتر فرود آمدن بلکه
 اصل عظیم در ظهور کثرت خوارق قلت نزول است جانب عروج بهر کیف که باشد
 زیرا که صاحب نزول بعالم اسباب فرود می آید و وجود اشیا را امر بوطب اسباب
 می یابد و فعل مسبب الاسباب را در پس پرده اسباب می بیند و آنکه نزول نکرده
 یا نزول کرده و با اسباب نرسیده و نظرش بر فعل مسبب الاسباب است و پس زیرا که
 اسباب تمام از نظر او مرفوع گشته است لاجرم حضرت حق سبحانه و تعالی بمقتضای
 ظن هر کدام با هر کدام علیجده معامله میفرماید و کار اسباب بین را با اسباب می اندازد
 و آنکه اسباب را نمی بیند کار او را بی توسط اسباب میانی سازد و حدیث قدسی
 انا عند ظن عبدي بی مثابه یعنی است تا مدت با بنما طرمی خلید که وجوبیت که اولیا
 عمل این است بسیار گذشته اند اما آنقدر که خوارق از حضرت سید محی الدین جیلانی
 قدس سره ظاهر گشته است از هیچکدام آنها ظهور نیافته آخر الامر حضرت حق سبحانه
 سز این معارف ظاهر ساخت و معلوم فرمود که عروج ایشان از اکثر اولیا بلند تر واقع
 شده است و در جانب نزول در مقام روح فرود آمده اند که از عالم اسباب بلند تر
 مناسب این مقام حکایت تواجس بصری و حبیب عجمی است قدس سره منقول

که روزی خواجه حسن بصری رضی الله عنه بر لب دریا ایستاده بوجه انتظار کشتی می رفت
 که از آب بگذرد درین اثنا حبیب عجمی رسید پرسید که چرا ایستاده ای گفت انتظار کشتی
 می برم حبیب گفت چه احتیاج کشتی است شما یقین ندارید خواجه حسن گفت تو علم
 نداری حبیب بی اعانت کشتی از آب گذشت و خواجه در انتظار کشتی ایستاده ماند
 و حسن بصری چون بعالم اسباب فرود آمده بود با او توسط اسباب معامله میفرمودند
 و حبیب عجمی چون اسباب را درست از نظر انداخته بود و بی توسط اسباب با او
 زندگانی میکردند اما فضل حسن است رضی الله عنه که صاحب علم است و عبد الباقین
 بعلم الباقین جمیع ساخته و اشیا را چنانکه هست و آنست که نفس الامر قدرت را در
 پرده حکمت مستور ساخته اند و حبیب عجمی قدس سره صاحب سکرست یعنی لفظ
 حقیقی دارد بی آنکه اسباب را مدعی بود این دید مطابق نفس امر نیست زیرا که
 اسباب بحسب واقع کاین است اما معامله تکمیل و ارشاد بر عکس معامله ظهور و خوارق
 زیرا که در مقام ارشاد هر چند نازلتر کاملتر که در ارشاد حصول مناسبت میان مرشد
 و مستر شد و کار است که منوط به نزول است و بدانند که اغلب آنست که هر که از هم
 بالاتر رفت از همه پایان تر فرود آمدند حضرت رساله خاتمیت علیه و علی آله
 الصلوة والسلام و نتیجه از همه بالاتر رفت و در وقت نزول از همه پایان تر
 فرود آمد ازینجاست دعوة او اتم گشت و بکافه انام مرسل شد چه بواسطه نهایت
 نزول مناسبت بهم پدید آروه و راه افاده تمامتر گشته و بساست که از متوسطان
 این راه آنقدر افاده طالبان بوقوع آید که از منتهبان غیر مرجوع میسر نشود زیرا که
 متوسطان بیشتر مناسبت دارند بمتدیان از منتهبان غیر مرجوع ازینجاست که
 کتب شیخ الاسلام هر وی قدس سره که اگر خرقانی و محمد قصاب بجایی بودند یکن
 بسوق قصاب فرستاد بی نه غیر خرقانی شما سودمند تر بود از خرقانی یعنی خرقانی غشی بود

شماره

مرید از وی بهره کمتر یافتی یعنی غیر مرجوع نه منتهی مطلقا که عدم افاده تمام در حق او
 غیر واقع است زیرا که محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم منتهی تر بود از همه عالم و حال
 آنکه افاده او از همه زیاد تر بود پس مدار زیادتی افاده کمتر آن بر رجوع و مہبوط آمد
 نہ بر استماع عدم انتها اینجا و قیقه ایست باید دانست همچنانکه در حصول نفسرت
 مرولی را علم بولایت خود شرط نیست بلکه بسیار است که مردم از وی خوارق نقل کنند
 و او را از ان خوارق اصلا اطلاع نہ از اولیای که صاحب علم و کشف اند جائز است
 کہ بر بعضی خوارق خود اطلاع پیدا نکنند بلکه صور مشار الیه ایشان را در امکان
 متعددہ ظاہر سازند و در مسافات بعید کارهای عجیبہ و غریبہ از ان صور نظمو
 آرند کہ صاحب آن صور را از آنها اصلا اطلاع نیست ع از ما و شما بہمانہ بر ساخته
 اندہ حضرت مخدومی قبلہ گاہی قدس سرہ میفرمودند کہ عزیزی میگفت عجب کار بار
 است مردم از اطراف و جوانب می آیند بعضی میگویند کہ ترا در مکہ معظمہ دیدہ ایم در
 موسم حج حاضر بودہ اید باتفاق حج کردہ ایم و بعضی دیگر میگویند کہ در بغداد دیدہ
 بودیم و انہما را شیبانی بینمایند من ہرگز از خانہ خود نہ بر آمدہ ام و ہرگز این قسم مردم
 را ندیدہ ام چه تہمتی است کہ بر من میکنند و اللہ سبحانہ اعلم بحقائق الامور کلہا
 زیادہ برین اظنا بست اگر تعطش ایشان را معلوم خواہد ساخت زودتر
 بیشتر خواہد نوشت انشاء اللہ تعالی انشی مکتوبہ العالی چون این فوائد معلوم
 شد اکنون انجا ز وعدہ نمودہ درین فصل سنی و یک عارق از خوارق
 از حضرت ایشان کہ این عدد اشارت بنصف عمر بینمایند کور میگردد و بعضی
 خوارق عظیمہ ایشان در فصل آیندہ کہ متضمن احوال و فوات است نیز خواہد
 و برنے دیگر در احوال پاران ایشان بتقریبات مذکور خواہد شد انشاء اللہ
 سبحانہ منہا از ثقات اصحاب حضرت ایشان قدس اللہ سرہ شنووم

مولانا عبدالرحمن جہاں
 ۵۸

حرفہ کتبی و فیکس
 مولانا عبدالرحمن جہاں

آن حضرت را ضعیفی روی نمود در آن ضعف ده یازده دانه مویز طلبیدند
 تا تناول نمایند چون خادم این مویزها پیش ایشان نهاد و در مراقبه رفتند
 بعد از ساعتی سر بر آورده فرمودند امر عجیب نظهور رسید چون این مویزها
 پیش من نهادند مرئی و محسوس گشت که همه مناجات در آمدند و از حضرت
 حق سبحانه صحت و شفا کمال خود داشتند و معلوم گردید که حق سبحانه مویز
 ایشان را اجابت فرمود و صحت کمال آنها را در کمال آنها و ولایت نهاد خود چند
 مویز از آن تناول فرمودند و صحت یافتند و مخدوم زاده خرد ایشان که او
 نیز مرصع بود و معامله بیائس رسیده از تناول آن بشفا رسید و کذاک دوست
 تن دیگر حضرت ایشان فرمودند کاش مویز بیشتر بودی تا بسیار بیمار آن را
 موجب صحت شدی منها سیدی صاحب دلی رحمة الله نام که از مریدان حضرت
 ایشان هست اما آن سال که در ایام حیات خواجه باقی بالله طاب ثراه حضرت
 ایشان بلاهور شریف برده بودند گاه گاه بلا زمت ایشان میرسیده و حسن
 عقیده بنجادمان آن درگاه داشته باین حقیر حکایت کرد که در اقصای
 ملک دکن بن بادوسه درویشی دیگر بصحرائی میرفتیم بتجانه دیدیم چون روزی
 از حضرت شیخ توشنوده بودم هر مقدار که از تو همین اصنام و عبده آن از دست
 مسلمانی آید خود را معاف ندارد که ثواب غازیان سبیل الهی یا بدنگیرین
 نصیحت ایشان کرده بیمار آن گفتم که درین صحرائی حامی این تجانه نمی نماید
 بیا بید هر مقدار که تو انیم ازین تجانه ویران کنیم بی شکستیم و کم در بدم بعضی دیوار
 بستیم درین میان یکی از مزارغان بنود از دور دران صحرائین تخریب مارادیده
 دو دیده باهلی قریه که عابدان تجانه بوده اند خبر کرده ناگاه چه کنیم که قریب هزار کس بعضی
 سنگ و بعضی چوب و بعضی حربه بردست بخشیم تمام متوجه ما شدند مارا و پاران را حیرت و د

فرود گرفت و فرار نیز دشوار دیدیم دل بر شهادت نهادیم درین حال من
متوجه باطن حضرت شیخ تو شدم و گفتم ای بزرگ دین تکیه بر نصیحت شما کرده
این کار را پیش گرفته بودیم ما را از دست کفر و فخرزبانی و درین تضرع و نیا
آوازهای بگوشتم رسید که مخصوصه آواز ایشان بوده غوغا بودی من اواز
رامی شناسم که میگفت خاطر جمع دار که اینک براس حمایت تو لشکری
از اسلام میفرستم من بیاران خود گفتم که عجب معامله ایست که در گوش
از حضرت شیخ این آواز رسید شکر که خواهد آمد اینان خود رسیدند قریب
یک تیر پرتاب کفره مرتاب بمانزد یک شده بودند که ناگاه از فراز بلندی
سوارهای چند که قریب بسی و چهل تن باشند نمایان شدند که سبغت تمام
اسپان را بدین جانب میراندند چون کفره آن سواران را دیدند قدم واپ
کشیدند انجماع رسیده بعضی را ازین کفره تازیانه زده و بر سره را شتم نموده
ما را حمایت کرده همراه بردند معلوم شد که اینها سپاهیان مسلمانان بوده اند
که تقریب بیکی از قرای آن نواحی آمده بودند چون آن کفره بقصد قتل
کاروان شده اند مسلمانی از قریب این کفار سبغت رفته بان دیده که این
سپاهیان بوده اند خبر کرده آنها بالفور خود را رسانیدند و ما را رسانیدند

و این نبود الا محض تصرف حضرت شیخ تو قدس سره الله سره الغریز منها
سید جمال که از ارباب ذوق و حال است و خداوند صدق مقال از مقبولان
حضرت ایشان باین حقیر گفت در یکی از بوادی ناگاه شیری مرا پیش آمد
از دهشت تنهائی و بیبیت اکن درنده سخت هراسان و لرزان شدم
و از آن همیشه فرار را ممکن ندیدم ناچار التجا بحایت حضرت ایشان بردم
تضرع و توجه بجانب آنحضرت در نظر آمد که حضرت ایشان عصا بر کف شتابان

رسیدند و به نیروی هر چه تمامتر عصای مبارک بر دهن آن شیر و لیر فرو گرفتند
 چون ازین معالجه چشم گرم کردم نه حضرت ایشان را دیدم و نه از آن شیر در آن
 نشان یافتیم منها خدمت شیخ بدیع الدین سلمه الله از خلفای بزرگ حضرت ب
 ایشان اند و عنقریب ذکر ایشان بیاید حکایت کردند که روزی با حاج کی از
 دوستان زیارت قبر شیخی که حضرت ایشان بنا بر صد و بعضی سخنان معنی
 شرح از آن شیخ ناخوش بودند فرتم اما ازین رفتن بآن ملاحظه اندیشه داشتیم
 لیکن در مرافقت آن یار ناچار بودم چون بر سر تربت آن شیخ مراقب شدم با
 در نظرم آمد که شیر غزائی خشم آلوده بآن خطیره درون شد و من بجانب آن شیر
 بدشست تمام می نگریستم دیدم که چشمهای آن شیر بصورت چشمان حضرت
 ایشان ظاهر شدن گرفت همچنین تمام روی انسان از روی آن شیر چو
 گشت در حال غضب چنانکه از سبب آن سر از مراقبه کشیدم و زود برخاستم و
 نمودم منها بعضی ثقات اصحاب حضرت ایشان نقل کردند که محمد صادق
 کابلی که از اجله مخلصان حضرت ایشان بود علت جذام اعادنا الله منه برود
 غلبه کرد از مجالست و مشارکت او در اکل و شرب اجتناب نمودن گرفتند
 تا روزی در مجلسی یکی از یاران مخصوص او صریحا از هم کاسگے او تنزه نمودن خواج
 از عار آن یار بغایت منفعل و تنگدل شد و البتة بسبب او در یوزة
 توجه و عنایت نمود حضرت ایشان از وفور شفقت و رحمت مغموم شدند
 و در دفع آن مرض توجه نموده آن مرض را بر خود کشیدند چنانکه اثر آن از بدن او
 مبارک ایشان منتقل شده بود و یاران اعضای سولانا را نیز دیدند که از آن بیاض
 نمانده بود و او مشاهده آن اگر چه مخلصان خلاص و عقیدت در جبهه دیگر گرفت اما از آنکه آن
 حضرت ایشان منتقل گشت همه آرام و تمکین شدند چون جزع و فرغ فرزندان یاران

حضرت ایشان در آن باب مشاهده کردند باز بلغمی و متصرع شدند که از ایشان خبر
 مرتفع کرد و بنیابت اندک سبب آن مرتفع گشت مژده آن بفرزندان و یاران رسانیدند
 و آن اعضا را نمودند که اثری از آن مرض در آنها نمانده همه شکر از بجا آوردند و این
 خارجی بود از آن حضرت ایشان پس شکرین ع قدس الله سره منظره پنجمین ما هم
 از عدول اصحاب ایشان شنودم که وقتی آن حضرت بقصد سیر و گشت بیابان و در
 آنجد و دستوجه شدند روزی در میان راه آفتاب گرمی کرد و از حرارت هوا و گرد
 و غبار تشنگی و ماندگی بر مخدوم زاده بزرگ رحمه الله و دیگران که پیاده در میان
 می رفتند غلبه نمود اما از غایت ادب حرمت عرض نداشتند درین میان حضرت
 ایشان بمرحومی مولانا محمد یوسف سمرقندی که از قدام اصحاب آن حضرت بل از هم
 پیرایه ایشان بود خطاب نموده فرمودند همانا حرارت آفتاب ترا کم غبار باران را
 از رسیدن به مولانا مسر و ضد داشت چون معلوم و مکشوف حضرت ایشان است چه حاجت
 بعرض مخلصان است حضرت ایشان تبسم نموده گوشه چشم حق بین جانب آسمان
 کرده چیزی در زیر لب گفت قدمی چند نرفته بودند که قطعه ابر ظاهر گردید و محازی ایشان
 و اصحاب ایشان آمده سایه افکند و بهمان مقدار که غباری فرو نشیند و بوحل ناخند
 متقاطر شد و شمالی بنیابت اعتدال وزیدن گرفت و حال آنکه آنوقت وقت باران
 نبود یاران را مشاهده این سایه و باران موجب مزید عقیدت گشت منما بر تالی
 از سادات که از طلبه علم بود و آشنائی را تم روزی بدیده گریبان آمده باین حقیر
 عجیب بیان نهاد که خارجی بود عظیم از حضرت ایشان آن این بود که گفت مرا بحاربان
 حضرت امیر کرم الله وجهه خصوصاً معاویه نقاری بود و بسور عقیدت شی سطلعه مکتوبات
 حضرت شیخ بزرگوار تومی نمودم آنجا دیدم که نوشته اند که امام مالک ششم ابو بکر و عمر رضی الله عنهما
 میدانست همان حد که شما تم آنها میفرمودند بر شما معاویه میفرمودن ازین نقل بر شما گفتیم

ب

ب

معاویه را چون گفتیم

این چه نقل شکره است که این مرد اینجا بر او نموده است این نظم و مکتوبات از زمین انداخته
 ببالین سرخواب نهادم در خواب بیدم که حضرت شیخ بزرگوار تو بغضب تمام در رسیدند و هر دو گو
 مراد و دست مبارک که فته فرمودند که ای لطف‌نایان تو هم بنوشته ما اعتراض میکنی و قیبه را بر زمین
 انگیزی اگر از من آن سخن بیا که از او آشنای گشته باور میکنی بیانات را پیش کسی برم که خوش آمد حضرت
 او نوشته بردار آن اورا که صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم دشمن داشته اما
 غلط پنداشته و همچنان مرا کشتان کشتان بیامنی بروند و کنار آن باغ مرا باز داشته خود
 تنه‌اشیده بجانب یوانی که در آن باغ بنمود رفتند اینجا دیدم که عزیزی بس عظیم نورانی
 نشسته بود تو اضع تمام بآن عزیز آداب سلام بجا آوردند و آن نیز به بشاشت و هم
 تمام بایشان ملانی شدند بعد از آن حضرت شیخ بزرگوار تو بدوزا نومی ادب پیش آن
 بزرگ شسته حرفی معروض میداشتند و ایشان و آن عزیز جانب من از دور نگاه
 و اشارت‌ها میکردند یعنی دادم که جانب من حرفی میگردد و بعد از ساعتی حضرت شیخ بزرگوار
 برخاسته مرا نزد یک طلبیدند و فرمودند که ایشان گشته اند حضرت امیر اندکرم الله وجهه
 المقدس بشنو که چه میفرمایند من سلام کردم بزبان گوهر فشان فرمودند که زنه‌ها با صفا
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم نقاری و در دل نداری و ملاست این بزرگواران بزبان بنای
 که ما دانیم و بردار آن ماکه چه نیات خیر صورت منازعتی در میان آمده بود و نام شریف
 پیر بزرگوار ترا برده فرمودند از گفته ایشان نیز زنه‌ها سر پیچی را دی گوید با وجود این نصیحت
 ایشان چون بدل جوع نمودم دل خود را همچنان بر نقار و دشمنی آنجماعه یافته ایشان
 را آن معلوم شده و غضب رفتند حضرت شیخ معظم تو فرمودند که دلش بنور صفا نشده است
 و اشارت کردند بقبر سبلی حضرت شیخ بقوت تمام سبلی بر فضای من و ندای از خوردن سبلی خودم
 عداوت آنها بر محبت و رضا ایشان اختیار کرده بودی چون تا این حد ایشان ازین نقار
 و عداوت از توانا خوشنودمی شده اند و برقع آن رضی الله عنین باشد چون نظر کردم این دم دل خود

صاف دیدم و درین میان از جواب برآدم و همچنان سینه النون از آن کینه پاک
می یابم و از لذت این جواب و خطاب بعلی حضور گشته ام و شیخ بزرگوار تو و معارف
گفتار این بزرگ اعتقاد من کی صد شده است منهایلی از ارباب سپاه و اصحاب
که از فریدان حضرت ایشان بود روزی شنود که آنحضرت بمنزل فلان وزیر رفته اند
و گفتگ شده گفت ایشان را مناسب نیست که بمنزل پاداران روند و روشی از
مخلصان حضرت ایشان آندم حاضر بود گفت ایشان البته برای رفع حاجت مسلمان
رفته باشند یا نیت خیری ملحوظ خواهد بود از شما اعتراض خوب نیست وی خاموش
شد آن جوان دو لبتند همان شب بخواب دید که جمعی از غیبیان بغضب تمام رسیده
بوی در آویختند چنانکه بر کنگاری در آویزند و جرمیه اعتراض دوشینه را اندک و ساخته
کار و بر کشیدند که زبان او را قطع نمایند وی تبصرع بسیار راه سعادت و توبه و استغفار
بیشمار در میان آورد تا دست از او باز داشتند از آن پس هرگز هیچ کار ایشان اگر چه
بظاهر خاطر نشین او نگردد و اعتراض نمود منهای جناب حاجی عبدالحق که متواری و فاعل
ست و از ارباب دل باین حقیر گفت مجلس یکی از علمای وقت حاضر شدم
تقریبی را اندک و شیخ بزرگوار تو شد آن عالم در طعن و ملامت ایشان در آمدن باین
عالم گفتم که فقیر بصحبت این عزیز رسیده ام و سیر بسیار عرفا و اولیاء دیده ام پس گفتم
که این عزیز از رجال افتد است آن عالم مقدمات طویل در میان نهاد که ما و شما
هر دو وضوی تازه کنم و دو گانه آدا نموده توجه و نیاز تمام مصحف را بر کشائیم هر کلمه
که در بدایت صحیفه آید از نشان حال آن مرد داریم و مشاجرت را بمان ختم نمائیم
آن عالم را پسند آمد و بذوق تمام وضو کرد و من نیز هر دو دو گانه آدا کردیم و مصحف
همچنان عالم بردست گرفته توجه و خضوع تمام بکشاد اول صحیفه این بود که بجالل
تجارة و لایح عن ذکر الله آن عالم در حیرت رفت و از گفته خود نادوم شد و من

شکرگزارین کرامت اخلص من با ایشان افزون شد ثقات اصحاب حضرت
ایشان بل مخدوم زاد های عالی شان نیز حکایت کردند که قطار نیل تا جری در مسایلی
یکی از خویشان حضرت ایشان بسر فرقه رفت صاحب مال بزبانی را از قریب ای آنحضرت
بزدوی شرم گردانید آن جوان از بیم ابانت و آزار فرار نمود عسس سرهنگ چون آنرا شنید
حضرت ایشان را طلب نمود ایشان بارانی را که میداشتند که تحمل دیدن آن رفتن
ایشان ندرند بکار با هر گوسیل کرده خود با خادمی همچنان پیاد و نیزه او رفتند آن بی ادب
سخنان درشت بر زبان میراند و ایشان به لبت تمام جواب میدادند درین اثنا
مولانا ظاهر بدشتی رسید و بان عسس بشورید و گفت ای چنین و چنان میدانی
که چه کس طلبیده حضرت ایشان مولانا از آن گفتگو باز داشتند آن عسس را و داع
نوروزی چند برین بی ادبی او زرفته بود که میان آن عسس و گروهی آن
و یار منازعت عظیم برپا شد و مجار به انجامید آن عسس با قریب بستن
از فرزندان و خویشان بیالا خانه برآمده آن بالا خانه خانه بود پرازن لفظ که لفظ آنرا
برای مصالح حرب آماده کرده بودند بناگاه در آن لفظ از جامی آتش افتاد آن
عسس را با جمیع فرزندان و خویشان و خادمانش بعدم فرستاد که از میت آنهم
اثری ندیدند نه آتش در آنجا داشتند بلکه آتش در همه آفاق
ز و پنهان یکی از امیرزاد بار اسلطان وقت بغضب تمام از لایه طلبید
که از تفصیلات بوقوع آمده بود از مشاهد کثرت غضب سلطان حاضران
را عقیده آن بود که مجبور رسیدن او را بر پائی فیصل افکند روی نیز
ایمینی را در یافته سخت بر اسان گردیده بود چون بسرهند رسید بخدمت ایشان
که غالبانه اخلای داشت آمده بزاری تمام التماس حمایت نمود ایشان فرمودند
که انشا الله سبحانه خاطر جمع باشد که هیچ مکر و هی نمی رسد بل سلطان التقات مهربان خواهد

ب

ب

ح

ومی از غایت اضطراب معروض داشت که در آنچه در حق این کمتزین مخلصان بزرگان
 بسادگفت آنرا بزرگان قلم نیز بیارند و آن رقمه را بمن بسیار ندکه مرا اطمینان تمام
 حاصل گرد و چون بمالغنه نمود حضرت ایشان بسم فرموده نوشته دادند که چون فلان از
 خون غضب سلطان که نموده غضب الهی است بفقرا رجوع نمود فقرا او را در ضمن خود گرفته
 ازین مملکت رها میدند بعد از مرخص فرمودن او بچندین روز ناگاه یکی خبر آورد که آن
 شخص را سلطان آزار داده بزندان فرستاد چون این خبر بسمع حضرت ایشان رسید
 بسم نموده فرمودند در نظر بعضی فقرا چون فلق صبح درآمد که وی یکی از سلطان شفقت
 و عنایت بیند این خبر که میگوید صدق نداد و تا بعد دو سه روز خبر رسید که آن مرد
 همین که نظر سلطان درآمد سلطان بچندید و از روی نصیحت کلمه چند با و در میان
 آورد و نگاه بالتفات تمام خلعتش داد و خصمت فرمود و منہما یکی از سلاطین بود ^ب
 را با د شاه وقت در زندان کرد و رای ملک بقتل آن مقرر شد آن بچاره هر سو
 دست و پای میزد و بفقرا رجوعی مینمود در آن اثنا حضرت ایشان بطالع او با گره کشید
 آوردند آن مجوس با یوس یکی از مخلصان منظوره حضرت ایشان را که آشنای قدیم
 او بود طلب نمود و بزرگان او از حضرت ایشان در یوزة توجه خاص الخاص برای ^ب
 و خلاص خود نمود آن عزیز آمده تنه با تضرع و الحاح التماس او را بعرض رسانید
 ایشان آنشب متوجه شده فروداش فرمودند که با و مژده رسان که از قتل خلاص ^ب
 و از حبس نیز عتق رهایی خواهی یافت این مژده را با و رسانید اما وی را از غایت اضطراب
 که داشت اطمینان تمام رو کند و یکی از مجادیب معتبر کس فرستاد و التماس خلاصی خود از تو
 او نیز نمود آن مجذوب بزرگان رفت که خاطر جمع دارد که دیدم که قلاب یکی از اکابر نقشبند آید
 ماهی او را از گرداب هلاکت کشید مقارن آن سلطان زاده از حبس خلاصی شده منصب ^ب
 این حقیر این قصه را مخصوصه از زبان آن سلطان آید و در مضمون احسان ایشان ^ب

و از مخلصان ایشان یافت عزیز می که در میان این معامله بود حکایت کند که وقتی
حضرت ایشان بشارت خلاصی او فرمودند بعرض رسانیدم که تا تعیین وقت خلاصی
نفرمایند خاطر با جمع نمی شود و درین الحاح نمودیم فرمودند فردا خلاص خواهد شد موافقت
فرموده فروای آن روز خلاص یافت منتهی او و امتدی را از پیران و بای این سلسله
شریفه که از سوی ماوراء از اخفا و ملوک نیز بود مرض قویج عارض شد و بروزها کشید و بسا
اطبای نادوی نمودند اما فایده نپهوز رسید آن عزیز ازین سخت متاومی و متالم و حیران
بود و شب و روز خوابش نمی آمد یکی از نزدیکان خود را که آشنای این حقیر اقم بود
نزد فقیر فرستاد که ما از تو بس ممنون هستیم و ارواح پدران خشنود و میشوند که نوعی بعرض
دستگیر خود که از کبار عزیزان سلسله ما اندرسانی که در وقت خوش متوجه رفع این باری گردند
بنده آن التماس را از فرستاده او بعد از عصر شنوده بود پس از فراغ عیشای بهمان
خلوتی یافته حقیقت را بر وجهی که مهربان شوند معروض داشت فرمودند که انشاء الله تعالی
خواهم کرد چون حضرت ایشان فرض باید در ادا کردن بی واسطه بنده را طلبید هر
گوشی نموده فرمودند که بعد از تجد متوجه رفع بلا آن عزیز که شب التماس مینمودی شدیم
ببنایت استد سجانده آن بلیه مرتفع گشت زود در فته دعای ما را باین نوید برسان بنده
حسب الامر نبر اول وقت مجبوری که مرادید از جای جسته در آن گوش کشید و آب در چشم آوردم پس
از آنک بنده لب کشاید گفت دستم که ترا برای چه فرستاده اند پیش ازین بلخه من بجا فران
سیگتم که چند ساعت از شب مانده بود که آن در در عظیم مرتفع شد که گویا هرگز نبود یقین کردم
که فلان که تو باشی التماس مرا بعرض ایشان رسانیده و ایشان این دم بهمد بر خاسته
و علو تو جوی در دفع آن نموده اند با جابه رسیده عنقریب است که این مژده ایشان خواهد
رسید فقیر گفتم که حقیقت تمامها همین است که در یافته اید مرا حضرت ایشان برای رسانید
مژده این قضیه مذکوره فرستاده بودند الحمد لله که شما از علو فطرت و خلوص عقیدت

۳۳

از طرف
احضاد
نیز بود

محتاج

محتاج بنامه و پیام نبوده آید بعد از مشاهدۀ این خارق لغد این عزیز با وجود علو جاه
 و پیرزادگی و سلاطین نژادی بسعادت انابت رسیده از جملة مخلصان و نیازمندان
 گردید چنانچه بتواضع تمام پیاده بخدمت ایشان میرسد و شکرانه وجود شریف درین باره
 روزگاری نمود منهدم در ولایتی که وی و اهلیه وی از مخلصان این آستانه بودند و آن
 در ولایت بتمیزی ساکن ملتان شده بود و در آن ایام که حضرت ایشان بلاهور شریف
 داشتند آن در ولایت آمده بقدموسمی مشرف شد روز دیگر توسط این حقیر بعرض رسانید
 که اهلیه من که از مخلصان حضرت است چندین سال است که بالانواع امراض مختلفه
 گرفتار شده که طبابت یکی موجب مزید مرض دیگر میگردد و از آدویه و ادویه آنچه
 مردمان در میان آوردند سودمند نیامد اکنون از همه امید بگسسته و توجیه خاص حضرت
 ایشان سر رشته رجاء بسته امید که توجیهی خاص فرمایند چون بنده معروض داشت
 فرمودند که فاتحه شفا بخوانم و خواندند آن در ولایت فقیر گفت که اهلیه من مرا تا کید تمام نموده
 که لغد بخدمت ایشان بضرع نمائی که ایشان بگویند که او را در ضمن خود گرفتیم و امراض
 او را برداشتم خاطر جمع دار آنگاه دست از دامن خادمان در گاه خواهی کشید این فقیر
 مسألت او را بعرض اثر فرمودند که این چه تکلیف مالایطاق است از ما
 فقیران همین دعا و فاتحه است دیگر هر چه او کند سجانۀ فقیر گستاخی نموده معروض داشت
 که او این تکلیف را قیاس بقدرت و مرتبۀ حضرت ایشان مالایطاق نمیدانند بلکه بسیار
 بسیار آسان می یابد خاموش شدند باز روز دیگر بنده جرأت نموده بعرض رسانید که
 آن بیچاره بس امیدوار است رجا که محروم نماند ساعتی خاموش گشته تبسم نموده فرمود
 خوش آنچنان باش که او میخواهد چنان کردیم خاطرش جمع باشد آن در ولایت روی
 نیاز بر اقدام ایشان ننماده مخص شد و بنده منتظر رسیدن خبر شفای اهلیه او می بود
 تا آنکه بعد از چند روز نوشته او رسید که چون اینجا رسیدم اهلیه خود را صحیح و تندرست یافتیم

مقاصد دلی که گرفتار غیرست از وسع چه توقع خیرست روحی که مال بهترست
 نفس آنگاه از بهترست آنجا همه سلامتی قلب مطلبند و خلاصی روح بچونید و ما
 کوته اندیشان در همه فکر تحصیل اسباب گرفتاری روح و قلبیم پشیمانیهات چه توان
 کرد و ما ظلمت شد و لکن کانون انفسهم نظیمون دیگر از مضعف ظاهر اندیشه بکن دانشا الله
 تعالی بصحت و عافیت تبدیل خواهد یافت خاطر اینجانب ازین بگذر جمع است چانه
 فقر که طلب داشته بودند پیراهن فرستاده شد پوششند و مترصد تاج و تورات آن باشند
 که کثیر الکرمت است هر کس افسانه بخواند افسانه است چه و آنکه دیدش نقد خود مردان

است چه والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله
 من الصلوات اکملها وی آن پیراهن را در پوشید و از آن مرض چندین ساله
 رهید و آمده از مریدان گشت منتهای فاضله از مخلصان مقبول ایشان که ساکن
 آن حد و دست باین فقیه گفت که باعث ارادت من بحضرت ایشان آن شد که مرا خود
 بود که محبت با تو تمام شدم اورا بیماری صعب روی داد جهت ادویه و ادویه با طبیبان و فقرا
 تر و بسیار کردم اثری ظاهر نشد یکی ذکر خیر ایشان کرد بجای دست رسیدم و التماس توحم
 نمودم فاتحه خوانند و متوجه حجره خاص شدند بعد از آنکه بر آمده مرا یاد کردند که فلان
 طالب العلم که برای مریض خود فاتحه شفا طلبیده بود کجاست حاضر شدم فرمودند فاتحه
 مغفرت بخوانیم من در حیرت و اندوه رفته بمسکن خود که از سرین چند فرسخ بود باز گشتم
 و در راه با خود گفتم که این فاتحه آخر ایشان بان عبارت صرح است بفتوت و اگر اینچنین
 خواهد بود پس فارق عظیمست من آمده مرید خواهم شد چون بجانه رسیدم از درون
 او فارغ شده بودند با خود حساب کردم که همانوقت که فوت کرده بود حضرت
 ایشان را معاموم شده مرا طلبید فاتحه مغفرت خوانده بودند پس آمده مرید شدم منتهای
 از عزیز صاحب فطرتی ذی شوکتی که از مخلصان مقبول حضرت ایشان بودند نمودم

که گفت جهت امر ضرور از لایه و متوجه بر بان یور بودم چون بقدم بوس حضرت
ایشان سر مندر رسیدم مرا ضعف روی داد که در رفتن و ببولین مترو و ششم حضرت ایشان
فرمودند که کار ضرور در پیش داری بهر حال متوجه شو انشا الله خیر است سبب الامر در راه
در آمدم دوسه منزل رفته بودم که آن ضعف بر من غلبه کرد و شب بغایت استیلا
نمود و غلبات آن ضعف با خود گفتم ایشان فرموده بودند که برو خیر است و عجب که
این صورت گرفت بعد ازین خطر در عین اضطراب و تب و قاب حضرت ایشان و نظرم
آمده فرمودند که خاطر جمع دار که ضعف ترا بر و ششم دور راه در آری چون صبح شد پنج
اثر از ضعف و خون دیدم چون بدلی رسیدم آنجا و سستی تناول بمجوئی از جویان
چاره اولالت نمود بجز خوردن باز آن ضعف پیش از پیش عود نمود و بر پانزده
اقناده بودم و زبان التماس کرم بدرگاه حضرت ایشان کشاده و در شب برین
گنذشته بود که یکی از دوستان قدیمی میهنی من که در خدمت حضرت ایشان می بود
بناگاه از دور آمد گفتم خیر است گفت حضرت ایشان مرا فرستادند که خود را بفلان
یا خود برسان که ضعفها او را روی میسر بداید که مثل تو مهربانی کار دانی با او چه راه
باشد و وقت رخصت خرطیله از نبات طلبیده بمن سپردند که بفلان برسان اینک
حاضرست من گفتم این نبات داروی هست که حضرت ایشان بجای رفع این
مرض من فرستاده اند من آنرا شربت ساخته می نوشتم اطباء مانع آمدند که و غلبات
تب شیرینی و سرکه خوردن مضرست من گفتم ما معتقول گویید آن طبیب
الهی برای من فرستاده و ما چار شربت ساخته بخورد و نوشیدان نصف ضعف
را از خود کم یافتم روز دیگر بقیه نبات را با شربت کرده نوشیدم کلی آن ضعف
و تب مرتفع شد حاضران ازین قضیه و فارق در حیرت رفتند و از معتقدان
شدند منهای این حقیر را قم عفی الله عنه روزی در اثنا سے تلاوة سوره

ب ۱۹

بنی اسرائیل چون بر کریمه و حجه به نوافله لک عسے ابن معشک ربک مقام محمود
 رسید بخاطرش خطور کرد که مگر او اسے نماز تہجد را در تعصیب از برکات مقام محمود
 کہ مقام شفاعت است و فلی نیست از حضرت ایشان باید رسید باین نیت بجا آید
 آدم کہ ایشان در کار و فساد بودند چون مر او بیند بالفور فرمودند کہ تہجد را لازم داری
 معروض داشتیم کہ اکثر او اسے باید فرمودند ہر کہ میخواہد کہ از مقام محمود شفاعت
 است بہرہ تمام گیرد گونماز تہجد را ملتمس باشد و آن آیت مذکورہ را تلاوت نمودند
 بندہ سر در قدم ہالیون نہادہ معروض داشت کہ بہ نیت استفسار ہمین
 شریف از نیت رسیدہ بودم الحمد للہ کہ بکرامت ایشان بے آنکہ عرض نمایم
 بظہور آمدن ہما ہم این حقیر غفر اللہ ذنوبہ میگوید کہ در ان ایام کہ حضرت ایشان
 این کمترین را بطریق رابطہ مشغول ساختہ بودند بندہ را راہ عشق باز یہا
 حضرت ایشان کشودہ بود روزی رباعی نظم آوردہ بسمع شریف رسانیدم
 و آن رباعی این بود **ای آنکہ ملائک کس قدر توانند بدول سونگن**
عشق اسپند توانند بکان نمک از عمل تو آوارہ بکودہ عالم ہمہ در شور بکنند
توانند ایشان بجزر استماع مصرع اول فرمودند کہ بدح کسے چنان نباید
کرد کہ قدح بزرگ دیگر سے لازم آید ملائک بس بزرگ اند و جمہور اہل سنت
بر اند کہ عوام ایشان از عوام بشر کہ اولیاد من دو نہم باشند فضل اندس
قدر گفتن نا ملایم است بندہ را بر اسے استشہاد ان این بیت مولوی کہ از زبان
شریف ایشان مذکور خواہد شد در خاطر گذشت اما معروض داشتن آنرا نحو سے
معارضہ دانستہ خموش بودم درین اثنا فرمودند کہ مبادا بان بیت مولوی رو
قدس سترہ کہ سہ بی عنایات حق و خاصان حق چاکر ملک باشد سیاہش شد
ورق چاک کیہ کردہ باشی کہ مراد مولوی از خاصان انبیا صلوات اللہ علیہم خواہند بود

یا از بس مبالغه بغرض مجال فرموده باشد یا در سکر حال از مولانا سرزوده بود
 منہا ثقات اصحاب ایشان نقل کردند کہ در سفرے حضرت ایشان بر باطی
 فرود آمدہ بودند بناگاہ بیاران فرمودند کہ مرئی کر دید کہ درین سراسر امروز بلیہ رو
 خواهد داد و در عامہ اہل سراسر ایت خواهد نمود و یاران مایکدیکر را خبر کنند کہ ہر

یک دعایے ماثورہ بسم الذی لا یضر مع اسمہ شیء فی الارض ولا فی السماء
 گویند اعمود کلمات اللہ التامات من شتر خالق را تکرار نمایند کہ ہر کہ این عارا
 بخواند بنایت اللہ سبحانہ وے واسبابش محفوظ ماند ازین فرمودہ ایشان دو
 ساعت ز رفتہ بود کہ در بعضی خانہا سے آن رباط آتش و رافتاد و بشدتی ہر صہ
 تمامہ مشتعل شد چنانکہ مردم از اطفای آن عاجز گشتند بسا خانہا سوخت
 و بسا متعمہ چہ بقرقت و چہ سہر قہ رفت مولانا عبدالمومن لاہوری کہ فاضلے
 بود از مخلصان ایشان اسباب او نیز محروق گشت و او خود را بصد محنت
 بخدمت ایشان رسانید حضرت ایشان بمولانا فرمودند کہ مگر شمارا بچواندن
 دعایے ماثورہ مذکورہ خبر نکر و گفت نہ حضرت ایشان یاران را از عدم اخبار
 مولانا عتاب فرمودند و ہر یاکے کہ آن دعا خواندہ بود وے و اشیاء سے بسلا
 رہائی یافت منہا فقیرے کہ در حد و دو کن سکونت داشت و بشرف قدوس
 حضرت ایشان نرسیدہ بود اما غائبانہ از آرزو متدان و مشتاقان آن
 در گاہ بود از غایت اشتیاق عریضہ مشتمل امتداد ایام محرومی فراق بنادمان
 آن آستان فرستاد حضرت ایشان بعد از خواندن عریضہ او با نوشتند کہ
 در وقت مطالعہ کتابت شما انبساط نورانیت شماوران نواسے بسیار بنظر درآمد و
 ساخت اللہ سبحانہ الحمد والتمنہ علی ذلک انتمے آن فقیر بعد از رسیدن این کتاب
 متضمن بشارت بسالی بخدمت ایشان مشرف گشت و چند گاہ در آستان

ب

۵

۱۰

۱۱

گذرانده نوازشها دید و باز بدکن مرخص شد بعد از رفتن او بدکن بانگ کز
 ماصدق فرموده و بشارت حضرت ایشان بظهور پیوست جمع کثیر که زیاده
 از هزار باشد توسط او داخل طریق نقشبندی شدند و جم غفیر صاحب ذوق
 و حالت گشتند و بسیاران از فسق بصلاح آمدند و این معنی را حضرت ایشان در
 حق آن درویش پیش از پنج شش سال دیده فرمودند و دلها اسیر آن نظر
 دور بین او پندارند و در صوب دکن فانی عظیم الشانی که قدوة خوانین بود و
 محبان صالحی و علماء عارفین و بحضرت ایشان نیز اعتقاد می تمام داشت بناگاه از
 ایالت و سرداری معزول گشت و سلطان وقت در حق او و فرزندانش بغایت
 بدگمان شد تا بیم آن بود که بقتلش رساند حضرت سیدی مرشد میر محمد
 نعمان سلمه الشکر که آشنا می آن خان محبت الفکر بودند قضیه او را بحضرت ایشان
 عرض داشت نموده التماس کردند که توجه خاص ایشان باز بشوکت خود رسد و از
 آفات سلطان محفوظ ماند حضرت ایشان بعد از مطالعه عریضه سیدی بسیدی
 نوشتند که در وقت مطالعه کتابت شما آن خان در نظر بس عالی شان نمود خاطر
 شریف از معامله او جمع دارند چون این رقمه شیمه بحضرت سیدی رسید همان
 را بخصوصه بان خان فرستادند و شکر آنها بجا آورد و گفت که بسیار بسیار
 صعب نماید کشایش معامله من که سلطان در حق من بغایت بدگمان شده
 و حاسدان از در و دیوار فتویها بر جریمه من نوشته اند که توجه بر ترکان
 علو شان من عجب نباشد ازین نوشته شریفه ده دوازده روز نرفته بود که
 خاطر سلطان بجال می بشفقت تمام منصرف شد و باز آن ایالت و صوبه دار
 را با دست و پست و پیش از پیش بوی الطاف و اعطاف بظهور آورد و منهای شیخ
 سجاده نشین از روی طلب و نیاز از راه دور بجهت تمام باستان آن قدوة

ب

ب

انام رسید چون لازمست نمود با آنکه شیوة ازین ایشان آیندگان خصوصاً
 بمشایخ و صلحا کمال بشاشت و تواضع و مهربانی بود و در حق آن عزیز آثار عنایت
 و زهدت چندانی بظهور نیامد بعضی مخلصان بحضرت رسانیدند که این مرد
 مشابیر مشایخ است و با خلاص تمام از راه دور باین غلبه علییه رسید حضرت
 ایشان در حق او پیش ازین کرم ناپند فرمودند که آن چنین گمان می بردیم اما در
 پیشانی او لفظ انکار بخط جلی نوشته می بینیم چه باید کرد و یاران در تعجب رفتند مدتی
 بسر بردند تا آنکه بعد از چند گاه آثار فراست ایشان بظهور پیوسته اتقوا فرستاده
 المؤمن فانه یظن بنور الله منہا فقیر گفت که بنور بخدمت حضرت ایشان
 رسیدہ بودم عرضہ داشت با حضرت فرستادم که صحابه پیغمبر صلی اللہ علیہ
 وسلم کہ بیت صحبت از کمال اولیا که غیر اصحاب باشند افضل شدند سرش
 چه باشد مگر در همان صحبت ایشان را حالتی روی می داد که بر جمیع احوال اولیا
 شرف و عزیت داشت حضرت ایشان در جواب رقم فرمودند که حل این
 سوال منوط بصحبت است و موقوف بخدمت آن فقیر گوید بعد از آن بخدمت
 و صحبت ایشان مشرف گشتم در صحبت اول حالتی بر من روی داد که به بیان
 او شرح نگنجد آخر همان روز حضرت ایشان مرا طلبیدہ فرمودند که امروز
 ورق تراگردانیدم و احوال تو صورت دیگر گرفته فهمید و باشی باینه سردرقم
 ایشان نهادم بر خاک پای آن سر بوستان اقتباس انوار وراثت از جوئیها
 ویدہ دل روان بر کشاوم منہما عدول اصحاب ایشان حکایت کردند که سید
 صاحب دلی روزی بخدمت حضرت ایشان قدس اللہ سرہ الاقدس رسید کہ
 آن سید را ذکر دل بر تجمی غلبہ کرده بود کہ ہر کہ در پہلوی او نشستنی آواز ذکر دل
 از او استماع نمودی لایسما چون آن سید بخواب رفتی دو چندان آواز آن ذکر رفت

گرفتی از بعضی مشایخ وقت زخصت و اجازه و کلاه و خرقه یافته بود از حضرت نیز
 مترقب تمنعی می بود چون قضیه ذکر باطن او با مطلبش معلوم حضرت ایشان
 شد فرمودند سردی مستعد ظاهر میشود و اما ازین استیلائی ذکر دل که بجز کشیده
 و از ان اجازه های بی حاصل که دیده وی را پنداری بر سر دویده و سدر راه ترقی او
 گردیده معاجزه او سلب این حالت است از اول او دور و خزانة بود که آن فکر چنان
 چنان از او سلب گردید که هر چند به تکلف خود را بران میداشت فایده نمیدید
 حیران شده می نالی و اشک حسرت می بارید و مضمون این مصرع بزبان حال
 میسر امید عیال اندر فایده بود آن طره طرار برود چون روزی چند حضرت ایشان
 در تاب امتظارش گذاشتند و بنای پندارش را از بیخ بر انداختند و بفقیر تمام او را
 طایفه باحوالات مخفیة نو افکند و فرمودند که معالطه باطن میبطلد بیدار و نقش بندید
 عجب قافله سالارانند چه که برند از ره پنهان بجرم قافله را بپوشانند شیخ محمد مسعود
 که برادر و حضرت ایشان بود و از مریدان مقبول صاحب کثوف حضرت
 خواجه عالی شان قدس الله سرهما جمته کفای معیشت بر سبیل تجارت بقصد
 رفته بود و در آن ایام سحر می حضرت ایشان بنیادی که حاضر وقت بود فرمودند
 که عجب معالطه ایست خواستم متوجه احوال محمد مسعود شدم هر چند بیدار و مگاشتم
 جستجو نمودم و پیر ایچ جا در روی زمین نیافتم بعد از آن چون نیک متوجه شدم
 صورت قبر او که بنازکی فوت شده در نظر آمد سامعان در حیرت رفتند بعد ازین
 فرموده ایشان بچند روز رفیقانش سید خیر وفات او رسانیدند مشهور است که حضرت
 ایشان در اجمیر تشریف داشتند شهر مبارک رمضان میان بر شکال رسید حضرت ایشان
 بعبادت شریفه متوجه ختمات قرآنی شدند در نماز تراویح شب اول بست یاران در سجده که بغایت
 تنگ بودند نماز را خواندند از تعفن ایشان در ایشان آزار رسید بعد از آن نماز حضرت ایشان

بر زبان مبارک رانند تا تمامی ختمات که قرار داده ایم اگر بکرم الهی باران شهبان و صتی میداد
 که برون مسجد تراویح گذارده میشد چه نعمتی بود این حقیر بکلی از باران گفت شنیدی
 که چه فرمودند و دیگر تا آخر رمضان در شب باران نخواهیم دید انشا الله سبحانه همچنان
 شد که تا شب بست و هفتم که ختمهای اربعه انجام یافت باران صلا در شب نشد
 بعد از ادا این ختمات از شب بست و هشتم باران بخین گرفت کان هدامن کریمه الشریفیه
 منهنجا همان مسجدی که ذکر یافت یک دیوارش کسست بنیاد شده بود و بیک جانب
 میل تمام نموده بودی که اکثر ایندگان مسجد و جمعی که در حوضی اومی بودند یا از آنجا
 عبور می نمودند متوجه آن بودند که امروز و فردا خواهد افتاد حضرت ایشان سبیل
 طیبیت روزی فرمودند که مانا تا زمانی که این فقره اینجا هستند رعایت کرده نخواهد
 افتاد و بقول اکابر که فرموده اند بزرگواران ما بدو عذر من منزل نیست تعظیم است
 اینچنان شد که فرموده بودند روزی که حضرت ایشان از آنجا کوچ کردند این
 فقیر تقریباً ساعتی آنجا مانده بود و حضرت ایشان قرب میلی نرفته بودند بل همین
 که از محاذات آن مسجد مخفی شدند آن دیوار بیکبار بنفتاد و منهنجا در ایامیکه بلاهور
 تشریف داشتند از حضرت آنرا آوازه نموده بزرگواران یکی از دیوارهای آن منزل
 ایستاده فرمودند که امشب زنها کسی نزد این والان نباشد و نرسد و حال آنکه
 باعثی از باران و امثال آن در میان نبود شخصی طیب وار بفقیر گفت که
 خانهای دیگر این فرسوده ترند تقصیر این خانه چیست که او را بافتاد و امشب
 نسبت میدهند و حصه از شب رفته بود که ناگاه آن خانه افتاد و یک کنیزی در آن
 والان خوابیده بود و در آن خانه آمد و دیگری که نزدیک بان بود بیای او کلوخی رسید
 حضرت ایشان بعتاب فرمودند که امشب نگفته بودیم که نزدیک این خانه کسی نماند
 چون آن کنیز را از آنجا بر آوردند صلا آید با و نرسیده بود منهنجا یکی از حکما

ب

ب

ب

آن حد و درخواستی که بر سر سرکشان رود و استیصال آنها نماید به یک از مشایخ
 آن نواحی استخاره مذکور ساخته آن عزیزوس را بشارت بفتح و اوده ترغیب
 بر قتل نموده آن امیر بحسب اشاره آن فقیر متوجه آن کارزار شده پیش
 از آنکه با عدالمحقق شود این عزیز عریضه بخدمت حضرت ایشان از روی
 احتیاط نوشت و عرضه نمود که من درین باب بشارت فتح و اوده ام حضرت
 ایشان چه میفرمایند آنحضرت در جواب او نوشتند که از شما خطا و کشف رفته
 معامله نزو ما برعکس است لیکن چون آن امیر دور رفته بود کسی این فرموده
 حضرت ایشان را بوی نتوانست رسانید ازین فرموده سه چهار روز نگذشته بود
 که خبر رسید که آن امیر از آن سرکشان بهر میت یافت و به پریشانی تمام مراجعت
 نمود و نشان و نقاره را بگارت داده آمد منهما فرزند ثالث سلطان وقت را که
 بسیار اخوانش در رشت اقتیاز تمام دشت ناگاه باید نزلت در میان آمد از کیسو
 پدر بالشکر عظیم و از کیسو پسر با سپاه شگرف با هم مقابل شدند و کار بمقاله کشید
 و یکی از جوانین عمده که طلوعه لشکر پدر بود در عین کارزار بشکر پسر ملحق گشت
 و دیگران نیز درین اندیشه بودند از آنجا که شاهزاده محب و مشفق فقرا و علما
 بود و حامی ملت بیضا بعضی از اعظم مشایخ وقت نامه با حضرت نوشتند که
 در و ایشان و بزرگان دیار دلی مکشوف و واقعات فتح و نصرت شاهزاده معلوم
 نموده اند حضرت ایشان درین باب چه میفرمایند آن عالیحضرت فرمودند که درین
 معرکه معامله بر خلاف آن مکشوف میگردد و اما آخر کار معامله شاهزاده عالیقدر بسیار خوب
 در نظرمی در آید همچنان رو سے داد که فرموده بودند قریب چهار پنج سال سرگردانیها
 کشید آنگاه حق سبحانه از سایر جوان ایشان را بزرید و نائب پسر گردانید و چه نائب به
 از منوب و چه خلف به از سلف و بادشاهی جمیع مملکت هندوستان را بان قدوه

سلطانین زمان سلمه الله بالعدل والاحسان عطا فرمود مملکت ازین باو شاه
 انتظام دیگر یافت و عرفا و علما حرمت و یکر دیدند و شریعت زینت و گیر پذیرفت ازین
 راه این حقیر اثنای سال جلوس این باو شاه بر او زنگ شوکت و جاه بدیهه زینت شرع
 از اول بزبان آمد حضرت پروردگار سالهای بسیار با علو منزلت و رفعت منزلت و
 فتح و نصرت این ملک اسلام را زینت بخش شریعت سید الانام گرداناد و بحق اهل الشاه
 فضل نهم در بیان انتقال حضرت ایشان ازین جهان بفرادیس الجنان در
 سال هزار و بیست و چهار از هجرت سید الابرار صلی الله علیه و آله و سلم که افتاب
 عمر گرامی ایشان در برج پنجاه و سه سالگی بود بر طبق شمار احمد روزی مخلص اصحاب
 خود فرمودند که چنان و امنو و ند و هم گردانیدند که قصاصی میبرم در عمر زندگانی ما
 بشخصت و سه سالگی است و ازین معنی شادمی بودند که از عاقبت اتباع سید المرسلین
 صلی الله علیه و آله اجمعین در سن عمرت مطابقتی نیز بظهور میرسد پس آنکه
 موافقتی با عمر صدیق و فاروق و مرتضی رضی الله تعالی عنهم میسر میگردد و
 سال هزار و سی و دوم در بلده اجمیر فرمودند که آثار قربت انتقال ظاهر میشود و
 بحضرت مخدوم زاده گرامی سلمه الله که آنوقت در سرهند بودند نوشته
 فرستادند که ایام انقراض عمر نزدیک و فرزند آن دور بعد از رسیدن این قیمه
 عظیمه آن نور و دید پاس ولایت متوجه ملازمت شدند بعد از شرف تقبیل عتبه علیا
 بروزی چند در خلوتی آن دو فرزند از جهت راطلب داشتند فرمودند که
 مرا اکنون هیچ گونه نظری فریج وجه بستگی باین جهان مانده می باید بان
 جهان شد و آثار رفتن پانیر مشهود میگردد و چون مخدوم زاده سلمه الله
 از آن خلوت بیرون آمدند آثار و تشنگی و حزن تمام از ایشان در نظر این
 احقر در رویشان آمد و هر یک را گریه در گلو دریافت ناچار

بنده گستاخی نموده استفسار ستر کار نمود چون بے آرامی و ناشکیبالی
 این عاشق ششپای را از استماع این خبر بیدار گشتند و بهین وجه حضرت
 ایشان نیز در آن خلوت که ازین قضیه اظهاری رفته بود بنده را طلب
 نموده اند فلحا جرم از اظهار آن خود را بر کران داشتند اما چون حضرت ایشان
 کثرت اندوه و ضیق صدر فرزندانی عالی قدر را از آن واقعه دیده اند و ایضا
 معلوم شده که ایام وصال بسالی خواهد کشید باز فرزندانی را طلب نموده فرموده
 اند که چند نگاه دیگر برای تمامی کاری دیگری ما را نگاهداشتند ازین نوید آن دو
 سعادت مند جاوید مسرور و متبجح گردیده این زمان قضیه مذکوره را باین فادوم
 نهادند مع ذلک رخنه جو بهار دیده بنده را کشادند اما ازین مژده چند نگاه که بر
 زبان مبارک رفته بود حضرت آن مخدوم زاده های کبار و بهم این عاشق و لفقار
 امیدوار سالهای بسیار گردید و از اتفاقات غیبیه آنکه در آن ایام بزیارت
 روضه شریفه خواجہ معین الدین چشتی قدس سره رفته بودند مدتی مجاوی صد
 آن صدر الاولیاء اقب نشستند چون برآمدند فرمودند که حضرت خواجہ اعطاف
 و اشفاق بسیار نمودند و از تبرکات خاصه خود ضیافات بظهور رسانیدند و سخنان و
 اسرار در میان آمدیکی از آن مذکورات این بود که ما را فرمودند در خلاصی خود ازین
 عسکر سعی نکنید و برضای او تعالی و اگذارید درین میان فادمان آن از قایض الاولیاء
 آمده بدستبوس حضرت ایشان مشرف شدند و قبر پوش متبرکه حضرت خواجہ را
 قدس سره که در هر سال یکبار تازه میگردد و آن قدیمه را بهی از کبار مشایخ
 میفرستاده اند یا با دشاہ وقت میداده یا تبرکاً چون لالی و جواہر و صندوق
 می نهاده آن روز آن قبر پوش فخور را بر آورده نزد ایشان آورده معروف شدند
 که به از شماسرا و این که باشد حضرت ایشان بآب تمام قبول نمودند و آنرا بخادم سپرده

آه سروازول کشیده بر زبان آورند و فرمودند که لباسی ازین نزدیکیتر بحضرت
 خواجہ نبو ولا جرم از با لطف نمودند برای تکفین مانگاہ میداشته باش و هم در آن
 ایام شبی وقت تجدید این بندہ نزدیک حجره خاص آمدہ قریب باستان سر
 بز انومی فکر کشیده بود مانگاہ از آن حجره آواز حزین گریہ آلود گوش ہوشم رسید
 گوش بر سوراخ دروازہ شریفیہ نهادم شنیدم کہ آن قطب الانام بوقت تمام ہستی
 را میخواند و اشک نیاز از دیدہ حق بین میراند و آن بیت اینست **با دور روز**
زندگی جانی نشد سیر از نعمت بدوہ چه خوش بودی کہ عمر جاودانی شستی بہ چون
 ازین سفر سعادت اثر بسیر بند معاودت نمودند و زبان ساکنان آن دیار را بمقولہ
العود و الحمد کثرت و نذریک بمنازل شریفہ خویش دورتر از فرزندان زاویہ اختیار
اختیار نمودہ انزو اگر دید چنانکہ جز بنماز پنجگانہ و جمعہ مسجد برون نمی آمدند و در آن
خلوت بنا بجمع الانوار و الاسرار غیر از محذوم زاد ہائے کبار و این بمقدار و دوسہ
تن از درویشان خدمتگار دیگر برار رسیدن کمتر سیر میشد روزی در بابت
اختیار آن خلوت نفس سروازول حقیقت برور بر آورد و این کلام شیخ الاسلام
را کہ چون بو علی دقاق را مشرب عالی شد مجلس او از خلق خالی شد بر زبان آمدند
الحق در او آخر عمر مشرب حضرت ایشان آنقدر عالی ایشان شدہ بود کہ کاملان این
ایشان بطفلان نور آمد این دبیرستان ملحق شدہ بودند در آن ایام بعضی
دوستان کہ کتابی می نوشتند اکثر از استغفار چند کلمہ درج می نمودند و در بعضی
کتابت تصحیح میکردند کہ او آخر عمر نزدیک آمدہ تا چہ پیش آمد درین اثنا این چارہ
را بسبب مرج و مرج سلاطین کہ در صوبہ دکن بطہور پیوستہ بود خاطر بران آمد
کہ اطفال را گرفتہ تحت اقدام ہالیون برسد ناچار خصت فرمودند بصدانند و
وحسرت در وقت رخصت معروض داشتیم کہ دعا فرمایند کہ بزودی باین استان

مجاہد حق پرستان مشرف گروم آنحضرت امی کشیدہ فرمودند و عالمی کہ در آخرت
 باہم یکجا جمع شویم این حرف جاگد از ہوش از سرور بود مع ذلک چون نصیب
 این بی طالع محرومی بود با قضا مقاومت نتوانست نمود ناچار با دیدہ اشک
 نشان و انشا و اشعار حسرت نشان کہ از ان اشعار است این دور با عیبہ کہ اشعار
 باین مدعا مینماید مسکین کسی حلقہ ہر دور میزد و ہر سو طبل سماع شکر میزد چون
 یافت و کان قن بادش بر بود میرفت و ریاس دست بر سر میزد و پندہ حرفی
 نشنفتہ از ولستان رفتیم پد صبحی شگفتہ از گلستان رفتیم پد آرخ کہ چو آہ سرد و آغ
 خمار پد ناخوردہ شراب از دل مستان رفتیم پد او اخر ماہ رجب سنہ ہزار و سی و سہ بود
 کہ بندہ مرخص گشت از ان ایام تا زمان انتقال حضرت ایشان کہ مدت ہفت
 ماہ باشد شیخ بدر الدین سرہندی از مقبولان حضرت ایشان بتائید و تقریر حضرت
 مخدوم زاد ہاسے عالی شان سلمہ اللہ سوانح این شہور سببہ را رقم نمودہ از انجا
 قضیہ ایام ارتحال و قبل و بعد آن بسببیل التقاط و انتخاب منقول میگردد و با
 بعضی فوائد دیگر کہ زبان آن قبیہ از ان ساکت است منتصف شعبان سنہ مذکورہ
 کہ کریمہ انا انزلناہ فی لیلة مبارکہ انا کننا منذرین صفت آن شب متبرک است
 حضرت ایشان در خلوت خانہ احیاء لیل می نمودہ اند ناگاہ در ان نصف شب
 بان خانہ کہ اطفال و والدہ ماجدہ آنها آنجا بودند شریف قدوم از زانی فرمودند
 آنشب بناگاہ بزبان شریف عصمت پناہ یعنی والدہ مخدوم زاد ہاسے اللہم فتنہ کہ
 امشب کہ شب تقدیر آجال و امان است خداوند کہ نام کرا از ورق ہستی محو کردہ
 باشند و نام کرا ثابت و اسفندہ چون حضرت ایشان رضی اللہ عنہم بن سخن
 شنودہ اند فرمودہ اند کہ شما بشک و تر و دمی گوئید چہ باشد حال آنکس
 کہ معاینہ می بیند کہ نام او را از صحیفہ زندگانی این جهانی محو ساختہ این راز

زبوش بر اندازد فرموده آنجی دل اسرار منزل کشیده اند ایضا بعضی محرمان
 خاص و متعلقان ذمی اختصاص درین ایام اختیار آنرا و انقطاع جزرات نمود
 پس میدند که وجه این تمثیل و عنایت و انقطاع از عیال و خلق الله درین روزها
 چیست فرمودند سرش آنست که ایام ارتحال خود را ازین جهان قریب می بینم
 چون اینچنین باشد بگنجی خود تنهایی و آنرا او بگنجی آنسبب استغفار و استغنا ضروری
 است و تمامی اوقات و انقاس و اینوقت مستغرق عبادات ظاهریه و باطنیه
 داشتن لازم و اینمعنی بی انقطاع تمثیل تمام صورت پذیرفته پس شمایان ازین وقت
 بدارید و مرا با و سبحانه و الذاوید و ایضا درین ایام روزی که در ولایت حرم سر انقطاع
 نموده بودند بناگاه فرمودند درین سرما که بعد از دو ماهی آید ما درین خانه نخواسیم نمود
 حاضران معروض داشتند که مگر در قلوب خانه خاص خواستند گذرانند فرمودند
 آنجا هم نه و ازین خانه جای دیگر نیزه عرض کردند پس کجا فرمودند بنیم که چه خواهد
 شد در او واسطه ذمی حجه که او اهل میزان بود عارضه ضیق النفس بر ایشان استیلا
 نمود درین ایام روزی فرمودند که حضرت شیخ الانس و ابجد سید عبدالقادر جیلانی
 راضی القدره در معامله دیدم که در حق من عنایات بلا نهایت نمودند زبان مبارک
 خود در دهان من کرده فرمودند که مردم در معنی این بیت ماکه **ما کانت شموس
 الا ولین و شمسا ابدًا علی افق العلی لا تغرب** باو آن قول ماکه قدیمی بنده علی رقبه
 کل ولی الله حیراننا شما حل آن بنویسید که ازین ضعف صحت است ولیکن
 حضرت ایشان را از آنجا که درین بیماری شوق لقای او سبحانه استیلا نموده بود و از
 کمال آن شوق گریه بر ایشان غالب میشد و همیشه در آن ضعف بدعای **اللهم
 اللهم یوفی الاله علی رطب اللسان می بودند** و میفرمودند اگر طبیب گوید که مرض
 تو علاج پذیر نیست ویرا شکر الله بقدر مبلغ ما بهیم لاجرم از و فوراً این شوق اشتیاق

شرح این بیت و آن کلام قطب الافاق نیاید اما چون لفظ صحت در حق آنحضرت
از زبان شریف آن بزرگ رضی الله عنهما رفته بود و درین میان چند روز
صحت گونه روی نموده و پیش از خستگان بر ایچه فریبی شست خود درین چند روز
صحت شداید ایام الام ضعف و ستقام را بشوق تمام یاد کرده میفرمودند که در هجوم
مرات ضعف علاوتی و نعمتی می یافتیم که درین چند روز و صحت معلوم نمیکرد
درین میان تصدق و خیرات فراوان نیز بنظر می رسید که یکی از ارباب اخلص
آن وفور شوق ایشان را بوصول رفیق اعلی مشاهده کرده بود و پاسبان ایشانرا
از زندگانی این جهانی دیده و این تصدیقات و خیرات را دفع بلیات گمان برده
در حیرت بود تا روزی بعضی رسانید که آن چیست و این چه میسر است را از اشعار
هندی بر زبان شریف رسانند و سه شکر مسرت از دیده بر افشانند شرح هندی
آج ملا و اکت سون کجی سپهر جگ و میون وار چه یعنی امروز روز وصال و دوستی
ای محرم همه عالم را از شادی این دولت و نعمت نثار میکنم تا آنکه در دو روز هم
شهر محرم الحرام فرمودند که الحال مرا نمودند که در میان چهل و پنجاه روز ترا ازین جهان
بان جان بدیش و قبر مرا بمن نشان دادند مستمعان در اندوه و حسرت رفتن و پیش
جگر تازی و گیر یافت حضرت مخدوم زاده خواجه محمد معصوم سلمه شد و حضرت مخدوم
زاده خواجه محمد سعید سلمه شد و همان ایام روزی آنحضرت را در گریه دیده سبب آنرا
پرسید فرمودند شوق وصال حضرت ذوالجلال معروض داشتند که حضرت حق
سجانه تعالی خواص بندگان خود را درین دایره اختیار اینها میکند و چون
آنروی خود ایشانرا این مشابهت البته ایشانرا می برد چون ازین حروف در مخدوم
زاده تغیری دیدند فرمودند که محمد سعید از حضرت حق تعالی غیرت میکنی معروض داشتند
که حسرت بر احوال خود میکنم از همیم دل پرورد و کانونان اندوه پرورد بعضی رسانیدند

که قبله گاهای نهمه بی شفقته و کم زلفتی در حق مایان صیبت فرمودند که حضرت حق عز
 وجل از شما احسب و نیز شفقت و اعانت با شما بعد از ارتحال باز یاده زباده از ایام
 حیات اینجانبانی خواهد شد که اینجا علایق بشری در بعضی اوقات تا چار مانع اعانته و توجه
 است و بعد الموت فراغ و تجرد است و از آن روز که حضرت ایشان آن معاینه مذکوره در
 ایام مذبوره نموده بودند شمار آن ایام منتظره میفرمودند تا آنکه شب بستان دوم صفر در جمیع
 اصحاب خسته بگر فرمودند امر روز از آن میعاد و چهل روز میشود تا درین هفت هشت روز
 دیگر چه پیش آید و نیز بجز حضرت مخدوم زاد با فرمودند که درین چند روزه صحت که
 در میان آمد هر کمالی که حصول آن در حق نوع بشر ممکن و متصور بود حضرت حق سبحانه
 بطغییل حبیب خود سرور انبیا علیه و علی آله و صحابه من الصلوات اکملها و من التسلیمات
 افضلها مرا عطا فرمود مخدوم زاد با را عالیشان ازین کلام حضرت ایشان خاطر پریشان
 شدند که درین کلام رمزی مضمون بود که حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه بعد
 از نزول کریمه الیوم اکملت لکم دینکم و تممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دنیا بر دل
 الهام منزل آمده بود یعنی ارتحال سرور دین و دنیا صلی الله علیه و سلم غرضشک ازین
 تو بومی شب فراق آمد به روز پنجشنبه بستان و سوم صفر بدر و ایشان بدست مبارک
 جامها قسمت کردند چون بر بدن جامه نپیچید و از نبود سردی هوا اثر کرد و تن رجعت
 نمود باز صاحب فرارش شدند و چون حضرت رسالت علیه الصلوات و التحیته از
 بیماری صحت یافته بفاصله قلیله مرخص گشته انتقال فرموده اند کما استفاو
 من الاخبار حضرت ایشان قدس سره پیش ازین معنی نیز اتباع را از دست
 برداوند و پیش ازین ضعف بنجام فرموده بودند که مسایح گذار از انگشت جهت منقل
 بیار بعد از ساعتی خادم رانز و خویش خوانده بنصف آنچه فرموده بودند ولالت
 نمودند بر زبان مبارک رانندند که واعطی در دل من گفت که فرصت آنقدر انگشت

سوختن نیست باز فرمودند که همان مقدار بسیار بکار دیگر خواهد آمد چون بیاورد ایشان
 از آن انگشت مقدار معین برای خود جدا کردند و باقی را با اطفال فرستادند
 و آنقدر که برای خود جدا کرده بودند روز انتقال بجای تمام شده بود درین ضعف
 افاضه علوم عالییه بیش از پیش بفرزندان عالی مقدار خویش مینمودند و از آنجا
 که گرم بیان وقایق حقائق بودند تکلم فراوان بطهور رسید حضرت مخدوم زاده
 خواجه محمد سعید سلمه الله و ابقاه معروض داشتند که ضعف حضرت ایشان انهم
 حکم را تحمل نمیتواند نمود و بیان معارف را بوقت و فرصت دیگر موقوف دارند
 فرمودند که ای فرزند وقت کجاست فرصت که ابوقت دیگر زبان را دائم که پاراک
 اینقدر بیان هم نخواهد بود و درین ایام غلبات ضعف نماز بغیر جماعه ادا نفرمودند
 مگر چهار پنج روز اخیر که تنها گذاروند برای رعایت قوم و ادعیه و اوراد و آثار و لازمه
 و ذکر مراقبه دائمی را بی هیچ فتوری بجا آوردند و بیح دقیقه از وقایق شریعت طریقت
 را فرود نگذاشتند شب که ثلث آخر شب بر خاسته وضو کردند و تہجد را ایستاده
 گذاروند و فرمودند که این آخرین تہجد است و آنچه ان شد که بعد از آن تہجد نیستند
 که معالیه باخر رسید تہجد ختم یافت و قبل وقت وصال ایشان را فرود رفتی بود
 میداد مخدوم زاده بزرگترین افاق بعرض رسانیدند که این کثرت فرود رفتی بوانم
 ضعف است یا از استغراق است که بعضی معاللات عظیمه در میان است توجه دارم
 تا کما هو مکشوف و مشهود گردند و با تمام و اکمال رسند و مجلی از آن غوامض اسرار
 بموش فرزندان کبار رسانیده اند چون ازین فرود رفتگیها بافاقت می آمده اند و وقتها
 در وانگیز و داغ اثر بدرویشان خسته بگرد میان می نهاده اند بیشتر آن و صایا تخریص
 بر متابعت التزام سنت و اجتناب از بدعت و دوام ذکر و مراقبه بود و میفرمودند
 که سنت را بدندان خواهند گرفت گویا ازین وصیت نیز نظر بر متابعت حضرت

فانت دأشته اندریرا که آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نیز بوقت انتقال چنین
 نصایح بطور می آورده اند منها ماری الترمذی و ابو داؤد عن عریض بن ساریه
 رضی اللہ عنہ انه قال وعظنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم موعدة وجلت
 منها القلوب وارتقت منها العیون فقلنا یا رسول اللہ کانتها موعدة مووع

فاوصنا فقال اوصیکم بتقوی اللہ و التمسع والطاعة وان یا مری علیکم عبد وایة

من بعثتکم فیسیری اختلافا کثیرا فعلمک بسنتی وسنته خلفائی الراشدین المهتدین

عصوا علیها بالنواجذ ایاکم ومحدثات الامور فان کل بدعة ضلالة ودرین وصایا

فرمودند صاحب شریعت عالیہ الصلوة والتحیة وقیمة ازوقالت نصح بحکم الدین

بی ایصیحة فرنگد شسته از کتیب معتبره وینی طریق متابعت کامله بکسیر

وبران کارکنید و نیز فرمودند در همیشه و کفین من مراعات اتباع سنت نبوی

علی صدرها الصلوة والسلام تانید و قبل ازین بوالده ماجده اطفال فرمود

بودند که چون ارتحال من ازین دار طلال پیش از تو معلوم میشود و باید که از مبلغ

من خود کفن من سازی و نیز کی از وصایای این بوده که فرموده اند قبر مرا در جایی

گننام خواهی مقرر و پشت مخدوم زاده معروض داشتمه اند که پیش ازین

شرافت و برکت موضع را که برادر بزرگ ما عالیہ الرحمۃ باشاره حضرت آنجا

مدفون شده اند بیان فرمودند که مرقدمن دران زمین خواهد شد و تعیین موضع

دفن نیز در آنجا کرده اید و اکنون چنین میفرمایند فرمودند آری چنان بود اما

الحال شوق من چنین است چون از فرزندان در قبول آن توقف دیدند فرمودند

اگر چنین نکنید بیرون شهر نزدیک والد بزرگوار دفن کنید یا بیرون شهر در باغ

راقم

بقنای اتم و هم بر آنکه آنحضرت متعلق با خلاق حضرت بی نشان گردیده بودند مویده
 این معنی است آنکه این حقیر پیش از انتقال حضرت ایشان در واقعه دیده بود
 که آنحضرت قدس سره از چنجان انتقال نموده اند و من مالان و گریان هر سوی
 می پویم و گاه این احمد و گاه این الله می گویم درین میان کجی مرا گشت اینک
 مسجدی است بس بزرگ قبر ایشان درین مسجد است چون بان مسجد در آدم
 بجز خطی که از وصورت قبر می طویلا و عرضا ظاهر شود نبود و سیاحت قبر ایشان
 نیست که جز اینقدر نشانی ندارد و در آنوقت تعبیر نسبت محو که آخرین نسبتی
 است از نسبت های فنا شده و بقائیه این طایفه علیه بر دل آمده بود چنانکه حضرت

ایشان نیز در مکتوبی که کریمه بل سائی علی الانسان عین من الدر لم یکن شیئا
 مذکور است آن مکتوب است از تحقیق باین حال تصریح نموده اند و آن خط را
 همان شیخ عارف فرموده بعد از آنکه ایام از دیدن آن مقام انتقال آن غوث الانام
 بظهور رسید تو اند بود که تعبیرش هم آن و هم این چون فقیر به برهان پور رفت
 در او اسط ماه صفری که در آن انتقال حضرت ایشان خواهد بود در وقت از
 مخلصان آنحضرت آمده بفقیر گفت که در واقعه می بینم که شجره عظیمه در کمال
 سبزی و ثمر و رفعت چنانکه گویانز و یک آسمان رسیده و از کثرت اغصان
 چنانکه هزار کس در سایه او آرامیده بیکبار از تند با لب بر زمین آمد غریب و
 افسوس و گریه از مردم برخاسته شور برخاست مگر در آن محفل شکست
 پذیرد و جوش نگر آبله دل شکست باین فقیر دلریش از واقعه آن درویش
 هر سان بود تابعی از سے و اندر وزیرین واقعه خبر وفات حضرت ایشان
 به بنده رسید چون حساب کردم آن واقعه باین صورت بکرم کریمه کشته
 صلواتنا بت و فرمائے السماء الایه اشاره می نماید بانکه آنحضرت تمامی شریعت

و ظاهر آنست که در آن روز که در آن شب میگذرد

غراب بودند باز گرویم بحرف و صایا سے آن غوث البرا با قدس اللہ مسترہ الاقدس
 چون حضرت ایشان از فرزندان گرامی در اختیار آن دوسته جا که بر
 قبر خود تعیین فرمودند توقف و نگه رانی بل حیرانی دیدند به تبسم آمده فرمودند
 شما مختارید هر جا صلاح و انید آنجا گذارید شب سه شنبه بست و نیم
 صفر که روزش روز وصال خواهد بود بخا و مانے که شبها بیمار واری میگردند
 فرمودند بسیار محنت کشیدید همین محنت امشب است و پس در آخر شب
 فرمودند صبح لیل بوقت چاشت آنروز فرمودند که جهت بول طشت کباب
 نذار و احتمال حسرتن قطراتست و رعایت دقیقه در آن وقت نازک نمود و یک
 بول نمود و فرمودند که این طرف را بر وارید کی گفت قاروره را بکیم باید
 نمود چون این حرف شنودند فرمودند نقض و مضمونی نمایم و استنجائی کنیم
 هر ابرو فرش من خوابانید چنان کردند که چون معلوم ایشان گردید که بعد از
 ساعت انتقال خواهیم فرمود و فرصت وضو نخواهد شد نقض وضو نفرمودند
 و بطهارت ازین جهان انتقال نمودند چون ایشان را بر بستر تکیه دادند ایشان
 بر طریقه نون دست راست زیر خدر راست نهادند و ذکر پر و افتن در محض
 زاوہ بزرگ سرعت نفس در ایشان دیده معروض داشت که حال شریف
 چون دست فرمودند خویسم و نیز فرمودند آن دور کعبت نماز که کرده ایم گای
 و بعد ازین سخن نظر نمودند جز ذکر ذات پس از لمحہ جان بجان تسلیم نمودند
 رحمہ اللہ سبحانہ رحمہ واسعة ابدیہ بیثوت پیوستہ کہ آخرین کلام اکثر
 انبیای عظام حرف از نماز بوده درین باب نیز بتعیت انبیاء و سرور ایشان
 علیہم الصلوٰات والتسلیمات نمودند و این واقعه عظمی در چاشت روز سه شنبه
 قریب یکپاس روز بست و ششم شهر صفر و حساب شمس نصف جدی گویند

بست و نهم صفر سنه هزار و سی و چهار از هجرت سیدالابرار صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 بوقوع پیوسته و آن ماه بست و نه روز آمده بود و شب اول شهر ربیع الاول که
 ماه نبوی است بخدمت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم شتافتند ایام ضعف و تب
 ایشان موافق سال عمر ایشان بوده و شصت و سه روز است یعنی موافق مضمون
 حدیث صحیح حمی یوم کفار هاست بطور آمده چون غسل آن بدن نور را بخت
 غسل آورد و جامه را از تن مبارک بر کشید همه حاضران معانیه دیدند که آنحضرت
 بر شیوه نماز دست بسته بودند و ابهام و منظر راست برگردید دست چپ حلقه
 داده و حال آنکه حضرات مخدوم زادها بعد از حال دستهای ایشان را دراز کرده بودند
 و در زمان خوابانیدن بر تختی تبسم نمودند و دستهای چنان تبسم بودند چنانکه فریاد از حاضران
 برآمد و این قصه مصداق این قطعه گردید **یاد داری که وقت آمدت پد همه**
خندان بودند و تو گریان پد چنان ز می که وقت رفتن تو پد همه گریان شوند و تو
خندان پد دستهای شریف را غسل کشاده راست کرده بر بسیار مضطجع
گردانیده غسل به جانب یمن داد چون بر جانب یمن خوابانید تا بسیار را نیز
غسل وهو باز مرئی حاضران گردید که دستهای شریف بجرکت ضعیف که آن
از قوت ولایه کامله نشان قوی بود و متحرک شد تا بهم آمد و بطریق سابق ابهام و خصم
یمن بر سنج بسیار حلقه گشت و حال آنکه چون مضطجع بر یمن بود بایستی که دست
راست بر چپ یعنی ایستاد با وجود آنکه دستهای لطیف از غایت نرمی از موم و
برگ گل ملانم تر بود لیکن بقوی مقبوض شده بود که افتادند و جدا شدن امکان
نداشت و قتی که کفن پوشانیده اند آن وقت نیز آن قبض بطور سیده بود و همچنین
پیش از آنکه آنحضرت را بر تخت غسل فرود آوردند قبض بدین برنج مسطور واقع
گردید و چون حاضران کشادند شاید میگردند که دستهای مبارک آنحضرت بر سبیل مذکور

با هم جمع شدند و بهرین منوال دوسه کرت واقع شد آخر چون معلوم گردید که اینجا
 سری ست مبطن و رازی ست مخفی باز بکشادن آن متعرض نشدند و گفتند که
 حضرت خواجه محمد سعید سلمه الشرف فرموده اند که چون مرضی حضرت ایشان اسکند الشرف
 بجهت اجنان چنین ست چنین گذارید صدق رسول الله صلی الله علیه و سلم کما
 تعیشون تموتون ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم مشاهد این
 خوارق عظیم مخلصان را موجب فرید عقیدت و دیگران را باعث حیرت و
 حصول اعتقاد و ارادت گشته و آنحضرت را بموجب وصیت آنحضرت و بصورت
 دید حضرت خواجه محمد سعید که افقه فقهتای وقت اند و دیگر فضلامی حاضر شده بامر سعید
 کفن کردند لفافه و قمیص و از اردچاک قمیص را بر وایت مفتی به از دو جانب نمکین نمودند
 و عمامه ندادند که اتفاق فقها و محدثین ست که آنحضرت را صلی الله علیه و سلم و ابو کبیر
 راضی الله تعالی عنهما ندادند و رقهستانی مرقوم ست که صحیح آنست که عمامه
 و کفن نکرده است علامه ربانی حضرت سید شریف جرجانی در شرح سراجی نیز منع عمامه
 و کفن تا کید فرموده و حدیث آن الله و ترجمه الوتر نیز مقتضی نیست حضرت مخدوم زاده
 بزرگ خواجه محمد سعید و امت بر کانه امامت نماز جنازه پیروید بزرگوار خود رضی الله عنه
 نمودند و بعد از نماز برای دعای توقف نفرمودند که مقتضی سنت چنین نیست و کتب
 فقهیه معتبره مرقوم ست که بعد از نماز جنازه ایستاده دعا کردن مکره است هر چند که عمل
 بعضی امام دین ایام چنین ست و روضه منوره ایشان پهلوئی مسجد متبرک آنحضرت
 جانب شمال در جوار مساکین مشرف موطن ایشان واقع ست و در همان قبه علیه قبل
 ازین حضرت مخدوم زاده کی خواجه محمد صادق راقدس ستره گنا بدشته بودند نورانیت
 و شرافت آن موضع را بارها حضرت ایشان میفرموده اند و نیز در یکی از مکاتیب حال آن موضع
 را چنین تحریر نموده اند بعنایت الله سبحانه و بصدق حبیبیه علیه و علی الصلوات و السلام

و اینجاست در مکاتیب بیست و دوم از جمله شایسته

و التحية و البرکتة بلده سرزند گویا زمین احیای منست که بر آسن چاه عمیق تاریک پر کرده
 صفت بلند ساخته اند و بر اکثر بلاد و قباخ آنرا ارتفاع داده و نوری در آن زمین و در
 گشته است که مقتبس از نوری صفتی و بی کیفیست در رنگ نوری که از زمین
 مقدس بیت الله ساطع و لامع است پیش از ارتحال فرزندی اعظمی مرحومی بچند ماه
 این نور را بر این درویش ظاهر ساخته بودند و در زاویه زمین سکنای فقیران را
 نشان داده نوری نمودند ساطع که گوی از صفت و نشان بوی راه نیافته بود
 و از کیفیات منزه و سبزه بود از روی آن شد که آن زمین من شود و آن نور بر سر
 قبر من لامع بود و این معنی را بفرزندی اعظمی که صاحب سر بود ظاهر ساختم و از آن نور
 از آن آرزو مطلع گردانیدم اتفاقا فرزندی مرحومی باین دولت سبقت کرد و در
 پرده خاک در ریای آن نور مستغرق گشت ع بنیالارباب النعمین بنیالارباب
 این بلده معظمه است که مثل فرزندی اعظمی که از اکابر اولیای الله است و آنجا است
 است و بعد از مدتی ظاهر گشت که آن نور مودع لعه ایست از انوار قلبیه این فقیر
 که از اینجا اقتباس نموده در آن زمین فروخته اند در رنگ آنکه چراغی از مشعل افروخته
 قل کل من عند الله نور السموات والارض انتهى مرقوم الشریف و راقم این
 حروف پیش از انتقال حضرت ایشان بدو سال از زبان شریف مخدوم زاده
 جامع الاسرار و العلوم خواجه محمد معصوم سلمه الله شنود که ایشان از زبان مبارک حضرت
 ایشان قدس القدره الاقدس نقل کردند که فرمودند اراده عزلت و انزوا نمودم
 که بگوشه از گوشه ها رفته بنزوی شوم درین میان الهام نمودند و معلوم فرمودند که
 طریق محبوب و مرضی ما همین است که بحال بر آن هستی نه آن طریق که خواهش
 کرده در آن وقت در نظر بلده سرزند چاه تاریک نمود که هیچ از غایت عمیق
 راه بر آمدند و در روز پیش از انتقال بچند سال روزی بر زبان مبارک آورده

بودند که مرا محاذی قبر فرزند عظمی مدفون خواهند ساخت که آن زمین را
 باحوالی آن که در آن وقت دال محوطه بودند و ضمه از ریاض جنت دیدم
 آنکه مخدوم زادهارا آخر مدفون مختار گردانیدند همین خواهد بود که ایشان همان
 نوشته و گفته سابق عامل خواهند شد و آنکه پیش از مختار ساختن آن بجهت دو جا
 دیگر را که فرمودند از غلبه دیدن و خمول و بی نشانیها سرزده بود که لایحه مخفی
 نماند که بعد از انتقال آنحضرت نیز خوارق از ایشان بعضی در ایشان داخل
 کیشان دیده اند بمنی ازان مرقوم میگردد و یکی ازان خوارق که بسیار مریدان
 آنحضرت و غیر مریدان باین فقیه رسانیدند آنست که قبر شریف مخدوم زاده
 بزرگ قدس سره در مرکز خطیره واقع شده بود که فقیه و همه مخلصان ایشان دیده
 اند بلکه گمان این فقیه آنست که از مرکز بجانب قبله مائل تر بود و آنچه وجود حضرت
 ایشان را پیش روی آن مخدوم زاده مغفرت نشان که سمت قبله باشد
 بخاک سپرده بودند بحال ز ایران متفق اللفظ و المعنی میگویند حضرت ایشان
 که قبر مخدوم زاده خمینا یک زراع و چیزی بجانب دیوار شرقی رفته دیگر
 ازان خوارق آنست که جامع رساله احوال و وفات ایشان مولانا بدرالدین
 سرهنندی نوشته که روز انتقال حضرت اطراف آسمان بغایت انعامت سرخ شده
 بود و آن سرخی آسمان را اکابر کریم بر موت کسل دوستان او سبحانه گفته اند گمانی

شرح الصدور یعنی ان السموات والارض یکبیا علی المؤمن و بجا است و حمرة اطرافها
 و آنچه بعد از انتقال حضرت ایشان مخدوم زادها سی عالیشان و بعضی در ویسا
 در واقعات و مکشوفات دیده اند پیش از آنست که به تحریر و رأید از انجمله است آنکه
 حضرت مخدوم زاده کلان شیخ محمد سعید سلمه الشافری فرمودند که ایشان را بعد از دفن
 بخواب دیدم که از انعامات عظیمه او تعالی که بعد از ارتحال در باب ایشان بنظرو

آمده به بشاشت و فرحت تمام بیان میفرمایند و مسابحات میکنند عرض کروم که قبله
 گاه از مقام شکر بیج کس را نصیب عطا کرده اند فرمودند بی همه اینها جمله شاکران
 گردانیدند معروض داشتیم که در قرآن مجید و قلیل من عبادی الشکور آمده و ازین
 کریمه چنان مستفاد میگردد که آن جماعه پیغمبران باشند یا کمل صحابه
 پیغمبران چون ابو بکر صدیق رضی الله عنه فرمودند است چنین است اما مرا
 بفضل خاص و عنایت مخصوص نیز داخل آن جماعت ساختند حضرت
 مخدوم زاوه خواجہ محمد معصوم سلمہ الله تعالی فرمودند که ایشان را در واقعہ
 رسیدیم که سوال منکر و نکیر چون گذشت فرمودند حق سبحانه کمال رحمت نخست
 بمن الهام فرمود که اگر تو اذن دہی این دو فرشته در قبر تو بیایند عرض کروم
 کہ الہی و مولائی این دو فرشته ہم در حضرت تو باشند و پیش این بنده بسکین
 نمایند از و متعال نهایت رحمت و رأفت خود را شامل من داشته ایشان را
 پیش من نفرستاد رسیدیم کہ ضغطه قبر چون گذشت فرمودند کہ شد اما اقل
 قلیل و گویا مولانا محمد ہاشم فاوم کہ از مخلصان قدیم است حاضر است و خدمت
 بر پایستاده میگوید ایشان اقل قلیل را ہم برسبیل تو وضع میگویند و الا انہم نشدہ
 مخدوم زاوہ کلان فرمودند کہ در حجرہ جماعت خانه بودم و آن وقت سحر بود و متعال
 دیدم کہ حضرت ایشان از در آمدند و بر سر عرش من نشستند و مراد بر گرفتند
 بیستی بر من استولی شد و لرزه در اعضای من افتاد و فی الحال از نظر من غائب
 شدند و فاضلہ دیگر از مریدان مقبول ایشان شیخ پیر محمد نام لفت در نماز فرض
 ظهر کہ مخدوم زاوہ کلان امام بودند بچشم سربلغ سین دیدم کہ حضرت ایشان برابر من
 ایستاده اند چون میان من و ایشان در صفت جماعہ فرجہ بود دست مرا گرفته
 بخود متصل ساختند کہ فاصلہ نماند تا آخر نماز ایشان را رسیدیم و فرجی شال

فستقنی پوشیده بودند و گوش پتج بر سر دستار چیده و مسحی و رپای ایشان
 بود و من زمان زمان متخیر میشدم و نغمق میکردم که مباد از و هم باشد اما بی سبب
 و شک چنانکه در ایام حیات میدیدم مشهور می شدند چون نماز را سلام دادند ایشان
 ندیدم مضمون سه آمدی و آتش بر جان ز روی بد رفتی و بر آتشم و امان ز روی
 با خود میخواندم و اشک اندوه مهاجرت می راندم یکی از مخلصان ایشان که در
 قریب یک بوده و هنوز خبر وفات ایشان را نشنوده بود و فرزند آن پیش
 مخلص بیماری داشته بفرزندش گفت احضار حضرت ایشان میکرد و بار
 در آن حضار آن طفل بیمار دیده است که حضرت ایشان آمده فرموده اند که
 بابا با بخدا رسیدیم و بهشت اعلا در آمدیم اول پاهای رست و بهشت نهادیم
 بعد از آن سر در آوردیم بعد از آن پاهای چپ را و بقیای او تعالی مشرف گشتیم
 را ای معروض داشته که مرا نیز به بهشت و بقیای حق تعالی برسانید فرمودند
 که هنوز وقت تو و فرزند آن من نرسیده چون آن مریض از آن واقعه برآمده
 صحتش روی داده و بعد از ده روز خبر انتقال ایشان بدیار آورسیده مؤ
 بدرالدین مذکور در آن سال مذکور نوشته که بعد از انتقال آن حضرت من هم در واقعه
 ایشان را دیدم که بخواه جسم الدین احمد کتابی نوشته اند و عنوان آن مکتوب این
 عبارتست که ما خود بخود نگاهبان این جهانیم ما از جهان گذشتیم و در آن جهان نشینیم
 انالله وانا الیه راجعون این حقیر جامع این کتاب غنی اندک گوید چون خبر انتقال آن حضرت
 باین مشروری زاویه غربت و سکت رسید از غایت لبستگی و اضطراب با جگر کباب چشم پر آب
 و دل آواره و گریبان پاره از شهر روی بیابان نهاد و زبان حال را با نشا و این باغی
 خود کیش و سببی روی دل بصر کمینی بد چون کوه ز بار غم و روح کمینی بد از هر
 غاری نشان آن گل پریم و زهر مرغی سراع عنقا کمینی بد اتفاقا چون شب سید و کنا

شهر در ویرانه مسجد می بیاو آن گنج سر عجیب اندوه برده بودم با سوز و حرقت تمام
 آه سرد از دل و اشک گرم از دیده بیرون می آوردم لمؤلفه ز آتش غم آه سرد و
 چشم تر و اریم ما بانه از رسول عشق اعجاز و کرداریم ما بانه برگی شد رشته به موسور
 اصلاحی نیافت به چاکهای کز تو بر حسیب بگر و اریم ما بانه بیخ هر سو بر تن با ششم ز نام
 حلقه ایست به در دل بهر حلقه چندین نوحه کرداریم ما بانه در میان این گریه و سوز
 حضرت ایشان ظاهر شدند فرمودند صبر باید کرد و با هزار پریشانی و حیرانی گفتیم ای
 قبله و وجهانی در آتش صبر که تواند نمود فرمودند اتباع خلیل علیه السلام بجا باید آورد
 در آتش راه تسکیدی گزیند با وجود این کرامی بند و یوانگی این عاشق مستمند
 افرو و در روز بام این رباعی خود بود سه دیوانه و لم ز چند مجنون تر شده و ز زخم کسان
 ناله ام افزون تر شده بهر شایسته که بشکست ز می گشت نمی به هر چند و لم شکست
 پر خون تر شده باز خواستم که سر بسجور انم چون پامی بزین آن ویرانه مسجد نهادم زیر
 در افتادم چنانکه از هوش رفتم یکی از آشنایان فقیر در آن شبگیر رسید مرا شناخته
 بز او پی خود و دو متعلقان مرا خبر کرد و ما را بگنج احزان من بردند و نستم که آن اختر
 عدم رضای ایشان بود بان آوارگی لاجرم در ویرانه خود این مفلس بی توانم
 جزا بهوای آن گنج بصدر رخ و در زبان خود این ابیات حسرت نشان خود
 فار و لمؤلفه اشکر زان شستم سر هر بگذری به هر که از هر طرف آید ز تو
 پرسم خبر به گاه بر خیزم و گاه به تنگ بینم چو غبار به تا توانان تر نیست ازین
 به سفری به بگفت آرم طلبم بوسه کبابی جگر به کاسه دیده نم بر کف و در یوزه
 کنم به ز اشک رخسار گدایان درت سیم و زر به به خانه از منی گتم و نغمه نغمه
 گیرم پیش به تا گریا بزم ازین راه ز یوسف اثر به به چو آن تشنه که از شست
 بدریا آمد به سر نم در ره آن کش نگرم چشم تر به اهل این قافله سر شستن به

اندو شرا ببول گرو ساخته باشم بخیاں نظرے پناچار خود را بفکر نظم و شرفیها
 و تواریخ انتقال مشغول گردانیدم شخصت و سه فقره بر طبق عمر گرامی ایشان
 و رغابت فصاحت و ایجاز و بلاغت روی و ادو که هر فقره تاریخ انتقال آنحضرت
 بود که لک رباعیات و قطعات بطریق لغز و تمسیه و امثالهما و ران باب از
 دل کباب سرزده که مخلصان آنحضرت

و فقیر زاده و دیگر
 بهنشینان هر یک را جمع نموده اند یک تاریخ مشهور که آن کریمه
 الایق اولیاء اللہ لا خوف علیهم است با کتفا میر و در این منظومه غریبه نیز
 لمؤلفه یا ایها الامام لقد سافر الامام بن کان ذیل رافقه عروقه
 القبول به قطب الذمی لغوص رت السماء له به حال التي تحیر فی شانها
 العقول به ما الموت کان بدر کمال قد الطلق به من مشرق الظهور
 الی مغرب الافول به لسا اصحاب ارث رسول بحقه به اکثب لعام حله
 وارث الرسول به دیگر مخلصان آنحضرت نیز مرتباً و تاریخاً و نظاماً
 در بیان آورده اند عزیز از هم پیرایه ایشان مولانا محمد صادق نام
 حدیث الموت جسر یوصل الجیب الی الجیب را بریادتی به و میان موت
 و جسر تاریخ یافته یعنی الموت به جسر یوصل الجیب الی الجیب قضیه
 انتقال را بهین حدیث مشعر الوصال ختم نمایم و دیده دل را بر او انتظار فیوض
 و برکات حضرت و زبان قلم را بگراحوال و شرفندان عالیقدر و خلفای

کبار آنحضرت بخشانیم بتوفیق اللہ سبحانه و کریمه فصل و هم در ذراحوال
 حضرات مخدوم زاویه کبار خواجہ محمد صادق رحمہ اللہ نخستین
 فرزند بهر من حضرت ایشان بودند ولادت لازم السعادت آن نخل بر بند
 بوستان ولایت در سال هزار و سی و شصت و هفت و آغاز نشو

بجای
 ۶

و نام سیمای صفا و آثار ذکا از ایشان پیدا بوده در ایام طفولیت جدا مجرب ایشان
علیه الرحمۃ آنجناب را در کتب تعلیم و تربیت میباشند که حضرت ایشان
فرمودند که والد ما میگفتند که این طفل اشاع عجائب چیزها از کیفیت و حقیقت
اشیا از ما می پرسد که جواب آن بدشواری توان گفت چون حضرت ایشان
در حدود سنه هزار و هشتاد و هشت بصحبت گرامی حضرت سید خواجه فانی از خود
باقی بحق بقدس اللہ تعالیٰ ستره رسیدند مخدوم زاده نیز بنظر قبول حضرت
خواجه و اخذ ذکر و مراقبه و جذب و نسبت شریفی مشرف گشتند و از علوم مستعد و
وفطرت و برکات نظر رحمت و تربیت حضرت ایشان احوالات شگرف و
معاملات عظیمه نصیب روزگار ایشان گردید و هم از حفظ تصرفات و برکات پیر
عالیه مقدار و پدر بزرگوار قدس سره در آن ایام غلبات و جذبات از تحصیل علوم
دینی فارغ نبودند تا آنرا نیز بهنات رسانیدند شنوده ام که بسا بودی که در آن
ایام از وفور مستی و استیلائی جذبات سرو پای برهنه هر سو سر نهادندی و اوراق
سبق را بیاد و او دندی روزی در ایشان باران با جمعی از طفلان و یاران
برهنه سرو آشفته حال ایستاده بودند که حضرت خواجه از آنجا عبور نمودند چون
آنجناب را چنان دیدند تبسم نموده فرمودند مجذوب ما را بنگرید که چه میکنند وقتی
یکه از روی ایشان نوحی که در خدمت عزیز می سلوک تمام کرده و خلافت یافته
متوجه و یار خود بود بخدمت حضرت خواجه قدس ستره آمده احوالات بلند خود را
بعرض رسانید و مرادش آن بود که ما را با چنین احوالات نواخته اند اگر اینجا
همینهاست مصدع نباشیم و اگر فوق آن بود استفاضه نایم حضرت خواجه
مخدوم زاده را طلب نموده فرمودند با احوال خود را بگوی که در ایشان همان
باشند مخدوم زاده احوال بعضی رسانده اند که بجز احوالات آن ویش

بوده با مزید آن چون آن شیخ دیده که طفل هفت هشت ساله این آستان
 که دوسه ماه است قدم درین راه نهاده از حال پنجاه ساله او دم نیند پندار و دید
 آن احوال از سر نهاده غیبت و استیلاک مخدوم زاوه قدس سره با نجای سیده
 که در غلبات و استیلائی آن حضرت خواب جهته تحقیق مغلوبی ویرا طعام باز
 می داد و اند چنانکه حضرت ایشان قدس سره در مکتوبی تصریح باین معنی نموده
 اند و نیز از مکتوبی که حضرت خواب روح التدر و صبح جناب مخدوم زاوه نگارش
 فرموده اند این مضمون هوید است از آن مکتوب است این چند فقره قره العین
 محمد صادق برخوردار ظاهر و باطن کرد و احوال او چنانچه ظاهر است مستوجب
 حمد است بر همان حضور خود باشد از غیبت و استغراق اندیشه نیست انشاء
 العزیز از سکر بصحو آید و فنا و شعور اندراج یابد الی آخر المکتوب المرغوب از زمان
 صغیرین در کشف کون و کشف قبور نظر صائب و بصیرت صادق نیز داشتند
 چنانکه حضرت خواب قدس التدر سره بر کشف و فراست ایشان اعتماد تام نموده همواره
 آن مخدوم زاوه را طلب شده از امر کونی غیبی می پرسیدند و ایشان علی الفور از
 هر کدام بمقتضای کشف خود جواب میگفتند و نیز ایشان بر سر مقابر بروه از احوال
 هر کدام از اموات هر مقبره استفسار میفرمودند و ایشان بلا توقف حال هر کدام
 چنانچه مشاهده میکردند بیان می نمودند که تفصیل آن تعسر دارد چون حضرت خواب
 بهم در آن زمان حیات خویش بعضی طالبان را حواله ب حضرت ایشان ماکردند مخدوم
 زاوه نیز از آن جماعه بود بل بهترین آنها لاجرم دست اقتباس بدانان الوار ابله
 والد بزرگوار خود زود ما بنهایت مراتب کمال و اکمال رسید چنانکه همه گفتندی که
 این پدر را چنین پسر باید حضرت ایشان در عرصه که ب حضرت خواب خود مرسل شده
 اند آنجا مرقوم است محمد صادق از خودی خود را ضبط نمیتواند کرد اگر در سفری همراه

می باشد ترقیات بسیار میکند در سیر و امن کوه همراه بود ترقی بسیار نمود در
مقام حیرت غوطه خورده است در حیرت بفقیر مناسبت تمام دارد و انشی و آثار
فنا و بهریدول از ما سوا چنان از جہان و خصال آن جناب هویدا بوده که بعضی از
ارباب غنا که بشرف ملاقات ایشان رسیده بودند اندکی فرموده اند که ہمیشگی
این جوان را می بینم دنیا بر دل ما سر و میگردد و دیگری از درویشان بتقویت تسلیم
و نیستی آن جناب حکایت کرد که روزی از جفا و ملامت بعضی همسایها بخدمت
مخدوم زاده اظہار تنگدلی نمودم و گفتم چه باشد که بعضی اینان را تهدید و تنبیه
نمایند مخدوم زاده آه سر و از دل پرورد بر شدید و گفت ای فلان اگر در خصوص
رویم پس میان ما و اهل رسم چه فرق آن درویش گفت بنوعی این سخن از زبان
سبارکش رفت که من از آن عرض نجل شدم و کینه ملامت گران از دلم بجای رخت
بست و قوتی مد رکہ ایشان در مسائل علمی از عقلی و نقلی بغایتی بود که روزی بصحبت یکی از
فحول علما شیراز کہ بنام آمد و بود در معقولات بنیظیر بود رسیده حریفی چند با او از وقایع
علوم ہیئت و حکمت کہ زاده پیش بود در میان نهاد و بعد از اتمام سخن آن فاضل سیر از
گفته باشد کہ تا این جوان را ندیدم یقین نکردم کہ از طلبہ ہندوستان کسی قوت ادراک
مسائل و قیوہ علوم عقلیہ چنانکہ باید داشتہ باشد مہارت علمی ایشان با علو حال و
غلبہ انکسار و وفور تفرید و بہت و انس بناجات و خلوات از فقرات متبرکہ والد
بزرگوار ایشان قدس اللہ سرہما کہ در مکتوبات بتقریبات در مدح آن فرزند نگارش
نمودہ اند بر خوانندگان ہویدا است ما بالفقرہ چند از ان کلمات ارجمند اکتفا نمایم
در مکتوب دوصد و ہفتاد و ہفتم از دفتر اول است کہ فرزند می اغری مجموعہ اش
فقیر است و نسخہ مقامات جذیہ و سلوک وہم درین مکتوب است کہ فرزند می
کہ از محرمان اسرار است و از خطا و غلط مصون و در مکتوب دوصد و ہفتاد و ہفتم

بیان میفرمودند و همواره خاضع و خاشع و متضرع و متذلل و منکسر بوده و میفرموده که
 بر یکی از اولیای از حضرت حق سبحانه و تعالی چیزی خواسته است و من التجا و تضرع
 خواسته ام از محمد فرج چه نویسد که در یازده سالگی طالب علم شده بود کافی خوان و
 بشعور سبق میخوانده و همواره از عذاب آخرت ترسان و لرزان بود و میگوید که
 در سن طفولیت دنیای دینه را وداع نماید تا از عذاب آخرت خلاص شود و در
 مرض موت یاران را که بیماری او میکردند عجائب و غرائب از وی مشاهده نمود
 اندکرامات و خوارق که از محمد عیسی تا بهشت سالگی مردم معائنه کرده اند چه نویسد
 با جمله جواب نفیسه بودند که بودیعت سپرده بودند شد سبحانه الحمد و المنة که امانات را باطل
 آن بی گناه و بی گناه حواله نمودم اللهم لا تحرمنا اجرهم ولا تقنا بعد هم بحسبنا سیدنا سلیمان
 علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات گویند که عم شریف آن مخدوم زاده شیخ محمد
 مسعود بطریق تجارت عازم خراسان شد و قاصد دیار قندهار مخدوم زاده بشاه
 ایشان تا بمزار جد بزرگوار شیخ عبدالاحد قدس سره که در سوادق صنبه سرهند
 واقع است رفتند و لمحی بر مزار منور مراقب نشستند بعد از آن سر برداشته
 گفتند که حضرت جدی عم را ازین سفر منع میفرمایند چون مخدوم زاده در آن ایام
 در صغرسن بودند فسخ عزیمت سفر نمودند عاقبت آن شد که مشارالیه با بضاعت
 تجارت در آن سفر بهلاک پیوست و مراجعت نشد انتمی انتقال حضرت مخدوم
 زاده بزرگ روز و شنبه نهم ربیع الاول بوقوع پیوسته بود و از نظر روز و شنبه نهم
 ربیع الاول هجرت تاریخ سال وصال ایشان نیز برمی آید گویند چون و با در آن
 بلده طفیان گرفت مخدوم زاده بزرگ قدس سره فرمودند که این طاعون
 لقمه چرب میخوابد تا مانرویم سکین نیاید ایشان را شب گرفت و بر رفتند بعد
 از آن و با در قبیله ایشان تخلفی پذیرفت بعد از انتقال ایشان بعضی را که آثار

ازین دفترست که این مقام را بفرزندش ارشدی عنایت فرموده اند و اصل
 ولایت ایشان ساخته فقیر اینجا در رنگ مسافران در ولایت ایشان نشسته
 است و در مکتوب سیصد و یازدهم ازین دفتر مرقوم است که استفادہ
 کہ این فقیر از ولایت موسوی نموده از راه اجمال آن ولایت استفادہ
 فرزندش اعظمی علیہ الرحمۃ از راه تفصیل آن ولایت این فقیر کہ از ولایت
 موسوی استفادہ شبیه ولایت رحل مؤمن است کہ از آل فرعون
 بوده و ولایت فرزندش علیہ الرحمۃ شبیه بولایت سحرہ فرعون کہ ایمان آورده
 و نیز حضرت ایشان بعد از وفات آن فرزند با دو برادر رحمت را و یکی از دوستان
 نیز نگاشته اند کہ فرزند اعظمی رضی اللہ تعالی عنہ با دو برادر خود محمد فرح و محمد عیسی
 سفر آخرت اختیار نمودند و انما اللہ وانا الیہ راجعون حمد اللہ سبحانہ کہ اولاً باقی ماندگان
 را قوت صبر عطا فرمودند ثانیاً بلیہ را سرداوند خوش گفت ۵۵ من از توری
 نچیم گرم بیازاری بکہ خوش بود عزیزان تحمل خواری بفرزند مرحومی آیتی بود از
 آیات حق جل و علا رحمتی بود از رحمتہای رب العالمین و رس لبست و چهار سالگی
 آن یافت کہ کم کسی یافت پایہ مولویت و تدریس علوم نقلیہ و عقلیہ را بحد کمال
 رسانیدہ بود حتی کہ تلامذہ ایشان بیضاوی و شرح مواقف و امثال اینہا را بقدرت
 تام درس دادند و حکایات معرفت و عرفان و قصص شہود و کشف ایشان مستغنی
 است از آنکہ در بیان آرد معلوم شماست کہ درین بہشت سالگی برنجی مغلوب حال
 شدہ بودند کہ حضرت خواجہ ناقدس سترہ معالجہ بسکین حال ایشان را بطعامہا
 بازار کہ مشکوک و مشتبه است می نمودند و می فرمودند کہ محتبے کہ مرا بحد صادق است
 بیچ کس نیست و چہنیں محتبے کہ اورا باہست بہچکس نیست ازین سخن بزرگی ایشان را
 باید دریافت ولایت موسوی را بنقطہ آخر رسانیدہ بود عجائب و غرائب آن ولایت را

تب طاعون پدیدار گشته بود صحت یافته و در غلبات آن تب دیده بودند که مخدوم زاده
 آمده آنها را از دست جماعه که بر آن بلیه موکل بودند خلاص میکنند و میگویند اکنون که ما
 این بار برود ششم شمار بر مردمان چپیدن روانها شد و یکی در خواب دید که هر که نام
 مخدوم زاده نوشته با خود دارد از آن بلیه بر بد چند روز مردمان نام مبارک ایشان
 نوشته می بردند و اثرهای می یافتند بعد از انتقال ایشان خویشان بر آن بودند
 که در مقبره جد خود قدس سره مدفون گردند حضرت ایشان رضی الله عنه در این باب
 متوجه شدند باین مکان شریف که الحال مدفن ایشان است تا مورشدند چنانکه
 قصه آن در مدفن حضرت ایشان گذشت و حضرت ایشان بعد از هر نماز جمعه
 بزیارت روضه آن فرزند میرفتند و مدتی مراقب میشدند و نیز هر صبح شنبه
 مع اصحاب حلقه ذکر را بر سر آن مزار پر از انوار میداشتند و اکثر اوقات معاملات
 عجیبه از احوال اخرویه آن فرزند بیان میکرد و ترقیات بی اندازه که بتوجه و دعا
 آنحضرت بحصول پیوست و انواع مواهب الهیه جل شانہ و عنایات که بظهور می
 مکشوف می ساختند و روزی بعد از برخواستن از تربت ایشان فرمودند امر و توجه
 او بودم و دیدم هر لحظه بانوار و آثار عجیبه ظاهر شد و ساعت بساعت می بالید
 و اسرار غریبه که بر حمت الهی متعلق بود بشکفتگی بیان میکرد و حضرت مخدوم زاده قدر
 ستره بعضی عرایض در ایام مفارقت حضرت ایشان با آنحضرت مرسل
 داشتند آنکه از انجایی باحوال گرامی ایشان توان برود منهنجا قبله گاه از آن
 جز آن نیست که هیچ لحظه و ساعت بخلاف رضا اولی نگذرد و آن بیسره مگر توجه فادمان
 آن در گاه مدو که فرماید و دستگیری نماید مرصع با کریمان کارها و شوار نیست
 الحمد لله و المنته که بزمین توجه شریف بطریق که امر فرموده اند استقامت
 دارد و در آن کم فتور راه می یابد بل روز بروز امیدوار ترقی و تازند است

بعد از فجر و ظهر و عصر حلقه می نشینند و از حافظه قرآن می شنود و بعضی اوقات مقبوضین
 است و بعضی دیگر بسبب قبض و بسط و ذوق و آرام و جز آن همه تعلق ببدن
 دارد و ازان تجاوز نمی نماید لطایف استه نه متوجه اند و نه غافل اگر متوجه اند
 توجه آنها مثل علم حضوری است بلکه عین آن و توجه و ذوق و مثل آن را همه داخل
 ظلال میدانند و از ظل متجاوز نمی یابد لطائف او ببدن محتاط بودند و در نظر بصیرت
 غیر از بدن امر دیگر مفهوم نمیشد چنانکه بحضور موفور السمر و عرض کرده بود احوال
 از بدن در نظر ممتاز می در آیند و این مقام را مقام بقا میدانند و بعد از این بقا باز
 یک نوعی از فنا به لطایف رونمود چنان معلوم شد که بی این فنا که بعد از فنا و
 دید تمامی کار بیشتر نیست احوال مقبوضین ظاهر میشود و فاما تا حال توجه بعالم نیاید است
 چون غرض عرض احوال ضروری بود بچند کلمه جرات نمود پس مشتمل عرضند و
 کمترین بندگان محمد صادق بموقف عرض میرسانند که این حقیر مدتی مقبوض و
 منموم می بود آخر الامر بحض توجه اقدس عنایت خداوندی در رسید و بسط عظیم
 بود نمود و در آن بسط چنان معلوم گشت که چنانچه سابقاً یاد و توجه مثلاً از جانب این
 کس می بود احوال هر چه هست از جانب اوست تعالی و تقدس در خود بیش از قابلیت
 قبول نمی یافت کلام آیه التي تطلع عاليه الشمس فاحترق بذلك الطلوع كل ظلمة و كدورة
 من البدن اللطائف و محل فیها كل نور و برکت یعنی فالشرح الصد و اتسع القلب و صا البدن
 کله نوراً مضیا الطیف من السر و الروح الذین كانوا قبل ذلك و جدت التجلی الاكمل من بین اللطائف
 علی القلب فلما نظرت الی القلب ظهران فی القلب قلباً آخر و انما التجلی علیه لما نظرت الی القلب
 ظهران فی ذلک قلباً آخر و انما التجلی علیه لما نظرت الی القلب ظهران فی ذلک قلب
 آخر و التجلی علیه کذا الی غیر النهایه فلم یظهر قلب بسیط الا و قلب آخر فیه و لکن توهم الان
 انه انتم الی القلب البسیط و لیس متیقین و علم ان الحالات السابقة من هذه الحالة بالنسبة اليها

کانت کلمات مختلفات صرفه و کان نخط اسم هذا المقام فما كتبها بسور الأوب قبله كما يابن به
 كثرين اثر يست از آثار توجبه انظره ^{اگر برتن من زبان شود هر موی بیک شکر تو}
 هزار تو انم کرده و آرزو مندی دریافت ملازمت فادمان درگاه راجه شرح و بحق
 سبحانه با حسن وجه این دولت عظمی میسر گردانا و بجزمته ابی الامی آل علیه علیهم من الصلوات
 اتما و فضلها حضرت سلامت و جماعته اعدا هر چند خباثتها میکنند و منصوبه بامی انلیتند
 آخر الامر بتوجه عالی بغیر از خجالت و خسارت بدست نیاورده اند بندها را ایجابی
 همه عرض بندگی بنمایند و بجد و ذوق حاضر میشوند ب مسنها حضرت سلامت
 شبی در نماز تراویح حافظ قرآن میخواند که مقامی وسیع بس نورانی ظاهر شد گویا
 مقام حقیقت قرآنی بود هر چند باین جرأت نمی تواند کرد و چنان معلوم شد که حقیقت
 محمدی علی صاحبها الصلوات و السلام مرکز و اجمال این مقام است گویا دریای
 عظیم را در کوزه در آورده باشند و آن مقام تفصیل حقیقت محمدی است
 انبیا علیهم السلام و اکثر اولیای کمل بقدر استعداد خود از بعض آن مقام بهره دار
 و از تمام آن مقام بغیر از پیغمبر بار اصله الله علیه و سلم نصیب مفهوم نشد و این حقیر
 نیز بهره یافت حق سبحانه بتوجه علیه نصیب کامل روزی گردانا و هنوز این مقام
 خوب واضح نشده است باقی احوال جمعیت گذران است درین ماه معظم خلیع بر کما
 مفهوم پیشود اخوی محمد سعید اوضاع هموار دارد و اوقات جمعیت و ذکر میکنند
 یاران شهر نیز بذوق تمام حاضر می شوند و العبودیت تهی حضرت ایشان قدس الله
 سره الغر نیز بنام این گرامی فرزند مکتوبات عالیست که عظم آنها مکتوبی است
 در بیان طریق و آن مکتوب دو صد و شصت و شصت است از دفتر اول مکتوبات چون غایت
 تطویل و تفصیل بود و معارف دران با هم دریافت نقل آن یا فقره از ان و شوا
 نمود خواه چه محمد سعید سلمه الله تعالی فرزند دوم حضرت ایشان اندک بسن مقام

اخلاق بل و فورا حوال و کثرت فضائل و بشاشت وجه و نرمی گفتار و صفات
 کردار آراسته اند ولادت شریف ایشان در حدود سال هزار و پنجاه هجری شهر شعبان
 بوده و حضرت ایشان قدس سره میفرمودند که محمد سعید چهار و پنجاه ساله بود که در
 پنجویست پیش آمد در غلبات آن ضعف از وی پرسیده شد که چه میخواهی بیفتی
 گفت حضرت خواجہ را میخواهم من این حرف اورا بحضرت خواجہ خود قدس سره
 عرض کردم فرمودند محمد سعید شمارندی و حریفی نمود و غائبانه از ما نسبت در بود و نیز
 حضرت خواجہ قدس سره در بعضی مکاتیب که بحضرت ایشان رقم فرموده اند این
 مخدوم زاده را نیز بشفقت و رحمت تمام یاد فرموده و عا کرده اند در مکتوبی که یکی
 از مخلصان در مدحت حضرت ایشان با قدس سره بر نگاشته اند اینچنان نوشته اند
 فرزندان ایشان که اطفال اند اسرار الهی اند استعداد های عجب دارند با جمله شجره
 طیبه اند البته اللہ نبات است و این کلام عزیز حضرت خواجہ قدس سره اشارت
 است عظیم بعلو استعداد و فطرت همه مخدوم زاده ها و وصول ایشان بدرجات
 علیا این مخدوم زاده بعد از رسیدن به سن تمیز تحصیل علوم صوری پر و خسته شد
 از علوم راور دست حضرت ایشان رضی اللہ عنہ و بچرخ راور ملازمت برادر بزرگ
 خود قدس سره و بعضی راور صحبت شیخ طاہر لاهیوی سلمہ اللہ باخر رسانیدند تا در
 انواع علوم عقلی و نقلی مهارت تمام حاصل کردند و از حفظ تصرف و بین توجه والد بزرگوار
 در عین این تحصیل از نسبت این طایفه بزرگ احوالات بلند بدست آوردند و
 این مجموع کمالات صوری و ترقیات معنوی با تمام و انجام رسانیدند و در سن هفتاد
 و هیزده سالگی با رویید شد گویا در ایشان بلوغ طبع بیدار گشت معنوی توأم گردید
 از آن وقت تا حال کتب علوم دقیقه را از معقول منقول بهارت تمام درس میفرمودند
 و بعضی کتب معتبره تعلیقات و حواشی زیبا رقم فرموده اند از جمله است تعلیقات

مشکوٰۃ المصابیح که در آن تحقیق صحت و قوت آن احادیث که ما خداوند خفیه است
غایه سعی مبدول داشته اند بعضی علما که مطالعه نمودند بجا یثه پسندیده زبان شناس
و دعا ایشان کشودند و روزی که راقم نیز حاضر بود یکی از علمای از ایشان مسئله مشکله که
بر اصول فقه تعلق داشت پرسید ایشان صل آنرا در غایه تنقیح بیان فرمودند
و آن عالم سرگوشش راقم آورد و گفت هیچ دانسته که مخدوم زاوه تو در مهارت علمی
امروز نظیر خود ندارد و شبی در بلده لاهور یکی از اکابر وقت مجلس عظیم بر پا کرده بود
و علمای و مشایخ آن بلده را و نیز اکابر تریل آنرا دعوت نموده بود و در آن مجلس تقریباً
سجده تحیت و سجده عبادت و قایق علوم در میان افتاد حضرت مخدوم زاوه بار بار غیره
خود یکجانب بودند و جماعت کثیر از محول علمای یکجانب سخن را از هر علم تقریباً در جات
عالیه رسانیدند طلبه علم از قوت علمیه این دو برادر در تحیر رفتند و اهل مجلس نظاره
در آمدند و بر رخه که به خصوص مشارالیه را منی شناختند می پرسیدند که این عزیز
کیانند چون می شنودند که فرزندان گرامی حضرت ایشان اند می گفتند ای
از ان صدق ولایت این قسم در هدایت چرا بطهور نیاید و نیز این مخدوم زاوه سلمه
بتقریب عدم رفع سبابه و تشهد بذهب مختار حنفیه رساله بگاشته بودند و فرمودند
مقصود آنست که الویت عدم رفع ثبوت رسد علمای که ثبوت رفع سبابه بودند
و اقامت جواب تحیر مانند روزی حضرت ایشان قدس اللہ تعالیٰ سره بتقریب
جامعیت این دو برادر به این حقیر فرمودند که چون محمد صادق علیه الرحمته فوت
شد گفتم دیگر چنین فرزندی که در فضیلت ظاهری و احوال باطنی صاحب کامل
باشد از کجا خواهد یافت حق تعالیٰ بعض کرم این دو برادر بر خور و ارانائب
سنا جان برادر بزرگوار ساخت اللہ تعالیٰ الاحسان این مخدوم زاوه سلمه اللہ
اخذ طریقت و مراقبه از حضرت والد ماجد قدس اللہ سره نموده پس بجهت اصبیل

رسیدند چنانکه ابتدا سلوک و ظهور جوش و خروش ایام عرضه و آتی که از سر بندگی
 بحضرت ایشان نوشته بودند آنجا مرقوم بود که حضرت سلامت دل راجع متوجه
 بجای نمی یابد بلکه دل را نمی یابد که شرح آن می باشد اگر قرآن می شنود چون سایر
 مردمان نشسته میماند گاه بغیر توجه بذكر رفتگیها و درول مفهوم میشود و در قصه شاه
 مشغول بود روح را از بدن تمام جدا دید ظاهر گردید که این از مقامات حیرت است
 پیشوای این مقام حضرت شیخ عراقی قدس سره بود و دیدیم که شیخ را ظهور شد و آن
 نسبت غلبه کرد چندان غلبه میکرد و بدن متناکم می شد درین میان ظهور حضرت خوا
 بزرگ شد قدس سره تسکینی روی نمود روز دیگر حضرت ایشان ظاهر شدند
 و بیشتر تسکین شد انتمی حضرت ایشان رضی الله عنه در حاشیه جواب عریضه
 مخدوم زاوه بزرگ علیه الرحمه نوشته اند آنکه محمد سعید از احوال خود نوشته بغایت
 صریح است هیچ یکی از یاران را باین خصوصیت روی نداد و انشاء الله که وزیر ولایت
 فاضله مشرف کرد و بعد از آن چندین سال دیگر تا روز انتقال حضرت ایشان رضی الله
 عنه نظرات عنایات فاضله آنحضرت شامل این دو برادر یعنی صاحب ترجمه خواج
 محمد مصوم و ظاهمامی بود و به سببهای بلند و احوال ارحمندی نواختند و محرم سرار
 غریبه و معارف عجیبه حضرت ایشان در خلوات و جلوات این دو برادر بودند و
 دیگران بواسطت ایشان استفیدی گشتند و در یکی از اسفار که این دو
 مخدوم زاوه عالی مقدار در خدمت حضرت ایشان نبودند و بضرورت در سر بند
 مانده بند که در خدمت حضور بود و مشاهده می نمود که چون وار و عظیم و معرفت
 شکر و بحضرت ایشان رفته میداد این دو نور دیده را بشوق تمام یاد
 میکردند در همان ایام این چند کلمه را که شاهد عدل هست برین معنی
 بشا زایهار قم فرمودند الحمد لله و الصلوة والسلام علی رسول الله و آله

۴۰
 ۳۰
 ۲۰
 ۱۰

گرامی بر چند شتاق و خواهان صحبت مانند ما هم آرزو مند حضور و ملاقات
ایشان اما چه توان کرد که جمیع آرزوهای سر نیست مصرع تجری الیریاخ لاشتی
اسفن پورین عسکر بے اختیار رغبت مانند راب پار مغتنم میداند و کیست
این عرصه راه از ساعات کثیره امکانه ذکر ظهوری نماید اینجا آن پیوسته است که در جهان
دیگر معلوم نیست که مثال آن پیوسته شود علوم و معارف آن موطن جداست احوال
و مقامات این مجموعه علی بنده معنی که از جانب سلطان است آزادریچه کمال اُفت
و رضامندی مولامی خود میداند جل شانہ و سعادت خود را درین حبس می انگارد
علی الخصوص درین ایام مشاجرت عجائب کار و بار است و درین اوقات تفرقه
غرائب غنچ و ذلال لکین هر دولت و نعمت تازه و بواجب که روز بروز میرسد
فرزندان در دل می فلند و از دوری و نایافت ایشان جگر و ضم طراب می باشد
انکارم که شوق من بر شوق شما چرب و غالب است و مقرر است که القدر که پدر
خواهان پیوسته پس خواهان پذیر نیست هر چند قضیه اصالت و فوعیه مقتضی عکس
این معنی است چه اصل را احتیاجی نیست و فرع سراسر محتاج اصل اما از پیشگاه
چنین آمده و اشد شوق اصل را ثابت گشته آری مصرع در خانه بکند خدای ماند
همه چیز پند و اسلام و در وفات مکتوبات قدسی آیات معارف فاصه بیشتر نامزد
این دو کل بر و مند بوستان ولایت میگردند کمالا یخفی علی ناظر به اور سفر جمیر
که این بنده در خدمت آستان حضرت ایشان بود می شنود که در هر چند روز ایشان
این مخدوم زاوه البفیض خاص و نسبت مخصوص سرفراز میساختند که روزی فرمودند
گویا این سفر جمیر به ای محسب بود ترقیات بسیار نمود و وقت دیگر در علو
باین خقیق فرمودند بر عمر اعتقاد می بینی بدین فتن قریب بنمایند بخوابم محمد سعید چنان
شود که تواند برین مسندت است خقیق فحوائی آنرا بسمع این مخدوم زاوه سائند

سفر جمیر
در روز ۱۲

به لیسنت و وقت و انکسار و افتقار تمام فرمودند من ناقابل چنین چنان خود را
 هیچ وجه شایان این امور نمی بینم حضرت ایشان هر جا تشریف برند بر او رحم مخصوص
 را بجای خود بنشانند مرا بخدمت و متابعت او امر کنند و اگر این التماس بخاطر
 اقدس ایشان نیاید نظر این من بر مزار جد بزرگوار قدس ستره که برون شهر
 واقع است زاویه اختیار کنم و سند واری حواله قره العین محمد معصوم باشد
 فقیر این ماجرا را بخدمت مخدوم زاویه و حاجه محمد معصوم بظلمه معروف و ششم ایشان
 نیز بگریستند و فرمودند همانا اعز می مخدومی خواجه محمد سعید سلمه الله در الاوق خدمت
 خود می اندازد من که نظر میکنم در استقامت احوال و اطوار و احتیاط با شریعت و اخلاق
 ماکبیه و قوت علمیه و غیره خود را کمترین مستفیض و تلمیذ ایشان می یابم و سعادت
 خود را در خدمت ایشان می بینم فقیر این ماجرا در خلوتی بعضی حضرت ایشان
 رسانیدم ایشان بغایت خوشنود شدند و آب چشم مبارک آوردند و باین فقیر
 فرمودند مبینی انکسار و ایثار و داد و داد این دو برادر محبسته سیر را و دعا
 در حق ایشان کردند با جابت قرین با و عرضیه از بعضی عرائض این مخدوم زاده
 که پیش از سفر جمیر و قبل از ترقیات بلند حضرت ایشان نوشته بودند ایراد نموده
 می آید بعد از آن [باقی در صفحه ۲۷، ۲۸ استیاب به عرض داشت
 احقر العبد محمد سعید بموقف عرض اشرف میرساند که از اندوه مفارقت صوری
 چه عرض نماید گاه وحشت آنقدر استولی میشود که مترصد بلاکت و مرض شدید
 میگردد و از خرابی احوال چه معروض دارد و با وجود تعلقات شتی که دامنگیر شده و تنها
 آن دارد که دیوانه و از اجمع علایق گسسته و همه را سوخته غرتت اختیار نماید
 که جز لب گور این کس را نه بیند و در حلقه پیشین نشسته بودم و حافظ قرآن میخواند
 ظاهر شد که چنانچه ظرفی را خالی سازند باز پر سازند بنده را پر ساختن گرفتند بنوعی

که کیفیت آنرا نمیدانند چگونه اجزای رسانند دریافت که تخلیه اول تخلیه از توهم
وجود است که خود را که عدم مطلق و شمر محض بود وجود و خیر محض می انباشتم آن توهم
زایل شد عدم بصرافت خود عدم بود باز پرساختن آن نیست که بجای عدم که
این شخص بود ثبوت را داشتند اما در نظر خوب حقیقت خود در نظر است ثبوت
مجدد هم منظور گویشی عالی را پر کرده اند و گران می آن واضح است فرد آن روز
دیدم که آئینه دوران بنامید که روی من و اعنما مختلفه وارد که در نظر مردم نمی در آید و بدم
که آئینه در کمال صفایست و انستم که رنگ گرفته صورت و انداز ظاهر شد از آن
و لکن شدم آئینه دیگر گرفتم دیدم که واغهای رشت بیشتر ظاهر شد بسیار پریشان شدم
آئینه دیگر گرفتم در کمال رتبی و صفا اول پاره از رو در آن مصفا ظاهر شد غائی الحال
تمام و افکار دیدم در آن وقت تعبیر نمودند که مراتب شمی منافیست پس اول
چون معامله در میان عدم وجود مختلط بود آئینه بر متابه آن بود و وقتیکه معامله بعد
صرف کشید آئینه عالی از احکام عدم پیدایش و نیز روز دیگر آن عقده حل شد
که نوشته بود خوب در نظر حقیقت بودن ثبوت بدل عدم نمی ایستد
ظاهر شد که نهایت اطلاق آن با بقایای عدم است که ملتبس با باطل است چون
عدم باصل خود میوند و اما منقطع میشود اینجا حقیقت بی اطلاق آن به ثبوت مبدل
میگردد و اینجا انقطاع علم حضوری واضح میشود چه وجود همیشه خود حاضر است بصفت
آنحضرت امیدوار است که تفصیل این حقائق بهره ور گردانی حضرت مخدوم
زاده باین فقیر حکایت کردند شبی در سخن خانه خود در و از در از درون بسته
خفته بودم و نصفی و زیاده از شب رفته بود یکی بشدت تمام وحدت در و حیرت
شدم که کجا باشم هر چند فریاد کردم جواب نداد بدروازه خانه آمدم که بکشایم او
در را بجانب خودی کشید و من جانب خود درین اثنا آواز حضرت ایشان

۶۸

۶۵

۶۶

Handwritten notes at the top of the page, including the number 55 and various illegible script.

زبدۃ المقالات

رسید فرمودند محمد سعید حاضر باش مجرور سعید این آواز ایشان آینه
نایدید شد صبح که بخدمت حضرت ایشان رسیدم پیش از آنکه من قصه
شب را عرض دارم فرمودند امشب جن بخانه تو میخوست و رأید مزاحم شو
من مطلع شدم و بانگ بر زوم و براندم بدین تقریب بعضی ثقات اصحاب حضرت
ایشان که حاضر بودند از زبان مبارک آنحضرت نقل کردند که فرمودند شب بخانه
خواب خود را کشیده بودم و لغایمی آمده بود که ناگاه جنی خواست بر من تصرف
کند من کلمه لا حول و لا قوة الا بالله بر زبان راندم همین که آن کلمه از زبان من
بر آمد دیدم که ملائکه با دو در با شهاب نازل نموده آن جن را پاره پاره کردند و متعلقان او
را از نواحی اجلا وطن نمودند بفلان منزل کشیدند ما نقل گفت همان روز یکی را
از آن منزل آوردند که امشب جن باین اسب رسانیده این معنی نیز مصدق
فرموده ایشان گشت ^{علی} و ایضاً حضرت ایشان خود در ساله مبد و معاد و ثبوت
انکه روزی احوال جنان را برین درویش منگشفت ساختند دیدم که جنیان در
کوچهها در رنگ مردم میگردند و بر سر هر جن فرشته ایست موکل و آن جن
از ترس موکل خود سر نمی تواند برداشت و بی بین و بسیار خود نظر نمیتواند انداخت
در رنگ مقیدان و محبوسان می کشند و صلا مجال مخالفت ندارند الا
ان ایشان ربی شایا و در آن وقت چنان معلوم شد که گویا در دست هر
موکل گزینی است آنست که اگر از جن اندک مخالفت احساس نماید بیک ضربه
کار او کفایت کند خواه چه محمد معصوم سلمه الله تعالی فرزند ثالث حضرت
ایشان اند و ولادت شریف ایشان در حدود سنه هزار و هفت یا زویم
شهر شوال هجری بوده حضرت ایشان قدس الشریحه الغریز میفرمودند قدوم
سیمنت لزوم محمد معصوم یعنی ولادت او مبارک و مبارک و مبارک بعد از

Extensive handwritten marginal notes on the right side of the page, including a circular stamp with Arabic text.

تولد او بچند ماه بعد از دست حضرت خواججه نمود و شرف شناسیم و دیدیم آنچه در پیوست
 و بعد از تعریف علو استعداد این فرزند ارجمند نموده فرمودند که از محمدی المشربان است
 و نیز آنحضرت در توبی بر گناشته اند که از فرزند می محمد معصوم چه نویسد که و با آن
 قابل این دولت است یعنی ولایت فاصله محمدیه علی صاحبها الصلوة و التحیة و نیز
 بر زبان شریف رانند که از اقتضای علو استعداد او بود که در ایام سه سالگی
 بجامعیت استعداد و حقیقت تجلی ذاتی و حرف توحید لب کشود و میگفت من
 اهانم و من زینم و من فلانم و من فلانم و یواحق است چون زینجا اگر سپندان
 مابعد و پنجم جمله چیز یوسف کرده بود و پناهگاه فرمودند درین طریق پیر و جوان برابر
 اند و نسا و صبیان در وصول انوار فیوض تساوی ذلک فضل التابو تبیه
 من یشاد و الله ذوالفضل لعظیم حضرت ایشان همیشه بنا بر مشاهده بلندی
 استعداد و آثارش در شاد که ازین فرزند در ایام طفولیت و صغر سن مشاهده
 می نمودند نظیر عنایات شامل حال او میباشند و منتظر ظهور کمالات خفیه که در بگی
 استعداد موع می بوده می بودند و میفرمودند که چون علم مبدع حال است از
 تحصیل آن چاره نبود از جهت بحصول علوم از عقول و منقول تیر و لالت
 می نمودند و از کتب دقیقه علمیه بقراءة صفحه غمی و ورق ورق امر کرده میفرمودند
 با بازو از تحصیل علوم فارغ شوید که ما را با شما کارهای عظیم است تا بتوجه شریف
 آنحضرت این نور دیده ولایت نیز چون برادران بزرگ خویش در شانزده
 سالگی از تحصیل علوم فارغ یافت و اگر چه دشمن تحصیل قال در تحصیل حال
 و نور بال سرگرمی بود اما بعد از فراغ از آن بگلی خود توجه این کرد و پیر تا بعنایت
 الله سبحانه از احوال و اسرار فاضله والد بزرگوار خود رضی الله عنه بهره فراوان گرفت
 مختصان امید دارند که بکلمه واقع که این مخدوم زاوه و دیده اند و از والد بزرگوار تعبیر آن

بانی صفت
 ۲۰۶
 بانی صفت
 ۲۰۷

اشارتی بر مرتبه قطبیت یافته باین مرتبه والابر کنند و آن واقعه نیست که بعضی
 اشرف حضرت ایشان رسانیده اند که من از خود نوری یافته ام که تمام عالم از آن نور
 منور است و آن نور در هر ذره از ذرات ساری است چون آفتاب اگر آن فرود
 عالم ظلمات نیست حضرت ایشان بشارت داده فرمودند که تو قطب وقت خویش
 میشوی و این سخن را از من یاد دار احمد شکر خدا که این فقیر را رقم گوید روزگار
 زبان مبارک حضرت ایشان قدس الشریفة العزیز شنودم که فرمودند اکتباس
 محظوظم سببها ما را یونانی و ما بصاحب شرح و قایم می ماند در حفظ و تعلیم و قایم زهد
 بزرگوارش چنانکه خود در عنوان آن کتاب آورده الفهائے جدی الوقایه سبقتا سابقا
 و کنت اجتمع فی میدان حفظها طلاقا حتی لفق تمام تالیفه مع تمام حفظه رقم گوید
 در مدحت علو حال و مرتبه این نوپا و ده بوستان کمال همین سخن بسنده است
 و نیز حضرت ایشان در مکتوبی کلمه چند در حق این فرزند رشید و برادر بزرگ
 ایشان خواجه محمد سعید سلمه الشریفة رقم فرموده اند که از اسحاق انبیا فی الاغصان
 بحصول علو حال و کمال و کمال ایشان پی برند و آن اینست خاطر همیشه شود
 احوال شماست و خواهان کمال شما ویر و بعد از نماز با دعا و مجلس سکوت و اتم ظاهر
 شد خلعتی که داشتم از من جدا شد و خلعت دیگر بمن متوجه شد که بجا
 آن خلعت نشیند بخاطر آمد که این خلعت زائله را بکس خواهند داد و پاره و
 آرزوی آن شد که آنرا بفرزند ارجمند محمد معصوم بدین بعد از لحظه وید که بفرزند
 مرحمت فرمودند و آن خلعت او را تمام پوشانید و آن خلعت زائله کنایه است
 معالیه قیومیت بوده است که بتربیت تکمیل تعلق داشته و باعث ارتباط باین
 عرضه مجتهد او بوده و این خلعت جدید را چون معالیه بانجام رسد و مستحق خلعت
 گردد امیدوار است که از کمال کرم آنرا بفرزند ارجمند محمد سعید عطا فرمایند این

بانی و در کتب
 ۱۲۰۹
 باقی در صحنه
 ۱۲۰۸
 کمال
 این کتاب در کتابخانه
 کتب خطی
 شماره ۱۲۰۸
 در کتابخانه
 کتب خطی
 شماره ۱۲۰۸

فقیر بقرع مسالت این معنی بنماید و اثر اجابت می نمود و فرزند را مستحق
 این دولت می یابد با کریمان کارها دشوار نیست بذا اگر استعدا دست
 هم دادا دست تعالی سینه نیاروم از خانه چیز بخوایش بذا تو دادی همه
 چیز من چیز تست بذا بدین تقریب هر دو مخدوم زاده را بشکر ولالت نموده
 نوشته اند قال اللہ تبارک و تعالی اعملو آل داؤد شکرا و قلیل من عبادی لشکر
 میداند که شکر عبارت از صرف عبادت جمیع نعم اللہ علیہ من اجوارح و لیسوا
 الظاہر و الباطن الی ما خلق اللہ و اعطاه لاجله لولاہ لما حصل الشکر و اللہ سبحانہ
 الموفق انتقم بعد ازین بدت قلیل چون حضرت مخدوم زاده با شرف ملازمت
 رسیدند خلعت ثانیہ موعوده مذکورہ را فرمودند کہ بفرزند می محمد سعید عطا
 کردند حمد اللہ سبحانہ علی ذلک چه آن خلعت ثانیہ کنایت از خلعت است
 و غیر ازین نیز چه در مکتوبات و چه در مکالمات اشارات بحالات فرزندان
 فر و البرکات بسیار نموده اند حق سبحانہ برکات این راهمواره جاری دارا
 و از ان دوسر چشمه زلال کمال بکام متعظشان این راه شحہ برسانا دو بهم از
 عنایات الہی و بحق این مخدوم زاده ثالث آنکہ درین ایام با وجود مشاغل از
 افادہ طلبہ علم و افاضت طالبان حق و التزام او را و اقیات در اندک روز حفظ قرآن
 مجید نمود و ماشاء اللہ اعطاف اللہ سبحانہ و اطفافه مخفی نماند کہ این
 مخدوم زاده را غایتہ اطلاع است بر اسرار و معارف پدر بزرگوار خود چه آن
 معارف کہ داخل مکتوبات گردیده و چه غیر آن از اسرار خاصہ کہ در خلوات
 از زبان مبارک آنحضرت شنوده اند و بعضی را از آنها در بیاضہ خاصہ
 خود تسبیح فرموده چون باین بندہ نظر عنایتہ داشتند و محرم نیستند
 بالشر آنها اطلاع بخشیده بودند و بہ نقل بعضی اجازه فرموده و بعضی از ان

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲

۱۳

احوال حضرت ایشان سمت تحریر یافت و برخی از آنها چنان است که افشار بر
 نمی تابد از بعضی آخر که توان اظهار نمود این برکات پنجگانه تبرکاً بمنصه تحریر می
 رسد اما مراد از روضه بودن قبر که در حدیث آمده القبر روضه من ریاض الجنة
 آنست که محج و مسافتی که میان آن بقعه قبر و جنت بوده مرتفع میگردد و هیچ
 حجابی و مانع میان آن هر دو مقام نمی ماند گویا آن بقعه فنا بقای جنت پیدا میکند
 فانهم و هذا معنی قوله صلى الله عليه وسلم ما بين قبري ومنبري روضه من رياض الجنة
 این قسم روضه خاص خواص راست دیگران را از نورانیت ایمان اگر پر تومی از
 جنت در آن بقعه تا بدمی شاید ب ۲ حیاتی که بنشار و نبوی تعلق دارد و چیز
 می طلب حس و حرکت و حیاتی که به بزرخ متعلق است محض حس است بی آنکه
 با وی حرکت بود حق سبحانه حکیم مطلق است و موافق هر محل حیاتی داده است
 و در بزرخ از حس چاره نیست تا عالم و تلذذ و صورت بند و حرکت هیچ در کار نیست
 ب ۳ علم که عبارت از انکشاف است و قسم است که با انکشاف احاطه بود و قسم
 دیگر آنکه محض انکشاف باشد علمی که بکن تعلق گیرد و اول قسم اول است و علمی که بواجب
 متعلق شود از قسم ثانی است و این علم را ادراک بسیط گویند و نشان عدم احاطه
 آنست که کیفیت در درک نه در آید و رویته اخروی مماثل قسم ثانی است که آنجا محض
 انکشاف است بی آنکه کیفیت معلوم شود و چگونه معلوم شود که در آن حضرت کیفیت
 نیست تعالی شان ۴ در مقام رضا که فوفوق مقام حب است و اعتبار است
 اعتبار اول رضا حق است از عبد و اعتبار دوم رضای عبد است از حق عز شانه
 اعتبار ثانی فوق اعتبار اول است چه اول رضای حق است بعد از آن رضا
 عبد کما قال سبحانه رضی الله عنهم و رضو عنه ب ۵ روزی حضرت ایشان کریمه
 انانکنا متنسخ ما کنتم تعملون را خوانده فرمودند علمای کرام ازین متنسخ استنساخ

ملک مراد میدارند و اسناد را مجاز می بگویند اما مراد روزی و حین تکرار این آیه بر
 دل گذشت که آیا در آنکه او تعالی استنساخ را بخود نسبت داده حقیقت خواهد بود
 متوجه شد مشهور گذشت که در آن مرتبه استنساخی و استنساخ ملک ثابت است
 مخدوم زاده گوید من معروض داشتم که آیا استنساخ آن مرتبه مخصوص اشخاص است
 یا عام است فرمودند مخصوص مخصوصان است که میان او تعالی ایشان امور می کنند
 که میخواهد که ملک بران اطلاع و بدو ذلک فضل التدریجیه من یشار و التدریج فی فضل العظیم
 آنکه او تعالی از بعضی خاصان خویش کرام الکاتبین را و در میدانار و مینماید که همین باشد
 که نسبت بحق سبحانه التوفی الی نفسه فی کریمه التدریجیه فی الانفس حین موتها
 مع ان التوفی ملک الموت کما تدل علیه الایة الاخری قل یتوفیک ملک الموت انذ
 وکل کلم الایة او یتمل ان یكون لبعض الخواص بلا توسط الملک و ما جاز فی بعض الاحیا
 من توسط الملک لبعض الخواص فیکون حملها علی هذا المعنی باوئی تاویل و توجیه حضرت
 مخدوم زاده سلمه التدریجیه بعض اسفار که حاضر خدمت ایشان نبوده اند احوال علیه
 خود را بزبان عرضه داشت نموده اند با نقل دو عریضه که دو شاید عدل علو
 احوال و اسرار ایشان است اکتفا نمایم بب عریضه اولی عرضه داشت
 بنده کترین محمد معصوم ذره وار بوقف عرش بابا فتگان نقیبه علیه میرزا
 سرفراز نامهای گرامی پے پے رسیده معامله را از مفیض باوج برود
 بعد از وصول بکتونی مشتمل بر معارف نور صرف ذاتی بجمایت الشرح سبحانه فتا و
 بقای بآب نور میسر گردید و نامدتی در آن استعراق داشت اگر چه در وقت تحریر
 عریضه دستور مینماید تا وجهش چه باشد قبله گا با از عنایات او تعالی بوسیله توهمات
 حضرت ایشان چه نویسد و از احسانها او سبحانه چه بیان نماید کسان کسان بزند
 هر چند نداند که از کجای می برند و به کجا رسانند اما کیفیای و حال او درین میان میدیدند که در

است بیانی سه من نه بافتیار خود میروم از قفای او به آن دو کند عنبرین
 یکشدم کشان کشان به حق سبحانه بتوجه عالی آنحضرت تمیز کامل عطا فرماید برت
 زونی علما بحسب معامله ایست که با وجود و در و این احوالات بعضی از اوقات زو فور
 قبض آتیه رخ می شود که گویا هیچ حرارتی ندارد و بعد از چند روز باز از سر نو معامله خاصه تازه
 میگرد و کیفیات مخصوصه جلوه گر میشود و وجه آن چه خواهد بود و اینقدر میدانند که ما
 اصحابک من حسنة فمن الله وما اصحابک من سئیة فمن نفسک و ازین معامله
 مناسبت خود را بر ابراه انابت پیش از راه اجتمای بیند و اعتبار اطفالی پیدا کند حست
 می آید و خود را بان تسلی می دهد که بند را بخوبست چه کار هر چه عنایت فرمایند آن
 راضی باید بود حضرت حق سبحانه و تعالی از محبوبیه ذاتی بتوجهات علیه آنحضرت عنایت
 فرماید العبودیة عمری صیغه ثانیة عرضہ و پشت که تیرین بندها محمد مصوم پذیرود و عمر من
 خاک نشینان آستانه علیا میرساند سفر از نامه عالی که در آن این عاصی مجبور
 ناقابل دور از کار را با انواع عنایات سر بلند ساخته بودند شرف از ورود آن یافت
 سه من که باشم که بر آن خاطر عاظر گذرم به لطفها میکنی ای خاک درت تاج سرم به
 قبله گاه از احسانهای او تعالی چه توان نوشت و بکدام جوارح مکافات و شکر او سبحانه
 توان بجا آورد و مگر آنکه خود را خاک سازد بلکه از خود نامی و نشانی نگذارد و هنوز حق
 آنرا بجا آورده باشد چه بر عباد و سگ که باین طرف منسوب بوده باشد
 البیة قاصد است و بعیب و نقصان متصف اللهم لا احصی ثناء علیک انت
 کما انتیت علی نفسک کتوبات معارف شریفه جدیده را انخومی خواجده محمد
 باشم از آنکه فرستادند علو درجه آن نه بان مشابه است که فراخور فهم هرلی هر یک
 باشد و آنچه اندراج یافته که افراد عالم بگنی ظلال اسماء و صفات و اجسی است
 عزیزانه پس همه اعراض بودند که جوهری در میان اینها کائن نباشد

تا قیام اینها بان جوهر بود پس از ذات ایشان را بحرمان نصیب نبود
 و نصیب شان غیر از صفات نباشد مگر یک ذات عارف الخ شب در نماز
 تراویح در مراقبه و مطالعه این معنی افتاد و دید که اعراضی که ذات اینکس بودند
 باصل خود عود کردند و هیچ نامی و نشانی از آن نماند و تمام مضمحل و محو و تلاشی در
 اصل خود گشت هر چند عروج ^{فصل} مینماید و اول آنست که از ذات محر و بهره یابد همیشه
 و هر چند پیر و دهمه در اصول خود پیر و در اصول اولی اشارت شد تعالی و مشهور
 گشت که تا هر جا پیر و دهمه در وجه و اعتبارات میروی اصل اصول اند و ازین اصول
 و اصول اصول بذات مجرور رسیدن محال است اصول همه انقطاع می پذیرند و
 ذات غرضانه ما و رار و راست چه اطلاق اصل در آن حضرت جل سلطان ساقط است
 آخر الامر معامله یأس رسید و یقین یقین معلوم گشت که هر گاه اصل تو صفات و
 اعتبار باشد نهایت سعی آن خواهد بود که خود را در اصول خود مضمحل و تلاشی سازمی بعد
 از انحلال در اصل از اصل گذشته معنی ندارد و امر دیگر باید که نصیب از حضرت
 ذات فراگیر و جل سلطان در آن وقت بخاطر رسید که حضرت شیخ محی الدین
 بن العری قدس سره خوش میفرماید که و ما بعد هذا الا لعدم محض یعنی نیست
 که بعد از فنا و انحلال در اصول مگر عدم محض چه اصول را در آن حضرت را ہی نیست
 غیر از انقطاع و ذات مجرور و الورا است تا این را ذات عطا نفرماید ذات تعالی
 رسیدن محال است و آنچه حضرت ایشان نوشته اند که این قسم بزرگت یک عصر
 متعدد و نیش و علا و یأس که مذکور شد آنقدر غم و غصه روی داد که چه نویسد و ایام
 یأس گاهی بخاطر رسید که تابع کامل را از جمیع کمالات متبوع نصیب است پس
 عدم تعد و بگدام اعتبار خواهد بود و ای فرق اصالت و تبعیت باشد اما این قسم خواطر
 مسکن آن خاطر اب نمیشد محرم نبود که با وی در و دل توان در میان آورد

بکلم حتمی اذا استیاس الرسل و طنوا انهم قد کذبوا بما هم نصرنا نجی من نشار بر آخر
 مکتوب که نامزد این فقیر گردیده اطلاع و اوند هر چند مکرر بران مکتوب
 گذشته بود اما گویا این سر اطلاع دادن مصلحت نبود که چشم پوشیده ازین
 حرف میگذشتم بحال بتوجه شریف امیدوارست که ازین معنائی که بشاید
 چون در عین نوشتن برین امر اطلاع یافت بتفصیل در خود مطالعه نمود
 نمود انشا الله تعالی که بتوجه آنحضرت بهره ور گردد و العبودیه انتهی
 مکتوبه الشریف و درین ایام حضرت مخدوم زاده والا مقام التفات نامه
 نامزد این مخلص خویش فرموده اند و اشاره بعضی امور که فقیر را بصدق
 حضرت ایشان محرم آن میدانستند نموده تبرکات آن را نیز می آر که از اینجا
 بعلاو حال و انکسار ایشان پے توان بر و نذا هو اب هو احمد شدر العالمین

حاشیاء و حواشی از مکتوب جلد ثالث

والصلوة والسلام علی سید المرسلین محمد وآله اجمعین امیدواریم که آن برادر
 گرامی از صنوف دوال وارسته بدلول حقیقه پیوسته باشند و
 از خبری بگفته و از اینجا با فوق بلحق گشته و از قوسین با و آذنی رسیده و
 خالص را از مخلوط جدا ساخته و از دایره صباحت گذشته چنانچه بدان نقطه
 ملاحظت زوده بل مقتضای المراد مع من احب در بطون مرکز نقطه مذکور نفوذ
 کرده باشند و از علم بنا دانی و از گفت بجموشی آمده و معامله نفی را پس
 پشت داده بکلیت نگران اثبات گشته بل از اینجا نصیب مجهول الکلیفیه
 و لوفی اجمله فرا گرفته باشند و از خلیل به جیب رو آورده بودند علیها الصلوة
 و التسلیات و علی محبها مصرعه باکر بیان کارها و شوار نیست به از علوف طرت
 و محبتها و دیوانگیهای شماین امور قریب است بلکه توان گفت ثابت اما
 مثل من ناقابل پست استعدادی را که تمام قابلیت خود را برزلات

و معاصی صرف نموده چه یار که این مطالب ارجمند را توان حضور نمود این سخن را بر تکلف یا شکست نفس حمل ننمایند که بیان واقع مست آنست اینقدر می یابد که با وجود این همه ناقابل و عیصیان مرس و نشاء در نهاد او و در نهاد نهاده اند که مستوع را از حقیقت آن کماهی اطلاع نه داده اند همواره و آن نشاء خود است و همه وقت عاشقیها با او در میان دارد بلکه آن سر نزومودع آن انکار نیز محبوب است امید از الطاف بے غایات است ایوب العطیات آنکه آن معنی کما بود و ظهور آید و از سر ببلان کشد و از قوه بفعل آید و ما اولک علی الشریعین پروردگار این محبوس زندان و نیار از حبس خلا بخش و این مرغ شکسته بال را از قفس وارها ن تابی مزاحمت اغیار ستملاک آن نشاء بل نشاء آن باشد آنه قریب مجیب انتقام مکتوبه اللطیف مخفی نماید که حضرت ایشان را رضی الله عنه غیر ازین سه فرزند که ذکر شریف شان سبق یافت فرزندان دیگر بودند و هستند یکی شیخ محمد فخر بود و دوم شیخ محمد علی رحمة الله که در زمان حضرت ایشان با رفاقت برادر عظیم قدس سره سفر آخرت اختیار نمودند احوال ارجمند و استعداد بلند این دو نور دیده بزبان قلم محترم حضرت ایشان رضی الله عنه در ضمن احوال مخدوم زاده بزرگ مذکور است و باعث تسمیه آن مخدوم زاده بجمده علیسه آن بوده که آنوقت که این فرزند در رحم بوده حضرت علیسه علیه السلام بحضرت ایشان ظاهرا شده فرموده اند که در خانه شما سکر متولد خواهد شد اسمی بنام ما گردانید و دیگر محمد اشرف که در حین شیر خواری که نیز و ایام حیات آنحضرت رحلت فرمود و دیگر شاه محمد یکجا است طول الشریعه اصغر اولاد حضرت ایشان است این مخدوم زاده

باب اول در وصف احوال

راشاه ازان لقب است که خدمت شاه سکندر قواد کے رحمہ اللہ
 کہ سابقاً ذکر حال او محرر گشت بہ نظر عنایت در طفولیت شامل حال این
 صاحبزادہ بر خور وار داشت و بشیوہ القاب اجدا و امجاد خود این فخریہ العین
 راشاہ خواندہ بود و وجہ تسمیہ ایشان بیکے آن بود کہ پیش از ولادت آن
 مخدوم زادہ حضرت ایشان رضی اللہ عنہ ملہم شدند کہ در خانہ تویسر
 آید بیکے اسمک یعنی نام ترا زندہ دارد و چون متولد شد بان مناسباً
 بان نام سمی کردید و ہوارہ از سموفطرت و علو استعداد آن قرۃ باصرہ
 ولایت خبر سپردند تا آنکہ این نور دیدہ بہین تربیت حضرت ایشان سن
 ہشت و نہ سالگی حفظ قرآن مجید نمود و دوران سن کودکی از تحصیل علم
 رغبت و محبت دیدہ می شد و با و ستادش رابطہ مشاہدہ می گشت کہ از ہیج
 طفل کس ندیدہ و نشنیدہ وقتے کہ حضرت ایشان از سفر اجمیر مراجعت
 نمودند بعض فاومان این مخدوم زادہ دوسہ مترن باستقبال آوردند چون
 ایشان را ملازمت نمود و معلوم کرد کہ بنا بر سبب آنحضرت بعد از سہ ہمار
 روز بسر ہند خواہند رسید التماس رخصت سر ہند نمود حضرت ایشان
 فرمودند با این بہمہ تعجیل رفتن چست مگر ما را یاد کردہ و بعضی رسانید کہ دین
 چند روز در سبوت من تعطیل بیرون و وفلان شریک من از من میگذرد و نیز
 او ستاد خود را یاد کردہ ام حضرت ایشان بسیار خوش شدند و گفتند
 آئے چرا ہمچنین نبود کہ از طبقہ علماست و از خاندان حفاظ و صلحی از خصم
 فرمودند در بلدہ اجمیر کہ حضرت ایشان را قریب ایام ارتحال معلوم کردیدہ
 بود روز سے فرمودند بنحاطر آمد کہ محمد بیکے نیز چون برادران خود ازین نسبت
 بہرہ ور گرد و اما چہ باید کرد کہ او طفل و معاملہ اجل ما بس نزدیک این بگفتند

و از بس شفقت آب در چشم مبارک جمع شد بعد از انتقال حضرت ایشان پس
 از تمامی حفظ قرآن بهین تربیت برادران بزرگوار تحصیل علوم چه معقول و
 چه منقول باخر رسانیدند و با استحکام تمام و استحضار کامل بدرس کتب متداوله
 و نشر علوم بر منصفه افاده و افاضه اقامت دارند و بر طریق انقطاع و تبطل و
 افرادی و بی تعیینی و ضبط اوقات و حفظ اوضاع و ملازمت سنته سنیه
 و رعایت این طریقه علییه بوجه او فرستقیم و مستقیم اند چنانکه آثار نجابت و
 وراثت نسبت معنویه بر حسین بین شان شاهد عدل است علیه ایشان
 از قامت و رفتار و چشم و ابرو و بوال بزرگوار خویش شباهت تمام دارد و از دلایل
 قبول آن مخدوم زاوه آنست که نبیره حضرت خواجه باقی بالله و خسر خواجه کلان
 خواجه عبید الله سلمه الله و ابقاه و رجاله کناح آن گوهر صدق و ولایت منسلک
 گردیده است و با وجود نسبت معنوی به نسبت صورتی نیز شرف امتیاز
 یافتند امر روز که سال عمر آن بر خوردار به پانزده رسید و مطول میخواند امید
 که در عالم ظاهری و احوال باطن چون برادران کامل گردد و حضرت ایشان را
 سه صبیبه بود یکی در حال حیات آنحضرت در ایام رضاع در گذشته دوم که
 پس پانزده رسید و بود نیز در زمان حیات آنحضرت رحلت نمود و
 صاحب احوال و کشف بود و حضرت ایشان را بوی عطوفت تمام صبیبه
 سوم در حیات و از صالحات و استقامت و الا کرام فصل پایزه هم در بیان احوال
 خلفای حضرت ایشان و دیگر یاران صاحب دل آن قدوه صفا کیشان میر
 محمد نعمان سلمه الله تعالی و اذ بانجاب خدمت شمس الدین تکی عرف
 بهر بزرگ اند که در نسبت و الا و فضل و تقوی و حضور و صفا از مشایخ
 بدیشان ماورالنهر بودند و در بعض علوم نادره چون جفر و تفسیر و امثالها و حیدر

ومولد و مسکن و مدفن ایشان بلده کشم است از بلاد بخشان و والد ماجد میر
 بزرگ امیر جلال الدین و جد امجد ایشان سید حمید الدین نیز از علما پرستیزگان
 بوده اند و از مشاهیر آن روزگار و دیار یکی از قدمای آباء ایشان غریزی است
 که ایشان را میر بلبل میگفته اند از آنکه چون تلاوة قرآن مجید میکرد و انداز اثر تلاوت
 آن تلاوة عند لیسان پیرامون ایشان جمع میشده اند نسبت ارادت امیر
 بزرگ رحمه الله در طریقت بدرویش موزه و وز بوده که آنجناب در سلسله
 عشقیه صاحب حالات و کرامات بلند بوده اند و از درویشان مختفی زوایا
 سمرقند جهت کفاف خود موزه میدوخته اند و خود بازار برده آنرا میفروخته اند
 خدمت میر از آن پیر روشن ضمیر حکایت میکرد و اندک روزی در جامع
 سمرقند ایشان را وجدی در رسید که در آن وجد با وجود کبر سن ازین
 سوی منبر بدان سوی بر بستند و بیچ المی حکیم شریف آنجناب نرسیده
 و حال آنکه ارتفاع آن منبر مقدار دو قامت آدمی بود و عرضش نصف آن
 و نیز خدمت میر بزرگ بخدمت قاسم شیخ کریمی قدس سره رسیده اند
 و رساله بنام نامی آن عزیز تالیف نموده غالباً نام حضرت شیخ را در آن رساله
 به آب زر نوشته بوده اند چون شیخ آنرا دیده اند فرموده اند چنانکه شما
 نام فقرا را عزیز و محترم داشتید حق سبحانه و تعالی شمارا معزز و معظم گرداند
 خدمت میر بسبب عارضی از وطن خود بسمقند رفته بودند بعد از رفع آن
 عارض بوطن باز رجعت نمودند بعد از رخصت بوطن شانه را و مشفق علما
 و الفقرا محمد حکیم میرزا کتابت درغایته نیاز مندی بمیر نوشته است آنجناب بکابل
 طلب فرموده بعد از رسیدن با احترام تمام تعلق نمود بعد از امتثال سلطان
 مذکور چون حکم آن دیار بیکه از بنو و مقرر شد خدمت میر بدعا انتقال خود ازین

طلال طلبیدند و با جابت رسیدنی سزا ربع و سبعین تسع مائت خدمت
 مرشدی میفرمودند که مرابوال خود همین اعتقاد علم و عمل بود که ایشان را از عرفا و اولیا
 نمیدانم روزی یکی از درویشان صاحب دل بمن گفت وال شمارا در واقع دیدم فرمودند
 که بجز نعمان گو که چرا بهما این همه است اعتقادی ولادت مرشد میر محمد نعمان
 سلمه المنان در سمرقند بوده در حدود سنج و سبعین و تسع مائت پیش از ولادت
 ایشان والد ایشان حضرت امام عظیم ابو حنیفه نعمان بن ثابت رضی الله عنه بخواب
 دیده اند که فرموده اند که از تو فرزندی سعادتمندی متولد میگردد و او را اسمی بهم ما
 گردان مرشد میفرمودند هم در ایام صبی بعضی فکرتها و حیرتها مرا فرود میگرفت بعد
 از آنکه در خدمت فقرا درآمد و از مراقبات ایشان اطلاعی شد معلوم گشت
 که فکرتها و حیرتها نیز شعبها بوده اند ازین راه در بدایت ایام شباب در بلخ بخدمت
 عارف آگاه امیر عبد اللہ بلخی عشقی رحمتہ اللہ علیہ رسیدہ باشاره آن بزرگ
 انابت نمودند چون بهندوستان آمده اند نیز از وفور شوقی که باین معنی داشته اند
 از بعضی درویشان تعلیم اذکار گرفته بوده اند تا آنکه قائد توفیق زمام طالع ایشان را
 باستان حضرت ع خواجه فانی ز خود باقی بحق بقدرس اللہ تعالیٰ برتره
 رسانید از ایشان الطاف بسیار دیده بزرگ و مراقبه طریقه شریفه نقش بندید
 مشرف گردیدند در خدمت ایشان با جمع کثیر از فرزندان و خویشان بفقرو
 فاقه تمام بسرمی بردند از ان خوش دل و مسرور خاطر می بودند یکی از امرای
 مخلص حضرت خواجه از ایشان التماس نموده که چون می شنوم که بعضی فقرای
 خانقاه شدت های فقر میکنند اگر امر شود بسعادت خدمت کفاف هر روز
 هر یک مستعد گردم حضرت خواجه چند تن از فرود صحاب خود را تجویز نموده
 درین اثنا یکی معروف داشته که میر محمد نعمان نیز در غایت فقر و کثرت عیال

حضرت خواجہ رضا ندادہ اند و فرمودہ اند اینها جز بدن مانند یعنی ماجر بدن
 خود را باین امور قرین نکر دانیم مرشد سے فرمودند کہ با وجود کہ دوران ایام چه
 نوع فاقما بر ما میگذشت از استماع این عنایت بر قہتار فہیم و امید ہا بستیم وزیر
 مسجد فیروزی خانہا بودہ کہ در قرنا آدمی آنجا سکونت نمودہ بودہ اند و از
 سراقین ابابیل وغیرہ تنگی نفس لازم آن بودہ بامر حضرت خواجہ قدس سرہ
 سیدی بامتعلقان آنجا می بودہ اند و از اثر سکونت آنجا ہمشیرہ ایشان کہ از
 صاغات خداوند حالات و جذبات بودہ رنجور شدہ والدہ ماجدہ حضرت خواجہ
 بیادوت او آمدہ اند از رایجہ کریمہ آن خانہ ساعتی شستن نتوانستہ اند حقیقت
 آنرا بحضرت خواجہ وانمودہ گفتہ اند کہ خواجہ من و نور ویدہ من این جماعت
 کہ مریش رہ اند کشتن نشدہ اند آنحضرت فرمودہ اند کہ والدہ اینها
 بدعوی نیامدہ اند کہ ازین امور گران خاطر و ملول دل گردند و ہم سید فرمودہ
 کہ روزی چند بعضی احوالات سگریہ کہ نہ بر وفق شرع اند برین مستولی شد چندانکہ
 کوشش نمودم مرفوع نگشت ناچار قصد آن کردم کہ بحضرت خواجہ خود
 قدس سرہ معرفت دارم چون مسجد رسیدم نماز جماعت برپا شدہ بود من
 این کرانہ نصف بودم و آنحضرت آن کرانہ نصف خواستم نظر سے بہ آن قبلہ حقیقی
 کردہ احرام بندم بجزرے کہ نظر من بر ایشان افتاد نظر ایشان نیز برین افتاد
 و ازین این نظر آن حال کہ رفع آن میخواستم از من مسلوب شد و ہم سیدی
 فرمودند کہ در مرض ارتحال خواجہ بزرگوار خدمتگاہے و بیدارے کیشب
 بن رسید آن شب نظر سے بر من انداختند کہ از اثر آن نظر مرا فرو گرفت
 کہ ہر کایے کہ از من وقوع می یافت درین اندیشہ میرفتم کہ آیا رضا اولیقا
 در آن باشد یا نہ چنان کہ اگر قدمی بجایے می نهادم می گفتم آیا مرضی بود یا غیر مرضی

چون بازمی گشتم سرورین اندیشه کم میشدم معلوم شد که آنوقت وقت تسلیم و
 رضای ایشان بوده و شیخ از آن دریای بیکران به این تشنه جان رسیده
 از زبان سیدی شنیدم که حضرت خواجه قدس ستره در حال حیات چون حضرت
 ایشان را خصت ارشاد فرمودند و جمهور اصحاب را با ایشان سپردند و هر کدام جدا
 جدا طلب داشته و داع فرموده بخدمت ایشان فرستادند و ایشان را
 متکفل تربیت آنها ساختند چنانچه پیوسته اصحاب خود را میفرمودند که در
 خدمت ایشان تعظیم مکنید بلکه توجه خود را بجانب آنها نمائید و انانیت فقیه
 محمد نعمان نیز فرمودند که خدمت ایشان را سعادت خود دانسته ملازم آن
 باش بقصدضای هم پیرگی در نفوس چون رعوتها متکمن بود و معروفش داشتیم
 که قبله توجه من در گاه شماست هر چند ایشان بزرگ باشند حضرت خواجه
 از روی غضب فرمودند که میان شیخ احمد آفتابی اندک مثل ما هزاران تارگان
 و ضمن ایشان کم است و از کمال اولیا و متقدمین خال خالی مثل ایشان گذشته
 باشند بعهده با اعتقاد درست و نیاز تمام بخدمت ایشان رسیدم و انهار عجز
 و نیاز آن خسار نموده در یوزه عنایت کردم فرمودند که تو آخر از آن مالی الحال چند
 گاه در خدمت حضرت قبله گاه باش بعد از انتقال حضرت خواجه چون حضرت
 ایشان ما قدس ستره به دلی آمدند خدمت سیدی عرفیه مشتمل بر شکسته و لبها
 و غریبهها و بی نصیبها و بی استعدادیهای خود بخدمت ایشان نوشته اند و معروض
 داشته که مرا وسیله برحمت ایشان جز آن نیست که نسبت به اولاد سید المرسلین
 صلی الله علیه و سلم دارم بصدقه آنحضرت بر من ترحم نمایند حضرت ایشان را از مطالعته این
 عرفیه وقت رو داده فرموده اند میر بیدلی مکنید که حضرت خواجه فارسی الشیخ حاضر اند
 انشاء الله خوبتر خواهد شد و نیز فرموده اند در میان اصحاب حضرت خواجه ما قدس ستره میرا

با مناسبت دیگرست با جمله سیدی را در سلک اهل ارادت داخل ساخته و کتف
 تربیت گرفته بسر بند برود و مرشدی سالها در آستان آن قدو و حق پرستان
 گذرانده و دیده اند آنچه دیده اند تا آنکه وقتی حضرت ایشان را قدس اللہ تعالیٰ سرف
 ضعف روی داده بتصور آنکه آن مرض مرض آخرش باشد و از غلبات ضعف شاید
 فرصت سپردن امانت خواجگان ضعیف اللہ عنہم بآل آن میسر نشود بر آن آمده اند که به
 بعضی خلص اصحاب این نسبت شریفه را القافر بایند شایان کمال آن با خبر محمدوم زاوه
 بزرگ خود شیخ محمد صادق علیه الرحمته و مرشدی میر محمد نعمان را سلمه شدند و اندو بعضی
 احوالات که مناسب استعدا این دو عزیز بوده بر هر یک افاضه فرموده اند بعد از آن
 حضرت ایشان را صحت کامل رو داده فرموده اند سر آنکه این بهما درین ضعف بشمایان
 متعلق گشت آن بوده که بعضی احوالات عظیمه دیگر با موع بوده که در و آن موقوف
 با عطا اینهامی بوده بعد از چند گاه مرشدی را بهدایت طلبه برهانپور مرخص گردانیده
 و این اجازت نامه رقم زده هو اللہ لا اله الا هو محمد و فضل علی نبی و سلم علیه و علی آلہ الکرام و بعد
 فان الایح الصالح السالک طریقہ اهل اللہ العارف باللہ السید الکامل محمد نعمان و قد اللہ
 سبحانه و ابانا مرضاته لما و خل بتوسط هذا الفقیر فی سلک ارادة الشایخ النقشبندی و سلک طریقتهم
 العالیة قدس اللہ تعالیٰ سرارهم و ظهر منه الاتقان للمطلبة اجزیه بتعلیم طریقہ مولانا اکابر للطلاب
 و شرط الاجازة الاستقامة علی الشریعة و الثبات علی الطریقة و بحقیقه و اسلام علی من اتبع
 الهدی و التزم متابعت المصطفیٰ علیہ و علی آلہ الصلوات و التسلیمات و دو بار سید مرشدان
 بلده معظمه رفته اند چون در آن شهر مذکور شایخ معظمه از طرق دیگر صاحب علوم قال حال
 خداوند کمال و اکمال بودند چون شیخ محمد فضل اللہ و شیخ علی روح اللہ و هما این طریقه
 از مرشدی ترویجی نیافت بخدمت حضرت ایشان مراجعت نمود و حقیقت را معرو
 داشتند حضرت ایشان مرتبه ثالثه بشیخ آن شهر امر کرده فرمودند این مرتبه برتبه با

سابق نماز انشا الله تعالی بجهان چون سید درین مرتبه بشهر پانچور صانما الله
 و جمیع المسلمین عن البلیات و البثور و در آمدند بحسب اشارات غنایات بنوعی مجلس
 ایشان آنجا در گرفت که بحریر نگین دیده پیشه که جماعه که از دور نظاره آن مجالس میکردند
 ناگاه جذب و حالتی ایشان را رو میاد که از غایت سکر و بی آرامی جاها پاره میکردند
 و چون مرغ بسل بر خاک می طپیدند گاه مشابده میشد که سی چهل تن بهم افتاده بودند
 و مصدوقه این مصرع سید قاسم تبریزی رحمته الله که مع در میان شهر و در هر گوشه
 غوغای اوست و بظهور پیوسته بود تا بجائے که بعضی مریدان مشایخ عظام
 آن شهر نیز ناچار آمده داخل استغیضان شدند و بسا مفسدان بصلوح رسیدند
 و بسیار بشیاران باوه بیخودی و جذب پیشیدند و درین اثنا عنایت نامه از حضرت
 ایشان قدس ستره بسیدی رسید که ای فقره از انست روزی بعد از نماز
 بادا و در حلقه یاران نشسته بود بخواست یابی خواست توجی بجانب شما پیدا شد
 و در رفع بقایای آثار که بنظر می آید گشت و اهتمام در رفع ظلمات و کدورت که
 محسوس میگشت نمود تا آنکه هلال کمال شما بدر کمال گشت و آنچه در آفتاب
 هدایت و ودیعت نهاده بودند همه در آن بدر منعکس شد حتی که در جانب کمال
 هیچ متوقعی و منتظرے نماند الا ان یتسع الظرف بعد ذلک و یا خذ بقدر وسعۃ شیئا
 فشیئا و تا زمان طویل صورت مثالیه این معنی را در نظر داشت تا یقینے که مصداق
 حاصل آمد الحمد لله بجهان و المنه علی ذلک حصول این دولت تاویل آن واقعه است که
 شما دیده بودید و حصول آنرا بمبالغه و تاکید مسالت مینمودید شد بجهان الحمد و المنه و ام شما
 تمام او ایافت و موعود نجر شد و معهود موفی گشت امیدوار است که کتبیل باندازه
 این کمال حاصل آید و دشت و صحرائے آن حد و بوجود شریف شما منور گرد و دهنی
 از سرایت حضور صحبت شریف بر هر قومی وضعیف چه گوید و از سستیها و بی

و

تکلفها آن عنده لطیف چه در بیان آورد و از الطاف و اعطاف ایشان که شامل این
 بیچاره دل آوار گشته چه بنگار و و این ذره ناچیز تجدید توبه و انابت بخدست این عزیز
 نموده و در بدایت تعلیم ذکر این طریق علییه از ایشان اخذ کرده همین صحبت ایشان از
 وضع سپاه بشیوه اهل خانقاه درآمده و بدلاست و سفارت ایشان باستان بوسی
 حضرت ایشان قدس اندر سره الاقدس مشرف گردیده و نظرات و عنایات آنحضرت
 بقدر قابلیت خویش رسیده جزاه الله عما خیر الجزاء و سلمه الله علیه رؤس الأعباء و
 امیدوار است که بحکم واقع صاوقه که هم ایشان دیده اند قبول این رگان جب
 قبول او سبحانه و تعالی و حبیبه صلی الله علیه و سلم گردد و آن واقع نیست که
 سید فرمودند آن سرور علیه الصلوة و السلام در مسی جامع بر بانپور با خلفا کبار رضی الله
 تعالی عنهم و یدم چون نظر مبارک ایشان بر من افتاد بحضرت صدیق اکبر خطاب
 نمود فرمودند هر که مقبول شیخ احمد است مقبول ماست و مقبول او تعالی و آنکه
 مردود شیخ احمد است نیز مردود ماست و مردود حق جل و علامرشدی گفتند چون
 این کلام ازان حضرت شنودم شکر باد و لم آمد که از مقبولان حضرت ایشانم پس
 مقبول حضرت حق سبحانه و حبیبه المطلق باشم آنحضرت علیه الصلوة و التحیة بر مافی الضمیر
 من مشرف شده فرمودند و قبول تو نیز اینچنین است روزی باین حقیر تقریب
 آنکه آزار و آلام سالکان را موجب کشایش کارست فرمودند شب از صفح مسجد
 جامع بر بانپور که مقدار قامت آدمی ارتفاع دشت افتادم چنانکه یکدست من خسته
 شکسته شد اما افتادون همان بود و ظهور معالیه و مقامی که آرزو میکردم همان و چنان
 ازان افتادون سرور شدم که شکرانه آنرا حلو و آنچه و اعتقادم چنان بود که هر که ازان حلو
 تناول نماید بهشت رود و نیز روزی باین حقیر تقریب بزرگیهای حضرت
 ایشان قدس الله سره فرمودند در آن ایام که در خدمت ایشان بودم روزی

در حلقه مراقبه و دیدم که همه کائنات گویا خیمه است افراشته و همه خلایق زیر آن
 بارگاه و متصدیان مهمات کارخانه ظهور همه در تحت آن و در مرکز آن بارگاه روزگار
 است و آنحضرت از راه آن گگاهی دارند و هر که در زیر آن خیمه است توجه و نظر
 بر آن روزن دارد ایشان باین خلایق اشاره میفرمایند و بآن یک اشاره هر که
 متصدی کاریست معامله خود را از آن یک اشاره فهم میکند و بدان عمل نماید
 و همچنین هر که در زیر آن بارگاه است بهمان یک اشاره معاملات مختلفه و کارها
 متنوعه ادراک نموده سرانجام میدهد حضرت ایشان نشسته اند و بجزئیات کلیات
 کار و معامله که درین خانه است بدین تقریب حضرت سید افاده نمودند
 که چندین راقم میرسد اند که از برکت صحبت حضرت ایشان بقطبیت رسیده اند
 راقم این حروف گوید کشفی با جمعی از مخلصان سید در خدمت آن مرشد
 بمنزل یکی از مریدان ایشان میهمان شدیم جناب سید میزبان را آکید فرمودند
 که در طعام کمال احتیاط حلقه بجا آورده چنان که بعد از ساعتی شور بر خاست
 که بزبانه را درین میان بجزی که زوج کردند گرم بسیار و روی افتاد بنوعی
 که در ساعتی از گوشت به استخوان رسید و عجب تر آنکه بیچ کره به
 گوشتها و دیگر ذبائح با آنکه نزدیک بود رغبت نمود سید فرمودند که این
 ذبیحه از وجه حلال نبوده تحقیق نمایند چون تفتیش نمودند معلوم شد که یکی
 از آشنایان آن بلاد که از عالمان قریب بود و آن حیوان را از رعایا گرفته بود و بخانه
 این بار خود فرستاده و وی از ضرورت کثرت مهمانان ویرا زوج نموده اگر چه تحصیل
 علوم ظاهری سید را کمترست اما آنجناب را در ادراک حقایق این طائفه خصیصا
 علوم حضرت ایشان قدس سزوه حدت بهرست و حضرت ایشان نیز
 مکرر سیدی را بحدت بهرستوده اند و در مکتوبات کثیر البرکات مکاتیب

کثیره در جواب اسؤلہ ایشان یا بغیر آن نامزد آنجناب فرموده اند کمالا
 یخفی ازان مکاتیب بعض مراتب ضروریہ را در ضمن دو از وہ برکت
 نقل مینماید خوانندگان را مفید آید پ از اکثر طلاب و ترقیات آنها
 نوشته بودند و تکثر اخوان بموجب اکثر و اخوانکم فی الدین امیدوار است
 و کریمہ سندی عَضَدک باخیاک نیز مؤید این معنی است لیکن باید که منظور
 نظر احوال و اعمال خود باشد و محو ط سکون و حرکت خود بود و مبادا که ترقیات
 مریدان باعث توقفات پیران گردد و حرارت مستمر شدن در کارخانه مریدان
 برودت اندازد ازین معنی ترسان و لرزان باید بود و احوال و مقامات مریدان
 را در رنگ شیر و بر باید دانست چه جای آنکه با آنها مفاخرت و مباحثات باید
 کرد که مبادا ازین راه در واژه عجب کشادہ گردد و بلکه باید که حکم الحیا شعبتہ من
 الایمان ترقیات مریدان باعث شرمندگی و خجالت باشد و حرارت طلب
 طالبان موجب غیرت و عبرت بود و باید که قصور اعمال و تہمت داشتن نیات
 ملازم وقت بود و لسان حال و قال بکلمہ بل من فرید مرطوب باشد پ
 اے برادر مکرر بشما گفته که مدار این طریق برد و وصل است استقامت بر
 شریعت بجدی کہ بر ترک اذنی اذی از آداب راضی نباید شد و سوخ
 و ثبات است بر محبت و اخلاص شیخ طریقت برنجی کہ برکے مجال اعتراض
 نماند بلکه جمیع حرکات و سکونات اوزیبا و محبوب در نظر مرید و آید اگر بغایت
 اللہ سبحانہ این دو وصل استقیم است سعادت دنیا و آخرت نقد وقت
 است پ پسیدہ بودند کہ اسمائی کہ مبادی تعینات انبیا
 علیہم الصلوٰۃ و التسلیات اند همان اسماء مبادی تعینات اولیاست
 یا نہ و اگر هست فرق چہیت اے عزیز مبادی تعینات انبیا علیہم الصلوٰۃ

کلیات است و مبادی تعینات اولیا جزئیات آن است که در
 تحت آن کلیات مندرج است و مراد از جزئیات آن اسما همان اسما
 است که بقید از قیود و ماخوذ گشته است کالارادة المطلقه والارادة
 المقیوده بشری و چون اولیا را بواسطه متابعت انبیا علیهم الصلوٰة و التسلیمات
 ترقی واقع میشود رفع آن قید نموده ملحق خواهد بود این فرق را در بعضی
 مکاتیب بتفصیل مذکور ساخته است ملاحظه خواهند نمود و بیگ عمل آن سر
 علیه و علی آله الصلوٰة والسلام بر دو نوع است بر سبیل عبادت است یا بر طریق
 عرف و عادت عملی که بر سبیل عبادت بود خلاف آن از بدعتها منکر میدانیم و
 در منع آن مبالغه مینماییم که احداث در دین است و آن مردود است و عملی که
 بنا بر عرف و عادت است خلاف آن با عبت منکر نمیدانیم و در منع آن مبالغه نمی
 نمایم که در دین تعلق ندارد و وجود و عدم آن مبنی بر عرف و عادت است
 نه بر دین و ملت چه عرف بعضی بلاد خلاف عرف بعضی از بلاد دیگر است
 و همچنین در یک بلد و باعتبار تفاوت از منته تفاوت عرف واقع است مع
 ذلک رعایت سنت عادی نیز شمر نتایج است و منتج سعادت است از فرق
 میان حصول وصول سوال کرده بودند که برادر حصول با وجود و بعد تصور
 است و وصول متعذر عنقار که بصورت مخصوصه تصور میکنم میتوان گفت
 که عنقار مدر که حاصل است اما وصول بعینا مستحقق نیست زیرا که ظلمت که
 عبارت از ظلمت شی است در مرتبه ثانیه منافی حصول آن شی نیست اما حصول
 شی ظلمت را بر نماند قافرتاب شکر این نعمت عظمی بکدام زبان بجا آورد
 که حضرت حق سبحانه و تعالی ما فقرار ابعدا از تصحیح عقاید بموجب آرا
 اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سعیم بسلوک طریقہ علیہ نقشبندیہ

مشرف ساخت و از مردان و سندسپان این خاندان بزرگ گردانید
 نزد فقیر یک گام و بر طریق زودن بهتر از هفت گام طرق دیگرست راهی که کمال
 نبوة بطریق تبعیته و وراثت کشاد و پیشو و مخصوص باین طریق عالیشان منتها
 این طریقه ازین کمالات بطریق تبعیت نصیب کامل می یابند مبتدیان و
 متوسطان که ملتزم این طریق اند و محبت کامل بمنتهیان این طریق دارند نیز
 اسید و اراد اللوح من احب بشارت نیست و در افتادگان را غائب و خامس درین
 طریق کس است که داخل این طریق شود و مراعات این طریق نکند و امور محدثه
 درین طریق اختراع نماید و به اعتماد منامات و وقایع خود بخلاف این طریق اقدام
 کند درین صورت گناه طریق چیست **ب** پسر سیده بودند که ذکر نفی و
 اثبات بهترست یا تلو و قیامت نماز بطول قنوت بدانند که ذکر نفی و اثبات و
 رنگ و خصوصیت که شرط نمازست تا طهارت درست نشود و شروع در نماز
 ممنوعست همچنین تا معامله نفی با انجام نرسد غیر از فرائض و واجبات و ستم
 هر چه کند از عبادات نافله داخل و باطل است اول ازاله مرض خود باید کرد که مربوط
 بذكر نفی و اثبات است بعد از آن بعبادات و حسنات دیگر که در رنگ خذ است
 صاحب اند مردان را باید پرداخت پیش از زوال مرض هر غذا که تناول نمایند
 فاسد و مفسد است هر چه گیر و علتی علت شود **ب** حقائق ممکنات بعلم
 این فقیر عبارت از عدالت است که نشاء هر شر و نقص است با عکوس صورت
 علمی اسما و صفات الهی جل شانزه که در آن عدالت ظهور یافته اند غایبه مافی الباب
 آن عدالت در رنگ بیولی اند و آن عکوس در رنگ صورت که در بیولی حال
 گشته است تشخیص و تمیز عدالت آن عکوس ظاهرست و قیام آن عکوس
 بآن عدالت تمیزه و این چون قیام عرض بجهت نیست بلکه در رنگ قیام صورت است

که به بیولی گفته اند و شخص بیولی را بصورت داشته اند و چون بتوفیق التمر
بجانه سالک متوجه جناب قدس خداوندی جل شانہ بذر و مراقبه بگیرد و ساعت
فساحت از ماسوا اعراض مینماید آن عکوس صور علمیه سما و صفات و بی جل سلطان
در بر آن قوت و غلبه پیدا میکند و بر قرین خود که عدمات است استیلا و تسلط می یابد لای

این خیر القلوب هم الغالبون معامله تا بجای می رسد که عدمات که همچون اصل و بیولی بوده است
مر عکوس را و با ستاری آرند بلکه تمام از نظر سالک مختفی گردند و غیر از عکوس اصول و
اصول اصول خود در راه نمی ماند بلکه عکوس که مر ایا اصول خود نیز از نظر مختفی میگردد و
چه مر ایا را از احتفا چاره نبود این مقام مقام فنای بلند است پس چون انسان
کامل بعد از تمامی سیر را نیز تمام کند و دایره ظهور عکوس سما و صفات را که مربوط بسیر
فی الله بوده با انجام رساند شایان آن میگردد که معشوق با صالته بی شائبه طلبیت
و بی توهم حالتیه و محلیت در وی ظهور فرماید و چون صفات ذاتیه معشوق از ذات او
تعالی انفکاک نیست ناچار ظهور ذات مع الصفات در عین عاشق خواهد بود و
قوسین بحصول خواهد پیوسته که قوس صفات و قوس ذات بود این مقام اعلا مقامات
قاب قوسین است که متعلق بظهور اصل است بی شائبه ظلی و اگر بعنایت الله سبحانه
عاشق صادق را کمال گرفتاری بذات معشوق پیدا شود بحدی که از اسم و صفت
بیچ نخواهد در نیوقت بفضل خداوندی جل سلطان هم و صفت تمام از نظر او میخیزد
جز ذات بیچ چیز محو شود و او نمی ماند هر چند صفات موجود باشند اما مشهود او نمی
ماند هر چند صفات نبودند در خیال سر او آون بظهور می آید و از قوسین اثر نمی ماند
باید بداند که هر شی باهیت خود آن شی است از برای ثبوت باهیت مر آن شی
را بیچ جعل باعل در کار نیست که ثبوت شی مر نفس خود را ضروریست از آنجا گفته اند که جعل
در نفس باهیات ثابت نیست باهیا محمول نیستند جعل باعل از برای انصاف باهیات بوجود

در نظر او
تا بی سیر فی الله متحقق شود و متحقق با خلاقا الله تعالی گردد با جمال

در کارست فعل صباغ در اتصاف ثوب است بلون نه آنکه ثوب را ثوب سازد و
 لون را اگر داند که آن محال است که تحصیل محال است پس جعل و نفس شی نشد
 بلکه در اتصاف شی بوجود شد پس ثابت شد که شی بهابیت خودش است و نه معنی
 در نظر کشفی و ظل شئی و عکس مفقود است که عکس و ظل شی بهابیت ظلی و عکس خود
 ظل و عکس نیست بلکه بهابیت اصل خود ظل و عکس گشته است پس بهابیت نزد
 همان بهابیت است که لفظ خود را ظهور نمود و است پس اصل اقرب باشد ظل را از
 نفس خود چه ظل اصل ظل است نه به نفس خود و چون عالم ظلال و عکس افعال واجب
 جل سلطان است ناچار افعال که اصول اویند از عالم بعالم اقرب باشند و همچنین
 چون افعال ظلال صفات واجب اند بل شان ناچار صفات بعالم از عالم و از اصول
 عالم که افعال باشند اقرب باشند که اصل الاصل اند و چون صفات نیز ظلال حضرت ذات
 اند تعالی و حضرت ذات جل شان اصل جمیع اصول است لا جرم حضرت ذات
 تعالی بعالم از عالم و از افعال و صفات واجب اقرب باشد اینست بیان اقربیت او تعالی
 که در حیز تحریر و بیان آمد پس سیده بودند که چون اشیا ظلی بهابیت خود
 اشیا نباشد بلکه بهابیت اصل خود بر پا بودند باید که مشارالیه اشیا بلفظ هو و انت انا همان
 اصل باشد این زمان محل بعض صفات که بان اصل ملامت اند بر ضمایر چون صادق و غیر
 انا اکل و انا نام بدانند که ظل فی الحقیقه هر چند اصل خود بر پاست اما ثبوت ظلیت
 خود اگر چه در مرتبه حس و خیال بود همیشه بر جاست و احکام ظلیت او را دوام و بقا است
 و خلقهم الله بدانرا که است و محل آن صفات بر آن ضمایر بملاحظه اعتبار ظلیت روست
 و بر مرتبه از وجود را حکم جاست و هر چه در خدا کم است نه خداست جل و علا است
 بدانند که در مراتب عروج تا زمانه که از یکدیگر تمیز اند و از اصل باصل دیگر رفته
 میشود آن کمالات داخل دایره ولایات است و چون این تمیز بر طرف شود و

ما
 و
 ما
 و

و این تفصیل کم کرد و معامله به جمال و بساطت صرف افتد شروع در کمالات تبت
 نبوت بود و در آن مرتبه نیز هر چند وسعت است ان اللہ واسع علیم اما آن وسعت
 وسعت دیگر است و اگر تمیز است هم تمیز دیگر زیاده ازین چه نویسد و که در یاد برین
 انما من لدنک رحمة ویتی لنا من امرنا شدا شیخ طاہر لاهوری سلمہ اللہ
 تعالیٰ از کبار صحاب حضرت ایشان اند صاحب ریاضات شاقه و مجاہدات
 شدیدہ و خداوند کرامات ظاہرہ و خوارق باہرہ و احوال عالیہ و مناقب فاخرہ
 و حاوی علوم و حافظ قرآن بعد از تحصیل انواع فنون از معقول و منقول فروع
 و اصول چون شوق سلوک این راہ گریبان ہمت آنجناب بگرفت خود را ہست
 حضرت ایشان رسانید زیرا کہ فی از غایۃ تشریح جو یا سے مرشد می بود کہ در علم
 و عمل و کمال متابعت آن سرور صلے اللہ علیہ وسلم گمان خود و باشد و پر ہم
 ہویدا بود بل شہر من البیضا کہ درین امور سر آمد اولیای وقت خود حضرت ایشان
 بودند قدس اللہ سرہ الا قدس پس خدمت شیخ سالہا بانکسار و ذلت و افتقار تمام
 در عقبہ علیہ گذرانید چنانکہ در آن خانقاہ از سالکان این راہ در طاہر بنجا کساری
 بمقداری شیخ طاہر دیگری نمی نمود و بسیار بودی کہ از در و پشان التماس آن بنویس
 کہ کناس را منع کنند و تطہیر فلا ہار با و والذارند و ایضا خدمت و تعلیم تفہیم صاحبزاد
 کبار سلمہ اللہ سبحانہ ہمدلیغ و سعی تمام میندول دشت چنانکہ از زبان مبارک مخدوم
 فراد ہا مکرش نمودم کہ فرمودند حقوق حضرت شیخ طاہر بر ما بان نہ القدر است
 کہ از عہدہ شکر آن تو انیم برون آمد جزاہ اللہ عننا خیر الجزاہ روزی حضرت ایشان
 قدس سرہ نیز فرمودند کہ محیی را ہم میخواہم بشیخ طاہر بسیاریم کہ چون برونش
 اندیمت انفاش شیخ عالم عامل شود اما الحال شیخ طاہر را آن دماغ کے ماندہ
 پائین مولویت رعایت آداب حضرت ایشان و ہیبت آنحضرت انقدر

بر شیخ مستولی بود که بحر بنگلہ چنانکہ روزی حضرت ایشان را سجناب را امر
 باست کردند نگش بگشت و لرزه بر اعضا سے او اوقفا و از غایت خشیت
 با وجود حفظ قرآن و علم فراوان زمان زمان قرآءة در گلویش گره می شد
 لاجرم از برکت این دولت انکسار و اوب و خدمت بن مین نظر اکبر محبت
 آنحضرت قدس سره رسید بجائی کہ رسید اما در اثنا می راه سلوک گری
 کار بقدر و حکمت ملک البهار اور اہلبیہ عظیمی سے دادہ ہو و مجمل آن قضیہ آنکہ
 روزی حضرت ایشان قدس سره از حلقہ ذکر برخاستند و فرمودند کہ درین
 حلقہ دیدم کہ بر حسین کبار انقضت سے مر قوم ست ازین سخن بر ہمہ پاران تہیبت عظیم
 ستولی شد و از خوف و خشیت ہر کہ ام برخو و لرزیدند و آن شخص شیخ طاهر
 بود و متعارف آن مکشوف لغزشهای عجیب از شیخ بظہور آمد پس حضرت ایشان
 کہ گنجور گنجینہ رحمت رحمن بودند و ما و توجہ علیہ بر رفع آن بلیہ گماشتند تا
 آنکہ حضرت حق سبحانہ بعض کرم خود مسألت ایشان را با جاہت رسانید کہ بیا
 حضرت ایشان خود نیز در نامہ اجازة او باین قضیہ ایما نمودہ اند و ایضا در
 مکتوبے بقریب بیان قضایے معلق و بہر م اشعار باین امر فرمودہ بر کاشیتہ
 اندب کہ چون متوجہ رفع این بلیہ شدم در لوح محفوظ دفع آن را معلق با امر
 ندیدم بہر م دانستم حیرت سے دادہ پانہا مار و اخبار و اجماع امت معلوم
 داشتہ کہ بر قضای م بہر م تغیر روا نبود و درین اثنا آن کلام بلند عوٹ الانام
 سید عبد القادر جیلانی قدس اللہ سرہ العالی بیاد م آمد کہ فرمودہ حکس
 را در قضای م بہر م تصریہ نیست مگر ما گفتہ الہی چون یکے از اولیایے ترا
 این دولت میسر بود من نیز امید وارم و اسحاح نمودم با جاہت رسید و
 معرفت این سز نیز عطا فرمودہ دانانید کہ قضایے معلق و و قسم ست معلق

بہر م

است کہ تعلیقش در لوح محفوظ مسطور است و معلق است کہ تعلیقش در علم
 است این قضیہ و آنکہ شیخ عبدالقادر در اوردان تصرف عطا کرده ایم و محل
 قسم ثانی است لیکن چون بصورت مہرم نہاست او بہرم انتہی حاصل من
 کلامہ الشریف و نیز روزی شیخ طاہر را اورا پیام کردی کار او از غلبہ حال بر زبان رفت
 کہ اگر حضرت ایشان خواہند سلب احوال من نمایند بیستہ نشود کہ من فانی
 شدہ ام و اتفاق این طایفہ است کہ الفانی لایروا این شطح اورا یکی بسمع
 حضرت ایشان قدس سرہ رسانید در جلالت رفتہ سلب احوال او نمودند
 شیخ بیچارہ بعد اضطراب چون بی بی آب بر خود می جنبید و جمعے از بزرگان را
 وسیلہ شفاعت ساخت تا حضرت ایشان رقم عقوبت جرمیہ او کشیدند
 و باز بہ سبتش رسانیدند باجملہ بعد التیاء والقی شیخ مشار الیہ را حضرت ایشان
 قدس سرہ باحوالات علیہ نواختہ بخلافت تعلیم طریقت در سلسلہ شریفہ
 نقشبندیہ سرافراز ساختہ بارشاد طلبہ بلدہ لاهور رخصت فرمودند آگاہ از
 طریقہ قادریہ نیز مجازش گردانیدند شیخ بہ بلدہ مذکور رفتہ بارشاد و تربیت طالبان
 پرداخت و جمعے را از برکات و افاضات خود بہرہ و ساخت این فقرات کہ
 از عرض او منقول میگردد و مبین علو حالات و فور برکات اوست ب مہما
 بعرض اقدس میرساند چون ازان استانہ علیا متوجہ اینجانب شدم در ہر قدم
 با خود میگفتم ای نادان مقصد خود را پس گذاشتہ کجا میروی اما از غیب
 کہے میگفت راہی شو باجملہ کشان کشان باین شہر آوردند در گوشہ مسجد بے
 حیران نشستم ناگاہ روحانیت حضرت خواجہ بزرگ رضی اللہ عنہ طاہر شد با
 گشت کہ در پے کارے کہ فرمودہ اند باید شد امثال الامرہ و امر کم چندی را شغول
 ساختم درین میان جوئے بلند استعدادے رسیدہ بجز و شغل دادن

در تمام بدشس و فتنه نسبت سرایت کرد و دسترا قدم آگاه شد و دیگر طالبان
 نیز جمعیت و حضور با دست آوردند بعضی ماسدان سخن را که پیر و سنگیر و ربیان
 مقامات خصوصاً مقام حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه رقم نموده اند در میان
 آورده بعضی چیزها که دیگر بان از خود الحاق کرده راه طعن کشودند مولانا حامد
 آن مکتوب را پیش علامه الانام مولانا عبدالسلام بر و مولانا بعد از مطالعه گفتند
 هیچ شبهه وارد نمیشود و خیل حسن ظن پیدا کردند زبان ماسدان بسته شد
 بمانها حضرت سلامت سگان آن در گاه را از نسبت مریدی مانا
 قابلان هزار عارست فکیف که خود را در زمره بندگان آن استان شماریم
 که هر چه از انجاست همه خیر محض است و هر چه از انجاست شر محض پس
 مایان را بان عقبه علیه چه نسبت لیکن چون از خاک ندلت برداشته اند
 و بعضی حال امر فرموده گستاخی میرود قبله گاه نسبتهای طرق ثلاثه جلوه
 کردند و مشایخ آن فوج فوج تشریف می آرند و الطاف کثیره می نمایند خصوصاً
 حضرت خوابه بزرگ و حضرت غوث الثقلین و حضرت شیخ فرید شکر گنج قدس الله
 تعالی بهر اربعم و نیز در حلقه ذکر و نماز تراویح حضرت رسالت پندین هزار صحابه
 و مشایخ علیه و علیهم السلام و ائمه آمده مدتی می نشستند و نوازشهای نمودند
 در عشره اعتکاف خلعت خاص عنایت فرمودند و حضرت فاطمه زهرا
 علیها و علیها الصلوٰة و السلام نیز الطاف بسیار نمودند و تشریفات نواختند
 و در ضمن این وقایع عروج و نزول مکرر واقع شد بعد از طی مقامات
 کثیره خود را در خدمت روضه منوره حضرت رسالت صلی الله علیه
 و سلم یافتیم بعد از آن روضه مبارک را در منزل خود دیدیم بعد از آن
 بنور سکه که از آن روضه مقدسه ساطع شد متحقق گشت و بحقیقت آن

نیز مشرف ساختند و بتکرار انجامید بعد از آن ظاہر شد که حجب تمامه از روی
 کار زائل شد و حقیقت وصل عریانی آشکارا گشت مکالمه و محاوره نیز
 وقوع یافت بعد از آن جمل و کثرت صرف روی نمود و حال آنکه وصل است
 و نه فقد و نه طلب و نه غیر طلب بهیچ حکم محکوم عالیہ نیست نه اثباتاً و نه نفیاً
 پس مہما از کثرت تفصیلات خود چہ عرض نماید کہ پایان ندارد و بالین ہم
 از اثر عنایات حضرت ایشان احوال متزاید و متصاعد است قبل ازین ہم
 یک از نسبت ثلاثہ یعنی نقشبند پر وقار پر و چشمتیہ نوبت بنوبت
 روی پیداوند ایاتنا ہم غایب می شدند گاہ غالب و مغلوب نیز می بودند بحال
 ہر سہ نسبت یکی شدہ اند گر گاہی کہ یکی بر دیگرے غلب میکند و سیر و نسبت
 نسبت مشائخ کم شدہ است مگر ایاتنا چون تربیت حضرت پیر و سنگیر
 بطریق عنف و لطف بودہ آنا نیز بچنین ترتیب میشود انتہی در اثنای این
 گرمی ارشاد بدایت خدمت شیخ از و فورے یعنی و تفرید دل شیوہ پیش
 گرفت کہ آیندگان کہتر بخدمتش باریابند بعد از سماع این معنی و وصول عرضیہ و
 حضرت ایشان رضی اللہ عنہم این مکتوب بوسے مرسل داشتند اجماع شد و
 سلام علی عبادہ الذین اصطفے مکتوب شریف وصول یافت موجب محبت
 گشت از حلاوة و التذایر ان نوشتہ بودند فرحت بر فرحت افزود
 اسے برادر حق سبحانہ و تعالیٰ شمارا این منصب کراست فرمودہ است
 شکر این نعمت را برو جہتم ادا نمایند و محافظت کنید کہ امرے صادر نشود
 کہ باعث نفرة خلق گردد کہ آن مناسب حال ملامیہ است کہ بشیخی و دعویہ
 کار ندارد و بلکہ مقام ملامت نقیض مقام شیخست مباد این دو مقام
 خلط نمایند و در عین شیخے از روی ملامت کنند کہ ظلم است و در نظر مریدان

خود را تحمل دارید و در اختلاط و مولست با مستر شدن افراط نه نمایند که باعث
 استخفاف است که منافی افاده و استفاد است و در محافظت حد و در شرعیه نیک
 رعایت نمایند و اما عمل بر خصت تجویز نکنید که هم منافی این طریقه علییه است و
 هم مناقض و عوائق متابعت سنت سنیه عزیز فرموده است که ریاء العارفين
 خیر من اخلاص المریدین چه ریای عارفان از برای انجذاب قلوب طلاب است
 بجناب قدس خداوندی جل سلطانہ پس ناچار از اخلاص مریدان بهتر باشد و ایضا
 اعمال عارفان اسباب تقلید است و طالبان را در ایقان اعمال اگر عارفان عمل نکنند
 طالبان محروم مانند پس عارفان برای آن کنند تا طالبان بان اقتدا نمایند این
 ریاء عین اخلاص است بلکه بهتر از اخلاص که برای نفع خود باشد ازینجا کسی گمان نکند
 که عمل عارفان محض از برای تقلید طالبان است و عارفان را به عمل احتیاج
 نیست عیاذ بالله سبحانه این خود عین کاد و زندقمه است بلکه عارفان در ایقان
 اعمال بسائر طالبان برابرند و از ایقان اعمال بچس را استغنا نیست غایبه مافی الباب
 در اعمال عارفان گاه هست که نفع طالبان که مربوط به تقلید است نیز ملحوظ است
 و بان اعتبار آنرا ریائی نامند با جمله در قول و فعل نیک محافظت نمایند که اکثر
 ضلالت و درین آوان هنگامه طلب اندکای بوقوع نیاید که منافی آن مقام
 باشد و جمال را بطعن اکابر رساند از حضرت حق سبحانه و تعالی استقامت
 طلبند دیگر از حصول تسبیهای مشایخ نوشته بودند وجه آنرا مکرر بشما
 بالمشافه گفته شده است ما و رای آن چیزی نفهمند که در آن خیریت نیست
 زیاده چه نویسد و السلام چون این تربیت نامه رحمت شامه با جناب سید
 عریضه بان حضرت نوشت که این فقرات از انجاست قبله هر دو جہانے
 سلامت چنانچه بچه عصفور و بان و اگر ده بفریاد و فغان منتظر وانه پیدا شد

حال این حقیر نسبت بان درگاه همین است بی امداد آنحضرت جای فقیر جز باو
 خسارت و ضلالت نیست هر حال که در معرض عرض می آر و شمه ایست از انان
 قبولیت آن درگاه و گرنه امثال این کمینه را باین دولت عظمی چه مناسبت
 اکنون مطمح نظر جز اتباع سرور دنیا و دین صلی الله علیه و سلم هیچ نیست مع
 قطع النظر عن المشیخته و الملامته همه را امرزاید بر اتباع پیداوند و در خود سرانجام
 این کار یعنی مشیخت نمی بیند غریب و مسکین افتاده بعد بنی نذا و بعیشنی آخر
 حقیقت حال فقرست انتمی با بگماه شیخ در بلده لاهور تا امر و زبافا و طلبه علوم
 دینی و افاضه سالکان براه یقین مشتعل است و در تشریح و اتباع و تبیل و انقطاع
 و فقر و قناعت و انکسار و مسکنت و حیدرمان هیچ یک از اهل دنیا آشنای نمی
 نماید فتوح اهل دنیا قبول نمی فرماید و از کسب حلال خود کفاف بیسازد و مکر از
 اهل توفیق و صلاح اگر چیزی می آورد میگرفت از همه رسیده است و پانی
 بهمت در دامن غرلت کشیده در هر سال چندین بار پیاده با جمعی از درویشان
 خرقه پوش رکوه و عصا بر کف و ردا بر ووش از لاهور بقصد زیارت حضرت
 ایشان آمده چند روز در خدمت شریف گذرانیده مخلص میشد در ایامی که حضرت
 ایشان قدس سره در لاهور تشریف داشتند روزی سواره از پیش زاویشیخ مرور
 نمودند و راقم نیز در عنان بود شیخ مشا را الیه خیر یافت همچنان با طاقیه و از ارد عنان
 آن شا بسوار شافت حضرت ایشان متبسم گشته شیخ را بزاویشیخ اشاره نموده
 این مصرع خواندند ع انجا کر نسیم رسد یا صبا وز و به و شیخ را رخصت فرموده در
 غیبت او مدح آنجناب بسیار بر زبان راندند سایه افادت و افاضت او بر مفاخر
 تلامبذ و مهربان مستدام باد شیخ بدیع الدین سلمه الله تعالی از بزرگ زاوایا
 هند و ستانست در بدایت حال در خدمت حضرت ایشان قدس الله سره العزیز

بند و ستانست در بدایت حال در خدمت حضرت ایشان قدس الله سره العزیز

توضیح و تلویح میخواند اما بدر و ایشان اعتقاد و ندانست بل باقامتہ صلوات و غیر و صہ نیز نمی
 پرداخت از زبان شیخ مشارالیه شنودم که گفت ہمدان سال کہ در خدمت حضرت
 ایشان تحصیل علوم مشتغل بودم مرا یکی از جوانان صاحب جمال تعلقے بود و در میان
 درس و سبق و لم می طلبید کہ کی ازین فارغ شوم تا بگوئی او و نظارہ و مطالعہ و ورق رو
 اورسم در اینتا روزے حضرت ایشان فرمودند اے فلان نماز باید گذار و واجبات
 شرعیہ احترام باید نمود کہ ارتکاب اعمال سیئہ و حصول علم ظاہر نیز شمر بے
 برکتی ست گفتم از بسیار مردم این نصائح شنیدہ ام اگر جذبے فرمایند و کر استے
 نمایند کہ بوسیله آن در زمرہ صالحی اور ایم شاید و اگر نہ از نصیحت کائے نکشاید ایشان
 خطہ خاموش گشتے فرمودند فراہین نیت پیش ما بیا تا چه رو و بد اتفاقا فرولے
 موعود آن برنا کہ مرا بوی دل بستگی بود بخاتمہ من آمد مرا دل ندا کہ از صحبت او
 بخد مت ایشان شوم بعد از دو سہ روز بہلا زمت رسیدم فرمودند خوب نکردی
 کہ خلاف وعدہ کردی اکنون کہ آمدہ ہم مبارک ست برو وضو کردہ دو گانہ
 او انمودہ بیا چنان کردم مرا بخلوتے بروند و تعلیم ذکر دل فرمودند و توجہ نمودند
 چنانکہ از ستے و بخود می برخاک افتادم و همچنان مرا برداشتے بخاتمہ من بروند
 بعد از یک روز بافاقت آدم پس ازان دلم ازان گرفتاری و از ہمہ تعلقہا
 سرود شدہ بود و ملازم خدمت لازم السعا دة شدم و ہمین نظر کہ میا اثر بر رو
 خود را از خود دور و بعالم غیب نزدیک می دیدم انتہی باجملہ مشارالیه سالہا
 در ان آستان گذرانند دید آنچه دیدتا آنکہ حضرت ایشان اورا اجازت تعلیم
 طریقت دادہ او در بلدہ سہارن پور کہ وطن مالوف او بود رفتہ بارشا و
 ہدایت طلاب مشغول گشت بعد از چند گاہ بہ بلدہ اگر ہ کہ آن بلدہ از خلفا
 این سلسلہ علیہ خالی بود فرستادند و فرمودند کہ در ان مقام استقامت طبع

نمائی و بی امر از انجامه بی شیخ آنجا رسید و قبول عظیم یافت فیوض و برکات کثیره
 بسگان آن دیار از اغنیا و فقرا رسید و مجلسها گرم شد درینو لا البیسین بر تلخیص بعضی
 عوارض مخطور فاطر شیخ کرد که مرکب خلاف امر حضرت ایشان شده و بواسطه
 اصلاح بعضی امور مخطوره بوطن مراجعت نمود و این خلاف امر بر مزاج مبارک
 حضرت ایشان بسیار گران آمد بعد از آن بخدمت عالی مستعد گشت و در یافت
 که فاطر فاطر حضرت ایشان از مخر مخالفت امر گرانست بعرض رسانید که باز متوجه
 دار الخلافت گشته بخدمت ارشاد اقدام نماید مقبول طبع اشرف گشت فرمودند
 که وقت همان بود حالا اگر بری تو دانی و باختیار تست شیخ باضطراب متوجه
 دار الخلافت شد باید آنکه فاطر مبارک که غبار یافته است مصفا شود چون
 رسید در اول آن مقام گرمیها و فیضها بخلائق رسید لیکن چون آن شهر
 دار الاماره بود و مجمع عسکرین هنگام طلب دور از خلاص و ادب از آن گروه
 جمعی که بخدمتش رسیدند آنها نصاب خشونت آمیز در میان نهاد و از احوالات
 بلند خویش بر زبان آورد بلکه بعضی وقایع و کشوف که اظهار آنها ایقاف فتنه مینمود
 بگوش منکران رسانید تا بجای رسید که در آن شهر بودن نتوانست بلکه آن
 شور و شر پیر بزرگوار او قدس التدریسه العزیز سر بیان نمود و سلطان آنوقت
 که باین طایفه بی مناسبتی تمام دشت حضرت ایشان را طلب نموده ایذا
 نمود و حبس فرمود اگر چه بعد از آن سلطان ازین امر نادوم و پشیمان شد و عذرها
 خواست اما ویر این سو ادب نامبارک آمد شورها و فتورها در مملکتش پیدا
 شد و بر بعضی دیار معتبره او ایرانیان غلبه نموده در تصرف خود آوردند و
 جودش بضعفها مملکت بتلا گشت تا بهمان رفت بعد ازین قضیه مذکوره
 شیخ بدیع الدین بوطن خود سه مارن پور رجعت نمود اما امروز آنجا است گوشه

گزیده و بزرگ و مراقبت و انس و الفت آرمیده با وجود که سال عمرش به پنجاه
 رسیده بود و حفظ قرآن مجید نمود و با فادۀ و افاضه طالبان علوم دینی و تقوی مشغول
 است در آن ایام که راقم در آستان حضرت ایشان بود و عرضه داشت او رسید و
 در آن مسطور بود که از حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم بشارت های خاص می باید
 و عنایت های نمایند و نصیحت می فرمایند روزی فرمودند آنست سراج المندوب باز و با دطاعت
 امر نمودند آنست حضرت ایشان در جواب این چند کلمه نگارش فرمودند بسم الله
 و سلام علی عباده الذین اصطفیٰ رقیمة شریفه خوش وقت ساخت واقعات بیشترند

و قابل تاویل اما هر چند ماول اند منور اند ربنا تم لنا نورنا و اغفر لنا انک علی کل شیء قدير
 و چون باز و یا و عمل مأمور شده اند هر قدر عمل که از دست آید مغتنم دانست که این را
 در عمل است و الله الموفق این چند فقره که از عمر انص شیخ بدیع الدین منقول میگردد
 و لیل است بعلو حال او و ارشاد و اکمال او با استقامت و شکیبائی او
 بر آزار اهل ملاست ب مهنه عرضه داشت کمترین خدمه آستانه معتد به
 بعضی اقدس میرساند که احوال این شکسته بان همین توجه آن کعبه امانی و آمال بر وجه
 استقامت است و هیچ گونه در غریبت امور فتور راه نیافته امید سیدار و که بطیفیل
 نظر عنایت آنحضرت در چند نفس عاریتی که باقی مانده نیز فتور راه نیاید هر چند حواد
 گوناگون پیش از پیش می آیند مطلبی که گرفتار اوست خلل در این راه او اکثر اوقات
 که حکم الهی جل شانہ بوقوع آن تعلق گرفته است پیش از وقوع آن بان اعلام می
 بخشند بی آنکه قصد با و تعلق باشد و از غیب بشارت های عجیب می باید که عرض
 کردن بحضور گرامی تعلق دارد و چند طالب صادق جمیع شده اند سرگرم کارند و
 احوال های بلند می گذرانند و حضور نقش بندیه را و راندک مدت بلکه ساخته اند و
 بعضی بقناس جسدی مشرف گشته و احوال اخروی و برزخ را بدینی اولی

میدانند این همه از صدقه آن درگاه است و گرنه این ناقابل سیاه بخت را باین
 مقدمات چه نسبت و باین نعمت عظمی چه مناسبت بعضی از طلبه از کثرت التذاف
 ترک خان مان میکنند اقربای آنها این فقیر را بسیار آزار میدهند و آنها را تکلیف
 بوضع سابق مینمایند بعضی مردم اینجا که در سلاسل و گیرشغل کرده اند احوال که درین
 طریق علییه دخل شده اند خالص متلذذ اند و بر عمر گذشته متأسف از بخت کبی از
 شاخ اینجا غایت عداوت گرفته تا بجائے که باین طریق و اعزّه آن سخنان بهیوده
 میگویند روزی جمعی از مریدانش را فرستاد تا بحضرت خواجه بزرگ و حضرت
 مخدومی خواجه باقی قدس سرهما و سایر اعزّه و شناساها و او اند چون از نالایقی
 قابل خطاب نبودند غیر از سکوت و صبر مناسب وقت نیافت قبله گاه بتوجه
 آنحضرت بدولت مشایره سرافراز ساختند و نیز آرزوی که داشت که یکبار
 نظاره بارگاه محمدی علی صاحبها من الصلوات اکملها و من التحیات افضلها نماید هم سر
 آستانهد و از انوار و کمالات آن پرتوهای بدحق سجانه بحض فضل و کرم شب
 بعد از نماز تہجد بان دولت سانی چنان معلوم گشت که اهتمام خدمت این مقام بحضرت
 غوث الثقلین قدس الشریف تعلق دارد و بوسیله ایشان بان درگاه رسیدن
 و شوارست و از انوار این مقام اقتباس نمایند مگر اولیا که بحال متابعت سرور
 انبیا علیہ و علیہم الصلوات و سلام مشرف شده اند کعبه مقاصد سلامت
 اینهمه را بوسیله و صدقه خا و مان این درگاه میداند در کونین غیر از توجه حضرت
 ایشان مرئی ندارد همیشه از حضرت حق سجانه سالت مینماید که این ناقابل بی استعداد
 ازلی و ابدی در محبت و خدمت خاکر و بان آن درگاه بزید و در همین بسیر و
 بهمین محشور گردد و سحر مشی النبی الاُمّی العزیز علیہ الصلوة و السلام انتی از زبان مبارک
 مخدوم زاد و با سلمه الشریفانه می شنودم که فرمودند از مردم صاحب صادق القول

چند خارق عادات شیخ بدیع الدین شنیده ایم مانا که ظهور خوارق از آنجناب از اثر
آن کلمه حضرت ایشان قدس سره باشد که درکتوبه بآنجناب برنگاشته اند که طلب
کرامات نموده آید امیدوارباشند فان مع العسر یسر الا ان یتقوا از آنجمله است
آنکه در ایامی که حضرت ایشان را قدس سره سلطان وقت بعقاب تمام بکره
طلبیده بود یکی از نزدیکان سلطان که شیخ بدیع الدین نسبت بهم شهری بل
خوبیست و دشت لیکن باین دو عزیز در غایت عداوت بود شیخ مذکور را بتصور آنکه مباد
آن مفسد از دشمنی امور نالایق بسمع سلطان میرساند بخانه او رفت و بانگسار و
افتقار التماس آن نمود که در انکار و اضرار نکوشد که اقربا بهر چند دشمن و دل آزار
امادر وقت خطر خویشان را مددگارانند آن بے سعادت پیش از پیش در نجوت
و عداوت خویش برفت و گفت مراد چندین ساله من برآمده بان بنگر که چه میکنم
مولانا نیز در جذب برفت و در شورید و لغت بنگریم که کدام پیشتر کار هدیکرمی کنیم
و بخاطر خسته بزاویہ خود رفت و متوجه گشت آن مفسد پیش از آنکه
فرصت بدگویی یابد در همان ایام بمرد شیخ نور محمد تپتی سلمه اللہ تعالی
آنجناب چون از علوم رسمی بهره تمام برداشت بهت بسلوک این راه گشت
بخدمت بسیار خداداد و ستان کشور هندوستان رسید اما از هیچ
یک مطلب بجهول نه پیوست تا آنکه قائد توفیق زمام بختی بخت او را به
استان حضرت ایشان کشید از آنحضرت به تعلیم ذکر طریقہ علیہ نقشبندی
مشرف شد بانکه فرصت از برکات صحبت ایشان بان نسبت رسید
که حضرت ایشان حقیقت آن را در یکی از عمر الفض بحضرت خواجہ قدس
سرهماچنان نوشته اند شیخ نور به نقطه پایان فرورفته است و کار
جذب را با انجام رسانیده و ببرزخیت آن مقام رسیده و فرق را من

توجہ نہایت بروہ اول صفات بلکہ نوری کہ صفات بان قائم انداز خود جدا دیدہ و خود را شیخ خالی یافته بعد از ان صفات را از ذات جدا مشاهده نمودہ باین دید تا حد مقام جذبہ رسیدہ حالاً عالم و خود را چنان کم ساختہ کہ نہ باحاطہ قائل است نہ بعبت و چنان با بطن بطون متوجہ است کہ غیر از حیرت و نادانی حاصل ندارد و انتہی کلامہ الشریف بعد ازین مرقوم نیز شیخ مشاکو الیہ سالہا سے بسیار در آستان حضرت ایشان بجز یہ خدمات شاید گزرا نید تا بجز یہ آنچه ذکر یافت رسید پس حضرت ایشان اورا اجازۃ تعلیم طریقت دادہ بشہر ٹٹہ کہ از بلا و مشہورہ جمورہ ہندوستان ست مرخص فرمودند حسب الامر بانجا رفت لیکن از وفور تفرید الشکر و مفاہیز و امتیازانید و از صحبت خلق اجتناب می نمود چون بمعنی بحضرت ایشان رسید این مکتوب بے مرسل و اشتندب احمد لند

وسلام علی عبادہ الذین اصطفیٰ برادر ارشد آدمی را ہمچنانکہ از امتثال او امر حق حل و علا و اجتناب از نواہی چارہ نیست در مراعات حقوق خلق و مواسات ایشان نیز چارہ نہ ^{الخلق} لتعظیم لامر اللہ و الشفقتہ علی الخلق بیان ادای این دو حقوق میفرماید و بمراعات شطران و لالت می نماید پس اقتصار بیکے از ان دو امر از قصود است و اکتفا بحمز و از کل از کمالیہ دور پس تحمل اندامی خلق ضروری آمد و حسن معاشرت پیش ایشان واجب گشت بے دماغی نمی زبید و نا پروا نمی شاید ہر کہ عاشق شد اگر چہ نازنین عالم است پند نازگی کے رہت آید باری باید کشید پند چون در صحبت بودہ اند و مواعظ شنودہ از اطالہ سخن اعتراض نمودہ بر فقرہ چند اقتصار افتاد ثبتنا اللہ سبحانہ و ایا کم علی جاوۃ الشریعۃ المصطفویۃ علی صاحبہا السلام و الصلوۃ و التحیۃ انتہی شیخ حسب الامر در کنار شمر مذکور بر ساحل دریای گنگ آمدہ چون بلبل شوہ

از گاه و گیاه کلبه پر دخته و نیز مثل آن مسجدی ساخته با عیال و اطفال در آن
کلبه میگذرانند و در آن مسجد با داسه صلوات و طاعات و افتادات علوم
دینی و تقیینی و ارشاد و هدایت اشتغال مینمایند از خلص اصحاب حضرت
ایشان شنودم که گفت از آن حضرت قدس سره استماع دارم که فرمودند شیخ نور محمد
از رجال الغیب است ندانم از نقیاری فرمودند یا نجیاری و هم از بعضی مخلصان حضرت
ایشان مسموع گردید که بقریب تربیت شیخ طاهر و شیخ نور محمد و کسر نفس ایشان
حکایت کرد که یکبار حضرت ایشان بدلی تشریف آورده بودند و خواجہ حسام الدین
احمد سلمه الله و بعضی اعزّه دیگر از ایشان التماس درس عوارف نمودند بافت
رسید مولانا طاہر لاهوری و شیخ نور محمد را که از سامعان بودند درین بین
بمخاطر خطور کرده باشد که حضرت ایشان موافق بعضی مستمعان بدقت نمی پردازند
و جز معنی عبارت مذکور نمی سازند و معنی ظاہر عبارت خود مایان را نیز میسر
است پس بار ازین استماع چه فائده بود آنحضرت برین خطر مشرف
گشته بعتاب تمام مشارالیهما را از فیروز آباد بیرون کردند تا چار روزها به
ویرانهای گشتند و شبها آمده بیرون دروازه قلعه فیروز میگذرانیدند
تا آنکه جناب خواجہ حسام الدین سلمه الله تعالی بشفاعت درآمدند حضرت
ایشان فرمودند بگذرانید که ایشان نفسها سے فریب دارند خواجہ مذکور معروض
داشتند که بعضی حجرهای زیر مسجد فیروز می مدتهاست که از سر زمین و غیرها
ملوث مانده اگر حکم شو و مشارالیهما آمده بتطہیر آنجا مشغول شوند که ہم کسر نفس
و ہم خدمت است حضرت ایشان پذیرفته چنان فرمودند و آن دو خرومند
جو امر و چنان کردند بعد از آن حضرت ایشان آنها را طلب داشته باشفاق
نواختند لمؤلفہ راہ روز پنج روز دل رہبر خردمند طبیب پد جان بر و بیمار

از گاه و گویاه کلبه پر دخته و نیز مثل آن مسجد کے ساختہ باعیال و اطفال و ان
کلبہ میگذرانند و در آن مسجد با داسے صلوات و طاعات و اخادات علوم
دینی و یقینی و ارشاد و هدایت اشتغال بنماید از خلص اصحاب حضرت
ایشان شنووم کہ گفت از ان حضرت قدس سترہ استماع دارم کہ فرمودند شیخ نور محمد
از رجال الغیب است ندانم از نقبای فرمودند یا نجبار و ہم از بعض مخلصان حضرت
ایشان مسوع گر وید کہ بتقریب تربیت شیخ طاہر و شیخ نور محمد و کسر نفس ایشان
حکایت کرد کہ یکبار حضرت ایشان بہ ملی تشریف آوردہ بودند و خواجہ حسام الدین
احمد سلمہ اللہ و بعض اعزہ دیگر از ایشان التماس درس عوارف نمودند بافت
رسید مولانا طاہر لاہوری و شیخ نور محمد را کہ از سامعان بودند درین س
بخطر خطور کردہ باشد کہ حضرت ایشان موافق بعضی مستمعان بدقت نمی پردازند
و جز معنی عبارت مذکور نمی سازند و معنی ظاہر عبارت خود مایان را نیز میسر
است پس ما ازین استماع چه فائدہ بود آنحضرت برین خطرہ مشرف
گشتہ بعتاب تمام مشار الیہما از فیروز آباد بیرون کردند ناچار روز ہا بہ
ویرانہاے گشتند و شبہا آمدہ بیرون دروازہ قلعہ فیروز میگذرانیدند
تا آنکہ جناب خواجہ حسام الدین سلمہ اللہ تعالی بشفاعت درآمدند حضرت
ایشان فرمودند بگذرانید کہ ایشان نفسہاے فریب دارند خواجہ مذکور معروض
داشتند کہ بعض حجر ہاے زیر مسجد فیروز می مدتهاست کہ از سر اقین و غیر ہا
ملوث ماندہ اگر حکم شو و مشار الیہما آمدہ بتطہیر آنجا مشغول شوند کہ ہم کسر نفس
و ہم خدمت است حضرت ایشان پذیرفتہ چنان فرمودند و آن دو خرمند
جو انمرو چنان کردند بعد از ان حضرت ایشان آنہارا طلب داشتہ باشفاق
نواختند لمولفم راہ زور بخوردل رہبر خرمند طبیب بہ جان بر و بیمار

گزیده جان بشنو و پند طیب : **شیخ حمید بنگالی سلمه اللہ تعالیٰ**
 آنجناب از اقصای ولایت بنگالہ است تحصیل علوم دینی را بشهر عظیم
 لاہور آید و بعد از فراغ تحصیل متوجه وطن بالوف شد چون بدار السلطنہ
 اگر رسید در جوار خواجہ عبدالرحمان مفتی کابلی منزل گزید از خواجہ مذکور شنودم
 کہ گفت چون شیخ حمید را در علوم ماہر و متین دیدیم شیخ قرار داده شد کہ
 ما در آگرہ باشند با ہم ہمسایہ و نشستین باشیم صحبت کتاب در میان آریم
 روزے تقریب مشایخ و علم تصوف شد شیخ را برین طایفہ شکر و معترض یافتیم بیشتر
 انکارش بسبب اعتقاد این طایفہ بود بر مسئلہ توحید وجود و حضرت
 ایشان مومی الیہ را منکر تر از ہمہ دیدیم ازین مقولہ دوسہ روزے گذشتہ بود کہ
 حضرت ایشان از سر بند باگرہ اشرف آوردند و در ہمسایگی ما منزل گزیدند
 چون شیخ حمید این خبر شنود باضطراب تمام بنجانہ ما آمدہ گفت بحال من
 ازین محلہ بجائے دیگر انتقال می نمایم بعض اجزاء و رسائل من کہ نزد شماست
 بمن بسپارید گفتم چہ باعث این نقل مکان شد نام مبارک حضرت ایشان
 برو کہ فلان اینجا آمدہ گفتم فلان مرد صالح و عالم است اینہم ناخوشی نازیباست
 گفت من باین مرد اندک آشنائی دارم ما چارہ در قریب و جوار ملاقاتی روے خواہد
 نمود اگر جمع نشویم شکل و اگر شویم از ان مشکل تر کہ تاب پیش آمدن این قسم سخنان
 ندارم این گفت مرخص شدہ بجلہ دیگر رخت کشید بعد از دوسہ روز برائے
 جزئی کہ ماندہ بود بنجانہ ما آمد با ہم شستہ بودیم و سخن علمی میرفت کہ ناگاہ یکے
 آمد کہ حضرت ایشان اینک بدروازہ ایستادہ اند مرا حیرت آمد کہ چہ باشد و شیخ
 حمید متغیر شد و از آمدن خود پشیمان گشت من پذیرہ ایشان شدم چون در
 آمدند شستہ فرمودند باستفتا آمدہ ایم عرض کردم کہ کدام مسئلہ باشد کہ از

گزیده جان بشنو و پند طیب : **شیخ حمید بنگالی سلمه اللہ تعالیٰ**
 آنجناب از اقصای ولایت بنگالہ است تحصیل علوم دینی را بشهر عظیم
 لاہور آمدہ بود بعد از فراغ تحصیل متوجہ وطن بالوف شد چون ہدای السلطنت
 اگر رسید در جوار خواجہ عبدالرحمان مفتی کابلی منزل گزید از خواجہ مذکور شنووم
 کہ گفت چون شیخ حمید را در علوم ماہر و متین دیدیم شیخ قرار دادہ شد کہ
 ما در آگرہ باشند با ہم ہمسایہ و نشستین باشیم و صحبت کتاب در میان آریم
 روزی تقریب مشائخ و علم تصوف شد شیخ را برین طایفہ منکر و معترض یافتیم بیشتر
 انکارش بسبب اعتقاد این طایفہ بود بر مسئلہ توحید وجود و حضرت
 ایشان مومی الیہ را منکر تر از ہمہ دیدیم ازین مقولہ دوسہ روز گذشتہ بود کہ
 حضرت ایشان از سر بند باگرہ اشرف آوردند و در ہمسایگی ما منزل گزیدند
 چون شیخ حمید این خبر شنو و با اضطراب تمام بخانہ ما آمدہ گفت الحال من
 ازین محلہ بجائے دیگر انتقال می نمایم بعض اجزاء و رسائل من کہ نزد شماست
 بمن بسپارید گفتم چہ باعث این نقل مکان شد نام مبارک حضرت ایشان
 برو کہ فلان اینجا آمدہ گفتم فلان مرد صالح و عالم است اینمہ ناخوشی نازیباست
 گفت من باین مرد اندک آشنائی دارم ما چارہ در قرب و جوار ملاقاتی روے خواہد
 نمود اگر جمع نشویم شکل و اگر شویم از ان مشکل تر کہ تاب پیش آمدن این قسم شیخان
 ندارم این گفت مرخص شدہ بجلہ دیگر رخت کشید بعد از دوسہ روز براسے
 جزئی کہ ماندہ بود بخانہ ما آمد با ہم شستہ بودیم و سخن علمی میرفت کہ ناگاہ یکے
 آمد کہ حضرت ایشان اینک بدروازہ ایستادہ اند مرا حیرت آمد کہ چہ باشد و شیخ
 حمید متغیر شد و از آمدن خود پشیمان گشت من پذیرہ ایشان شدم چون در
 آمدند بنشستند فرمودند باستفتا آمدہ ایم عرض کردم کہ کدام مسئلہ باشد کہ از

ایشان پوشیده بود و فرمودند چون شما مفتی اید احتیاط آنست که از شما
رسیده شود بعد از احوال مسند که آن در غایت ظهور و شہار بود و بجانب
شیخ حمید گزیده فرمودند کہ ہاے شیخ حمید اینجا بودہ اند و یک دو نظر کیفیت
تمام بجانب او دیدہ ساعتی مراقب شدنداگاہ بر خاکستند ہر چند التماس
نمود کہ کچھ توقف نمایند کہ بہت خاومان سفرہٴ ربیبان آید پذیرفتند و برخاستند
بر شایست تابدون دروازہ شدم گمان من آنکہ شیخ حمید از جای خود ہم نہ برخاستند
دیدم کہ مشارالیه در قفای من سے آمد چون من حضرت ایشان را اوداع کردم
شیخ حمید برابر خود ندیدم و نہستم کہ بجا نہ خود رفت کی را فرستادم کہ بگردد
خبر آورد کہ شیخ حمید از قفای حضرت ایشان میرود و آن حضرت باو غیرتفت
تا بچنان بمنزل درآمد و شیخ حمید بر دروازہ گریان و حیران و ذوالیاس و
ناکس الروس ایستادہ بماند بعد از مدتی اورا طلبیدہ بانابت و تعلیم طریقت
و اعطای جذبہ نسبت بنواختند تا بحد سے مغلوب شد و بخدمت صحبت
ایشان مشغول کہ آشنائی ماویا و کتب خویش کہ بانہا تعلق تمام داشت از خاطرش
بالکل رفت بعد از چند روز حضرت ایشان در سر ہند شدند بچنان پایادہ در
خدمت ایشان میرفت خواجہ عبدالرحمن کہ ناقل این بقولہ است گفت مرا
مشاہدہ این امر مخلص ایشان ساخت آمدہ مرید شدم بعد از شرف ارادت
روزے یکی از اعظم امرا کہ در حق حضرت ایشان اعتقاد می درست نداشت از
من پرسید کہ شما از علماء و عقلای روزگار ید از شیخ چه کرامت دیدید کہ مرید
شدید گفتم ما جماعیتم از اہل علم بیچ کرامت در کسی بہ ازین ندانیم کہ عالم عامل باشد
و در متابعت آن سرور صلی اللہ علیہ وسلم اعتقاداً و عملاً کامل از اکابرین
روزگار درین امر چون ایشان ندیدہ ایم و نہ شنیدہ گفت این اعتقاد

ملائم حال اہل علم ست کرستی بگویند کہ مناسب حال ہمہ باشند من قضیہ شیخ
 حمید را بگفتم تعجب بسیار نمود و گفت ما را بر صدق و دیانت و ورع و ورایت
 شما اعتقاد تمام است قبول کردیم و ما نیز از مخلصان این بزرگ دین شدیم و چون
 شیخ مشائرا الیہ بر معتقدان توحید وجود انکار تمام داشت و آن انکار او بجز بقرح
 بعضی اولیاء کبار می شد باندک فرصت بتصرف حضرت ایشان نسبت
 توحید وجود نیچے برے مستولی شد کہ بہر شے از اشیا عشقبازی خاص داشت
 و از حرکات و سکنات ہر انسانی و حیوانی گذاختہ میرفت خدمتے مرشدی میر
 محمد نعمان سلمہ اللہ حکایت کردند در ان ایام روزی باتفاق شیخ حمید بجای
 میرفتم در راہ حیوانی افتادہ بود و مردہ و دندانہا سے سے و اماندہ شیخ را از دیدن
 او حالی عجیب در گرفت و گفت یارب این چه اداست باین کسوت در
 آمدن و خوردن چنین و نمودن باجملہ قریب دو سال در عقبہ حضرت ایشان
 بخدمتگاری و آداب سلوک بسر برد و احوالات عجیبہ و مقامات غریبہ ہم
 رسانید آنحضرت ویرا اجازت تعلیم طریقت دادہ بوطنش فرستادند و این
 اجازت نامہ گناشتند ہوا بعد الحمد و صلوة فیقول العبد المقتدر الی
 رحمۃ اللہ الملک الولی احمد بن عبدالاحد الفاروقی النقشبندی رحمہما اللہ
 سبحانہ رحمۃ واسعة ان الاخ العالم والصدیق الصالح جامع العلوم
 الشریعۃ والطریقۃ و الحقیقۃ الشیخ حمید البنگالی وفقہ اللہ سبحانہ لما کتب
 و یرضاه لما قطع منازل السلوک و مرج معارج الجذبہ و وصل الی درجۃ الوالی
 بعد ان حصل لہ اندراج النہایتہ فی البدایۃ اجزت لہ بتعلیم الطریقۃ علی
 طریقۃ المشایخ النقشبندیہ قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم الطالبین المشریین
 والمریدین المخلصین بعد الاستخارۃ و حصول الاذن من اللہ سبحانہ و المسؤول

من اللہ سبحانہ ان یعصمہ عمالاً یلیق و یحفظہ عمالاً ینبغی وان ثبت علی متابعتہ
 سید المرسلین علیہ و علیہم الصلوٰۃ و التسلیمات چون سنت مشایخ نست
 قدس اللہ اسرارہم کہ در وقت خلافت خرقہ عنایت میکند شیخ عرض نمود
 کہ کفش پائے مبارک مرا کافی است حسب الالتماس کفش یک پائے عنایت
 فرمودند شیخ آنرا در دہان گرفته رجوع لقمہ قری کردہ مرخص شدہ تا حال کہ زیادہ
 از بست سال گذشتہ آن کفش در آن دیار تبرک و مزارست و اہل حاجات
 و ارباب امراض و راجح مشکلات و شفای علل التجامی آرند و بمراوات میرسد
 تا جدی کہ احتیاج اطباء و انصوب کمترست با جملہ شیخ از دولت آن کفش یافت
 آنچه یافت ۵ اگر خالی ازین کوہ سر آید بہ مرا بہتر چندین افسر آید چون طن او در
 اقصای بنگالہ بود و ذوالعیال و الاطفال دیگر شرف آستان رسیدن نمود
 تا امروز در آن حد و برسد افاضہ و افادہ است جمع از طلبہ علوم دینی و طایفہ
 از سالکان طریق یقینی از برکاتش بہرہ و راند اللہم کثر خواننامی الدین سلم ایماننا
 بحق سید المرسلین و آلہ الطیبین و صحابہ الکاملین و اتباع العالمین این مکتوب
 شریف کہ مشتمل ضروریات راہ است حضرت ایشان قدس سرہ بشیخ نوشته اند
 ب الحمد للہ رب العالمین و الصلوٰۃ و السلام علی سید المرسلین و علی آلہ و
 صحابہ جمعین احوال و اوضاع فقرا و اینجالی روز بروز موجب از و یاد شکرست
 و ہمین توقع را و مادہ و دوستان و و را و فتادہ و ارواے عزیزترین راہ غیب
 منزلة اقدام سالکان بسیارست شکر شریعت را و اعتقادات و عملیات
 نیک گناشتہ زندگانی فرمایند و حضور و غیبت ہمین نصیحت است سبب و اغفلت
 وقع شود از اغلاط این راہ می نویسد و منشأ رطلط را تعیین مینماید بظہر اعتبار خواهند
 ملاحظہ نمود و در ماوراء جزئیات مذکورہ باندازہ آن کار خواهند فرمود و بدانند کہ بعضی

از اعلاط صوفیه آنست که هر گاه سالک در مقامات عروج خود را فوق دیگران که
 فی الحقیقت افضلیت آنها با جماع علما ثابت شده است و یقین مقام این سالک و در
 مقامات آن بزرگوار آنست می یابد بلکه این اشتباه گاه هست که نسبت بانبیا
 که بهترین خلایق اند قطعاً علیهم الصلوات و التسلیمات واقع شود و عیا و ابالند
 سبحانه سن ذلک فشار غلط جمیع را آنست که هر یک از انبیا و اولیا را اولاً عروج تا اسما
 است که سبب تعینا وجود ایشانست و باین عروج اسم ولایت متحقق میشود و ثانیاً
 عروج در ان اسماست و از ان اسما الی ما اشار الله تعالی اما با وجود این عروج تا
 و منزل هر کدام ایشان همان اسم است که سبب ارتعین و جودی اوست لهذا در
 مقامات عروج هر که ایشان را جوید اکثر در همان اسما یا بد چه مکان طبیعی این بزرگواران
 در مراتب عروج همان اسماست و عروج و سقوط از ان اسما بواسطه عرض و عرض
 است پس سالک بلند فطرت چون سیر او از اسما بلندتر واقع شود لاجرم از ان
 اسما نیز بالاتر خواهد رفت و آن تو هم پیدا خواهد کرد و عیا و ابالند سبحانه از ان تو هم
 یقین سابق را زائل گرداند و افضلیت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات و اولویت
 اولیا که با جماع افضل اند اشتباه پیدا آورد این مقام از منزل اقدام سالک
 است در آن وقت سالک نمیداند که آن اکابر از ان اسما عروجات بی نهایت
 فرموده اند و بوق فوق رسیده و نیز نمیداند که آن اسما ممکنه طبیعی عروجی ایشان
 است و اورا نیز در انجام مکانی طبیعی هست که ادون آن اسماست و از ان
 آنها چه فضلیت هر شخصی باعتبار اقدسیته اسم اوست که سبب ارتعین او گشته است
 ازین قبیل است آنچه بعضی از مشایخ گفته اند که گاه هست که عارف در مقامات
 عروج بزرگیته کبریه را حاصل نیابد ولی واسطه او ترقی فرما در چیزت خواجه ما میفرمودند
 که رابعه نیز ازین جماع است این جماع در وقت عروج چونکه از اسمی که سبب

تعیین بزرگتیه کبر است بفق گذشته اند تو هم کرده که بزرگتیه کبر است در میان
 حامل نمازده است و از بزرگتیه کبر است حضرت رسالت خاتمیه علیه و علی آل
 الصلوٰة و السلام مراد گذشته اند و حقیقت معامله آنست که بالا گذشت و منشأ
 آن غلط جمعی دیگر را آنکه چون سیر سالک در اسمی واقع شود که مبداء تعیین است و
 آن هم جامع جمیع است بر جمیل اجمال چه جامعیت ایشان بواسطه جامعیت
 همان اسم است پس ناچار درین ضمن اسمیکه مبادی تعیینات مشایخ دیگر است بطریق
 اجمال نیز بان سیر قطع خواهد کرد و از هر یک گذشته بنتهای آن اسم خواهد رسید و
 تو هم فوقیه خود پیدا خواهد کرد و نمیداند که آنچه او دیده است از مقامات مشایخ و از آنها
 گذشته نمودگی است از مقامات ایشان نه حقیقت آن مقامات و چون این
 مقام خود را جامع می یابد و دیگران را اجزاء خود می انگارد و لا جرم تو هم اولویت خود پیدا
 می آرد و درین مقام شیخ بسطام میگوید لوانی ارفع من لوان محمد از غلبه سکر نمیدانند
 که ارفعیته لوانی او از لوانی محمد نیست علیه و علی آل الصلوٰة و السلام بلکه از انوار
 لوانی اوست علیه السلام که در ضمن حقیقت اسم او مشهور گشته است ازین
 قبیل است آنچه او گفته از وسعت قلب خود که اگر عرش و مافیہ در زاویہ قلب
 عارف بنهند بیچ محسوس نشود و اینجاست تباہ نمودن حقیقت است و الا
 عرش که حضرت حق سبحانه او را عظیم میفرماید قلب عارف را در جنب او چه اعتبار
 و چه مقدار ظهوری که در عرش است عشر عشر ازان در قلب نیست اگر چه قلب
 عارف باشد روتیه اخروی بظهور عرش متحقق خواهد شد این سخن را بشالے واضح
 گردانیم انسان را که جامع عناصر و افلاک است هر گاه نظر بر جامعیت خود افتد
 و عناصر و افلاک را اجزاء خود بیند و چون این دید غالب آید و در نباشد که بگوید
 که من از کره زمین کلان ترم و از سموات عظیم تر و درینوقت عاقلان می فهمند که

عظمت و کلائی او از اجزا خود دست و کره زمین و سموات فی الحقیقت اجزاء
 او نیستند نمودجات اینها را اجزای آن ساخته اند و کلائی او از آن نمودجات است
 که اجزای او اند نه از حقیقت که ارضی و سماوی و بهین شتابان نمودجات است بحقیقت
 شیء صاحب فتوحات مکیه گفته است که جمع محمدی اجمع است از جمع الهی چه جمع محمدی
 مشتمل است بر حقائق کونی و الهی پس اجمع باشد نمیداند که آن اشمال بر ظلی از ظلال مشتمل
 است بر حقیقت آن از نمودجات آن نه بر حقیقت آن مرتبه مقدسه
 بلکه نسبت بان مرتبه مقدسه که عظمت و کبریائی از لوازم آنست جمع محمدی را هیچ
 مقداری نیست مالکتر اب و رب اب و هم در نیکام که سیر مالک و اسمی که رب است
 واقع شود گاه هست که پندار و که بعضی از اکابر که بیقین از وی افضل اند توسط او
 بعضی از درجات فوق رسیده اند و بتوسل او ترقی فرموده اینجا نیز مرال اقدام
 سالکان است عیاد بالند سجان که باین گمان خود را افضل دانند و بخسارت ابدی
 پیوند چه عجب و کدام فضیلت اگر با و شاه عظیم الشان تمام السلطان در تصرف
 زمیندار است که داخل مملکت اوست برود و بتوسط آن زمین و ابر بعضی از مقامات
 برسد و بتوسل آن فتح بعضی مواضع نماید غایه مافی الباب اینجا احتمال فضل حضرت
 که خارج بحث است چه هر حجام و حاکم بعضی از وجوه مخصوصه خود بر عالم فو فتو
 و حکیم بوقلمون فضل دار و اما آن فضیلت از اعتبار خارج آنچه معتبر است فضل کلی
 است که عالم و حکیم ثابت است این در ویش را نیز از این شتابان بسیار واقع
 شده بود و ازین تخیلات بسیار ناشی گشته و تا مدت ها این حالت داشت مع
 ذلک حفظ خداوندی جلشانه شامل حال او بوده که در یقین سابق سر میزند بذب
 زلفت و در اعتراف و مجمع علیه فتوای راه نیافت لشد سجان احمد و المنه علی ذلک
 و علی جمیع انعمایه و آنچه خلاف مجمع علیه ظاهر میشود در خیر اعتبار نمی آورد بر محامل نیک

صرف میگرد و مجمل اینقدر رسید است که بر تقدیر صحت این کشف این یادنی
 راجع به فضل جزئی خواهد بود هر چند این وسوسه معارض میشد که مدار فضل بر وقت
 الهی است جل سلطان و این زیادتی دران قرب است پس بجزئی چون شد
 اما در جنب یقین سابق این وسوسه بسیار منشور اسپکشت و هیچ اعتبار نداشت
 بلکه توبه و استغفار و انابت التجامی آورد و بفرع وزاری دعای میگرد که ازین قسم
 کشف ظاهر نشود و خلاف معتقدات اهل سنت و جماعه سر موی منکشف
 نگردد و روزی این خوف غلبه کرد که سبب ابرین کشف مواخذه نمایند و ازین
 توهمات مسألت فرمایند و غلبه این خوف بقرار و بی آرام ساخت و التجا و تضرع
 را بجناب قدس خداوندی جل سلطان مضاعف گردانید و این حالت تا مدتی
 کشید اتفاقاً درین وقت گذر بر فرار غریزی افتاد و درین معامله آن عزیز را ممد و
 معاون خود کرد و درین اثنا عنایت خداوندی جل شانہ در رسید و حقیقت معلوم
 را کما یبقیه و انمود و حانیت حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلوات
 و السلام که رحمت عالمیان است درین وقت از رانی فرمود و تسلی خاطر خیرین نمود
 و معلوم گشت که آن قرب الهی موجب کمال است اما این قرب که ترا حاصل
 شده است قرب ظلی است از ظلال مرتبه اولو هیت که مخصوص باهی است که
 رب تست پس موجب کمال نباشد و صورت مثالی این مقام را بر نبی منکشف
 گردانیدند که جاسی ریب نماند و محل این با کلیه زائل گشت و این درویش بعضی
 از علوم که محل اشتباه دارند و گنجایش تاویل و توجیه در کتب و در رسائل خود نوشته
 بود منتشر گشته خواست که نشاند اغلاط آن علوم را که بعضی فضل خداوندی جل شانہ را
 گشته است بنویسد و انتشار دهد که گناه شتم را اشتها توبه در کار است تا مردم
 از آن علوم خلاف شریعت فہم نکنند و بتقلید بیفتند یا بتعصب و تکلف تضلیل نکنند

که درین راه غیب الغیب این کلمات بسیاری شکفته جمع را به هدایت می برد و
 جمعی زهنمونی میفرمایند از والد بزرگوار خود شنیدیم ام قدس ستره که میفرمودند
 که اکثر از گروه های هفتاد و دو که بفصلالت رفته اند و راه راست را گم کرده اند
 آن دخول در طریق صوفیاست که کار را با انجام نارسانیده غلطها کرده اند و بفصلالت
 رفته و السلام انتهى مکتوبه الشریف راقم اینخروف گوید که حضرت ایشان در رقیه
 که بحضرت مخدوم زاوه کلان قدس ستره هم درین معنی نوشته اند که ذکر یافت
 آنجا معامله عروج مسالک از چهار مبادی تعینات بزرگان بشناسی واضح گردانیده
 اند و آن اینست که رقم نموده اند باب معقول گفته اند که دخان مرکب از
 اجزای ارضی و اجزای آبی است و قتیکه دخان صعود نماید اجزای ارضی بصاحبست
 اجزای آبی بالا خواهند رفت و بحصول قسرها عروج خواهند نمود و گفته اند اگر دخان
 قوی باشد عروج او تا کره نارسا متحقق میشود و درین صعود اجزای ارضی بمقامات اجزای
 آبی و اجزای آبی که بالطبع تفوق دارند خواهند رسید و از آنجا عروج نموده بالا
 خواهند رفت درین صورت نمیتوان گفت که رتبه اجزای ارضی بلندتر است از
 رتبه اجزای آبی و اجزای آبی چه آن تفوق باعتبار قاسر بوده است نه باعتبار ذات
 و بعد از وصول به کره نارسا چون آن اجزای ارضی مهبوط نمایند و بجز کره طبیعی
 خود بر سندان آئینه مقام اینها فرو و تر از مقام آب و هوا خواهد بود پس در
 مآکن فی عروج آن سالک از مقامات باعتبار قسرت است که آن قاسر افراط حرارت
 محبت است و قوه جذب عشق و باعتبار ذات مقام او تحت آن مقامات است
 این جواب که گفته شد مناسب حال منتهی است اما اگر در ابتدا این توهم پیدا شود
 و خود را در مقامات اکابر یابد و بهش آنست که هر مقام را در ابتدا و توسط اطل و
 مثال است و مبتدی و متوسط چون بظلال آنها میرسد خیال میکنند که سرگشته

با کبر و مقامات پیدا کرده اند زچین ست بلکه اینجا اشتباه نعل شے ست
 بنفس شے اللهم ارحنا حقائق الاشیا کما هی و جنبنا عن الاشتغال بالملایهی بجزمت
 سند الاولین والاخرین علیه وعلی آله و صحبه اجمعین بصلواته و تسلیمات ائمه و اکملها
 شیخ منزل رحمہ اللہ تعالیٰ دی نیز از قدما ی اصحاب حضرت ایشان
 ست قدس سره و از مقبولان آنحضرت در سفر و حضر اکثر بخدمات حضور عالی
 اقدام می نمود و بانواع الطاف و عنایات ممتاز میگروید و در حسن اخلاق و مکارم
 اوصاف بے نظیر روزگار و در انکسار و ایثار منفرد و حال شیخ مشارالیه از
 بین تربیت آنحضرت اینست که حضرت ایشان در عرضه داشتند بخدمت
 خواجہ بزرگوار رقم نموده اند شیخ منزل خود را کم می یابد و صفات را از اصل می بیند
 و مطلق را در همه جامی یابد و اشیا را در رنگ سراب بے اعتبار می داند بلکه
 هیچ شے یابد انتمی کلامه الشریف بعد ازین ماجرا نیز سالها سے فراوان شیخ در خدمت
 آستان حضرت ایشان قدس سره الاقدس گذرانند و بزواید و فوائد رسید
 بتعلیم طریقت مجازگشت و یکی از مکاتیب که حضرت ایشان بخلص نوشته اند
 مسطور است که صحبت این بزرگان اگر میسر شود و معتنم باید شمرود و خود را با ایشان
 باید سپرد و صحبت میان شیخ منزل شمارا معتنم است و امثال این عزیز الوجود
 اعز من کبریت الاحمر انتمی از خلص اصحاب ایشان شنووم که وقتے شیخ مذکور
 بعضے از جبال و منھا و زآنحد و بسیر رفته بود ناگاہ جهت گرفتن جانوسے
 بسب غاری شد پایش بلغزید و دران غار افتاد چنانکه بیرون آمدن متعذر شد
 و زین قضیه هیچ کس را اطلاعی نبود و حضرت ایشان را که آن دم در سرسبز
 تشریف داشتند صورت آن معالجه در نظر انور آمد بسیار آن فرمودند و دیده
 پیشو که شیخ منزل در جاسے هولناک افتاده و دست و پای میزند که ازان

بر آید تا حقیقت حال چه باشد بعد از چند روز خبر این قضیه بسیم حضرت ایشان
 دور ایشان گردید و موجب فرید اعتقاد مخلصان گردید و گفتند که یکی از صحابه
 که آنرا دیده بود و بمردم آن نواحی خبر کرد و آنجماعه آمده شیخ را بر سینه از آن
 منگاک بر آوردند شیخ مذکور در حد و دهن را و بست و شش باختره شتافت حضرت
 ایشان از فوت او اظهار تالم نمودند و ویران فاتحه و دعا یاد و شاد فرمودند رحمه الله
 تعالی شیخ طاهر بدخست سلمه الله تعالی و در او اهل از عسکران
 بود و وقتیکه سپاه متوجه فتح یکم از قلاع بود و در راه آن سفر شبی غیر صلی الله
 علیه و سلم را بخواب دید که حضرت صدیق اکبر و خلفای و صحاب و دیگر ضعی الله
 عنهم در خدمت آنحضرت بوده اند آنسرور و ویرا فرموده اند که بعد از انقضای
 این سفر تو از میان ایشان بیرون شو و فقر و تجرد اختیار کن و حضرت صدیق اکبر
 با امر آن سرور صلی الله علیه و سلم ویرا خرقه پوشانیده اند چون از خواب
 برآمد عازم جازم ترک شد بعد از مراجعت از آن سفر چون عسکر بجزیره از
 خاستان و اشجارستان رسید و از مرکب پیاده شده در آن در آمد
 خاموش دانست که بجاجت انسانی رفته متنی انتظار کشید چون اثری
 ندید بمنزل رفت و چند آنکه آشنایانش تجسس نمودند چیزی نیافتند و
 در آن جزایر بدیهان لاتی شد لباسها را خود بوی داد و پلاس از روی بست
 و در پوشید و صحبت در ایشان آن حد و در رسید چون نزد متعلقان او حیات
 و موات او مجهول بود بنیت آنکه الهیه خود را مطلق العنان گرداند بجا آمد و نزد
 خود گفت که من این شیوه اختیار کرده ام تا آنکه تو بر پیست آن شیوه زن گفت
 من نیز موافقت کردم و زنده در پوشید و عصا گرفت و کمربست با شوم
 رفیق الطریق شد و بخدمت یکم از شاخ آن حد و که از صاحب دلان بود

رسید و گفت نصیب تو از نقد شبندیان معلوم میگرد و بحد و دودلی و
 لایبورش اشارت کرد و چون ازین طریقہ علیہ در ان ایام صیت حضرت ما
 مصرعہ خواجہ فانی زخو و باقی بحق: قدس اللہ تعالیٰ لے سرۃ آفتاب جہانتاب
 بود و سامعہ افر و زطلاب احرام طواف آستان ایشان بست پیش از رسیدن
 او چند روز آنحضرت بسر اے باقی رحلت فرموده بود و ند حیران میماند بزبان
 محرمے اے توفیق ویرا. حضرت ایشان ماضی اللہ عنہ کہ جانشین بزرگ
 حضرت خواجہ بودند دلالت نمود و در خدمت آنحضرت بشرف انابت و ذکر
 مشرف شد و آن آستانہ علیار لازم گرفت تا بنصیب خود رسید بنفیدم کہ
 مدتها در خلوات و جلوات ہمیشہ صورت مبارک حضرت سید کائنات صلی اللہ
 علیہ وسلم شاہد می بود و گویند از آنجا کہ مولانا ترک و سادہ لوح است بعضی احوالات
 و مکاشفات خود را بیان شیوہ بعضی میرساند کہ ناچار حضرت ایشان متبسم گشتند
 و گاہ در استماع معارف بلند نوعی آری و لمے بر زبان میراند و سری جنبانند کہ
 حضرت ایشان بطیب میفرمودند بدان مانند کہ این اسرار بر مولانا طاهر و ارشود
 و ما ترجمہ آنیم باجملہ بعد از تجلے بزور حالات و جذبات حضرت ایشان وی را
 اجازت تعلیم طریقت دادہ بچونپور فرستادند لیکن وی بنیتی کہ او دانند
 گفتگو و نشست و برخاست شیوہ گرفته کہ جمعے اور از ملائیت میداتند و طلاب
 را بوی ازین راہ رجوع کمتر است در ایامی کہ حضرت ایشان در حمیر تشریف
 داشتند و راقم در خدمت بود و عنایت مولانا سید کہ در ان مرقوم بود و طلاب
 را باین فقیر رجوعی نیست حضرت ایشان فرمودند عجب مرفعی سادہ دل
 ملاک امری فظہ احوال و فکر کار و غم ایمان و مال خود است درین ضمن بر کرا حق
 سبحانہ برساند و تعلیم و تربیت او امور گردانند حسب الامر خالصا لوجه تعالیٰ

بدان باید پرداخت و نیز بر سلی انجذاب و لها س طلاب وضعی که ملامت را آنجا
 راه نبود اختیار باید نمود و ایضا حضرت ایشان در یکی از مکاتیب بوی
 نیز نگاشته اند **مقصود** از اجازت بعضی مخلصان آن بود که درین طور گرد آید
 ضلالت جمع را بر راه حق جل و علا ترهونی نمایند و خود هم باتفاق طالبان
 مشغول کنند و ترقیات نمایند **ششتر** را نیک نگاشته است
 کنند که بقایای **ششتر** خود را بر دهند و کوشش نمایند که مسترشدان
 نیز باین دولت مشرف شوند **آنکه** این اجازت در توهم کمال تکمیل اندازد
 از مقصود باز دارد و ما علی الرسول الا البلاء غ اتمی و این مکتوب عزیز والا که بطریق
 اجمال آینه جمال احوال حضرت ایشان است قدس الله سره نیز از آن حضرت
 بسو لانا صدور یافته الحی بشارت العالمین والصلوٰة والسلام علی سید المرسلین
 وآله الطاهرين آنچه بر ما فقیران لازم است و وام ذل است و افتقار و انکسار
 و تضرع و التجا و ادائے وظایف عبودیه و محافظت حد و دشرعیہ و متابعت
 سنت سنیہ علی صاحبها الصلوٰة والسلام و التمجیة و تصحیح نیات در تحصیل خیرات
 و تخلیص بطن و سلیم نطو اهرور و توجیب و مشاہدہ استیلائی ذل و خوف
 از مقام علام الغیوب و قلیل بنداشتن حسنات خود را اگر چه بسیار باشد و کثیر
 انباشتن سیئات خود را اگر چه اندک بود ترسان و لرزان بودن از شهرت و
 قبول خلق قال علیه الصلوٰة والسلام بحسب امر من الشر ان یشار الیه بالاصا
 فی دین او دنیا الا من عصمه الله و تتم دانشستن افعال و نیات اگر چه مثل خلق
 صح باشد و عدم اعتنا باحوال و مواجید خود اگر چه صحیح و مطابق باشد عتقاد
 نباید کرد و مستحسن نباید پنداشت مجرد تائب دین و تقویت ملت را و ترویج
 شریعت و دعوت خلق را بحق جل و علا چه این قسم ناید گاه است که از کافرو

فاجبر ہم آید قال علیہ الصلوٰۃ والسلام ان اللہ لیؤید بذالذین بالرجل الفاجر
 مرید کے کہ بطلب آید وارا وٹشغولی نماید آزا اور رنگ بپر و شیر باید و انست
 و باید ترسید کہ مباد ازین راہ خرابی و استدر اج او نماید و اگر فرضاً در قدم
 مرید و خود فرحے دسر فرحے پند آزا کفر و شرک و انند و تدارک آن بندست
 و استتقار چندان نماید کہ اثر سے ازان سرور نماید بلکہ بجائے آن فرح
 حزن و غم و نشیند و نیک تاکید نماید کہ طبعے در مال مرید و توقعے در منافع
 دنیوی او پیدا نشود کہ مانع رشد مریدست و باعث خرابی دیر چہ آنجا ہمین
 خالص میطلبند الا اللہ الدین الخالص شرک را در ان حضرت بیچ وجه گنجایشست
 و بداند کہ ہر ظلمتے و کدورستے کہ بر دل طامعے کرد و ازالہ آن بتو چہ استتقار
 و ندامت و التجا باہل وجوہ میسرست مگر ظلمت و کدورستے کہ از را محبت
 و نیایے دنی بر دل طامعے شود کہ شغص سیکر و اند و تنجس بسیار و دور ازالہ
 آن تیسر تمامست و تعذر بر کمال صدق رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 حسب الدنیا رأس کل حقیقۃ نجما للذبحانہ و ایامکم عن محبتہ الدنیا و اربابہا
 و الاختلاط بہم و المصاحبہ معہم فانہا سم قاتل و مرض بالک و بلا عظیم و دوار
 عمیم اخوے ارشاد شیخ حمید با حسن وجوہ مترو و ان حد و دانداستماع
 سخنان نو و بازہ را از ایشان غنیمت دانند الباقی عند التلا فی مولانا
 یوسف **سید سیدی سلمہ اللہ تعالیٰ** نے نیز از اصحاب صاحب
 نسبت حضرت خواجہ باقی باللہ بود و از فضائل بہرہ تمام درشت و کان
 حسن الاطلاق و طارح التکلف بعد از انتقال حضرت خواجہ ملتزم آستان حضرت
 ایشان شد و در خدمت ایشان بسہ ہند رفت و چند گاہ آنجا گذرید
 و از برکات انظار سیمت آثار آنحضرت نیز ترقیات نمود و در بیان سلوک

اجلاس در رسید قریب احتضار او حضرت ایشان ببالینش قدم رنج نمودند
 بتفریح و حسرت تمام بعرض رسانید که نفس آخرین رسیده نظر سے و
 و توجہی فرمایند که از مقصد اقصی چیز سے پاید حضرت ایشان را بر نیاز سندی
 اول بکشا و متوجه شدند بعد از مدتی سر برداشتند و فرمودند بان
 مولانا یوسف بگوئید که چه شد سر بر قدم ایشان نهاد و گفت احمد شد آنچه دل
 طالب او بود و جلوه گر شد این بگفت و بعد از آن جان بجان سپرد در حرم
 بجای مولانا احمد بر کے رحمہ اللہ تعالیٰ برک بلده ایست ایشان
 کابل و قندھار آنجناب از علماء آن بلده بود تاجر سے از دوستان و
 ہم شهر بان او کہ بہند وستان آمدہ بود و بشرف آستان بوسی حضرت
 ایشان رضی اللہ عنہ رسیدہ بوطن بازگشتہ بود و جزوے از مکاتب
 بلند آنحضرت با خود برودہ مولانا از و سے احوال اکابر ہند پر رسیدہ
 ثنائے حضرت ایشان بر زبان آورد و گفت اورا قے چند نیز از مقولات
 ایشان آوردہ ام مولانا بشوق تمام مطالعہ آن نمودہ از حسن درایت و آثار
 سعادت بعلو حال قائل آن اقوال سپے بردہ بی بیچ اہمال متوجہ بلده ^{دہ لفظ} ستر
 سر ہند شد چون رسید بنظر اس عنایات رسید و در خدمت علیہ باخل
 و آداب و خدمات تمام بسر بردہ ازین و برکت صدق ارادت و قبول
 خدمت بلکہ بعض عنایت بدرجہ کمال و اکمال در مدت یک ہفتہ کہ و حضرت
 علیہ بسر بردہ سرافراز گشت و بتعلیم طریقت مجاز شد و بوطنش رخصت
 و اندر رجعت نمودہ حسب الامر باین کار شکر ف پر دست و در ہر چند گاہ
 بزبان قلم احوال خود و مستر شدان خود را بعرض میرساند و بجواب و خطاب
 متسع گشت چنانکہ از مکاتب سے کہ نام زوا و گردیدہ معلوم کرد و در یکی

از مکاتیب که حضرت ایشان بوسی مرسل نوشته اند چنین برنگاشته اند پسر خود
 توجیهی بحال شما نموده آمد و بدید که مردم آن نواحی بجانب شمالی دوند و التجا بشما
 می آرند معلوم شد که شمار امدار آن زمین ساخته اند و مردم آن حد و ورایشما مربوط
 داشته است الحمد و المنة علی ذلک ظهور این معامله را از جمله واقعات نکارند
 که از مظان ریب و اشتباه باشد بلکه از محسوسات و مشاهدات شمرند و
 ایضا در مکتوب دیگر چنین بوسی رقم فرموده اند از عدم اطلاع کما یغنی باحوال
 خود و احوال یاران خود در آزار نباشند و آنرا دلیل اصلی خود ندانند
 احوال یاران در آئینه داری کمالات شما کافی است احوال شماست که بطریق
 انعکاس در یاران ظاهر گشته اما آنکه از حال آن یار خود نوشته اند که فشان
 است او را ترقی واقع شده آنچه در غیبت بلی شعور میید یار او واح
 طیبات عالی و افاق می بیند مخدوم این وید پراپیج ولالت بر ترقی نیست در
 شعور میید یا در سبب شعور که قدم اول درین راه آنست که غیر حق را سبحانه
 پیچ نه بیند و از ماسوای او سبحانه در مبدار اندیشه او پیچ نماند نه آنکه اشیا را
 غیر اوتعالی نه بیند و بعنوان ماسوای ندانند این خود کثرت بیعت بلکه
 غیر او را سبحانه نه بیند و نه دانند این حالت معتبر بقیاست و منزل اول است
 از منازل این راه و بدون خط القادسی پیچ کس را مانگر و این فتنه
 نیست ره در بارگاه کبریا پدب و نیز حضرت ایشان قدس اللہ سره الاقر
 در مکتوبی که به شیخ یوسف برکنه نگاشته اند بتقریب آن معرفت شهود
 که بر ایسای کثرت تعلق وارد لذت بخش و شهود تنزیهی که در جمل و نکات
 وار و از التذاب بعد است و بی بد شیخ مقتدای این راه رفیق متعذر نوشته
 اند که مولانا محمد برکی که عوام او را از علمای ظاهر مییدانند و او نیز علم باحوال خود

و یاران خود نثار و سرشس آنست که باطن او متوجه شہود و تخریبی است
 کہ موطن جہل است و ایمان او در رنگ علماء بغیب است باطن او از بلند
 فطرتی التفات بشہود و کثرت آمیز نگر و و است و ظاہر او بتقریبات صوفیہ
 مفتون و مغرور نگشته و جو و شریف او در ان نواحی معتنم است اینحالت را کہ
 شما از حصول آن خبر داده اید مولانا دیری است کہ بآن حال متحقق است علم اولم
 یعلم نز و فقیر مدار آن بقعه بر وجود مولانا است عجب است کہ بر اہل کشف
 آن نواحی چگونہ مخفی مانده است در علم فقیر بزرگے مولانا در رنگ و جو و
 آفتاب ظاہر و باہر است انتی کلامہ الشریف خدمت مولانا در حد و دہزار
 و بست و شش سفر آخرت زید حضرت ایشان بفاتحہ و ادعیہ کثیرہ روح
 اورا شاگرد و ندو دیدہ شد کہ ہر گاہ مذکور مولانا شد دست او نمود و بالظاہر
 تمام اورا یاد کرد و بیاران مولانا نوشتند عزائے مغفرت مولانا احمد علیہ
 الرحمہ بنماید و جو و شریف مولانا در بنوقت مسلمانان را آیت بود از آیات حق
 جل و علا و جنتی بود از رحمتہاے او تعالی اللہم لا تحرمنا اجرہ ولا تقنا بعدہ
 مولانا محمد صالح کولابی رحمہ اللہ تعالیے از قدماے اصحاب
 حضرت ایشان بود و صاحب انکسار و افتقار و غربت و خاموشی از فی
 ش نوم کہ گفت چون طلب اینمعنی دین پیدا شد اکثر مشایخ وقت را کہ قریب
 بودند ملازمت کردم اما از پیچ یک کشتی دست ندا و تا در یکے از جمعات در
 اگرہ در جامع مسجد حضرت ایشان را قدس سترہ دیدم بجز و دیدن ولم را با آنحضرت
 انجذابی پیدا رگشت قدبوس نمودہ بمنزل شریف رفتہ التماس تعلیم ذکر نمودم
 باجاہت رسید ہمداران آستان بسربوم اما از پیستے استعداد مرا
 دفع نشد چنانکہ دیگر خادمان ایشان رامی شد ازینمعنی حیران و گریان می بودم

تا ماه مبارک رمضان آمد حضرت ایشان معتن شدند در آن اعتکاف و خدمت
 طشت و آفتاب برین بود شبی چون حضرت ایشان دست مبارک گشستند
 مین غساله را گوشه برود و تمام در کشیدم آن آب شراب است فزای من شد که
 نوشیدن همان بود و کثایتی در کار و حال خود دیدن همان و چون مولانا ازین
 توجه و عنایت آنحضرت بدرجه کمال رسید با جازت تعلیم طریقت ممتاز گردید
 و جمعی از طلاب را بفیض رسانید راقم حروف بکرات تعریفات مولانا از زبان مبارک
 حضرت ایشان شنوده روزی فرمودند که مولانا صاحب از سیر صفات و تجلیات
 صفاتی بهر تمام گرفته و نیز ازین عریضه مولانا که بان حضرت نوشته بودید امیکرده
 پ بهر عرض درشت کترین خاکر و بان آن مقدس درگاه محمد صاحب بعضی
 خادمان آن آستان میرساند غریب نواز از در پرور از صدقه بندگان آن درگاه
 احوال و اوضاع حسب المذاعا مخلصان است همیشه تجلیات مشرف میگردد
 و در هر تجلی فانی حاصل میشود میداند که در این تجلی تجلی نخواهد بود و ازین
 تجلیات بے نهایت مفهوم میشود که سیر در تفصیل اسما و صفات افتاده است
 از راه تفصیل مطلوب رسیدن بسبب و شوارست رجا از درگاه آن قبله
 حقیقی است که چون ناقابل را از خاک نذلت برداشته اند و باحوال آن
 مشرف ساخته اند که در فهم و وهم این کمینه خطور نمیکرد و اسما نیز بتوجه خاص
 چنان سرفراز گردانند که بغایت الغایت برسد و از منقصت و از هر از مراد
 خود نامراد شود و غیر از مرضیات او تعالی قولاً و فعلاً و ناظر هیچ چیز بوقوع
 نیاید و این بتوجه و عنایت آن مراد میدان صورت پذیر نیست امید که ازین
 دریا سرحمت بیکران سیراب گردانند اینهمه فضولیت این غریب را با خالص
 و محبت خود درسخ دارند که مستظمن جمیع سعادت است سایه تربیت ایشان بر سفار

جمیع امام الیوم القیام ممد و و باد بالنبی و آلہ الاحیاء و انقی مولانا و نظایف یومی
 و لیلے حضرت ایشان قدس الشریفہ باشارۃ و تالیف حضرت مخدوم زاہد
 کبار سلیم اللہ تعالیٰ جمع کرد و آنجامی نویسد کہ چون از حضرت ایشان جمع و تالیف
 اجازت خواستم فرمودند کہ عملی کہ شایان اقتداست عمل آنسر و دست صلے اللہ علیہ
 و سلم بہ کتب احادیث رجوع باید کرد و از آنجا آخذ نمود و معروض داشتند
 کہ عمل حضرت ایشان نیز همان عمل سید انس و جان است علیہ الصلوٰۃ
 و السلام فرمودند چنان کنند اما نیک نیک ملاحظہ نمایند کہ ہر چه موافق نسبت
 باشد قولے و فعلے آنرا و عمل آرید و ہر چه نہ چنانست موقوف دارید مولانا
 در سال ہزار و سی و ہشت قبیل این تحریر با حضرت شتافت جمہ اللہ مولانا
 محمد صدیق کشمیر سلمہ اللہ تعالیٰ وی از شرم بدخشان ست و غنغوان
 جوانی بہند و سمان آمدہ از آنجا کہ بشعر آشنائی تمام و ہشت صحبت محبت الفقرا
 عبد الرحیم مشہر بخانخان اختیار نمود کہ فان مذکور غفور را باین طایفہ سیر بود
 کذلک درین اثنا مولانا بشرف صحبت حضرت مع خواجہ خالی ز خود باقی بچون
 قدس القدرۃ الاقدس مشرف شد و در خدمت آنحضرت ثابت نمود و ذکر
 این سلسلہ برو ہشت گویند حضرت خواجہ قدس سزہ را مکر تعریف استعداد
 و قابلیت مولانا بر زبان مبارک گذشتہ بود از شے شنودم کہ گفت صباح عید
 با چند تن از درویشان باستان حضرت رضی اللہ عنہم فقیم ایشان از منزل
 شریف شیشہ کلاب بر کف رسیدند در میان حاضران مرا بالباس جدید
 و جامہ مناسب روز عید دیدند بر من کلاب افشان شدند دوران افشاندن
 جمعیت بخش فاطر بر ایشان شدند ز دامن تو ہر اشخ کلابے پزند بر رو
 سخت خفتہ آہے پانا مولانا مذکور در زمان حضرت خواجہ بنا بر اعتنا جوانی و

شغف شعر خوانی و کامرانی بهیچک خودنیار است خود را با حضرت سپرد و راهی به
 نسبت خاصه آن بزرگواران بروا ملتزم مشرف صحبت خدمت ایشان شد تا
 رسید بجا که حضرت ایشان در یکی از مکاتیب بمولانا صاحب کولابی از حال او چنین
 خبر داده اند مولانا محمد صدیق ورین ایام بعنایت الله سبحانه بولایت خاصه مشرف
 گشتند و از هم جزئی بهم کلمه طوطی شد ندیع ذلک نظر بفرق وارند از انجا نیز نصیب
 حاصل کرده شاید میل بر جوع نمایند و اندر تخص بر حمته من یشار اتمی که به الشریف
 مولانا در سال هزار و سی و دو و بانجامی از متعلقان بر خصت بهمت حضرت ایشان
 زیارت عمرین محترمین زادها شد تعالی شرفا مشرف شده سابقا بدلی مرتبت
 نمود چون وابستگان و درین کثیر بود و ز اوراه قلیل مختهای فقر و فاقه بسیار دید
 و بدولت الاجر علی قدر النصیب مشرف گردید یشار الیه است که در آن شریفه بسیار
 معادرا که حضرت ایشان در بیاضه فاصه بر نگاشته بودند از انجا برون آورده جمع کرده
 نیز در وفات کتوت بنام مکاتیب کثیر است ویرا بحضرت ایشان اظلام
 و عشق فراوان در ایامی که آنجناب بولایت حجاز بودند روزی در خلوتی این فقیر از حضرت
 ایشان شنید که فرمودند این مخطه متوجه احوال بعضی یاران غائب بودیم مولانا
 محمد صدیق در نظر آمد که بحجت و اخلاص تمام متوجه ماست در آوان این تحریر
 در سیر بدخشان و ماوراء النهر است همه جا وقتش خوش باد و بی علوم و معارف
 حضرت ایشان فی الساعه آشنائی تمام از شعر نیکو میگوید حکایت غریبه همیشه
 که با چنین را که تعبیر تمام است از حق لبقین این طائفه بوزن مثنوی معنوی عارف
 روم قدس سره در غایت متانت بنظم کشیده و مثنوی دیگر نیز وارد بوزن نظم
 خسرو شیرین از انجا است این چند بیت که مناسب حال راقم حروف است
 ببهت نائی چنین میل دلم چیست بوزن نهانش مسترین حاصلم چیست بوزن

بنام خداوند متعال
 در روز چهارشنبه ۱۳۰۲
 در شهر مشهد
 بموافق آقا و مولانا صاحب کولابی
 سید احمد رضا

من در سکنی عذر و رهاشم بی بین عذر از خلق دور باشم به غلط گفتیم اگر سگ و اندین
 که خود را کرده ام نسبت با و بازه زنگ این سخن افغان آرد که بدعهدی ز ما خود را شمارد
 سگان خود صاحب در شناسند بی از شناسا سگ پر سندنه خود را می شناسد فی خدا را چه چرا
 بدنام ساز و مثل بار بارین است که عمر من بسیر شده اند از کفرم نازیم چه شریک نامم بر چه ملتیم من
 نه سگ نام آدمی پس که یستم من به و کلام حقایق آمیز که دلیل صحت حال و در بنات
 کمال آنجناب است بسیار بنظر آمده است از آنجمله این عریضه که بخدمت حضرت
 مخدوم زاوگی خواجه محمد سعید سلمه الله و ابقاه نوشته اللهم صل علی سیدنا و
 مولانا محمد و علی آل سیدنا محمد صلوته اذ خلنا بها فی حفظ عنا یتک عرض داشت
 کترین پیر غلام فدوی محمد صدیق که بمعتن تمنا و سراپا آرزوی استان بوس
 خادمان در گاه مرا و بخش است عرضه میدار و که اگر چند و پرست که از دست
 رفته و از پا افتاده و لیکن بامداد شوق گاه گاه حرکت الذبوح نمود و خود را فریاد
 صاحبان دین و دنیا میدید آری از عنایت سبب غایت آن قبایه آگاه دلائل
 به نعمتهای عظیم چشم امتیاز تمام وار و فراتر است و استعدا و از ریزه آن خون
 عظیم ایشان عزروق است بر چند از کار رفته است و لیکن بخود و جزو مزه وار و
 چنانچه از آنجا به تحریر میرسد خوشوقت آن دل که بجای رسیده است
 خوشروز شب سوس که بیای رسیده است به از فرق تا قدم به عظم عجب
 دارد و ستم بچین زلف نگای رسیده است به خوش روزگار عیش و بابت که در
 خزان به رخسار تازه رنگ بسکار رسیده است به و چند بیت در ایام ضعف
 صعب که سوس داده بود و گفته شد از انیز بجز دست عالی معروض میدار و
 طلوع شمس من از وجه جهت عالیست به توجه و لم از رتبه صفت عالیست
 در نظر بجالی است به حجاب نقاب به فضایی آن نظر از و به نقصت عالیست

چه دست رد بگنایم زنی که نشناسی به حقیقت کنه من ز مغفرت عالیست به
 بعلم خویش چه نازے بسوے من می نازد که شان جهل من از طور معرفت عالیست به
 قبله ام سلامت از آنچه مقصد است چون نیک در می نگر و دست الفاظ را
 بدامان معانی رسائے نمی بیند در یغان سخنهای که داند گفت نتواند مولا ناسے
 مذکور باین حقیر حکایت کرد که در ویثے زند و پوشی که آثار ذوق و وجدان آزادگی و
 تفرید از ناسے هویدا بود و بمن ملاقی شد و پرسید که ارادت تو بکیست نام ناسے
 حضرت ایشان بر دم گفت از ایشان شیخ فاروقی عظیم دیده بگو من آنچه دیده بودم
 بیان کردم گفت من از شیخ تو فاروقی بس شگرف دیده ام بتو میگویم بشنو
 چون اوصاف ایشان شنوده بودم بقصد دریافت ایشان بسر بند آدم
 از شب پاسی گذشته بود که بشهر در آدم و کفتم درین وقت چه مصدع فادمان
 ایشان کردم بیکے از مساجد در آدم همسایه مسجد از من اطلاع یافت و مرا
 بخانه خود برد و مهربانی نمود و در اثنا سے پرس و جوها من از احوال حضرت
 شیخ تو پرسیدم معلوم شد که از منکران بوده در طعن ایشان شروع کرده مرا
 حیرت فرورگرفت مگر گشتم بیاطن شیخ تو متوجه شدم ناگاه دیدم که شیخ از در
 درآمد شمشیر برهنه بر کف آن منکر طاعن را بان شمشیر پاره پاره کرد و ندو بیرون
 رفتند من از مشاهده این معامله دسشته که یافته بودم با خطر اب بر قفای
 ایشان بیرون بر آدم و ایشان را ندیدم باز بان خانه نتوانستم رفت و
 ندانستم که آن چه بود علی السحر که ببل از دست ایشان مشرف شدم و همچنان
 در رخشه و خوف بودم ایشان مرا در آغوش کشیدند و تبسم نمودند و فرمودند
 ما نھے بالیل لم نذکر فی النار این قصه را من تا امروز جز بتو بدیگری نگفتم
 شیخ عبدالحی سلمه الله تعالی لومی جبار شادمان است که از

بلاواصفانیاں ست و خداوند مسکنت و خموشی و از فضیلت بہرہ و رسالہا
 ملتزم آستانہ علیا سے حضرت ایشان نور اللہ منجمہ بود و نظرات عنایات نعت
 شامل حال او تا دید آنچه دید و بسا اسرار خاصہ از زبان مبارک شنید بل از انوار
 احوال کہ آن معارف ترجمان آن بودہ اورا بہر بار سید و دفتر ثانی مکتوبات
 عالیات را با اشارت و تائید حضرت مخدوم زاوہ معصوم نام معصوم کر و اسلمت
 تعالیٰ فراہم آورد و در دفتر مکتوبات مکاتیب متعددہ بنا ہم
 اوست حضرت ایشان اورا اجازت تعلیم طریقت دادہ بہ شہر پٹنہ فرستادہ کہ
 در کنار آن شہر خدمت شیخ نور مذکور بغربت و سکنت و بافادہ و افاصنہ
 طالبان بیگزرا ند و در میان شہر شیخ عبدالحی بشیوہ پسندیدہ در تکمیل و
 صفا بسرے بر حضرت ایشان در مکتوبے بیکے از مخلصان نوشتہ اند کہ وجود
 این دو عزیز یعنی مولانا سے مذکور و شیخ نور محمد دران یکہ شہر چون قرآن السعدین
 ہست در مکتوبے بشیخ نور محمد از مقام و حال شیخ عبدالحی چنین خبر دادہ اند کہ شیخ
 عبدالحی ہم شہرے شہاست و بجوار شہا آمدہ است نسخہ علوم و معارف غریبہ
 است و چیز ہا کے ضروریہ این راہ نزد او مودع ہست ملاقات و بیان و افتادہ
 را منتہمست کہ نوآمدہ است و چیز ہا کے نوآوردہ ہست از فنا و بقا نیز داو نشا
 و از جذبہ و سلوک نزد او بیان بلکہ از ماورای فنا و بقا می ستعارف و از گذشت
 جذبہ و سلوک مقرر نیز آگاہ است بلکہ توان گفت کہ اورا در آنجا گذر گاہ ہست
 بیشتر سے از معارف غریبہ مکتوبات گوش زد او شدہ است و مہما لکن استفسار
 نمودہ دریافتہ ہست واللہ سبحانہ الموفق مولانا یار محمد القدیم الطالقانی
 رحمہ اللہ تعالیٰ دی را قدیم ازان خوانند کہ بعد از سے یار محمد دیگر
 کہ جامع مکاتیب و فترا اول ست باستان حضرت ایشان رسید

و در انجا قبول علم یافت و معاصر او اشرار و ہدایت از وی قراران بظاہر بیہوشت و خلفای صحابہ مقام آرزوی پدید آمد و حضرت ایشان در طرہ آئیناب حضورہ اند

ثانی را جدید گفتند و صاحب ترجمه را قدیم آنجناب بر طبق لقب از قدما
 اصحاب ایشان است قائم لیل صائم النهار است نسبت و حضور این مکان
 از جهت او پدیدار و کثیر سکوت و المراقبه و حسن الوجوه است روزی باین فقیر
 گفتم که من از حسن جبهه و بزرگی کفیه خود بسیار شاکرم که چون بی بازار با سبکدم
 هر سیکه از عوام مرا می بیند ناچار و رو میفرستد آنجناب بفقیر و غربت تمام
 متوجه طواف بیت الحرام و روضه نبی علیه السلام شد بعد از مراجعت از آن
 سفر کثیر البرکت در خلوتی بر اقم گفتم در محل بیانی در بودی که بر آن سرور
 صلوات الله علیه و سلم آراسته بودند آنحضرت را صلوات الله علیه و علی آله الصلوٰۃ
 و السلام زیارتی میکنند نظر کردم آن سرور را علیه الصلوٰۃ و السلام بانور و آنگی
 هر چه تمام تر دیدم و از لذت و علاوت آن از خود بر فتم چون بخود آدم رقصان
 پایی کوبان شدم حاجیان و تعجب رفتند و بعضی عربان میگفتند هذا العجم مجنون
 و زبان حال من بضمون این بیت تو ناطق بودی گر این لیل از نیمه بیرون شوئی
 بساکوه و صحرای مجنون شوئی حضرت ایشان رضی الله عنه این مکتوب را بعد
 اجازت تعلیم طریقت بوی نوشته اند و مکتوب مرغوب اخوی اعز مولانا
 یار محمد قدیم وصول یافت موجب فرحت گشت حضرت حق سبحانه و تعالی
 بذروه کمال و تکمیل رساناد بجز مته لینی المختار و آله الامجاد علیه و علیهم الصلوات
 و التسلیمات از مقوله مولوی علیه الرحمته پرسیده بودند که گفته آن نازنینی که
 در کنار من بوده حق بوده است آیا این گفتن جائز است یا نه بدانید که این قسم امر
 دین را بسیار واقع میشود بزبان می آید این نوع معدن تجلی صورت است که
 صاحب معامله آن صورت متجلی را حق می انکار و تعالی شانہ سخن همانست
 که شیخ اجل امام ربانی حضرت خواجہ یوسف ہمدانی فرموده اند ملک خیالات

سرمنی بها اطفال الطريقة و بکر چون نوعی از اجازت تعلیم طریقت بستا کرده شده
 است درین باب بعضی فوائد نوشته میشود و کوشش هوش استماع نموده بعمل خوا
 در آورده باشند که چون طالبی بارادقه پیش شما بیاید و تعلیم طریقت او تامل بسیار
 باید کرد و مبادا درین امر استدراج شما خواسته باشد و خرابی منظور باشد علی الخصوص
 که در آمدن مرید فرجه و سر در پی پیداشود و باید که درین باب راه التجا و تضرع
 اختیار نموده استخار با متعدد نمایند تا آنکه یقین پیوند که طریقه را باید گفت
 و استدراج و خرابی مراد نیست زیرا که در بندهای حق سبحانه تصرف کردن و
 وقت خود را از عقب ایشان غارت نمودن بے اذن او سبحانه مجوز نیست
 کریمه لتجیح الناس من الظلمات الی النور باذن ربهم ولما لیت بدیعینی وار و عزیز
 فوت کرد و خطاب آمد که تویی که زره پوشیده بونی در دین من بر بند هستی
 من گفت بے فرموده ملا و حکمت صلی الی و اقبلت بقلباک علی و اجازتی
 که بشما و دیگران را کرده شده است مشروط بشرائط است و منوط است بحصول
 علم برضی او تعالی همنوزان وقت نیامده است که اجازة مطلق کرده شود
 تا ورود آنوقت شرائط را نیک مرعی دارند خبر شرط است و بهیر هم این معنی را
 نوشته است از انجانی معلوم خواهند نمود با جمله سعی نمایند که آن وقت برسد
 و از تنگی شرائط وار بند و اسلام مولانا قاسم علی رحمہ اللہ تعالی اویسر
 ازان اصحاب حضرت خواجہ قدس سره است که تربیت او حواله بحضرت ایشان
 شده بود و یکی از عرایض حضرت ایشان بان خواجہ عالیشان از احوال او چنین
 رقم فرموده اند حال مولانا قاسم علی بهتر است در غلبه استغراق و استملاک
 است و از جمیع مقامات جذبه بفقو قدم نهاده و صفات را که اول از اصل میدید
 حالا با وجود آن صفات را از خود جدا می بیند و خود را از ان نور در طرف

دیگر سے یاد و نیز درین عریضہ نوشتہ اند کہ چنان مے نماید کہ مولانا قاسم علی
 از مقام کھمیل نصیب ہست و ہمچنین بعض یاران اینجائی را نیز از ان مقام نصیب
 معلوم میشود و اللہ سبحانہ اعلم بحقیقۃ الحال شیخ حسن برکی وی
 از تلامذہ مولانا احمد برکی بود باستان حضرت ایشان رسیدہ بہ انابت
 و ذکر و مراقبت مشرف شدہ از نظر عنایت و برکت صحبت آنحضرت بہرہ
 یافت و بوطن مالون شتافت و صحبت مولانا مے مذکور میگذازند
 حضرت ایشان در مکتوبے بمولانا احمد رقم فرمودند کہ شیخ حسن از ارکان دو
 شہاست و مکد و معاون معاملہ شما اگر فرضاً شمار امیل سفرے شو و نائب مناب
 شما دست التفات و توجہ در حق او مرعے دارند و کوشش بلوغ فرمایند کہ از
 تحصیل علوم دینیہ ضروریہ زودتر فارغ شو و این سیر ہندوستان ہم در حق او
 بود و ہم در حق شما زرقا اللہ و زرقم الاستقامہ انتہی بعد ازین مقولہ بدتے
 قلیلہ مولانا احمد سفر آخرت اختیار فرمود چون این بسمع شریف حضرت ایشان
 رسید بیاران مولانا نوشتند کہ اطوار و اوضاع مرحومی را مرعے دارند و در
 طریقہ ذکر و حلقہ مشغولے باید کہ فتور زود و یاران جمع شدہ بنشینند و بگویر فانی
 باشند تا اثر صحبت ظاہر شو و این فقیر قبل ازین برسبیل اتفاق نوشتہ بود کہ
 اگر مولانا سفرے اختیار کند باید کہ شیخ حسن را بجایے خود نصب کند قضا
 این سفر مراد بود و ہست الحال ہم مکرر ملاحظہ می نمایم شیخ حسن را متعین
 امریایم این معنی بر بعضی یاران گران نیاید کہ با اختیار ما و ایشان نیست القیاء
 لازمست طریق شیخ حسن بطریق مولانا مناسبت بیشتر دارد و در آخر مولانا
 نسبتے کہ ازین جانب گرفتہ بودند شیخ حسن را در ان نسبت شکرست
 و یاران دیگر ازین نسبت قلیل النصیب اند بہر چند کشف و شہود پیدا کنند انتہی

باجمله حسب الامر سر حلقه پاران مولانا احمد بشیخ حسن قرار گرفت و بافادہ و
 افاضہ پر دانت و شبیوہ حضرت ایشان و استاد خود را لازم گرفت
 و بر اقبیت و بجاہت و رفع بدعت ہمت گماشت تا ترقیات نمود و مقامات
 رفیعہ رسید چنانکہ از عراق ایضاً او کہ باستان حضرت ایشان سے آمد علو حال او
 معلوم میگردد و در یکی از عراقی بعضی اصطلاحات صوفیہ را ایراد نمودہ بر آنہا
 پیچیدہ بود و در آخر آن نوشتہ کہ معارفی کہ این بے بضاعت را تسلی میدہد
 معارف شرعیہ است گوئی ہر حکم از احکام شرعیہ در یکہ ایست کہ موصول است
 بشہر مقصود و نشانہ است از ان شاہ ولی نشان ہمین بیت نصب العین است
 کہ ما بشہر میر ویم غم تماشاگر است پدما برا و میر ویم کز ہمہ عالم درست حضرت
 ایشان آن اعتراضات او سخت گران آمد و نوشتند کہ اعتراض شما از نا فہمیدگی
 است زہار این قسم سخن نکنید و از غیرت خداوندی جل سلطانہ تبر سید مدعیان این وقت
 ظاہر شمارا در شورش می آرند ملاحظہ بزرگان ضروریست اگر بر محذرات و مخترعات
 مدعیان سخن کنید گنجایش دارد اما آنچه مقرر قوم است و لا بد راہ آنجا سخن گفتن
 نامناسب است و از معرفت آخر او کہ ذکر یافت خوش گشتند و رقم نمودند کہ
 این عمر شما بسیار اصل است و بس عالی و امید واری بخش مطالعہ این معرفت مخطوط
 ساخت و نا لایست اول مکتوب را زائل کرد و اندی حق سبحانہ از ہمین راہ بمقصود
 رساند انہی در سفر اجمیر کہ بندہ در خدمت حضرت ایشان بود نیز عریضہ بشیخ حسن
 رسید کہ مکاشفات بلند و احوال ارجمند قلمی نمودہ بود و از شوق و ہمت خود
 در رفع بدعت سخن رانندہ حضرت ایشان عریضہ اورا بفقیر سپردند تا وقتیکہ فرصتی
 بیند حاضر سازد و ہر یک را جوابی بر نگارند اتفاقاً از ترددات و شوریدہ ہا یہا
 آن عریضہ را کم ساختم مع ذلک حضرت ایشان چند سطر سے بے نوشتند

که آن مکتوب صد پنجم است از جلد ثالث مولانا شیخ محمد الهادی بدواونی
 نے نیز از صحاب حضرت خواجہ قدس سرہ بودہ کہ حوالہ تربیت آنها بحضرت ایشان
 نمودہ بودند تا از برکات خدمت ایشان در نظرات عنایت ایشان بہر پایافتہ و از
 فضل بہر ورست از انکسار و افتقار نصیب و وعرا یعنی کہ حضرت ایشان بجناب
 پیر بزرگوار خود نوشتہ اند و از ترقیات مسترشدان مذکور ساختہ آنجا مذکورست کہ مولانا
 عبد الهادی حضور باستغراق و نقطہ فوق پیدا کردہ است و نیز میگوید کہ مطلق تنزہ
 جل شانہ را از اشیا بصفقت تنزیہ می بینم و افعال را ہم از و تعالی میدانم آہی بعد
 از آن کہ مدہا در خدمت حضرت ایشان گذرانند ترقیات و حصول کمالات رسید
 و با جازت تعلیم طریقت ممتاز گردید شیخ یوسف بر کی سابقا ویرا یکی از شاخ
 اتفاق صحبت افتادہ بود و مشرب توحید خیالی سے دادہ تا در وقائع ویرا
 باین آستان لالت فرمودند نخست بمصحوب یکی احوال خود را بعرض رسانید
 حضرت ایشان بوجہ نوشتند کہ این قسم احوال در او اہل اقدام بتدیان این راہ
 بسیار دست میدید پیچ در اعتبار نمی آرند بلکہ نفی آن نمایند صہل کو و نہایت
 کد ام و امثال آن بسیار بر نگاشته اند و بہمت بلند و احوال ارحمن تر غیب نمود
 وی بہ نیاز تمام و ببطش شوق و ولہ محبت ہر چہ صہل کردہ بود از آن تہی شدہ
 بخدمت عالیہ شتافت و چند گاہ گذرانند نسبتہا می صہل عالی وید اجازت
 یافت و بچند کہ از قرآن آن حد و دست اقامت نمود بعد از چند گاہ با ستا
 میرسد و در آیام ہما جرت بزبان قلم عرض احوال مینود و جوابہا می یافت کما یفہم
 من المکتوبات الشریفہ کیبار بخدمت شریف رسیدہ بود و دیدہ شد کہ ہنگام
 وواع فریاد و گریہ ہا می بے طاقتانہ کرد حضرت ایشان در مکتوبی بر نگاشته اند کہ
 شیخ یوسف بہمانزویک اند و تا مدتی اینجا بودند فوائد بسیار اخذ نمودند و بحقیقت

ان اطلاع یافتند و بیجا و بازا آمدن بخانه رفتند و دست تعد و صادق الاخلاص است
سید محبت اللہ مانکپوری کی از علوم دینی بہرہ و دست نخت بخت
 قدوۃ المشایخ شیخ محمد بن فضل اللہ برہانپوری قدس سرہ رسیدہ بود و
 خدمتہا بجا آورده و مدتی آنجا بسر بردہ تا آنکہ اجازتہ و خلافت ارشاد رسیدہ
 بود بعد ازان در برہان پور بخدمت مرشد میر محمد نعمان رسیدہ بود و از
 ایشان ذکر این طریقہ علیہ گرفتہ بود چون در ان مجلس ہمیشہ ثنائی حضرت ایشان
 قدس سرہ مذکور میشدہ و مکتوبات شریفہ آنحضرت در میان بود وی را شوق
 خدمت و رؤیت آنحضرت قدس سرہ الغریبان عقبہ علیہ بود و مدتی آنجا گذرانید
 و بہرہ یافت تا در مکتوبے کہ حضرت ایشان رضی اللہ عنہ بجناب سید سلیمان اللہ
 نوشتہ بودند مرقوم بود کہ سید محبت اللہ بنیان ماسوی و بعضی درجات
 قمار سید اورا اجازت گونہ دادہ بہ مانکپور فرستادیم بعد از چند گاہ سے از ذیقہ
 اہل وطن بخدمت ایشان شکایت نمود و کیا حضرت ایشان بے نوشتند
 ب ہوا ز تحمل ایندے خلق چارہ نمود از صبر بر جفا سے اقارب گذر نہ
 قال اللہ تعالیٰ امرًا بحیبہ علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام فاصبر کما صبر اللوہم
 من الرسل ولا تسجل ہم کلکے کہ در سکونت آن مقام ست ہمیں ایند او جفاست شمار
 مقام فرارید ازان نمک آئے شکر پروردہ تا ب نمک ندار و چہ توان کرد
 ہر کہ عاشق گشت اگر چہ نازنین عالم ست پناز کی کے راست آید باری باید
 کشید پناہی چون سے در بارہ اجازتہ انتقال الحاح بسیار نمود حضرت
 ایشان بے نوشتند کہ مشب بنظر درآمد گوئیارخت شمار از مانکپور
 کشیدہ بالہ آبا و بردہ اندہم آنجا و برانہ اختیار کنید و اوقات را بگذر آئی علی
 ساطلنہ معمور و ارید و بیچ کس کارنداشتمہ ہاشید و جمیع مرادات را بتکرار این

کلمه طیبیه از ساخت سینہ برآید تا مقصود و مطلوب چیزی که نباشد اگر دل از ذکر
 گفتن مانده شود بزبان گویند بشرط اخفا که هر دوین طریق ممنوع است باقی روش
 و اوضاع طریق را معلوم کرده آمد تا تو انید راه تقلید را از دست ندید که تقلید شیخ
 طریقت غرات دارد و در خلاف طریق او خطر باست زیاد و چه نویسد والسلام
 علی من اتبع الهدی والتزم متابعت المصطفی علیه و علی آله الصلوٰۃ و التسلیم
 انہی سید ششار الیہ وقتیکہ در آستان حضرت ایشان بود روزی از حجره
 خاص کاغذی یافت کہ در وی بخط شریف آنحضرت معرفتی مرقوم بود کہ گویند
 بران معرفت جز حضرت مخدوم زاوہ بزرگ قدس سترہ کسی مطلع نبود رسید
 التماس نمود کہ این معرفت بنام من باشد بجز اجابت رسید آن اینست
 بدان ارشدک التذلل لک مدتها کہ سیر و ظلال و پشت وصول لظلم عین حصول
 می یافت حالاکہ وصول صہل میسر شد ہست حصول بحر ظلم ندر و کالمراة الکائنۃ
 فی بد الشخص الواصل الیہ لانیصیب لہا من الشخص الاطلہ فافہم فان کلامنا اشارہ بدانید
 عبارت مناسب بیان طریق کہ بطریق رمز و اشارہ تحریر یافته بود مناسب این مقام
 دانستہ درین مکتوب مندرج ساخت فہم نمایند ذکر جنان ماخوذ از پیراہ و آن
 مداومت بران بازگشت بفضل رحمت صہل عریان فی ہمہ حساب و السلام علی
 من اتبع الهدی حاجی خضر افغان از منظور ان حضرت ایشان بود او را آن
 حضرت قدس سترہ بتعلیم طریقت مجاز نیز گردیدہ و خلق بسیار از وی بقیص رسیدہ
 و صاحب اذواق و مواجید و ولولہ و سرور صغقہ و نعرہ بسیار داشت و اکثر
 شب بگریہ و زاری بسر بردی خداوند سکنت و انکسار و صفاء حضور و اوقار
 بتلاوت و اذکار و نوافل و شغال معمور و یکی از قریبای تابعہ قریبہ بسر بہند سکنت
 داشت و بعد از ہر چند روز بتقبیل عقبہ علیہ رسیدہ باز میرفت یکی از ثقات اصحاب

حضرت ایشان از زبان مبارک آنحضرت نقل کرده فرمودند روزی البیس را دیدم و خبرها از او پرسیدم ناچار بحکم الهی راستی را و انمود در میان پرسیدم که در یاران مکیست که در و ترا تصرف کمتر است گفت حاجی خضر جناب بعد از حضرت ایشان بسالی انتقال نمود و رحمتہ اللہ علیہ شیخ احمد و پنهانی دین مومنی است از مضافات سہارنپور میان دو آب پیش از توجہ حضرت ایشان قدس سترہ بسلوک ابن راہ مدنی در خدمت آنحضرت بشیوہ ملذذ رساندہ بود و خدمتہای سجا آورده بعد از آن بتقریب بہر ہر ہا پور افتادہ آنجا در خدمت شیخ معظم محمد بن فضل اللہ قدس سترہ الغزیز تعلیم ذکر گرفته بود مدت مدید در خدمت آن عزیز بسر برودہ و خلافت ارشاد یافتہ بعد از آن کہ باگرہ رسید حضرت ایشان در آنجا تشریف داشتند بلاندرست آنحضرت مستعد گشت و ذکر این طریقہ علیہ آرا آنحضرت میگرفت و در خدمت ایشان بود تا آنکہ حضرت سیدی سندھی را خلافت دادہ بہر ہا پور رخصت نمودہ تربیت شیخ را بحضرت سید نمودند ہمراہ کردند و صحبت سیدی بحضور و نسبت حضرت خواجگان قدس سرار ہم مشرف گشت و لذتے یافت ملتزم ہمین ذکر طریقت و صحبت شد بعد ازین قضیہ پرسیدند بزرگوار کہ فرمودہ ایم مشتغال بینماے گفت چنر گاہ بان مشتغل بودم اما اکنون از خدمت سیر نعمان ذکر و طریقہ خواجگان رحمہم بتدریج گرفتہ ام و لذتے دیگر یافتہ ہمین مشتغلم اگر چه از استماع این جواب فی الجملہ آثار غیرت از شیخ ظاہر شد لیکن چون شیخ فانی و منصف و حقانی بود فرمودند مقصد فائدہ و حضورست از ہر جا رسد ملتزم آن باش مبارک است بعد از آن باز باستان حضرت ایشان پر رسید الطاف و عنایت دید و از آن حضرت اجازت یافت و طالب را ذکر طریقت گفت و متاثر گشتند و احوال از آنہا ظاہر شد

و از حضرت ایشان رضی اللہ عنہم در عرضہ سوال کرد کہ با وجود کہ من در خود حاکم
 نمی فهمم و طالب را ذکر و اودم از آنها احوالها ظاهر شد چه باشد و از سر ذہول
 با وجود دوام آگاہی نیز رسید آنحضرت مکتوبے در کشف آن دو
 مقولہ بے نوشتند کہ آن مکتوب شانزدهم است از جلد ثالث در آن مکتوب
 احوال آن دو طالب را عکس احوال مولانا فرمودہ اند کہ در آئینہ استعداد آنها
 بظہور آمدہ چون آن دو تن صاحب علم بودہ اند و رک احوال نمودہ اند و مولانا را
 نیز ولالت بعلم حصول احوال مستور کردہ نوشتہ اند کہ مقصود حصول احوال است
 علم باحوال دوالت دیگر است جمیعہ را این علم بدہند و جمعہ را نہ بہر دو از ارباب ولالت
 اند و از مقولہ ثانیہ بزرگاشته اند کہ آگاہی عبارت از حضور باطن است بجناب
 قدس خداوندی جل سلطانہ شبہ بعلم حضورے کہ دوام لازم است، شیخ
 شنیدہ اید کہ شخصی در وقتے از اوقات از نفس خود غافل گرد و ذہولے
 نسبت بچو و پیدا کند غفلت و ذہولے در علم حصولی متصور است کہ مغایرة
 در میان است و در علم حضورے حضور در حضور است این جناب مدتی
 در اگرہ در گوشہ فقر و نامرادی با فاضل طالبان بود و جذبہ و بخیودی این کابر
 از و مریدان سے ہویدایکے از اعظم اغنیایا کہ بے اخلاصے درست کردہ
 بودند و ذکر این سلسلہ از وے گرفتہ سے را بہ بنگالہ بردہ شیخ در آن دیار قبول
 عظیم یافت و طالبان بسیار نفیس رسیدند شیخ کریم الدین بابا
 حسن ابدالی بابا حسن ابدال موضعے مست میان کابل و لاہور کہ از آنجا رہی
 بہ کشمیر جد کرد و مشارالہیہ ازان حد و داست از قدسے یاران حضرت ایشان
 است و صاحب حالات علیہ و جذبات قویہ در اوائل حال بسیاچی و طلب
 حق برآمدہ چون در سہرند رسید و بدالت معنوی بل از مست شریف

پیوست بجز وصول دولت حضور عالش و گزگون کشت و مشمول عنایت
 گردید چون تعلیم ذکر و مراقبت از ان حضرت سرافراز شد و ازین نظر
 کیمیا اثر بانگ فرصت او را ترقیات رونمود حضرت ایشان اجازت تعلیم
 طریقش دادند و جمیع از ساکنان و خلق بسیار از اهل آن دیار از وی توبه و ذکر
 این سلسله شریفه رسیدند و نبوض و برکات یافتند در ان ایام که حضرت
 انزوا و عزلت اختیار فرموده بودند کم کسی را که از یاران و ران خلوتگاه بار بود
 و بعنایتی که بحال شیخ داشتند فرموده بودند که شیخ با یاران خود می آمد و باشد
 و بچکس مانع نشود و در آن زمان که آنحضرت در لاهور شریف داشتند
 با جمعی از مسترشدان بعتبه بوسی رسیدند و چند روز گذرانده عنایات دیده
 بوطن مرخص شد و شیخ اسحاق نام فاضلی از مقتدایان دیار سند که از مشاعر الهیه
 تلقین ذکر این سلسله برداشته بود و بعد از طریقیت بست و یک شب
 متواتر حضرت رسالت را صلوات الله علیه وآله وسلم در خواب دیده که انواع ^{لطیفها}
 با و نموده اند و شرف عریضه در کمال شوق و اخلاص و التماس خاص بحضرت
 ایشان قدس سره نوشته بود و واقع را نیز علیحده رقم نموده شد که آن
 واقع اینست میگوید بنده بمقدار امید و ابر برحمت حضرت زلی
 فقیر اسحاق ولد موسی که چون تقابل حال بعنایت نظر عالیقدر مولود
 شیخ کریم الدین شد در همان حال در تصور باطنی حضرت باطنی
 الزمان قطب دوران مخدوم مخدوم منا شیخ احمد سر بندی سلمه الله تعالی
 حاضر شدند سفید محاسن بلند بینی زهیب رنگ گویا در مراقبه نشسته
 بودند چون بنده حاضر شد در عین مراقبه تسلیم برگرفتند و این چند
 کلمه نوشته بدست بنده داده و توجه عالی بلیغ فرمودند و آن

مکتوب اینست عن احمد السمرهندی کے الی اسحاق السعدی با اسحاق انت
 ولد سے و خلیفتے فی جمیع الرموزات الحقیقی والد دقیقے وانی مغفور و انت من توسل
 بک ایضا مغفور و اقر بحبیب مولانا کریم الدین منی استلام انتے و این صحیفہ
 واقعہ و مکتوب را مصحوب رحم علی نام درویشے کہ در سکر توحید و جو و خیالی
 بود فرستاده بود و سفارش نمودہ کہ رویش را ازین مقام بر آرند حضرت
 ایشان آن درویش را از ان مقام گذرانده بمقام عالی رسانیدند این رقمہ را
 بشیخ اسحاق مرسل داشتہ پ احمد شد و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب
 شریف کہ مصحوب رحم علی درویش مرسل داشتہ بودند رسید چون مبنی
 از ذوق و شوق بودہ مسرت بخشید و رکاع علیحدہ واقعہ کہ سے دادہ بود
 نوشتہ بودند از مطالعہ آن فرحت بر فرحت انجامید این قسم واقعات مشہور
 است سعی باید نمود کہ از قوت لفعیل آید و از گوش باغوش رسد امر و زک تدارک
 تقصیر ممکن است فرصت را غنیمت شمرودہ بہ تسویف و تاخیر نباید انداخت
 حضرت خواجہ اصرار قدس الشریف فرمودہ اند کہ جمعے از درویشان بودیم سخن
 از ساعت مرچوہ کہ در روز جمعہ و ولایت نہادہ اند در میان آمد کہ اگر پیشتر شود
 در آن از حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ چه باید طلبید ہر کسے چیزی گفت چون نوبت
 بن رسید گفتم صحبت ارباب جمعیت باید طلبید کہ در ضمن آن جمیع سعادت
 میسرست بعضے از مکاتیب را باران نقل گرفتہ مصحوب درویش رحمت
 فرستادہ اند حضرت حق سبحانہ تعالیٰ منقطع کرد و انا و شیخ کریم الدین
 چند گاہ است کہ آمدہ اند شاید از احوال خود بشمانویسند درویش رحم علی
 نیز با صلاح آمدہ است توقع از دوستان و عاست رہنا انم لنا نورنا و اعقر لنا
 انک علی کل شیء قدیر و استسلام علی من اتبع الهدی و انتم متابعتہ المصطفیٰ

مولانا عبد الواحد لاهوری سے ازان جماعہ است کہ حضرت خواجہ فانی
 زخو و باقی بحق ویرا بخدست حضرت ایشان مارضی اللہ عنہما فرستاده اند
 کثیر المراقبہ و العبادۃ ست روزے و در حالتہ ذوقی کہ از عبادت یافته بود
 ازین فقیر پرسید کہ در بہشت نماز ہست گفتیم نہ کہ آن دار جزا عمل است
 نہ دار عمل سے آئے برکشید و بگریست و گفت آہ بے نماز و بندگی انصاف
 بے نیاز چون تو ان زیست وقتی بحضرت ایشان عرضہ می نوشت نظر
 کردم نوشتہ بود کہ گاہ گاہ در نماز حین سجدہ حالتہ سے سید بد کہ ہرگز خوش
 نمی آید سر از سجدہ برداشتن از وی شنووم گفت بشہر فاخرہ بخارا صانما اللہ و
 جمیع بلاد المسلمین عن البلا یا برسبیل تجارت رفتہ بودم و در مسجد مغال کہ از اکنہ
 متبرکہ آن بلدہ شریفہ است نماز میرفتم و بعد از ادا صلوۃ عشا بنوفل شتمنال
 مینووم یک شب فاوم مسجد مرا گفست دروازہ مسجد ہم بخانہ خود رفتہ
 نوافل بگذار و این معنی را بختونیت ادا نمود ہمان شب ہم آن فاوم حضرت خواجہ
 بزرگ رضی اللہ عنہ را بخواب دید کہ باو فرمودند کہ آن درویش سو و اگر ہند
 از دوستان ماست رعایت و عذر خواہی کن او معذرت فرادان نمود و عذر
 خواہی خواست از وی شنووم کہ گفست دران ایام کہ حضرت ایشان بہ لاهور
 تشریف آورده بودند آنجا پیر سے سبزی فروشی روزی بزیارت ایشان آمد
 ایشان سے را احترام بسیار نمودند حیرانی سے و او در خلوتی از ایشان ستر
 آہمہ تو اضع رہا بن پیر پرسیدہ شد فرمودند کہ وی از ابدال است مولانا
 امان اللہ لاهوری وی از مریدان اجازت یافتہ حضرت ایشان ست
 و صاحب تجرید و تفرید تمام در ہزار سال وسی و یک ہجمنان پایہ و آزادہ و
 پلاٹس پوش زندہ بروش و کوہ برکت متوجہ سفر حجاز شد و با آنکہ جمعے از محبان

حضرت ایشان و دوستان او که در راه بودند میخواستند او را برادر و راحله طوعا و
 اعتقادا و معاونا باشند و بآن التفات نمود و همچنان به آزادی و بیزاروی تمام
 برفت الحال می شنود که بعد از شرف زیارت حرمین متوجه زیارت خیرات
 شام و مصر شده حق سبحانه ویرا بدین شیوه مرضیه مستقیم دارد و من بچاره دل آواره
 رانیز از برکات این وارستگان بهره بخشا و باخرقه صد پیوند دل صد باره
 کردم بهر دیار و در جستجو ز نم پهل سراج یوسف خود کو بوزنم پنهانی نماند که غیر ازین
 جماعه مذکور نیز چندین تن از مخلصان حضرت ایشان بودند و هستند فوق
 و صحاب فضل و آداب نسیسته و انکسارند و بعضی از آنها اجازت تعلیم طریقت
 نیز یافته اند چون مولانا امان الله فقیه که از اعظم خلفاست و شیخ محمد جرمی که از شاخ
 شهور این دیار است ترک شحیت نموده بکازرت حضرت ایشان سیده
 و بهره بار و و خلافت یافته و شیخ داؤد ساینکی و شیخ سلیم بنوری و شیخ آدم بنوری
 و شیخ محمد تهراری و شیخ حامد تهراری و صوفی قربان قدیم و مولانا صادق کابلی و مولانا
 محمد ششم فاوم و مولانا غازی نو کجراتی و صوفی قربان جدید و سید باقر ساکن پور
 و مولانا فرخ حسین مولانا صفر احمد و مولانا بدرالدین سر بندی و مولانا حمید
 احمدی و حاجی حسین و شیخ عبدالرحیم برکی چون تحریر احوال بهر یک موجب
 تطویل بود بنامی مختصار نمود و بعضی از مخلصان مقبول منظور از آن جمله اند که بطاهر
 از اهل سیاه اند و بعضی از جمله اصحاب خانقاه و در مکتوبات مکاتیب بنام
 آنها صد دریافت چون خواجه محمد شرف کابلی و مولانا حاجی محمد فرکتی و مولانا
 عبدالغفور سمرقندی و حافظ محمود کجراتی از مکاتیب شریفه حضرت ایشان
 که در جواب عنرائض آنان در دفاتر مکتوبات مثبت است و فوراً بطاهر
 کمال اینها و کسب و ذوق و حال اینها معلوم کرد و در اتم اینخروف گوید

دو سالک روزی نزد این فقیر آمدند و در خلوتی از احوالات خود بیان کردند
 بغایت اصیل بود پرسیده شد که تعلیم ذکر از کجاست بر داشتید و از بیرون
 کدام سعادت مند ازین سلسله شریفه این تخم در مزرعه دل خود کاشته اید سلیم خان
 نامی عسکر را که از مخلصان منظور حضرت ایشان بوده و از آن حضرت
 بتعلیم طریقه چند تن مجاز گردیده نام بردند جمعی دیگر از اصحاب مقبل صاحبان
 آنحضرت بفقروانزوا و خمولی چنان بوده اند که اکثر خادمان آستان بهم از
 کار و بار ایشان آگاه نیند این فقیر از بعضی درویشان حضرت ایشان
 شنوده بود که وقتی درویشی از بخارا ایشان را بواقعۀ عظیم ویدیه پلازمست
 رسیده بهر پایافته و بوطن شتافته جهت تصحیح آن نقل گستاخی کرده بود
 و سفری آنحضرت را در خلوت یافته استفسار نمودم که چنین شنوده ام آیا نقل
 بلا تفاوت نقل کرده باشد فرمودند آری چنین است اما آن درویش از نواحی
 بلخ بود نه از بخارا و تبسم نمودند و آن حکایت اینست که درویشی از نواحی بلخ
 در واقعۀ ویدیه که تابوت شکر و حاضر آمده و جمعی کثیر از گذشتگان اکابر و اولاد النهر
 چون خواجۀ عبد الخالق و خواجۀ بزرگ و خواجۀ احرار و شالم رحمہم اللہ تعالیٰ حاضر
 اند گویا انتظار کسی بر نداری گوید من در آن میان از بزرگی پرسیدم که سیت
 کیست و این اعزہ انتظار که دارند گفت که این سیت از اقطاب بود و این
 اعزہ انتظار قطب الاقطاب این وقت دارند تا بیاید و امامت نماز جنازه
 نماید ناگاه غریبے گندم گون بلند بالای و موسویہ کذا و کذا و آمد همه تعظیم او
 کردند و پیش رفته امام شد چون جنازه را برداشتند از یکی پرسیدم که نام
 این غریب چیست و در کدام شهری باشد نام شریف حضرت ایشان گرفت
 و گفت در سر ہندی باشند صبح آن روز آن درویش ہوشیار دیوانہ وار

متوجه هندوستان شد ببل ازمت رسیده آنحضرت را کلیه که در وقت
 دیده بود و در بیداری چنان دید و روی نیاز باستان ایشان مالید و چند گاه
 در خدمت با بود و بهرگاه گرفت چون ذوالعیال و الاطفال بود و بطن من
 گریه و بیخ هر کجا هست خدایا سلامت وارش بند و ایضا این حقیر میگویی
 بدرویشی و دیگر ملاقی شدم از یاران ایشان که آثار انکسار و شیوه حیرت برو
 غالب بود و روزی دیدمش که بر برگ خشک چشم دوخته فرود رفته بود پرسیدم
 که اینهمه توجه بان برگ چیست چون الحاح بسیار نمودم گفت درین برگ
 رسیدیم ناگاه در و عالمی بر من نمود و ارشد که بیان آن نتوانم کرد و فقیر و تعجب
 از قضیه بدایت ارادتش بحضرت ایشان پرسیدم گفت در نواحی سوادیه بود
 شب بعد از تجدید روح حضرت زبدة المتاخرین خلیفه صدر الدین که از
 خلفا حضرت محمدی محمد زاهد بلخی بودند قدس سرهما سالها طالب سلسله شریفه
 کبرویه را راهها و پدر من مراد طفولیت بخدمت ایشان مشرف ساخته بود
 متوجه شدم و التماس نمودم که شما از جهان رفته اید مرا بغریزی که درین زمانه بسیار
 بزرگ باشد ولالت نماید خواهم در بود حضرت خلیفه را و دیدم که آمده نام حضرت
 ایشان بود و فرمود که ترا بخدمت این عزیز میفرستم و روانه وار ببل ازمت ایشان
 رسیدم و دیدم آنچه دیدم و نیز این فقیر را تم گوید و مسجد جامع برهانیپور در
 گوشه شسته راه آیندگان مسجد رسیدیم که بناگاه در ویشی ثرو لیده موی
 پیرهن چاکه شوریده که آثار صفا و الفت و انزوا و انکسار و فنا از وی هویدا بود
 پدیدار شدت جذب ملاقات و هم آغوشی او مرا ناچار از مسجد استقبال او کشید
 بعد از معالقه و پرسش حال گفت از اقصای ولایت بنگاله بر راه ناسلوک و
 جزایر غیر ذی نزع با اینجا میسریم گفتیم غم کجا داری اگر چه غبتش بستر حال مینمود

ناچار گفتم که متوجه سفر حجازم از سلسله و پیر طریقت او پرسیدم گفت عزیزم
 از سلسله نقشبندیه از سر بند باگره تشریف آورده بودند چون از نام آن مرشد
 الانام پرسیدم اسم سامی حضرت ایشان رضی الله عنه گرفت و راغوش کشیدم
 و اشک حسرت از مژگان مباریدم و تراویچه خود برده گفتم بتفصیل نیز بگو مگر
 که تو بوی گلشن جان میرسد بگفت بقریب از وطن خود بدار سلطنته آگره
 آمده بودم درین میان یکم ذکر خبر حضرت ایشان کرد و شب بملازمت تشریف
 رسیدم و التماس تعلیم ذکر دل و نظر عنایت نمودم با جابت رسیدم تلقین نمود
 و نظر محبت فرمودند نسبت و حالتی مراد گرفت که دیوانه وار همان شب
 برآمده و بخیرات و صحایف افتادم و خواب و خور و آرام و سکون از من رفت
 چه گویم که چه دیدم و برین چه رفتم و چه می بینم چنان در دهر برین بگذرد
 روزی که در صحرا بر آه بگذرد و یوز پنچندین سال بدین منوال دران بود
 بشکستگی و نامرادی بسرم بروم اکنون هم از راه بیابان و کوستان بقصد رند
 میرسم و دیگر از ان پیر و ستار و راه نمایی هر غریب و فقیه سلمیه الشخیری ندانم
 که کجا تشریف دارند انشاء الله زیارت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم
 نموده اگر زندگی باشد باز بخند است آستان ایشان برسم این فقیه بقصد آنکه
 بعضی ضروریات راه این عزیز را از دوستان التماس نمایم و با کافر قافله سفارش
 او کنم گفتم جمعی از آشنایان ما متوجه این سفر سعادت اثر اند شمایان جماعه رفیق
 میشوند از کلام من دریافت که در اخفا و توکل و تبتل او فخلل خواهیم افکند بهمانه
 از نزد من بیرون رفت و بعد از ان نه می را دیدم و نه از احوال او خبری
 شنیدم ع هر کجا هست خدایا سلامت وارش بفرمایند این فقیه
 سید تاجری را دید که بمصدق رجال لایمهم تجارة و لایع عن ذکر التبتل

و بعد از پرسش معلوم شد که صحبت در ایشان بسیار رسیده و از هر یک
 بذكری و مراقبه مأمور گردیده و باستان حضرت ایشان هم شافیه و از آن حضرت
 نیز نظر عنایتی یافته گفت وقت عشاء بود که ایشان را ملازمت نمودم
 متوجه او ای فرض بودند مجلی پرسش حال و مطلب من نمودند و فرمودند
 ترا ذکر تعلیم داده خواهد شد من از راه دلتنگی گستاخی نموده معروض داشتم که
 صورت اذکار و مراقبات بسیار تعلیم گرفته ام معنی و نتیجه آن ازین در یوزده دام
 فرمودند فرض عشاء کرده گفتم آری دست مرا گرفته گفتن بنشین تا ما از نماز
 فارغ شویم چون بنشینم خود را بشیوه دیگر یافته تا آنکه خود را نیافته و رفتی مرا چنان
 گرفت که از بان نماز صبح بخوابم روزش در اقدام مبارک افتادم و
 التماس آنکه ترک تجارت نموده ملتزم خدمت غلامان آستان باشم فرمودند
 فی الحال برین حالت که ترا عطا نمودند مشغول باش و چون تجارت موجب
 حصول لقمه حلال است و سبب نفقه عمیال آنرا گذار و بنگر تا بعد ازین در حق
 توجه خواسته اند و رخصت فرمودند چه گویم که آن عنایت چه کرد
 یک لحظه عنایت تو ای بنده نواز بنده بهتر ز هزار ساله تسبیح و نماز بنده نیز سیدی
 صاحب دلی از مقبولان حضرت ایشان باین خادم در ایشان گفت و یکی از
 بلا و کن بودم ناگاه از زبان یکی از آیندگان شنیدم که گفت سلطان وقت
 حضرت ایشان را بخشم تمام طلبیده بشهادت رسانید ازین خبر سخت دلتنگ
 و بی آرام شدم بازار آن بلده درآمد تا باشد که آینه دیگر در رسد و
 خبری فرحت اثری رساند دیدم که در کنار بازار بازار گانه چند که
 سیما صلاح از ایشان بویید ابو و فرو آمده اند نزد آن جماعه رفتم و سلام کردم
 و بنشینم پیش آنکه من بسخن آیم یکی از ایشان آثار کثرت اندوه و دلتنگی

در من مشاهده نمودند از سر آن سوال کرو باعث را در میان نهادم آن
 سائل آه سخت از دل برکشیده و سر بگریبان فرو برد و دیدم که متکون میشد
 تا در چهره اش تغییر تمام راه یافت بعد از مدتی سر بر آورد و گفت خاطر
 جمع دار که ایشان زنده اند این قدر است که در مجلس اندوز نجیر بر پا
 مبارک پیچیده چنانکه ما را پیرامون گنج حلقه زنده است یک شب
 دیوانه باز سخن گفت بمن چه کردم تا سزاوار توام بگفت زنجیرش تو دور
 گنج خراب بگنج پنهانی من را توام بمر ازین مراقبه و اخبار او حیرت فرو
 گرفت گفتم شما حضرت ایشان را دیده اید و سیدانید گفت من نیز از
 مریدان کترین آن حضرتم برستم و با او بشوق تام معالقه نمودم و گفتم
 من درین بلده خانه دارم ملتمس آنکه ساعتی بفقیر خانه قدم رنجه نمائید
 تا لحظه در خدمت تسلی خاطر محزون و هم قبول کرو چون بیاید در خلوتی
 از وی پرسیدم که شما چند گاه در خدمت ایشان بودید و از ایشان چه
 نعمت یافتید و باعث ارادت چه بود چون الحاح بسیار نمودم و مرا از
 مخلصان حقیقی دانست با جمال بیان احوال خود را و باعث ارادت
 را و نمود و گفت من در قریه از قرایه تابعه پنج آب ساکن بودم و از
 آنجا که بحضرت غوث الثقلین شیخ الانس و ابجن رضی اللہ عنہ محبت
 و اخلاص تمام داشتم بعد از صلوات خمس بروح ایشان دعا و فاتحه
 ختم می نمودم و در خلوات به نیاز تمام بحضرت آن مرشد الانام
 مناجات و عرض حاجات می نمودم و بتجدد تلاوت و اذکار و دیگر
 نوافل نیز می پرداختم تا شبی حضرت غوث الثقلین را قدس سره
 میان خواب و بیداری دیدم در اقدام مبارک ایشان سر نهادم فرمودند

کہ در ظاہر نیز پیر راہ از ضروریات است عرض کردم کہ بہر کہ ایشان
 از مشائخ وقت بفرمایند بخدمت او برسم فرمودند در سر بند غریزہ لیست
 جامع علوم ظاہر و احوال باطن و نام شریف حضرت ایشان بروند صباح آن
 روز بصدور و سوز متوجہ آستان ایشان شدم و حقیقت واقعہ را معروض
 داشتہ التماس عنایات نمودم و تعلیم ذکر فرمودند و بجزبہ و احوال
 بنواختند ویدم آنچه ویدم و نیز گفت روزی بعد از نماز عصر بناگاہ حضرت
 ایشان از خانہ برآمدند و دروازہ بغیر از من کسے از درویشان حاضر نبود
 مرا پیش طلبیدہ فرمودند لے فلان میروے نزدیک باغ حافظ رفتہ
 زیر فلان درخت جمع از فقیران لا ابا لے شستہ اند و بعضے کو کنار
 مے مالند و بعضے بنگ می سلیند و رین میان مرے زندہ پوشی چنین
 و چنان کہ بران درخت تکیہ زدہ شستہ و بظاہر با ایشان ست و ہمینی
 بری از ایشان و عاے ما با و میرسانی و میگوئی فقیر خانہا قریب است
 میتوان ساعتی رسید رفتم و بہمان نشان کہ فرمودہ بودند جمعے را زیر آن
 درخت یافتم آن غریزہ کہ تکیہ زدہ بود چون مرا بدیدم تبسم نمود و پیش از آنکہ من
 تبلیغ و عانایم نام حضرت ایشان بروہ گفت خادم ایشان گفت علی گفت
 خود نیامدند و ما را طلب نمودند خوب بچنین باشد و بان ہنشینان گفت
 ماورین شہریاے داریم اورا دیدہ خواہم آمد و در راہ درآمدہ تعجیل تمام
 میرفت و من نیز در قفای او خود را در غایت تعجیل و خفت می یافتم تا
 آنکہ ساعتی بدروازہ خانہ حضرت ایشان رسیدم رسیدن ما
 بہمان و برآمدن ایشان از خانہ بہمان و بان درویش معالقمہ سخت نمودند
 و دست او را گرفتہ بر تختی کہ در میان دروازہ بیرون و درون نہادہ بودند

شانه با هم شستند و سه حرفی با هم گفته بیشتر خاموشی گذرانیدند و برین
 میان آن مهمان آب طلبید فقیر دویده ظرفی را پر آب کرده آورد چون
 نزدیک آن عزیز رسیدیم چه بینیم که حضرت ایشانند گفتم ما که بعد از رفتن
 من بر لای آب مکان شستن حضرت ایشان و آن بزرگ مهمان
 تبدیل گردیده چون بسوئی که عزیز دیگر شسته بود رفتم که آب بدست
 او بدیم دیدم حضرت ایشان اند و آن عزیز مهمان بر جای خود دست از
 همیت مشاهدۀ این حال بردیوار تکیه زده بخود و بماندم چون بخود آمدم نماز
 شام آخر شده بود و حضرت ایشان و آن درویش بر فاسقه بعد از آن حضرت
 ایشان بن گفتند آنچه دیدی از بیگانگان مستور داری اکنون چون ترا از
 محرمان و عاشقان ایشان دیدم بسمع تو رسانیدم راوی گوید بعد از استماع
 سرگذشت او با خود گفتم آنچه از قضیه صبر و قید حضرت ایشان خبر داده
 اگر بصدق مقرون است پس این درویش از صاحب دلان صادق الهوی
 است بعد از چند روز موافق اخبار اخبار متواتره در رسید و مرابان
 درویش و پیر بزرگوار خویشش اعتقاد و دیگر حاصل شد مخفی نماند
 که از جماعه که نظری قبول از حضرت ایشان یافته اند بخین احوال
 و اقوال چیرا غریب باشد که بعضی طالبان که از فرود اصحاب ایشان
 بوده اند و با ما آنحضرت متوجه طالبی شده اند که آنا ترا آزاد گیرسا
 و رفتگیها روئے داده از ایشان چه گوید و از آن حضرت چه
 نویسد مولانا عبدالمومن لا بوسه که فاضل بود و راقم نیز و
 مومی الیه و رفتی چند از مشکوٰۃ و در قی چند از مطول گذرانده
 بود و در اکثر علوم خصوصاً در فقه و اصول آن بهارت تمام داشت

روزی در مجلسی که جناب استاد نے و این فقیر یکجا شسته بودیم مرد
 یکے از مشائخ اعلام وقت را نام برده گفت کہ او فلان شخص را خلافت
 داده است و بفلان بلد فرستاده اما بیچ از صحبت او اثر سے
 و حالتے و از نصیحت و تعلیم ذکر او متعلمان را جمعیتے حاصل نہیں کرد مولانا
 گفت بخیر مکمل تام المشاہدۃ و المعرفۃ باید تا از مرید مجازش برکات
 بظہور آید پس آب در چشم کرد و انید و بفقیر گفت حرفے میگویم
 نہ برائے فخر خود بل برائے آنکہ ازین نقل باثر و برکت امر و انفاس حضرت
 پر دستگیر ہے برودہ شود گفت من بعد از چند روزی کہ در خانقاہ
 ایشان گذراندم رخصت لاہور خواستم وقت وداع فرمودند کہ
 دو تن را تعلیم ذکر خواہی کرد و از آنجا کہ بر نقصان خود مطلع بودم بسیار
 متعجب شدم اما ادب را غدر و رسیان نیاوردم چون بہ لاہور رسیدم
 روزی یکے از طلبہ علم آمدہ گفت شنووم کہ ایشان ترا فرمودہ اند کہ
 دو تن را تعلیم طریقت بگو یکے ازان من باشم بشوریدم و گفتم ایشان
 بندہ نوازی کردہ اند من مرے ام طالب العلم چین و چنان چہ این
 لایق این باشم چند آنکہ بہ لینت و خشونت عذر میگفتم آن سائل از سر
 وانی شد بل بیشتر احاح می نمود تا رونے گفتم تا کہ وقت بمشاہدہ
 او بگذرانم یکبار تعلیم ذکرش دادہ از سر واکتم در گوشہ مسجد او را برودہ بود
 کہ از حضرت ایشان دیدہ بودم و شنیدہ با او گفتم و خود نیز مشغول
 شدم مرا نسبتے و حالتے عجب فرورگرفت و آن متعلم را کیفیتے روی
 داد کہ بہیمان مست و بیخود برون رفت دیگر از و سے نام و نشانے
 نیافتم باجملہ اگر یک یک از مستفیضان ایشان مستفیضان

اصحاب ایشان بتفصیل مرقوم گردید بطویل انجا مداینقدر زیر کان سعادت مند
 را بسند است ^{بلس} کتم خود زیر کان را این بس است پانگ
 دو کردم اگر در ده کس است پحق سبانه برکات آنحضرت و
 فخر زندان و اصحاب ایشان را تا قیامت جاری گردانا و این
 نسبت شریفه ایشان را بر همه طلاب الی یوم الحساب ساری دار
 و این کمترین را درین جهان بحبت و متابعت ایشان داشته دران
 جهان در زمره ایشان محشور گردانا و بحق اهل الرشا و بدح هر یک ازین
 دو بزرگ قدس اللہ مترهما سه رباعیه بسک نظم کشیده
 هست انتظام این نامه آن منظومه را مسکه انتظام آن میگرداند

مشعر خوب نوشته
 بس کتم خود زیر کان
 این بس است

رباعی

قطعه که ز رازش النفس آفاقی است	نیم نظرش بنبار دل راسا قی است
باقی مدحش به نه گویم این بس	کان جمله چونام خویش با حق قی است

ایضاً

باقی ز فنا و نیستی لعل مذاق	کلمه ز حدیث سوز او سیج کباب
فلینظر الی ابن الی قحافه	بشنو سرفنا سے اور اور یاب

ایضاً

باقی که از مردم به صد جان بسد	مفلس زورش بکنج پنهان برسد
نقاش ازل بکاخ هند آورش	کاین خانه بزیب نقش بندان بسد

ایضاً

احمد که بود عیسی و لهامی سقیم	از ساقی باقی ستدین راه قیم
زان ساقی او سال چهل رفت که بود	بر زخ بیان احد و احمد سیم

اَلضَّائِلُ

آن قطب که هم عاشق و هم معشوق است
بر جبهه اسرار نبی صندوق است
آن سایه که از احمد مرسل نبفت
ظاہر شده انیکه احمد فاروق است

اَلضَّائِلُ

از روشد دل افسردہ رندان تازه
چون ز ابر چمن غنچه بخند ان تازه
از خاک بے رنگی احمد شده است
نقش دیرین نقش بند ان تازه

اکہی بحق بنی فاطمه

که بر قول ایمان کنی خاتمه

بر خامه بنایم که اشارت نوشت
ز آغاز و توسط و نہایات نوشت
بیشتر کتاب را و تاریخ کتاب
بر فل ہوزبده المقامات نوشت

خاکبای مشایخ و خواجگان نقشبندیہ خصوصاً آخر ہم
در مملکت ترکیہ سید عبدالحکیم بن مصطفی آرواسی
قدس اللہ تعالی اسرارہم العالیہ مکین حسین عالمی بن
سید استنبولی می گوید کہ یک نسخہ از کتاب
زبده المقامات در استنبول بنا حید فاتیح در کتابخانہ
(مراد علی) برقم ۱۳۱۷ موجود است این رسالہ جو
۱۱۳۰ فی زمن سلطان احمد ثالث مولانا محمد نوشته است

بقیه صفحه ۱۵۲ :

و نیز از زبان سیدی و مرثدی شنیدیم که فرمود در
 دران ایام که این فقیر در بندگی حضرت در الاعظم
 حضرت خواجه بوده و ایشان و هم یاران خود را فرموده
 بودند که در خدمت امام المحققین حضرت ایشان بروید
 و در خدمت مشغول باشید و هر قسم مشغول که ایشان فرمایند
 بهما روش مشغول باشید و در خدمت ایشان تعظیم
 نکنید بلکه توجه خود را بجانب ایشان نکنید دران اثنا ما این فقیر
 محمد نعمان فرموده میان شیخ احمد آفتابی اندک مثل ما هر ان
 ستاره در ضمن ایشان گم اند و از کل اولیای متقدمین
 خالی حال مثل ایشان گذشتند باشند بعد با اعتقاد
 تمام بخدمت ایشان رسیدیم چنانکه میرزا کور در بیاض
 محمد زاده گرامی خواجه محمد معصوم بدست خط خود آنرا
 قلمی نموده است

باقی صفحه ۱۵۲

بقیه صفحه ۳۱۱ :

و آن اسرار بزرگ که در ستر آن جد و جهد تمام صفر بودند
 و هیچ یکی از اصحاب و غیر هم به استماع آن سر بلند نکند
 این هر دو مخدومزاده را بر آن مطلع ساختند بل به خصوص
 تحقق آن در حق ایشان خبر می دادند بعضی از شارات
 عالی که آن حضرت در حق این هر دو بر او فرموده اند در اینجا

۱- **ب** حضرت مخدومزاده خواجہ محمد سعید سلمه اللہ تعالیٰ
 در بعضی از مکاتیب خود نوشته اند که حضرت ایشان ما رضی اللہ
 تعالیٰ عنہ قطب بوده اند و هر قطب را دو امام می باید دو
 شخص در ملازمت علیہ حاضر بودند فرمودند که شما هر دو
 امامید بر پای فرموده که این از روی تواضع بسیار بگیری که
 و صاحب بین شد

۲- **ب** و نیز این مخدومزاده سلمه اللہ تعالیٰ در بعضی از
 مکاتیب خود بزرگداشتند قال اللہ تعالیٰ لا یدر و قون فیها
 الموت الا الموتة الاولى بخاطر فاطمی رسد که حکم آن دار
 از احکام این نشاء جداست درین تماشای گاه هیچ ترقی

از مضیض مبادرت با وج قرب ممکن نیست تا فنا برستی
 سالک وارد نشود و به موت ملتصق نگردد بخلاف آن
 نزد نگاه عالیه که هیچ کمالی منافعی لئال دیگر نیست و بعد
 بامد جمع موت را در آن دارالبقا چه کنجایش و فساد را
 چه یاری تحقیقش آنست که چون درین عالم ظهور
 ظلم است و معاملات آن شد نیست که ظل را
 بعد از طلوع اهل آن که ترقی عبارت از آنست جز فنا
 و انعدام چاره نیست و چون اهل نسبت با فوق خود
 حکم ظل وارد بعد از طلوع اهل او آن اهل اول مستتر
 می شود لهذا الی ان یتیک الیقین و آخرت چون مقام
 ظهور حقایق اهل است و اصل را با اهل دیگر هیچ تدافع
 نیست فنای کمال اول چه در کار و اضحی لال اول نزد ورود
 ثانی چه کنجایش کریم ولدینا مزید مؤیدان کار است که مشور
 بقاء اول است و لرزه مانع من آیه او نشهانات
 بخیرنها او شلها مناسب معاملات دنیوی است جمعی که
 عنایت الهی جل و علا شامل حال شان شده است و
 دنیای اینها را علم آخرت ساخته و به خطاب لقا اینها بهره
 فی الدنیا نواخته امیدوار مخلص از مضایق این دار غمور اند
 و به خلعت سعادت الیوم املت لکم و یتکم و اتمحت علیکم

نعمتی و رضیت لکم الاسلام ویناً متاز حضرت قطب
 الأولیا قدس سره در باب دو شخص از اصحاب خود این
 بشارت فرموده اند و این لفظ را مذکور ساخته اند
 که و نیای شمارا آخرت کردند و ذلك فضل الله يؤتیه
 من یشاء والله ذو الفضل العظیم

۳- ب حضرت مخدومزاده خواجه محمد معلوم سلمه الله

تعالی در بعضی مرقومات خود نوشته اند که حضرت ایشان
 رضی الله تعالی عنه دو شخص را از اصحاب خود بولایت
 مشرف ساختند الحمد لله الذی هدانا لهذا وما كنا
 لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد هابت رسل ربنا بالحق

۴- ب و نیز این مخدومزاده سلمه الله تعالی بر نگاشته

انکه حضرت ایشان رضی الله تعالی عنه دو شخص را از اصحاب
 خود فرمودند که شمارا از دایره غضب بیرون کردند
 ترصد فوق با شیر رقم حروف عقی عنه گوید که
 مراد از دو شخص که درین هرهار بشارت
 واقع شده است همین هر دو مخدومزاده
 عالیقدر اند سلمه الله سبحانه

بقیه صفحه ۳۱۲ :

و خلعت خلت که کنایت است از معامله عظیمه درین
سفر بیمنت اثر باین مخدوم زاده عنایت کرده اند
چنانچه باین مخدوم مراد در مرقومات خود تصریح بآن
نموده اند آنجا که نوشته اند

بسم الله سبحانه ان موخود که در مکتوبه
نوشته اند که خلعت خلت را بفلانی خواهم داد
در حضرت اجمیس بنمزد فرمودند و عنایت کرده
باقی صفحه ۳۱۲

بقیه صفحه ۳۱۳ :

تمامی غرق بجز انوار و بحار اسرار و الد بزرگوار خویش گشته
بقامات عالیه و کالات باهوه و درجات متعالیه و صاحب
فاخره رسیده اند و محرم خاص الخاص و موس و ساز
در خلوات و جلوات گشته خصایص و کالات ایشان
ی شمار است و استیضاه معارف و حقایق که بزبان
قلم ایشان آمده است و شوار اما بحکم
مالا یدرک کله لا یتدرک کله عالمه عالیه ایشان

که در آن تحقیقات چشم و ترقیقات مجسم نموده آید
 و به بعضی مقامات حاصله خویش تصریح نموده در
 ضمن چند برکت آورده خواهد شد ان شاء الله
 تعالی اما آن عریضه این است
 باقی صفحہ ۳۱۳

بقیه صفحہ ۳۱۲ قسم ۱ :

بودن ثبوت نمی آید بلکه عدم مطلق و شرحی حقیقت
 باقی صفحہ ۳۱۲

بقیه صفحہ ۳۱۲ قسم ۲

اما آن معارف و بشارات که وعده ذکر آنها سبق
 ذکر یافت این است که در ضمن هفت برکت
 منقول می گردد

۱- حضرت ایشان قدس الله سره تعالی فرمودند
 که خلافت تو در ضمن مانی ازینکه نسبت تو ضمنی است
 دلالت مباحث که حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه

ضممن حضرت دین و دنیا صلی الله تعالی علیه و آله و سلم
 بودند الحمد لله علی ذلك حمد اکثیراً طیباً
 ۲- باب حضرت ایشان قدس سره خطاب یافت
 مخدومزاده نموده فرمودند که توداره نفی حضرت
 ابراهیم علیه السلام المال در اثبات شریک منی و آن
 را به بعضی محرمان خود ظاهر فرمودند که بعد از آن معالجه
 خلعت فی الطریق مانده بود المال با معامله حضرت
 ایشان است الحق آنحضرت قریب ارتحال در باب
 آنخدومزاده فرمودند که هیچ مقامی از عروج و نزول تا
 امروز وی تخلف نکرده و شریک و ردیف من بوده
 باقی صفحه ۳۱۲

بقیه صفحه ۳۱۶ قسم ۱

و آنچه ولایت بر کمال مناسبت اصحاب و رابطه جبهاتی این
 این مخدومزاده بجناب قدس دارد آنست که حضرت
 ایشان تا مدتها در انکاح این مخدومزاده مأذون نمی
 گشتند هر چند درین باب ما تخی می شدند و استخارها

می نمودند تا آنکه روزی بجهت تسبوت بالای بامی برآمدند
 بعد از نشستن دیدند که چند دانه کندم آنها افتاده
 است از رعایت رعایت ادب آنها بول نمودند و همان
 بر فاستند درین اثنا ملهم شدند که در نکاح فرزند تو
 تواؤن دادیم و شکستند که منع ازین امر از
 کمال غیرت الهی جل شانه که در حق این نوباوه بوستان
 کمال بوده

باقی صفحه ۳۱۶

بقیه صفحه ۳۱۶ قسم ۲

با سرار خاصه و معاملات مختصه و مقامات فخر و دریا
 عظیمه و کالات بلند و حالات ارجمند آن حضرت بشتر و تحقیق
 شد و آثار تامل و ارشاد در رنگ پدر عالیقدر بر وجه
 کمال از ایشان بظهور پوست و نور هدایت ایشان
 اطراف و انباف عالم را در گرفت چنانچه این نوشته
 آن مخدوم زاده برین مدعا شاهد عدل است
 ببارم خداوندی جل سلطانه و بطویل رسول او
 صلی الله تعالی علیه و آله وسلم و بین توجیه حضرت پیر و تکلیف

قدسنا الله سبحانه بستره الا قدس معامله تسليك و تکميل
 بنایت سهولت پذیرفته و راه وصول اقرب گشته و کار
 و هور با پیام و شهر مقرر شده هر چند بحسب
 طیبت ستر شدن این معامله قلت دارد
 چه این وقت کثرت آزار نتابد لکن ار روی کفایت
 افزون و پیش از پیش است یکی از مشربان
 بواسطه در حضرت روز از ابتدای تعلیم طریقه فنای حلی
 در خودشان میداد و چیزهای بیان می نمود که گویا بحوالی
 فنای نفس رسیده بود و ما ذلک علی الله بعزیز
 و اکثر مجازان فقیر که از احوال ستر شدن خود بیات
 می کنند و قصص کرامت وصول که میگویند عقل عقیل در
 تحیر می ماند ع : اگر پادشاه بر در پیوزن بیاید تو ای
 خواجه سبقت مکن و چون اخصای خصایص و کالات
 این محد و مزاده عالی شان بنا بر رعایت مناسبت
 ایشان بوالد بزرگوار خود متعذراست و عند
 بشارت از حضرت ایشان در باره این فرزند
 از چند صد و ریافته متمسک و نیز بعضی از آن بشارت
 بل اکثرش از جمله اسرار لازم الاستتار است
 لهذا اینجا تفصیل بعضی از آنکه فی الجمله قابل نظر باشد

بر من و اساره اکتفا می رود و برخی از آن در ذکر احوال
مخدومزاده محمد سعید سلمه الله به سبق ذکر یافته
باقی صفحه ۳۱۶

بقیه صفحه ۳۱۷ قسم ۱

حضرت مخدومزاده در بعضی مکاتیب خویش بعد از نقل
بشارت مطوره نوشته اند لکن بجای الحمد که موعود منجز
گشت و اثر بشارت بحول پیوست

باقی صفحه ۳۱۷

بقیه ۳۱۷ قسم ۲

و نیز این مخدومزاده عالیقدر در پیامش خاصه خود رقم
نموده اند حضرت ایشان قدس کرده میفرمودند که بقیه از
خلقت ^{ان} در دین و دنیا علیه علی آل الصلوٰت و البرکات
العالی مانده بود و آنرا او شش گویا بیگ فری از دولتین
امت او عطا فرموده اند و تخمیر طینت او از آن نموده
و ازین راه آن فرود را از اصالت بهره و ساخته اند از آن
بقیه بعد تخمیر طینت آن فرود نیز بقیه قلبی مانده بود
آن بقیه نصیب یکی از متبسیان آن فرود آمده است

و تخمیر طینت او ازان فرموده اند و باندازه آن غلی
از اصالت نیز یافته ات ربك واسع المغفرة
آنکارم که نصیبی که حضرت مهدی صمود را علیه الرضوان
از اصالت است از راه حضرت عیسی است علی نبینا و
علیه الصلوات والسلام و نیز حضرت ایشان خطاب
باین محد و مزاده عالی مقدار نموده فرمودند که هر قدر که
نصیبی از اصالت داری موافق آن نشاء و محبوبیتت در
خدا و تو موج است یعنی محبوبیت ذاتی و کمال
انفعال در حق وی نشان داده و ما ذلک علی الله
بعزیز ایما باین است آنچه این محد و مزاده سلمه الله
تعالی در بعضی مرقومات خود بزرگداشتند

ب - در نماز عصر بودم که بطاعت غفیم رو داد و منزل
عالی و کیفیت بس شکر اف که هرگز نشانی او نداده
بلکه محض طور و متصور هم نشسته شرف ورود یافت
و اموری در میان آمد که اصداق لا عین رأیت و لا
اذن سمعتت تو این بود زبان را یارای گفتن آن
نه و قلم را تاب نوشتن آن نه و فریادها و نظایر این
هر آخر بهتر زده نیست به حکم قصه غریب و حیرت عمیق است

انفاص که حصول آن وابسته به نسبت احوالت و محبوسیت ذمه
 است مانند آن مقام را خصوصیتی به کاتب بود که در آن
 بارگاه خود را مقرر و بدستهای کلام طیب و سایر الفاظ ذکر
 مثل تسبیح و تحمید و تلبیس را در آن حرمت قدس گنجایش
 نیافت اگر گنجایش هست قرآن را و نماز را هر بعد از آن
 سوای تلاوت قرآن مجید و آدای نماز نسبت بآن مقلد
 تعلیل و پیکاری می یابد و می فرماید که هیچ کسب و عمل را در حصول
 این نسبت علمیه مدخل نیست موصفت حرف است سابقه
 عنایت می باید دیگر هیچ که ریاضات و مجاهدات در
 مبادی قرب و ولایت دخل وارد تا زمانی که سرور اهل
 و اصول اصول است اعمال صالحه سودمند و نتایج بخش
 است که بوسیله آن سالک مستعد ترقیات میفرماید
 و از تکرار کلمه نفی و اثبات از ظلم یا جهل راه می کشاید
 از اصل با اصل اهل عروج می نماید و آنچه مذکور شد آنجا اهل
 را در نیک ظلم در راه باید گذاشت به ریاضات شاقه عموماً
 آن بارگاه معانی راهی نمی کشاید و حصول بآن منوط به نصبت
 محض است یا بحبت صرف خصوصیت و عدم شرکت اهدی
 که در بالا مذکور شد چونیک تأمل نمود دید که این هرگز نیست
 که هر کسی که باین منزلت رسیده است مقامی از خود دارد که
 دیگری را بالأحواله در آن شرکت نیست هر چند و اهلان از مقام

اقل قایل اند از آن جمله است که حضرت ایشان در انجامله و
 نحوه بنفایت عظمت و زهانت ابهت و علوتشان در نظر و
 آمدند چنانکه عقل و وهم در ادراک آن حیران و اسیم
 است و زبان قلم و قلم زبان در تبیان آن عاجز و
 قاهر باید دانست که عالم را ظل حضرت حق جل سلطان
 دانستن یا مرات او تعالی تصور نمودن و رسوم دیدن
 و کمالات منعمه ظل را با اصل سپردن و ظل را خالی
 بلکه معدوم فهمیدن بعد از آن آنرا کمالات اهل تحقیق
 یافتن هم و قرب ولایت است که از ظل با اصل سوستن است
 می فرماید بعد از آنکه اصل را در رنگ ظل در راه گذارد و
 بحوالی آن حریم اقدس برسد این امور هیچ در کار سلیم
 متصور نبود آنجا ظل دانستن نیست اوصاف را با اصل
 داده خود را خانی و مستر ملک دیدن نه و بقا و تحقق
 با اصل پیدا کردن مشهود غمی گردد و حصول آن موطن را
 راه جداست این با مقام رسیدن دشوار است
 ۲- سب و نیز این مخدوم داده نوشته اند روزی در
 ایام حیات حضرت مخدوم داده کلان خواجهمحمد صادق علیه
 السلام و الرضوان حضرت ایشان فرمودند که در زمره یقین
 که حق سبحانه و تعالی من الاولین و قلیل من الاخرین

فرموده نظر میکردم خود را داخل آن جهنم دیدم و یکی را از
 عتسبان خود نیز در آنجا با خود یا ختم و مثل آن در اسرار
 متشابهات کنایات از معاملاآت درو است که
 شخصی را معامله حاصل بود و علم بآن معامله نباشد
 این معنی را در یک فردی از منتسبان خود مشاهده نموده
 است بدیگران تا چه رسد خوش گفت به سعادتهاست
 اندر پرده غیب به ننگ کن تا آرا ریزند و حیب به گویا
 اشاره بانگ شاف و علم آن معامله است که بعد
 از آن بحصول پیوسته است آنچه آن محد و مزاده در بعضی نکات
 خویش نوشته اند اگر شکر از حقیقت معامله این کار
 در بیان آرد نزدیک است که نزدیکان دوری جویند و
 اصلا آن راه هجر جویند مستمع از هوش رود و تکلم را
 تاب نماند بیت فریادها فدا این هم آخر بهره نیست به
 هم قصه غریب و حدیث عجیب هست به متشابهات
 قرآنی رمز است ازان و مقطعات فرقانی ایمانیست
 بآن این دولت باصالت نصیب انبیای کرام است
 عاشرهم الصلوات والتسلیات وکل ورثه را با اتباع این
 این بزرگواران نیز نصیب هست بوراشت ولو علی سبیل
 القلة والندرة فعلیک با اتباع خاتم الرسل علیه السلام
 الصلوات والبرکات لتناول من برکاتهم و تزوق من

از واقفان و تنجوا من مهالك الطامة الكبرى شفا عظم
 ب و نیز می تواند که ایما بما ملاطوره بود
 آنچه آنخذ و مزاده به بعضی مخلصان بزنگاشته اند از
 شمول عنایات که در باره این عاصی واقع است چه
 نوید ع داد او را قابلیت شرط نیستا به قبل من
 قبل بداعلة اگر بتفصیل آن پردازد محتمل که قلم طاقت آن
 نیارد و کاغذ بسوزد و متکلم و مستمع از هوش رود
 بعد از آنکه گوید و که شنود خوش گفت به سر ایا
 آتشی اشباح کوه دیگری پر کن به که خواهد سوخت
 ساغر تا تو می در جام خواهی کرد به و ایضا لطافت و عارف
 آن زباز را بگیرد به رضیق صدری و رانیان لسان
 ع سخن از لب تو لقم بهم سخن کرده شد به پس باید که
 مستمعان تکلم را معذور دارند و از راه جسته بذات
 او راه جویند تا از ذات بیچون حقیقی حقی یا بند هر چند
 ذات تکلم را با ذات مستمعان هیچ نسبتی در میان نه
 چه ذات او نصیبی از بیچونی یافته و با ذات بیچون حقیقی
 انصالی و نسبتی خاص پیدا کرده بلکه دیگران را اصلا ذات
 نیست بذات عارف چگونگی برند ذات خالص عارف
 خود پر او است بهر حال دست و پایی باید زد و همواره

باین ترانه باید مترجم بود سه مفلسانیم آمده در کوی تو
 به شینا لله از جمال روی تو به

۴- لب و نیز عریضه که این محد و مزاده بر جاده حضرت
 ایشان نوشته اند صحت بود نسبت سابقین
 برایشان را اینست حضرت سلامت این فقرا از آن باز
 که به عالم فرود آورد و نشانه آن نسبت را که در وقت
 عروج بان صرف ساخته بودند بیان می باید که از همین
 و بسیار بگانه است این نسبت مخصوص بسالکان
 ایشانست اصحاب بعین در رزق اصحاب بسیار
 ازین سخن چه دریا بند و از ارباب ظلال در رزق
 عوام مؤمنان این معما چه فرا گیرند محبت ذاتیه که آنجا ایلام
 محبوب از یاد محبت بخش است نسبت بانعام او
 اینجا مستحق میگردد چون بذوق و وجدان خود رجوع
 میکنند بی تلیف می نمایند که حطی و حلاوتی بلکه از یاد
 محبت که در وقت ایلام محبوب است در هنگام انعام
 او این است توان گفت که تصور ایلام محبوب
 فرضی و سروری می نمند در نفس انعام آن فرخ و
 سرور ثابت نیست چه در محبت ذاتیه هر چند فرخ و سرور
 از سائیده نفسانیه متزه و ضوابط شاکست و اقلیت
 پیواکند و نیز این محد و مزاده عالی درجه بزرگاشه اند

هـ باب روزی حضرت ایشان قدس الله بصره الاوتی
 پیش از آنکه به سفر اجمیر روی آرند نواحی آن در
 صوبه پنجاب همواره خلیفه عصر دیده بود و موکم
 اعتدال حریفی در ایام تشریف دقایق اسرار فنا و
 بقا و زوال عین و اثر بطرز خاص خود بیان میفرمودند
 و سخن از وصول بالکعبه مقصود و بیان آن بر زبان مبارک
 داشتند و زیاده از یک ماه شده بود که همین قسم
 معارف در میان بود و روز بروز دقایق و غرایب آن
 می کشودند و این فقیر غواصی بحار آن اسرار می نمود و
 آن حضرت همواره در تبیین و تفضیح حال این
 بی پروبال می بودند و ترقب ترقی وی داشتند
 و توجه بر آن می گماشتند با آنکه در آن وقت که
 بیان دقایق مسوره می نمودند و غیر ازین فقیر
 دیگری در خدمت شریف نبود بعد از استفسار
 حاصل روزگار این دور از کار نوازشها و حقوق وی
 فرمودند و بشارت حصول معاملات مزبوره
 فرمودند و حمد الله سبحانه علی ذلك و علی جمیع نعماته

بقیه صفحه ۳۱۸ :
حضرت مخدومزاده سلمه الله تعالی نیز بحصول این معامله شکر
در ماده خود تصریح نموده اند آنجا که برنگاشته اند

۶- باب هر دو آن هنگام که در پیشی را بخلعت
قیومیت نخواستند آن عالی حضرت در خلوتگاه و پرا
خطاب کرده فرمودند که علاقه ارتباط من باین محمدا
همین معامله قیومیت بوده که آنرا بعد از تو جهات کثیره
تو عطا کردی و ملتوانات بشوق تمام بتو آوردند
الحال سب مانند خود درین جهان فانی نمی یایم و ادای
قرب و اشغال خویش ازین جهان دلپریش فرمودند آن
در پیشی دلریش با وجود استماع بشارت مسطوره
جگر کباب و دیده پر آب گشته با طلال الم و اندوه در خود
فرورفته نه زبانش را یارای گفتن مانده و نه سامع را
تاب شنفتن چون آنحضرت این تلویح را در آن مسلمان
مطالب نمودند از روی نهایت بنده نوازی فرمودند که غم
مخور که سنت الله اینچنین جاری گشته است که بای را
بخود میخوانند و دیگری را بجایش می نشاندند و کمال تلافی

عبارت آن عزیز را که در کتاب نغمات می آید و زبان
 مبارک را ندانم که پیغمبر را صلی الله تعالی علیه و آله و سلم پای
 در کشیدند ابو بکر رضی الله تعالی عنه بجای او صلی الله علیه و آله و سلم
 نشست ابو بکر را پای در کشیدند عمر بجای او نشست عثمان را
 عمر را پای در کشیدند عثمان بجای او نشست عثمان را
 پای در کشیدند علی بجای او نشست رضی الله تعالی عنهم
 آن در پیش چون در خود هیچ گونه قابلیت این معنی
 نیافت و نیز الم مذکور در خاطرش مذکور بود به لا
 یا نعمه لب نتوانست کشود و اموری که استکشاف
 آن ضروری بود در میان نیاورد خوش گفت سه
 وحشی گذشت نگرودی حکایتی به ای خان و خان خراب
 زبان بسته بود به این بود که چون آن حضرت فرمودند
 که اشیا بقیومیت تو راضی تر و خوش وقت تر
 از قیومیت من نیز لم آرا نتوانست جرأت نمود که
 پرسد چون اندوه آن دلیریش را آن حضرت پیش
 از پیش دیدند فرمودند در ارتحال من گونه مهلتی هست
 اما بدینیم که چه علاقه در میان است متوجه گشته بمیدان
 لم فرمودند که تا ایام وصال من قیام تو به من بود و قیام
 افرید عالم بتو این مقوله گونه تسلی ده خاطر حزین آن

مکین گردید بعد ازین گفت و گو بیست سال و سه ماه
 چند روز کم و بیش واقعه حضرت ایزدشان روی داد
 باید دانست که قیوم درین عالم خلیفه حق است
 جل و علا نائب مناب او همه بوی او دارند و قبله توجه
 جهانیان اوست و اندیاندانند بلکه قیام عالمیان
 بذات اوست چه افراد عالم چونکه مظاهر آسمان و صفاتند
 در میان شان کاین نیست و همگی را ارض و اوصاف اند
 و اعراض و اوصاف را از ذات و جوهر چاره نیست
 تا قیام شان بآن بود سنة اللوح جاری است که بعد از
 قرون متطاوله عارفی را نصیبی از ذات ایزدانی و برادری
 داشته عطا میفرمایند که بکلمه یابست و خلافت قیوم شیا
 میگرد و و اشیا بوی قیوم میباشند
 بـ و بزرگان شته اند العان الكامل المشرف
 بالبقاء الذاتی یثا هدر جمال فی را العالم ویری
 نفسه کلاً و اجمالاً و العالم مظاهره و تفصیله
 و بیان الذاته ساریاً فی افراد العالم محیطاً به الامة
 العقل لا هزائه بل لبعض منه اما طمة الذات صفاته
 فله الذات و ما سواه مظاهر الصفات و هذا النوع

الاخیر با فرد من الحمل له حکم العنقا فی الغرابه لو
 وجد واحد بعد الوفا من السنین لا غتتم
 مع آریاد شہر بر در پیرزن بیاید ؛ توای خواجہ بہت
 مکن ؛ انتہای

باقی صفحہ ۳۱۸

بقیہ صفحہ ۳۲۳ :

و نیز این محدومزادہ والا قدر را کاتب دیگر است
 بنایت عالی و زیبایہ در این با معارف غریبہ و
 حقایق عجیبہ بر نگاشته اند و در بعضی از ان شرح
 کلمات قدسی آیات والد بزرگوار خویش با مزید تحقیق
 نموده اند ما با یاد برخی از ان در ضمن ہفت برکت القاییم
 این ہفت برکت مکتوب شصت و نهم در جلد اول و مکتوب
 بیستم در جلد اول و قسم از مکتوب صد و پنجاہ و ششم در جلد
 اول و مکتوب سی و نهم در جلد اول و آخر مکتوب صد و پنجاہ
 و ششم در جلد اول و مکتوب پنجاہ و دوم در جلد اول
 و مکتوب صد و سیزدهم در جلد اول است

باقی صفحہ ۳۲۴

۲۲۱
فہرست مطالب کتاب زبدۃ المقامات

صفحہ	بیان	صفحہ	بیان	صفحہ
۱	دیباچہ	۲۵۲	بیان خوارق ایشان رض	۳۷۶
۵	بیان حضرت خواجہ باقی بابت رض	۲۵۶	بیان وفات ایشان رض	۳۷۰
۱۲	بیان احوال حضرت خواجہ رض	۳۰۰	بیان خواجہ محمد صادق فرزند ایشان رض	۳۷۹
۳۳	بیان کلمات و انقاس خواجہ رض	۳۰۸	بیان خواجہ محمد سعید فرزند رض	۳۸۱
۶۱	بیان خواجہ عبدالعزیز رض	۳۱۵	بیان خواجہ محمد مصوم فرزند رض	۳۸۰
۶۵	بیان محمد عبدالعزیز رض	۳۲۶	بیان خلیفہ میر محمد نعمان رض	۳۸۲
۷۰	بیان شیخ تاج الدین خلیفہ رض	۳۳۰	بیان خلیفہ شیخ طاہر لاہور رض	۳۸۳
۷۸	بیان خواجہ حسام الدین خلیفہ رض	۳۳۶	بیان خلیفہ شیخ بدیع الدین رض	۳۸۵
۸۶	بیان شیخ الرواد خلیفہ رض	۳۵۱	بیان خلیفہ شیخ نور محمد پنی رض	۳۸۸
۸۸	بیان ابوالوحد حضرت مجدد عالم رض	۳۵۲	بیان خلیفہ شیخ حمید بنگالی رض	۳۸۹
۱۱۱	بیان شہاب الدین عالم لقب رض	۳۶۳	بیان خلیفہ شیخ منزل رض	۳۹۸
۱۱۹	امام رفیع الدین رض	۳۶۳	بیان خلیفہ شیخ طاہر خشتی رض	۳۹۹
۹۲	شیخ عبدالادود حضرت ایشان رض	۳۶۷	بیان خلیفہ مولانا یوسف رض	۴۰۰
۱۲۶	بیان لاوت حضرت ایشان رض	۳۶۸	بیان خلیفہ مولانا احمد برکاتی رض	۴۰۱
۱۳۷	بیان مصلحت خدمت حضرت خواجہ رض	۳۷۰	بیان خلیفہ مولانا محمد صالح رض	۴۰۰
۱۶۰	عروض حضرت ایشان بحضرت خواجہ رض	۳۷۲	بیان خلیفہ مولانا محمد صدیق رض	۴۰۲
۲۱۵	بیان رت و اسرار ایشان رض	۳۷۵	بیان خلیفہ شیخ عبدالحمیدی رض	۴۰۵

الكتب العربية المطبوعة في مكتبة اشيق كتاب أوى

- ١- علماء المسلمين ووهابيون : صفحة ١٦٣ . ١٩٧٣
- ٢- المنحة الوهبية في رد الوهابية : صفحة ١٦. ١٩٧٣
- ٣- المنتخبات : صفحة ٢٤. ١٩٧٣
- ٤- المتنبئ القادياني : صفحة ٩. ١٩٧٣
- ٥- مفتاح الفلاح : صفحة ٨٨ . ١٩٧٣
- ٦- خلاصة التحقيق : صفحة ١١٢ . ١٩٧٤
- ٧- خلاصة الكلام (الجزء الثاني) : صفحة ١١٢ . ١٩٧٤
- ٨- اثبات النبوة مع هدية المهديتين : صفحة ١٠ و ١٦ . ١٩٧٤
- ٩- حجة الله على العالمين (المجلد الثاني) : صفحة ١١٢ . ١٩٧٤
- ١٠- المستند المعتمد : صفحة ١٦. ١٩٧٥
- ١١- التوسل بالنبي وجهلة الوهابيين : صفحة ٢٠٤ . ١٩٧٥
- ١٢- الصواعق الالهية مع فتنة الوهابية : صفحة ٦٤ و ١٣ . ١٩٧٥
- ١٣- البصائر لمنكري التوسل بأهل المقابر : صفحة ٢٦٤ . ١٩٧٥
- ١٤- نخبة اللآلى شرح قصيدة الامالى : صفحة ١٩٢ . ١٩٧٥
- ١٥- القول الفصل شرح الفقه الاكبر : صفحة ٢٠٧ . ١٩٧٥
- ١٦- الدولة المكية بالمادة الغيبية : صفحة ١٥٢ . ١٩٧٥
- ١٧- الدرر السنية في الرد على الوهابية .
رسالة النصر في ذكر وقت صلوة العصر .
مجموعة على ثلاث رسالة : صفحة ١٠٢ . ١٩٧٦
- ١٨- انصاف . عقد الجيد . مقياس القياس : صفحة ٧٥ . ١٩٧٦
- ١٩- الفجر الصادق في الرد على المنكري التوسل
والخنوارق . ضياء الصدور : صفحة ٣٠ . ١٩٧٦
- ٢٠- ضلالات الوهابيين . بحث التلقين
اوراق البغدادية في الحوادث النجدية : صفحة ٦٩ . ١٩٧٦
- ٢١- تطهير الفؤاد . شفاء السقام : صفحة ١٣٢ . ١٩٧٦
- ٢٢- سيف الجبار : صفحة ٤٩ . ١٩٧٧

- ٢٣- الفقه على المذاهب الأربعة (الجزء الأول)، صفحہ ٣٣٥ . ١٩٧٥
- ٢٤- الفقه على المذاهب الأربعة (الجزء الثاني)، صفحہ ٣١٢ . ١٩٧٧
- ٢٥- الأنوار المحمدية (المجلد الأول) : صفحہ ٤٠٠ . ١٩٧٤
- ٢٦- تسهيل المنافع ، الطب النبوي : صفحہ ٢٠٨ . ١٩٧٦
- ٢٧- صرف عربي وعوامل : صفحہ ٩٦ . ١٩٧٥
- ٢٨- كتاب الصلوة : صفحہ ٣٢ . ١٩٧٥
- ٢٩- جزء عم من القرآن الكريم : صفحہ ٧١ . ١٩٧٥
- ٣٠- المنقذ من الضلال . الجامع العوام عن علم الكلام : صفحہ ١١٢ . ١٩٧٦
- ٣١- للسائل المنتخبة . التوسل بالموتى : صفحہ ١٠٢ . ١٩٧٦
- ٣٢- غاية التحقيق (سندی) : صفحہ ٨٦ . ١٩٧٧
- ٣٣- فتنة الوهابية : صفحہ ١٦ . ١٩٧٥
- ٣٤- البهجة السنية ، السعادة الأبدية : صفحہ ١٥٢ . ١٩٧٧
- ٣٥- تفسير سورة البقرة (شيخ زاده) : صفحہ ٦٠٠ . ١٩٧٧
- ٣٦- مختصر (التحفة الأثني عشرية) : صفحہ ٣٥٢ . ١٩٧٦
- ٣٧- الحدائق الوردية (الجزء الثاني) : صفحہ ١٦ . ١٩٧٦
- ٣٨- مسلك مجدد ألف ثاني : صفحہ ٤٨ . ١٩٧٦
- ٣٩- نور الايمان بزيارت آثار حبيب الرحمن : صفحہ ٤٨ . ١٩٧٧
- ٤٠- الوسيلة العظمى : صفحہ ١٣٢ . ١٩٧٧
- ٤١- الناهية عن طعن أمير المؤمنين معاوية : صفحہ ٤٦ . ١٩٧٧
- ٤٢- طريق النجات (عربي و اردو) : صفحہ ٢٥٦ . ١٩٧٦
- ٤٣- فتاوى علماء الهند على منع الخطبة بغير العربية : صفحہ ١٦ . ١٩٧٦
- ٤٤- جامع كرامات الأولياء (الجزء الأول) ، نشر المحاسن الغالية في فضل مشايخ الصوفية : صفحہ ٤٢٤ . ١٩٧٧
- ٤٥- الحبل المتين في اتباع السلف الصالحين : صفحہ ٢٤ . ١٩٧٧
- ٤٦- سبيل النجاة من بدعة أهل الزيف والضلالة : صفحہ ٣٢ . ١٩٧٧
- ٤٧- النعمة الكبرى على العالم في مولد سيد ولد آدم ، الرد على من انكر قرآنة مولد النبي : صفحہ ٩٦ . ١٩٧٧
- ٤٨- إرغام المرید في شرح توسل المرید : صفحہ ١١٢ . ١٩٧٧